

یست



تألیف: ۱۳۶۰
کتابخانه تخصصی ادبیات

۲۵۵
۱۳۵۴

نیش

جلد دوم



فارس ۱۳۵۴
کتابخانه تخصصی ادبیات

تفسیر و تالیف
ابراہیم پورداؤد



انتشارات ادب

۲۵۵

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا. یشتها. فارسی - اوستایی
یشتها/ ابراهیم پورداود. - تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
۲ ج - (انتشارات اساطیر؛ ۲۵۴، ۲۵۵)
ISBN 964-331-020-5 (دوره) - ISBN
964-331-003-5 (ج. ۱). ISBN 964-331-004-3 (ج. ۲)
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)
عنوان دیگر: ادبیات مزدیسنا، یشتها.
ص.ع به انگلیسی: Pouré Davoud. Introduction to the Yashts.
«افست از چاپ بمبی».
۱. اوستا. یشتها. ۲. اوستا. یشتها -- نقد و تفسیر. الف پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴ - ۱۳۴۷، مترجم. ب.
عنوان. ج. عنوان: ادبیات مزدیسنا. یشتها.
PIR ۱۰۰۲ ۲۹۵/۸۲
۱۳۷۷
۱۵۸۶۷ - ۷۷ م
کتابخانه ملی ایران

ISBN 964-331-003-5

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۰۰۳-۵

ISBN 964-331-020-5

شابک دوره: ۹۶۴-۵۹۶۰-۹۹-۱



امشارات سابر

یشت ها (جلد دوم)

ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداود

چاپ اول: ۱۳۷۷

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

حق چاپ محفوظ است.

پندار نیک گفتار نیک کردار نیک
۷۷ (۶۵) ۷۷ ۷۷ (۶۵) ۷۷ ۷۷ (۶۵) ۷۷

ادبیا میزدینا

یشتها

(جلد دوم)

قسمتی از کتاب مقدس

اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

و

انجمن ایران لیگ بمبئی

حق طبع محفوظ است

قیمت: بی متن اوستا ۳۷ قران با متن اوستا ۸۰ قران
قیمت هر دو جلد باهم: بی متن اوستا در جلد دوم ۷۲ قران
و با متن اوستا در جلد دوم ۷۵ قران

مکتوب^۱

دوست عزیز معظّم محترم مرقومۀ شریفه چند روز قبل زیارت کردید در خصوص ترجمۀ یشتها عقیدۀ این ضعیف را خواسته بودید، بلی این کتاب یکی دو ماه قبل برای بنده رسید و بنده با کمال لذّت یکدور آنرا مطالعه کردم و خواستم همان وقت مکتوبی خدمت سرکار در این خصوص عرض کنم و سرکار را باین خدمت بسیار مهم بادبیات فارسی یعنی ترجمۀ (اوستا) بفارسی سلیس معمولی عوام فهم خواص پسند که شاید این اولین مرتبه باشد بعد از اسلام که چنین کاری انجام داده شده است تهنیت بگویم، ولی حقیقتش اینست که بقول سعدی خجل شد چو پهنای دریا بدید خودم را و معلومات ناقصۀ خودم را در جنب این کتاب عظیم القدر جلیل الشان

نامه ایست از پاریس که استاد بزرگوار حضرت میرزا محمد خان قزوینی از برای بنده به برلین فرستاده بودند

عقیدۀ ایشان را در خصوص جلد اول یشتها از این رو خواستار شده بودم تا آن را کار بسته در جلد دوم یشتها خطاهای یش خود را اصلاح کنم و تفسیر مجلدات دیگر اوستا را بطرزی خوشتر بمطالعۀ هموطنان رسانم پس از چندی از دانشمند پاریسی حضرت دینشاه جی جی باهای ایرانی از بمبئی کاغذی بآقای میرزا محمد خان قزوینی رسیده انتقادی راجع بمجلد اول یشتها درخواست نمودند تا آن را در جلد دوم درج کرده یادگاری از دانشمند بزرگ معاصر در تفسیر نامه آسمانی ایرانیان که از آثار عهد فرخندۀ پهلوی است بجای ماند و ضمناً مایۀ شادمانی مفسّر آن باشد استاد بزرگوار از برای اینکه دیگر باره بمطالعۀ یشتها وقت گرانهای خویش صرف نکنند مکتوب سابق خود را از بنده باز خواسته بهند فرستادند

اینک که این مکتوب بامر دوست دانشمند آقای دینشاه ایرانی در سر این کتاب جای داده شده و نمونه آن از برای تصحیح از چاپخانه بمبئی راه دور یموده در برلین دوباره بنظر بنده رسیده برخود واجب دانستم که از باب سپاسگزاری خوشی دوستان دانشمند خود را که نوشته ناچیز بنده را بدیده مهربانی نگریسته و مایۀ شادمانی بنده شده اند از درگاه اهورامزدا دادار مهربان بزرهش کنم

پور داود

لن ۱۰ بهمن ۱۳۰۹

کبير الحجم ۶۲۸ صفحه كوچك ديدم و مداخله خودم را در اين موضوع كه مطلقاً بنده از آن بي اطلاع و سرکار تقريباً تمام عمر خود را در آن صرف کرده ايد بکلی بي محل دانستم، سرکار خوب ميدانيد كه اطلاعات ضعيف بنده از حدود لفظيات و بعضی معلومات مختصر تاويخی ولی تاريخ بعد از اسلام تجاوز نميکند، در صورتيكه اين کتاب نفيس مهم از ابتدا تا انتهای آن راجع بيک عصری است كه اقلای يکی دو هزار سال قبل از اسلام است و بنابرین بقدر سر سوزنی دایره تنگ اطلاعات من بآن تماس نميکند، ولی معذک کله برای امثال فرمایش عالی بذکر چند فقره از ملاحظات خودم كه عمده راجع بانشا و عبارات کتاب است نه باصل موضوع و مندرجات آن اقتصار نمودم تا بدانيد كه خواندن اين کتاب در وهله اول برای يك ایرانی معمولی يعنی برای کسی كه هيچ تخصصی در اين موضوع ندارد مثل بنده چه قبيل اثرانی دارد

اولین فکری كه از يكدور مطالعه اين کتاب عارض انسان ميشود اينست كه خوش بختانه ازین بيعد عموم ایرانیان ميتوانند مستقيماً بدون استعانت از كتب مستشرقين اروپائی كتابی را كه قرنهاي بي شمار تا ظهور اسلام در سرتاسر ايران يگانه كتاب آسماني آبا و اجداد همين ایرانیان حالیه بشمار ميرفت، و علاوه بر اين - با توريه و انجيل و مهابهارانا - يکی از قدیمترین كتب مدوته نوع بشر است (در مقابل كتب منقوره بر احجار الواح و نحو ذلك) كه از زمنه بسيار قدیم يادگار باقی مانده و بدست مردم امروزی رسیده است، يعنی كتاب اوستا را امروزه همين زبان فارسی معمولی حالیه مطالعه كنند و از اوضاع و رسوم و اخلاق و مواعظ و حكم و دستور العملهای زندگی و فلسفه عالی و معتقدات دينی و روايات تاريخی و قصص اساطیری نياگان قدیم خود و برادران زردشتی حالیه خود كاهو حقه اطلاع بهمرسانند و در نتيجه اين قوم نجيب يادگار عنصر خالص ایرانی را بهتر بشناسند،

و شايد نيز يکی از نتايج حسنه اين شناسائی اين باشد كه اين دو خاندان يك عابله بزرگ آريائی (يعنی ایرانیان مسلمان و پارسيان زردشتی) كه

قره‌های طویل در مقابل طوفانهای عظیم تاریخی مقاومت ورزیده و خصایص
میزه نژاد خود را از دست نداده اند و در ضمن اقوام دیگر مستهلك
نشده اند ازین ببعده بواسطه شناسائی کاملتر از حال یکدیگر بیشتر از سابق
یکدیگر نزدیک گردیده بقوت اتحاد بیش از پیش در حفظ ملیت خود پایدار باشند،

از خصایص انشاء سرکار در این ترجمه و در سایر مسطورات خودتان
در این سنوات اخیره ایجاز انشاء است یعنی خلّو از حشو و زواید و مکررات
و عطف مترادفات و سجعهای خنک زورکی و ایراد اشعار و امثال بعنف گنجانیده
با سریشم چسبانیده است، انشاء سرکار حدّ وسط است بین اطناب مملّ و ایجاز
مخلّ ولی متمایل بایجاز است از جنس انشاء تاریخ گزیده و تذکرة الاولیاء
شیخ عطار، نه متمایل باطناب از جنس انشاء تاریخ بیهقی در فارسی یا مؤلفات
جاحظ در عربی، گرچه هر دو طریقه مذکوره (یعنی ایجاز غیر مخلّ و اطناب
غیر مملّ) مستحسن و مقبول و رایج است ولی سلیقه نویسندگان در این باب
مختلف است، کلّی بعمل علی شاکله،

دیگر از صفات بارزه انشاء سرکار طبیعی بودن و بی تکلفی است
که خاص و عام آنرا می فهمند و تمایلی بطرف یکی از انشاهای خصوصی تا اندازه
مصنوعی در آن مشهود نیست: نه تمایلی بوضع چیزنویسی فرنگی مآبان تازه
و ولوع باستعمال عین کلمات اروپائیان و تقلید از طرز تعبیرات و اسالیب
تالیف کلام ایشان، و نه تمایلی بفارسی خالص و اخراج عنصر عربی که شیوه
مصنوعی دسته از وطن پرستان کم اطلاع از اوضاع فقه اللغه دنیاست، و نه
تمایلی بانشاء فاضلانۀ عالمانۀ متعربین که کلمات و اصطلاحات عربی در آن غالب
باشد، باری انشاء سرکار حدّ وسط بین این افراطیات و مطابق ذوق سلیم و نزدیک
بفهم جمهور ناس است، گرچه برای آنکه بکلی حاقّ مطلب را گفته باشم باز
در جزو بیست و نهم آثار تمایل بفارسی تا اندازه بسیار قلیلی از آن لایح است
برای کسی که مکرر آنرا بخواند ولی فقط تا اندازه که اسباب ملاحظت انشا
شده است نه تا حدّی که آثار تکلف و ساختگی بر آن ظاهر گردد

یکی از کارهای بسیار خوبی که در این کتاب کرده اید اینست که همه جا در تضعیف کتاب اعلام را هم بحروف فارسی نوشته اید و هم بحروف لاتینی که باین طریق تلفظ صحیح آنها را هر خواننده که اقلأ حروف فرنگی را بشناسد اگرچه زبان دان باشد (و اکنون اغلب مردم از همین قبیل اند) میتواند مسبوق شود، و الا اگر بحروف فارسی تنها اقتصار میکردید تلفظ صحیح اغلب اعلام مبهم میباید و خطّ حالیه ما از عهده آن فروق و تفاوتات دقیقه اصوات اوستائی هیچوجه من الوجوه بیرون نمیآمد

حواشی و توضیحاتی که بر این کتاب افزوده اید فوق العاده مفید است و گمان میکنم بلکه یقین دارم فهم ترجمه خشک و خالی اصل کتاب اوستا بدون این حواشی و توضیحات و تفسیرات و مقدمات مفصله مشروحه بواسطه بعد عهد اصل متن و خفاء و دقت اشارات آن برای جمهور ایرانیان حالیه تقریباً از محالات میبود و بکلی اصل مقصد بی نتیجه و عقیم میماند، مخصوصاً مقدمات مبسوطه که در ابتدای اغلب یشتها افزوده اید فوق آنچه بتصور آید مفید و ممتع و دلکش و برای فهم اصل متن بکلی ضروری و لابد منه است مثلاً فصل راجع بمهر شاهکاری است از نظم و ترتیب و وضوح مطلب و کثرت فوائد تاریخی، و همچنین است کما بیش حال سایر فصول

افسوس که در مسئله سجاوندی^۱ در این کتاب اندکی اهمال ورزیده شده است، مثلاً جل و کلمات مستقله از دیگر بواسطه نقطه یا ویرگولی یا خطّ افقی یا قدری فاصله از یکدیگر تمایز داده نشده است و باین جهت بسیاری از اوقات مطالب در یکدیگر داخل شده برای خواننده اشکالات فراهم میآورد و فهم عبارت را تا اندازه در وهله اول قبل از مراجعه ثانوی و ثالث تاریک کرده است، مثلاً در ص ۶۲۰ مرقوم فرموده اید: — «مرت مرد انسان مردنی درگذشتی» خواننده در وهله اولی خواهد خواند: —

«مرد انسان مردنی درگذشتی» بتتابع اضافات و با خود خواهد گفت مرد انسان یعنی چه؟ ولی بعد از اندکی مراجعه و فکر مقصود سرکار را در خواهد یافت که اینست: — «مرد» انسان، مردنی، درگذشتی، یعنی این کلمات اربعه متقاربه المعنی عطف بیکدیگر اند و در عین اینکه هر کدام از آنها تفسیر مستقلی است برای کلمه «مرت» از اجتماع آنها معاً و روی هم رفته اصل حاق معنی «مرت» بهتر دستگیر خواننده میشود، در فرهنگ آخر کتاب همه جا از مراعات این نکته جزئی غفلت ورزیده شده است، در فرهنگهای متقدمین که آنوقت نقطه و ویرکول و نحو ذلك رسم نبوده در اینگونه موارد همیشه و بلا استثنایک و او عاطفه می افزوده اند که درست آن و او عاطفه کار ویرکول امروزی را انجام میداده است و میگفته اند مثلاً: — «مرت» مرد و انسان و مردنی و درگذشتی، و باین طریق مطلب بکلی روشن میشده است.

دیگر بسیار حیف که يك فهرست اعلام الرجال و الاماکن بکتاب الحاق فرموده اید تا فایده آن اتم باشد و شاید در آخر جلد دوم بتوانید فهرست عامی ازین قبیل که شامل هر دو جلد باشد بیفزائید که فوق العاده مفید خواهد بود^۱

فرهنگی که در آخر این ترجمه افزوده اید از کارهای بسیار مفید و يك دسته از لغات فارسی امروزه ریشه آنها باین طریق بدست می آید بخصوص که هم فرهنگ است و هم فهرست زیرا که بیان کلمات را بصفحاتی که در آنجا بتفصیل صحبت از آن کلمات شده است حواله داده اید. ایکاش در خصوص اعلام نیز همین شیوه مرضیه را اختیار نموده بودید، مطلب بسیار صحیحی فرموده اید در صفحه ۶ - ۷ در خصوص کتب مستشرقین که عموماً آن کتب برای استفاده جمهور ناس نیست بلکه برای يك

۱ آقای پور داود متعنا الله بطول بقائه در مکتوبی که بعدها بر اقم سطور مرقوم فرموده اند نوشته اند که خودشان نیز این خیال را کرده بودند و قصد دارند که در آخر جلد دوم عین این کار را انجام دهند یعنی فهرست عامی از اعلام رجال و اماکن که شامل هر دو جلد باشد بدانجا الحاق نمایند.

دسته از متخصصین است، و باید بر این اضافه کرد که مخصوصاً کتب مستشرقین آلمان که کتب ایشان از بس حاوی اشارات و رموز و اختصارات است که فی الواقع برای خود متخصصین هم استفاده از آنها همیشه آسان نیست، کتاب «اساس اشتقاق فارسی جدید»^۱ تألیف پول هورن نمونه ازین قبیل کتب است، پس از تفسیر هر لغتی عدّه کثیری از این رموز و اختصارات مانند K Z و A M و L W و نحو ذلك ایراد نموده است که بعضی از آنها را میتوان از پیش و پس عبارات و از سایر قرائن حدس زد ولی بعضی دیگر را بهیچ رمل و اسطرلابی مطلقاً و اصلاً نمیتوان دانست مقصود از آنها چیست و اشاره بچه چیزهاست، و در اول یا آخر کتاب نیز بهیچوجه جدولی برای تفسیر این اختصارات بدست نداده است بلکه فهم آنها را بذکاوت قراء باز گذاشته است مانند فهم الفاظ و معنیات که تمهیداً بقصد تشحید اذهان (یا شاید در مورد مانحن فیه و امثاله تا اندازه برای اظهار فضل و سر و صورت عالمانه دادن بمطالب مبتذل) راه حل آنها را از عموم ناس مستور میدارند، اوقاتی که من در برلین بودم از یکی دو نفر از آلمانیان فاضل که با من آشنا بودند حلّ بعضی ازین رموز و اشارات کتاب مذکور را که بدانها جدّاً محتاج بودم خواستار شدم، ایشان پس از تأمل و مراجعه زیاد در منزل خودشان بالأخره نتوانستند مقصود مؤلف را حدس بزنند و اشکالات من همانطور لاینحل ماند.

انتقادی که از طبری در مقدمه کتاب ص ز ح فرموده اید و مسطورات او را «موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب» فرض کرده اید اگر اذن بدهید عرض میکنم که تا اندازه بی اساس است زیرا که طبری این مطالب را و جمیع مطالب تاریخ کبیر و تفسیر کبیر خود را بطرز روایت سمعی که در صدر اسلام تا قرن چهارم و پنجم مابین علمای مسلمین

معمول بوده است از روایات مختلفه تلقی نموده است و يك كلمه بلکه يك حرف در آن روایات منقولۀ مسموعه از خودش تصرفی یا جرح و تعدیل یا زیاده و نقصانی نکرده است، و چون باین عباس و قتاده و عکرمه و وهب بن منبه و اعمش و شعبی و مدائنی و سایر روایات و محدّثین معروف آن عصر معتقد بوده است و حسن ظن بلیغ در حق آنها داشته است (مانند اعتقاد عموم عیسویان و عموم یهود و عموم هندو و غیرهم بر رؤسای روحانی خود، نه بیشتر و نه کمتر) هر روایتی را که از آنها بلا واسطه یا مع الوسایط تلقی می نموده آنها عیناً بی کم و زیاد و مهملات با همان الفاظ و کلمات و حرکات و سکّنات مانند «کراموفون» برای مستمعین اعاده می نموده و املا می کرده و ایشان می نوشته اند، حالا اگر سرکار توقع دارید که در مورد شت و خشور زرتشت بخصوصه او میبایستی طریقه روایت معنن ادای عین مسموعات و مرویات خود را بکنار گذاشته برود از چپ و راست جویای صحت و سقم این روایت بخصوص که موضوع آن شت و خشور زرتشت بوده است بشود و از موبدان و دانایان زردشتی استفسار کند که آیا این روایت هشام بن محمد کلّبی [راوی اصل روایات زردشت اوست چنانکه در اصل طبری عربی هست که بنده رجوع کردم - و هشام بن محمد کلّبی چنانکه معلوم است از اشهر مشاهیر روایات قرن دوم بوده است] در خصوص شت و خشور زرتشت راست است و مطابق با تنواریخ و منقولات زردشتیان است یا دروغ و موهوم است و تا کجای آن راست است و تا کجای آن موهوم، اگر فی الواقع سرکار این توقع را از طبری دارید باید عرض کنم که از اوضاع و مجاری امور آن عصر و طریقه روایت و شدت ورع و تقوای روایات و محدّثین مشاهیر که عین يك مطلب را گاه ناده مرتبه تکرار میکنند بواسطه اینکه گاهی يك کلمه باهم در نتیجه اختلاف دو راوی اختلاف دارند تصویری کما هو حقّه نباید داشته باشید و الا ابداً چنین توقعی که بکلی خلاف عادات و رسوم و اوضاع آن عصر بوده است و وقوعش تقریباً از محالات است از طبری نمیداشتید،

اما میر خواند صاحب روضة الصفا و فضل الله قزوینی صاحب تاریخ معجم و اعیان این مولفین متأخر که ابدأ اسمشان را هم نباید برد زیرا که این اشخاص غالباً تهیدست و قلیل البضاعة از علم و فضل بوده اند و هر چه بزرگان علما مثل طبری و مسعودی و ابن الاثیر و غیرهم مسطور داشته اند ایشان آنها را عیناً بفارسی ترجمه کرده اند دیگر توقع اجتهاد از طرف ایشان در صحت و سقم اینگونه اخبار راجع بملل قدیمه که بهیچگونه وسائل مقایسه و تحقیق و انتقاد در خصوص آنها برای ایشان موجود نبوده است فی الواقع توقع بسیار بعید از اوضاع و آداب آن عصر است۔

[در اینجا جدولی از بعضی اغلاط مطبعی جمع کرده بودم که چون آقای پور داود مدّظله در مکتوبی که بعدها براقم سطور مرقوم فرموده اند نوشته اند که آنها را در اول جلد دوم در ضمن جدول غلطنامه درج خواهند کرد دیگر آنها را اینجا تکرار نکردم].

محمد بن عبد الوهاب قزوینی

پاریس

غرة فروردین ۱۳۰۸

فهرست مندرجات

صفحه

کتابهایی که استفاده شده است

دین دبیره (الفبای زند)

دیباچه

۱۱ - ۲

۱۲ - ۵

سبب تألیف و طرز نگارش این نامه

برخی از مورخین قدیم و جدید که در تألیفات خود راجع بایران

۱۷ - ۱۵

بیطرف نیستند

۱۸ - ۲۰

تخصیلات اوستائی در ایران و فوائد آن

بیداد عربها در ایران و ائتلاف کتب و آثار تمدن ایرانیان

۲۳ - ۲۰

بدست آنان

۲۷ - ۲۵

مقدمه فروردین یشت

۴۰ - ۲۸

گشویم ۱۵۴۴۴۴۴۴ (یکی از رقبای زرتشت)

۳۰ - ۲۹

بودا

۳۲ - ۳۰

ایرانیان بودا کیش که کتب دینی بودائی نوشته اند

۳۴ - ۳۲

نوبهار بلخ و آل برمک

۳۶ - ۳۴

ذکر آثار مقدس بودائی در تاریخ قدیم ایران

۳۷ - ۳۶

کلمات شمن و بت

۴۰ - ۳۷

استعمال کلمه بوئیتی ۱۵۴۴۴۴۴۴ = بُت در اوستا

۴۵ - ۴۱

کیومرث (گیومرد = گلشاه = گرشاه = پادشاه گوه) نخستین بشر

۴۹ - ۴۴

ز و پسر تهماسب پدر گرشاسب

مندرجات دینکرد نقل از دوازدهمین نسک اوستای عهد

۴۷ - ۴۶

ساسانیان راجع به پیشدادیان و کیانیان

صفحه	
۵۰ - ۵۲	<u>منوچهر</u>
۵۸ - ۵۲	<u>توران, سلم, سائینی, دوداد, داهی و دود</u>
۱۱۱ - ۵۹	<u>تفسیر فروردین بهشت</u>
	پوریوتکیشان به سدا دودا و دود و دود بهشت نبازدیشان
	<u>اساسی و دود بهشت</u> (نخستین) موزگاران کیش
۵۹	و پیامبران و نیاگان و دانایان
۶۱ - ۶۲	طبقات پنجگانه جانوران
۸۰	مدیو ماه, پسر عموی زرتشت
۸۱	شش تن از نخستین پیروان زرتشت
۸۳	ایسدواستر, اروند نر, خورشید چهر: سه پسران زرتشت
۸۵	چند تن از پسران کی گشتاسب
۸۷	اسفندیار, نستور, گرزم
۸۸	فرشوشر و جاها سب
	استوت ایرت به دود و دود و دود و دود = سوشیانت:
۹۱	آخرین موعود زرتشتی
	سپیتی دود و دود, ایرز راسپ (دود و دود) دو تن از پارسایان
۹۶	مازندران
۱۰۰	شش تن از یاوران سوشیانت
۱۰۰ - ۱۰۲	هوشیدر, هوشیدر ماه, استوت ایرت: سه موعود مزدیسنا
۱۰۵	هووی دختر فرشوشر و زن زرتشت
۱۰۵ - ۱۰۶	فرن, ثریقی, پور و چیست: سه دختران زرتشت
۱۰۸	مادرهای سه موعود مزدیسنا
۱۱۲ - ۱۱۹	ایزد بهرام
۱۱۴ - ۱۱۵	اندرا Indra پروردگار برهمنی و اندر دیو و دیو دیو

۱۱۹-۱۱۷	تجزیه بهرام یشت
۱۳۳-۱۲۰	تفسیر بهرام یشت
۱۳۷-۱۳۴	<u>ویو واندود = اندروای (ایزد هوا)</u>
۱۳۵-۱۳۴	ایزد رام
۱۳۶-۱۳۵	ایزد باد
۱۴۴-۱۳۸	<u>همورث</u>
۱۵۶-۱۴۵	<u>تفسیر رام یشت</u>
۱۴۵	بغ
۱۵۸-۱۵۷	چیستا پردودد = دانش
۱۶۶-۱۵۹	دین
۱۶۲-۱۶۰	دین از قوای پنجگانه باطنی انسان است
۱۶۵-۱۶۲	محسم شدن دین (وجدان) در روز قیامت
۱۶۶-۱۶۵	ها دخت نسک
۱۷۱-۱۶۷	<u>تفسیر فصل دوم ها دخت نسک</u>
	جنوب درمزد بسنا محل فروغ و فردوس و شمال مسکن اهریمن
۱۶۸	و دیوها و محل دوزخ است
۱۶۸	سن پانزده سالگی
	پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک سه طبقه بهشت
	و پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت سه طبقه
۱۷۰	دوزخ ناامیده شده است
۱۷۳-۱۷۱	<u>خلاصه فصل سوم ها دخت نسک</u>
۱۷۸-۱۷۴	<u>تفسیر دین یشت</u>
۱۷۶	رخش رستم و شبدیز خسرو پرویز

صفحه

۱۸۵-۱۷۹	<u>ایزد ارت (اشی)</u>
	پارندی <u>سده</u> پیرو: یکی از یاران فرشته توانگری
۱۸۳-۱۸۲	ارت میباشد
۱۸۳	آدا <u>سده</u> پاداش اخروی و اسم دیگر ارت است
۱۸۵-۱۸۳	تجزیه ارت یشت
۲۰۰-۱۸۶	<u>تفسیر ارت یشت</u>
۱۸۶	ارت <u>سده</u> سده, رستتات <u>سده</u> سده دو تن از فرشتگان
۲۰۳-۲۰۱	<u>ایزد اشتاد</u>
۲۰۶-۲۰۴	<u>تفسیر اشتاد یشت</u>
۲۸۸-۲۰۷	<u>کیانیان</u>
۲۱۸-۲۰۷	<u>مقدمه</u> , راجع بسلسله کیانی
	مندرجات کتاب هشتم دینکرد راجع بدوازدهمین نسک اوستای
۲۱۰-۲۰۹	عهد ساسانیان
۲۱۱-۲۱۰	مندرجات کتاب التنبیه والاشراف راجع باوستا
	مندرجات کتاب هفتم دینکرد در خصوص پادشاهان پیشدادی
۲۱۲	و کیانی
۲۱۶-۲۱۳	سلسله کیانیان ربطی بسلسله تاریخی هخامنشیان ندارد
۲۱۸-۲۱۶	ماد (مد)
۲۲۲-۲۱۸	<u>کی</u>
۲۲۷-۲۲۲	<u>کیقباد</u>
۲۲۷-۲۲۴	کی ایوه, کی و بارش, کی بشین, کی آرش
۲۳۷-۲۲۷	<u>کیکائوس</u>
۲۲۹-۲۲۸	ها ما وادن = یمن
۲۳۴-۲۳۱	سیاوش و سودابه و فرنگیس و پیران

صفحہ

۲۳۷-۲۳۶	اُشنر وزیر کیکاوس
۲۶۴-۲۳۷	<u>کیخسرو</u>
۲۵۲-۲۳۹	آتشکدہ آذر گشسب در شہر شیز
۲۴۸	شیگان و دودہ و دژ نشت
۲۶۰-۲۵۱	ذکر اسم کیخسرو در اوستا
۲۶۴-۲۶۱	کیخسرو و کورش مربوط بہم نیستند
۲۶۷-۲۶۴	<u>کی لہراسب</u>
۲۸۴-۲۶۷	<u>کی گشتاسب</u>
۲۷۲-۲۷۱	ویشناسپ بشت
۲۷۳-۲۷۲	نوذریان
۲۲۳	ارجاسب و برادرش اندریمان
۲۷۶-۲۷۴	کسان و بستگان گشتاسب
۲۷۷	جنگ دینی ایرانیان و تورانیان بنا بمندرجات شاہنامہ
۲۸۱-۲۷۹	زرتشت و کلمات ہیر بد ورد
۲۸۲-۲۸۱	کوہ "مد و فریاد"
۲۸۳-۲۸۲	اسفندیار
۲۸۴-۲۸۳	زمان زرتشت معاصر کی گشتاسب
۲۸۷-۲۸۴	<u>ہمن، ہمای، دارا، دارا یسردارا، اسکندر</u>
۲۸۷	<u>کوہ نفشت</u> نقل از نزہتہ القلوب
۲۸۸	سلسلہ کیانیان
۳۰۲-۲۸۹	<u>ہامون</u>
۲۹۰-۲۸۹	دریاچہ ہامون و دریاچہ اُرمیہ
۲۹۶-۲۹۱	سیستان
۲۹۸-۲۹۷	رود ہیرمند

صفحه	
۲۹۹-۳۰۲	سوشیانت
۳۰۳-۳۲۲	<u>قر</u>
۳۰۳-۳۰۷	<u>زمین</u>
۳۰۷-۳۰۹	<u>کوه</u>
۳۰۹	کیان یشت = زامیاد یشت
۳۰۹-۳۱۴	قر جزء اسامی اشخاص و بلاد در قدیم
۳۱۴-۳۱۵	قر فروغی است ایزدی که بخاصان بخشیده میشود
۳۱۵	قر ایرانی و قر کیانی
۳۱۶-۳۲۱	مندرجات زامیاد یشت
۳۱۶	قر اهورامزدا و امشاسپندان پادشاهان پیشدادی
۳۱۶-۳۱۷	قر جمشید
۳۱۷-۳۱۹	وایرغن واسه ای و عقاب شاهین (نقش علم ایران قدیم)
۳۱۹-۳۲۰	نامورانی که پس از گرشاسب آخرین شهریار پیشدادی بقر رسیدند
۳۲۰-۳۲۱	قر زرتشت
۳۲۱-۳۲۲	نسخ خطی قدیم زامیاد یشت و ترجمه های مستشرقین
۳۲۳-۳۵۱	تفسیر زامیاد یشت
۳۲۳-۳۲۴	کوه اوشیدرن دین و دین و دین
۳۲۴	کوه البرز
۳۲۴-۳۳۱	اسامی سایر کوهها در هشت فقره اولی زامیاد یشت و توضیحات آنها
۳۳۱	طبقات سه گانه پیشوایان و رزمیان و برزیکیران در ایران قدیم
۳۳۲	رستاخیز
۳۴۴-۳۴۵	اسامی رودهایی که بدریا چها مون میریزد و توضیحات آنها
۳۵۲	هوم
۳۵۳-۳۵۴	تفسیر هوم یشت

صفحه	
۳۵۷-۳۵۵	ونند
۳۵۶-۳۵۵	اسامی ستارگان در اوستا
۳۵۷-۳۵۶	اسامی حشرات (خرفستران) در اوستا
۳۵۸	تفسیر و نند یشت
۳۸۵-۳۵۹	فرهنگ لغات اوستا
۳۸۸-۳۸۶	فهرست برخی از لغات جلد اول و دوم
۴۰۳-۳۸۹	فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد جلد اول و دوم
۴۰۷-۴۰۴	غلطنامه جلد اول

کتابهایی که استفاده شده است

از برای تألیف این جلد نیز برخی از کتبی که فهرست آنها در جلد اول مندرج است استفاده شده اما بملاحظه اختصار سلسله شماره آن کتب را در این فهرست نگاهداشته ایم و فقط اسامی کتابهایی در این جا نگاشته میشود که در جلد اول مورد استفاده نبوده است از برای فهرست کامل رجوع شود بمجلد اول صفحه ۱۳-۲۰

- ۱۲۸۴ ابن خلکان چاپ طهران سنه ۱۲۸۴
 ۱۳۷
 ۱۳۸ Aischylos: Die Perser, übersetzt von Lion Feuchtwanger; München 1917.
 ۱۳۹ امین احمد رازی: هفت اقلیم، جزو اول چاپ کلکته ۱۹۱۸ میلادی
 ۱۴۰ Bartholomae, Christian: Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten; Strassburg 1906.
 ۱۴۱ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor: Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, erster Band, Zweiter Teil; Leipzig 1888.
 ۱۴۲ Benjamin, S. G. W.: Persia; London 1889.
 ۱۴۳ Bouvat, L: Les Barmécides; Paris 1912.
 ۱۴۴ Boucher, Colonel Arthur: L'Anabase de Xénophon; Paris 1913.
 ۱۴۵ Brockelmann, C.: Geschichte der Arabischen Litteratur, Zweite Ausgabe; Leipzig 1909.
 ۱۴۶ Casartelli, L. C.: Médecine Mazdéenne; Louvain 1886.
 ۱۴۷ Cassel, D. Paulus: Zoroaster, sein Name und seine Zeit; Berlin 1886.
 ۱۴۸ Christensen, Arthur: Les Types du premier Homme et du premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens; Stockholm 1917.
 ۱۴۹ „ „ Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique; Kobenhavn 1928.

- ۱۵۰ Christensen, Arthur: Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme; Copenhague.
- ۱۵۱ Clarke, James Freeman: Ten Great Religions; Boston 1883.
- ۱۵۲ Darab, Dastur Peshotan Sanjana: Gaotema in the Avesta; Leipzig 1898.
- ۱۵۳ Darmesteter, M.: Lettre de Tansar au roi de Tabaristan (Journal Asiatique, Mars-Avril 1894).
- ۱۵۴ Dastur Hoshang Memorial Volume, being Papers on Iranian Subjects, written by various scholars; Bombay 1918.
- ۱۵۵ Dhalla, Maneckji Nusservanji: Zoroastrian Civilisation; New York 1922.
- ۱۵۶ Dubash, Sorabji Edelji: Zoroastrian Sanitary Code; Bombay 1906.
- ۱۵۷ Dubeux, Louis: Chronique de Mohammed Tabari, Tome premier; Paris MDCCCXXXVI.
- ۱۵۸ Encyclopédie de l'Islām.
- ۱۵۹ Ethé, Hermann: Neupersische Litteratur im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.
- ۱۶۰ کردیزی, ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود بسمی واهتمام محمد ناظم چاپ
برلین ۱۳۴۷
- ۱۶۱ Geiger, Wilhelm: Geographie von Iran im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.
- ۱۶۲ Geiger, Bernhard: Ameša Spentas; Wien 1916.
- ۱۶۳ Geldner, Karl F.: Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) im Religionsgeschichtliches Lesebuch, I Heft. herausgegeben von Alf. Bertholet; Tübingen 1926.
- ۱۶۴ Gobineau, Le Comte de: Histoire des Perses; II Tomes; Paris MDCCCLXIX.
- ۱۶۵ Gutschmid, Alfred von: Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden; Tübingen 1888.
- ۱۶۶ Hedin, Sven: Zu Land nach Indien, durch Persien, Seistan, Belutschistan, zweiter Auflage, zweiter Band. Leipzig 1920.

- ۱۶۷ Hertel, Johannes: Die Zeit Zoroaster; Leipzig 1924.
- ۱۶۸ " " Achaemeniden und Kayaniden; Leipzig 1924.
- ۱۶۹ حمداله مستوفی قزوینی: نزهة القلوب بسمی و اهتمام لیسترنج چاپ لیدن از بلاد هلند ۱۳۳۱
- ۱۷۰ Horn, Paul: Übersetzungen aus dem Pehlevi-vendidad.
" " Geschichte Irans in islamischer zeit im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.
- ۱۷۱ Hoshang Jamasp, Dastoor: Vendidad, Avesta text with Pahlavi translation and commentary, Vol. II—Glossarial Index; Bombay 1907.
- ۱۷۲ Ibnul' L. Balkhi: The Fārsnāma
ابن البلخی: فارس نامه بسمی و اهتمام لیسترنج و نیکلسون کبرج ۱۹۲۱
- ۱۷۳ Inostranzev: Iranian Influence on Moslem Literature, Part I, translated from the Russian by G. K. Nariman; Bombay 1918.
- ۱۷۴ Julius, Dutoit: Das Leben des Buddha; Leipzig 1906.
- ۱۷۵ Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik; Heidelberg 1912.
- ۱۷۶ Kessler, Konrad: Manichäische Religion I B.; Berlin 1889.
- ۱۷۷ Koeppen, Carl F.: Die Religion des Buddha und ihre Entstehung, zweite Auflage II B.; Berlin 1906.
- ۱۷۸ Marquart, Josef *: Untersuchungen zur Geschichte von Eran, Heft I; Göttingen 1896; Heft II; Leipzig 1905.

* استاد مار کوآرت Marquart در سن شصت و شش سالگی در شب چهارم فوریه ۱۹۳۰ = ۱۵ بهمن ماه ۱۳۰۸ بواسطه حادثه ناگواری در اطاق خواب خود با گاز مسموم گردید از مرگ ناگهانی این دانشمند بزرگ آسیب بزرگی بوطن ما رسیده چه هنوز يك رشته از تألیفات گرانبهائی او که نگارنده خود نسخ خطی آنها را دیده ام از آنجمله تفسیر گاتها (سرودهای زرتشت) و ترجمه بندهش (کتاب دینی پهلوی) و ترجمه کتاب پهلوی «شهرهای ایران» و رساله ای راجع بامشاسپندان (مهرن فرشتگان مزدیسنا) و غیره بطبع رسیده است

تألیفات دیگر آن دانشمند مرحوم که بطبع رسیده معتبرترین اسنادی است راجع بایران قدیم آخرین تألیف او رساله ایست در خصوص نوروز که نگارنده به عیبه از برای Dr. Jivanji Jamshedji Modi Appreciation Committee فرستاده ام

- ۱۷۹ محمد عوفی: باب‌الاباب بسعی و اهتمام ادوارد براون چاپ لیدن ۱۳۲۱
- ۱۸۰ Mohl, Jules: Livre des Rois (شاهنامه), Tome premier ; Paris MDCCCLXXVI.
- ۱۸۱ Modi, Jivanji Jamshedji: Haoma in the Avesta; Bombay 1905.
- ۱۸۲ Moulton, James Hope: The Treasure of the Magi; Oxford 1917.
- ۱۸۳ Nyberg, H. S.: Hilfsbuch des Pehlevi; Upsala 1928.
- ۱۸۴ Oldenburg, H.: Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde; Stuttgart u. Berlin 1921.
- ۱۸۵ Pahlavi-Pazand Glossary, edited by Dastur Hoshangji Asa and Martin Haug; Bombay 1870.
- ۱۸۶ Pavry, Jal Dastur C.: The Zoroastrian Doctrine of a Future Life; New York 1926.
- ۱۸۷ Rehatsek, E.: Orientalische Rüstungsstücke in der Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI.
- ۱۸۸ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, being Papers on Iranian Subjects, written by various scholars; Bombay 1914.

و در آنجا در جزو کتاب Modi Memorial Volume مندرج شده و یک ماه پیش از وفاتش منتشر شده است. با اینکه مارکوارت هیچوقت در ایران نبوده اما علاقه مفراطی بر زمین‌هایی که موضوع تحقیقات عرش بوده داشته است مانند پروفیسور براون Browne خواستار مجد و جلال آن بوده است. خواستار بوده که سراسر ایران زمین قدیم دیگر باره جزو قلمرو ایران گردد و ایرانیان بدین قدیم آباء و اجداد خود روی کنند و ثروتمندان زیارت کور کورش را در دشت مرغاب برخود واجب شمرند و زبان فارسی را از لغات بیگانه پاک کنند و الفبای عرب را بالفبای اوستا تبدیل دهند و بجای تاریخ هجری یک تاریخ ملی برگزینند چون کاملاً دوستار ایران و با وضاع قدیم آن آگاه بوده کین مخصوصی نسبت برهیا و ترکها که محوکنندگان تمدن ایران اند اظهار مینمود. هوش و حافظه و یشتکار فوق العاده مارکوارت او را بی نظیر ساخته و بجزرات میتوان گفت سر آمد مستشرقین ایران شناس بوده است شاید باین زودبیا دیگر کسی بیایه او نرسد و بدبختانه جای او چندی تهی بماند این دانشمند مرحوم را بگردن عموم مستشرقین و همه ایرانیان و بخصوصه بنگارنده حق بزرگی است که مکرراً در طی تألیف این نامه کتباً و شفاهاً از او استفاده نموده ام و بسا در موارد مشکله با و متوسل شده ام. اهورا مزدا رواش را در کشور جاودانی خود شاد و خرم کناد و فروهر زر تشت یارش باد

- ۱۹۰ Spiegel, Fr.: Alexandersage bei den Orientalen; Leipzig 1851.
- ۱۹۱ „ „ Avesta und Shāhnāme.
- ۱۹۲ Shikand-Gûmānîk Vijār, the Pazand-Sanskrit Text, edited by Hôshang Dastûr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West; Bombay 1887.
- مؤلف شکند گمانیک و جار موسوم است به مرتان فرخ پسر اهرمزادات
- ۱۹۳ Schwarz, Paul: Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen II u. IV Abt.; Leipzig 1910 und 1921.
- ۱۹۴ Taraporewala, Irach Jehangir Sorabji: Selections from Avesta and Old Persian, Part I; Calcutta 1922.
- ۱۹۵ „ The Religion of Zarathushtra; Madras 1926.
- ۱۹۶ Unvala, Jamshedji Maneckji: Neryosangh's Sanskrit version of the Hôrn Yast (Yasna IX—XI) with the original Avesta and its Pahlavi version: Vienna 1924.
- ۱۹۷ Wesendonk, O. G. von: Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung; Hannover 1924.
- ۱۹۸ West, E. W.: Zarathushtra's Doctrine regarding the Soul. [From the "Journal of the Royal Asiatic Society," July, 1899].
- ۱۹۹ Wolff, Fritz: Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen; Strassburg 1910.
- ۲۰۰ Wurm, Paul: Handbuch der Religionsgeschichte, Zweite Auflage; Stuttgart 1908.
- ۲۰۱ Xénophon: Cyropédie et Retraite des Dix-Mille, traduction française de Gail; Paris.
- ۲۰۲ Zeitschrift für Indologie und Iranistik, herausgegeben im Auftrage der D. M. G. von Wilh. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922.
- ۲۰۳ زرتشت بهرام یزدو؛ زرتشت نامه، بسمی و اهتمام فریدریک روزنبرگ چاپ
بهر بورگ ۱۹۰۴
- ۲۰۴ Zimmern, Heinrich: Akkadische Fremdwörter; Leipzig 1917.

ذین ذبیره
(الفای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	اهورا، خدا	ahura	اُهور	اهور	ا	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتَر	اتر	آ	۲
i	اینجا	idā	اِدا	دو	ای (کوتاه)	۳
ī	جمله، قوه	īra	اِبر	بد	ای (کشیده)	۴
u	اُشتر، شتر	uštra	اُوشتر	دو	او (کوتاه)	۵
ū	چربی	ūtha	اُوث	دو	او (کشیده)	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha- na	مِثَن	دو	ا (دروسط)	۷
ē (broad)	راست، درست	ērē	اِرش	دو	ا (کوتاه)	۸
ê (long)	نواناز و رمند	ēma- vant	اِمون	دو	ا (کشیده)	۹
ō (broad)	بر، بسیار	pouru	پاورو	دو	او (کوتاه در وسط کلمه)	۱۰
ô (long)	یک	ōyum	اویوم	دو	او (کشیده)	۱۱
aw	آخور	ānharena	اونگهرن	دو	او	۱۲
ñ	اندر، میان	antarē	آنتَر	دو	آن	۱۳
ā	لگام	āxna	آخن	دو	ا (درین تلفظ میشود)	۱۴
k	کام، کامه	kāma	کام	دو	ک	۱۵
kh	خرد	xratu	خرتو	دو	خ	۱۶
kh ^v or q	خواب	x ^v afna	خوفن	دو	خو	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گام	دو	ک	۱۸
gh	موج زدن جاری شدن	ghžar	غزر	دو	غ	۱۹
ñ (ang)	فراخی، بزرگی	frathañih	فرنگه	دو	انگ (دروسط و آخر کلمه درین تلفظ میشود)	۲۰

۱ { این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در *gous* یعنی گاو فقط در گاتها چند لفظی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق (دو) *gous* (دو) *gous* با و یا *gous* نوشته میشود

۲ مثال فوق (دو) *gous*، یعنی يك در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ *gous* در تویینی گفته میشود (nasal) خیشوی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از واو معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر، خواهش

English	معنی امثال	املاً لا تین	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
ch	چشیدن	čaš	چَش	چش	چ	۲۱
j	ژرف، عمیق	jafra	جَفَر	جافرا	ج	۲۲
z	زاده	zāta	زات	زاتا	ز	۲۳
zh	زانو	žnu	ژنو	ژنو	ژ	۲۴
ñ (ang)	آگاه ساختن، خبر کردن	srāva-yēñhē	سراو نیگه	سراو نیگه	کد (ا) تلفظ مثل ۳	۲۵
t	تن	tanu	تنو	تنو	ت (۲)	۲۶
th	تخشا کوشا	thwaxš	توخش	توخش	ث (ته)	۲۷
d	درفش	drafša	درفش	درفش	د	۲۸
dh	پنجم	puxdha	پوخذ	پوخذ	ذ (دروسط کله)	۲۹
n	ناف، نژاد، خویش	nāfya	نافیه	نافیه	ن	۳۰
p	پیل	pērētu	پیرتو	پیرتو	پ	۳۱
ph or f	فروهر، فرورد	fravaši	فروشی	فروشی	ف	۳۲
b	بخ، خداوند	Bagha	گَیَم	گایم	ب	۳۳
w	گرفتن	garēw	گرو	گرو	و (انگلیسی)	۳۴
m	مرد	mareta	مرت	مرت	م	۳۵
y	ایزد	yazata	یزت	یزت	ی (بزرگ در سرکله)	۳۶
y	بز	buzya	بوزیه	بوزیه	ی (کوچک در وسط کله)	۳۷
r	رد (سرداردینی)	ratu	رتو	رتو	ر	۳۸
v	برف	vafra	وَفَر	وافرا	و (بزرگ در سرکله)	۳۹
v	بیور (ده هزار)	baevarē	بایور	بایور	و (کوچک در وسط کله)	۴۰

۱ که تلفظ این حرف مثل ۳ (آنک) میباشد همیشه پیش از ۵ (ه) که حرف ۵ ختم شده باشد استعمال میشود حرف ۵ همان ۵ (ا) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کله باین شکل نوشته میشود و گاهی در وسط کله نیز میآید

۲ حرف ۴ (ت) در آخر کله تغییر یافته باین شکل ۵ نوشته میشود مثل ۵ نیات یعنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از و (ک) یا ۵ (ب) باشد ۵ و ۵ کیش و ۵ کنبه و رزیدن

۳ ۳۵ (ی بزرگ) و ۳۶ (واو بزرگ) مثل حرف مازوسکول majuscule الفبای

دین دبیره
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
s	ستودن	stu	ستو	𐬱𐬀𐬭𐬀	س	𐬰
sh	شاد	šāta	شات	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀	ش مُشد	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀
š	کردار نیک	hvaršta	هورشت	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀	ش	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀
h	هاون	hāvana	هاون	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀	ه	𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀

فرانسه و البانی در سر کله نوشته میشود در وسط کلمه «ی کوچک» و «واو کوچک» میآید در بعضی از نسخ بجای ۳۵ این حرف دیده میشود

در کله «س» که بمعنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کله واقع است این کلمه اصلاً «س» دو بوده است. مرور و افتاده است

بسا در نسخ خطی دو حرف را بام نوشته شکل مخصوصی پیدا کرده است مثلاً این طور
𐬱𐬀𐬭𐬀𐬭𐬀 = (ش) و 𐬱𐬀𐬭𐬀 = (آ) و 𐬱𐬀𐬭𐬀 = حروف ۲ و ۳ = (چ) و 𐬱𐬀𐬭𐬀 = حروف ۳۵ و ۳۶ = (ت) و 𐬱𐬀𐬭𐬀 = حروف ۳۷ و ۳۸ = (ه)

—:o:—

برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستائی و فرس و پهلوی انتخاب گردید

a بسته = ā باز = dh ځ = ċ چ = ĵ ج = ž ز = g ک
gh = غ. s = س. š = ش. th = ث v فرانسه و u آلمانی مثل ou فرانسه = او
x = خ. z فرانسه = ز. q = آ (تلفظ در یمن). n = آنک

در کلماتی که v از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرار داده شده دلیل است که
واو معدوله است مثل x^vafna (خوفن) خواب



دِیاچه

بنام ایزد بخشنده بخشایشگر

سوی کنبد آذر آرمید روی بفرمان پیغمبر راستگوی
یزدان که هرگز نه بیند بهشت کسی کو ندارد ره زردهشت^۱
(دقیقی در شاهنامه)

اهورا مزدا خدای یگانه ایرانیان را ما میستائیم امشاسپندان نیرومند و توانا را
که مهین فرشتگان و مظهر صفات پروردگار اند ما میستائیم ایزدان مینوی را که
گماشتگان شهریار بیهمتا و نگهبانان آفریدگان نیک اند ما میستائیم
زرتشت سپنتمان، پیغمبر نیک پندار و نیک گفتار و نیک کردار را ما میستائیم
آنچه در جهان نیکو و سودمند است ما میستائیم فروهرهای فرخنده پارسایان را
ما میستائیم ایران سر زمین ناموران و دلیران را ما میستائیم

پس از ستایش و درود چنین گوید مفسر این نامه مقدس ابراهیم پور داود
پور باقر پور محمد حسین رشتی که این بنده کم مایه را از خرد سالی، بدون مشوق،
میلی بداستن اوضاع ایران قدیم افتاد بتدریج این ذوق چنان در وی رک و ریشه
گرفت که مطالعه کتب راجع بایران باستان را بمطالعه کتب دیگر برتری داد
بخصوصه در میان این کتب مسائل راجع بمزدیسنا یعنی دین زرتشتی بیش از همه
توجه او را بعود کشید سالهای دراز در تفرّج این گلزار پر شکوفه و بهار گذشت
و همیشه آرزوی آن داشت که گلی برسم ارمغان بایران فرستد و از گلزار مزدیسنا

(۱) «دین» پ. ۱۰۰، «دین» پ. ۱۰۰، «دین» پ. ۱۰۰.

«دین» پ. ۱۰۰، «دین» پ. ۱۰۰، «دین» پ. ۱۰۰.

راه یکی و آن راه راستی است همه (راههای) دیگر بیراهه است «پسنا ۷۲ فقرة ۱۱»

بروی هموطنان روزنه ای گشاید و آنان را بشنیدن سرودهای مقدس اوستا و نیایشهای نیاکان پارسا خوش و خرم سازد تا اینکه در سال ۱۳۰۴ شمسی گذارش به هندوستان افتاد در آنجا آمیزش با پارسیان و مطابق نمودن اخلاق آنان با اخلاق ایرانیان قدیم بر وی ثابت داشت که هنوز اثرات تعالیم اوستا باقی است و پیروان کیش کهن در میان گروه انبوه برهمنان و مسلمانان از هر جهت آراسته و دارای مقام بلند اند گرچه پیش از این سفر در کتب مستشرقین خوانده بود که پارسیان هند نماینده خصلتهای ستوده و اخلاق پاک ایرانیان باستان اند^۱ اما پس از دیدن اوضاع آنان، که در هنگام دست یافتن عرب بر ایران مهاجرت اختیار نمودند، بر وی نیز یقین شد که هوای ناخوش هند که بیشتر مردمان آن سامان را سست نموده، نتوانسته بقوت آئین اوستا غلبه کند و نیروی اراده و عزم و کوشش را از پیروانی که گوش بدستور پیغمبر ایران دارند سلب نماید و کسانی را که باید بنا بتعلیم اوستا زندگانی را میدان کارزار خوبی و بدی بشمرند و در بهبودی خود کوشا و در برانداختن دیو در یوزی و نادانی نخشا باشند بگوشه گیری محکوم کند و قضا و قدر شوم را بر آنان چیر سازد نه اینکه فقط نگارنده از پارسیان خاطره های خوب دارد هر که از کشتی به بندر بمبئی فرود آید خواهد دانست که قوم پارسی در آن سرزمین از يك سرچشمه دیگری زنده و خرم است^۲ همچنین نگارنده همیشه در گوش داشت که زرتشتیان ایران نیز در میان هموطنان خود درست کار و بی آزار و بردبار مشهور اند مطالعه کتب مزدیسنا و مشاهده اعمال پارسیان او را بر آن داشت که بتفسیر اوستا کتاب دینی ایرانیان پردازد تا از اینرو بتکلیف وجدانی و وظیفه وطنپرستی خود رفتار کند و عموم هموطنان را از آئین کهن که امروزه هم موافق تمدن و مقتضیات این دوره است آگاه گرداند در ماه خرداد سال ۱۳۰۵ شمسی

Geschichte des Alten Persiens von Justi S. I

۱ رجوع شود به

Geschichte Irans im Grundriss der Irani.

و بکتاب دیگر همین مؤلف

Philo. II Band S. 395

The Treasure of the Magi by James Hope Moulton : Oxford 1917

۲

تفسیر گاتها را که قدیمترین قسمت اوستا و از سرودهای خود پیغمبر است بانجام رسانیده است و در ماه فروردین سال ۱۳۰۷ تفسیر جلد اول یشتها پایان پذیرفته است این دو کتاب در بمبئی بطبع رسیده منتشر شده است خدای را شکر که این ارمغان نزد هموطنان مقبول افتاده و خود جداگانه مایه تشویق گشته که تفسیر جلد دوم یشتها را بمعرض مطالعه عموم گذارم اینک پس از صرف مدت طولانی این کار در آلمان صورت گرفته و باز در بمبئی بطبع رسیده است امید است که ارباب هنر و دانش در آن نیز بدیده محبت بنگرند تا از حسن اقبال آمان بزودی بتفسیر خرده اوستا دلگرم گردد و آنچه در خصوص مزدیسنا ناگفته مانده در مجلدات دیگر برشته نگارش آید از بیست و یک یشت دوازده یشت که هر مزدیشت و هفتین یشت و اردیبهشت یشت و خرداد یشت و آبان یشت و خورشید یشت و ماه یشت و تیر یشت و گوش = درواسپ یشت و مهر یشت و سروش یشت و رشن یشت باشد در جلد اول جای داده شده و نه یشت دیگر که فروردین یشت و بهرام یشت و رام یشت و دین یشت و ارت یشت و اشتاد یشت و زامیاد یشت و هوم یشت و وند یشت باشد در جلد دوم آمده است مقاله فروهر که متعلق است بفروردین یشت در جلد اول بطبع رسیده است در این جلد نیز مانند جلد اول ایزد هر یشت را مقاله ایست و مندرجات خود یشت تجزیه گردیده و از برای روشن نمودن معنی برخی از جملات جداگانه توضیحات داده شده است از برای اجتناب از تکرار در بسیاری از موارد بتوضیحاتی که در جلد اول داده شده حواله گردیده است از برای مزید فایده يك دسته از لغات اوستائی بالغات فارسی مطابق گردیده و معنی لغوی بسیاری از اسماء خاص نیز نگاشته شده است از همه پادشاهان دوسلسله پیشدادی و کیانی کما بیش سخن رفته بطوری که در فهم فقراتی که در یشتها از آنان یاد شده اشکالی نمانده است در آخر کتاب فهرستی از برای لغات اوستائی که در این جلد بکار رفته موجود است و فهرست دیگری از برای اسماء خاص و برخی از کلمات که در هر دو جلد آمده ترتیب داده شده است برای اینکه علائم قدمت را نموده باشم

در ترجمه خود ساده مانده ام چیزی نیفزوده و چیزی نکاسته ام در وقت مقایسه کردن متن و ترجمه معلوم خواهد شد که بعینه يك دسته از لغات اوستائی که در فارسی هم مورد استعمال دارد در ترجمه بکار رفته است با اینکه این تفسیر فارسی در میان کلیه تفاسیر موجوده یشتها چه در زبان گجراتی و چه در السنه اروپائی از همه مفصل تر است و نگارنده توفیق استفاده از کتب دانشمندان بزرگ اوستا شناس داشته و از هیچ زحمتی روی نگردانده و صبر و حوصله وافر بکار برده و وقت طولانی صرف کرده باز مقرر است که حق این نامه کهن سال را بجای نیاورده است همینقدر خوشدل است از اینکه پس از هزار و سیصد سال برخی از اجزاء کتاب مقدس ایرانیان را بزبان متداولی کنونی ایران در آورده و امروزه هر ایرانی میتواند بداند که رتبه اخلاقی آباء و اجدادش بچه پایه بوده است و دیگر اینکه خوانندگان این نامه يك دسته از لغات و اصطلاحات دینی را در آن جمع خواهند یافت بطوری که محصلین بعد در نوشتههای خود از برای ادای کلمات و تعبیرات کمتر بتنگنا خواهند بود چون این تفسیر نخستین تفسیری است که از برای اوستا بزبان فارسی فراهم شده نگارنده آن را مثل ترجمه فرانسه زند اوستای آنکیل دوپرون Anquetil Duperron می پندارد که پس از چندین سال اقامت در هندوستان و معاشرت با پارسیان بوطنش فرانس برگشته و در سال ۱۷۷۱ میلادی ترجمه اوستا را بزبان فرانسه منتشر ساخته است و همین ترجمه که نخستین ترجمه بوده یکی از زبانهای اروپا سبب گردیده که دانشمندان در پی تحقیق برآیند و از دین ایران که در گوشه و کنار تألیفات قدماء نیز ذکری از آن شنیده بودند اطلاع کامل بهمرسانند^۱ نتیجه تحقیقات صد و شصت ساله این شده که امروزه چندین صد کتب معتبر در زیر دست داریم نگارنده نیز امیدوار است که این تفسیر فارسی هموطنان دانشمندش را بر آن دارد که از باب خدمت بفرسفه و اخلاق و تاریخ و لغت در زمینه مزدیسنا خدمات شایان کنند و سزاوار است که دولت ایران

درمیان شاگردانی که هر ساله از برای تحصیل باروپا میفرستد چند نفر را از برای تحصیل اوستا و پهلوی تخصیص دهد یا چند تن از دانشمندان اوستا و پهلوی دان پاریسی را از برای تدریس بطهران بخواهد مادامی که ایرانیان اطلاع کافی از تاریخ و دین ایران ندارند بناچار باید آنچه در کتب بیگانه میخوانند بپذیرند و تمام ناسزاهائی که از زمان بسیار قدیم تا با امروز برخی از مغرضین و متعصبین از برای ما پسندیده اند همه را عین صواب بشمرند چنانکه این مغلطه‌ها در مشتی از هموطنان ناآزموده و نادان ما جای کرده آنچه در کتابی مندرج است بنظرشان "زرسره" می‌آید تاریخ ما و ضمناً بسیاری از مسائل دینی بتوسط نویسندگان یونان و رم و بیزانس و سوریه و ارمنستان و بعدها عربها بما رسیده است مجموع تألیفات آنان رو بهمریخته اسنادی است معتبر اما بیک يك آنها نمیتوان اعتماد داشت بسا شده که مندرجات یکی از آنها بکلی برخلاف دیگری نوشته شده و بسا در کتابی مطلب کتاب دیگری صراحتاً تکذیب گردیده است غالباً مطلبی از کتابی دیگر و یا در ازمنه مختلفه بسایر کتب نقل داده شده اگر آن مطلب صواب است یا خطا از يك مأخذ و مدرک است پیش از قرأت کتابی باید درجه فهم و اطلاع نویسنده آن را بسنجیم و بعد ببینیم که در چه عهدی میزیسته و در کجا بسر میبرده و در زیر نفوذ چه وقایع و پیش آمدهائی بوده و با ایرانیان چه پدر کشتگی داشته و اگر کشیش یا شیخ بوده تا بچه اندازه تعصب عیسوی و اسلامی گریبان گیرش بوده است این دقتها در کتب مورخین یونانی قرن پنجم پیش از میلاد و در تألیفات نویسندگان اروپائی همین روزهای خودمان لازم و نخستین شرط رسیدن بحقیقت امر است با اینکه هرودت قدیمترین و بهترین سرچشمه اطلاعات ماست راجع بایران قدیم اما کلیه مندرجات او را نمیتوان چشم بسته پذیرفت همیشه باید بخاطر داشت که این مورخ در سال ۴۸۴ پیش از میلاد یعنی فقط دو سه سالی پس از انجام جنگ یونان و ایران تولد یافت در زمان او هنوز آتش کین ایرانیان در دلهای یونانیان زبانه میکشید و هنوز

بودند کسانی که خود مصائب و شداید آن جنگ را چشیده بودند در چنین عهد و محیطی چگونه ممکن بوده که هرودت در تاریخ خود بیطرف بماند

آیا ممکن است کزنفون Xenophon یونانی در ذکر وقایع جنگ کوروش صغیر با برادرش اردشیر دوم (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) که همین مورخ، پس از کشته شدن کوروش، در سر ده هزار یونانی که در جزو لشکریان کوروش بودند فرار کرده و با هزار خطر و مشقّتی که خود ذکر میکند از دست ایرانیان بیونان جان بدر برده، در کتابش 'انابازیس' Anabasis، بکلی بیغرض باشد؟ محققاً نه تذکار این نکته تاریخی در این کتاب دینی از برای این است که در جزو مندرجات مورّخین قدیم بیک رشته از مطالبی که راجع بدین ایران است برمیخوریم مثلاً هرودت در کتاب هفتم فقره ۱۱۴ مینویسد که «خشیارشا در هنگام لشکر کشی خود بطرف یونان در آنجا بسیاری از پسر بچگان و دختران مردم را زنده بخاک کرد» زندگان را بخاک کردن از رسوم ایرانی است زیرا که من شنیده ام وقتی که امستریس Amestris زن خشیارشا پیرشد چهارده تن از پسر بچگان بزرگان ایران را زنده بخاک کرد تا اینکه خوشنودی خدائی را که در زیر زمین آرام دارد بجای آورده باشد» نه اینکه فقط چنین خدای زیر زمینی آدمیخوااری در هیچ قرنی از برای ایرانیان سراغ نداریم ایرانیان مردگان را هم بخاک نمیکردند چه رسد بزندگان در کتابی که در بیشتر از دو هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از این نوشته شده چنین خبر نادرستی که در آن نظیر هم بسیار دارد چندان عجب نیست ولی حیرت انگیز است که استاد نولدکه Nöldeke دانشمند معاصر آلمانی در کتابش تاریخ ایران در ذکر سلطنت خشیارشا در جزو بدسلوکیهای این شاهنشاه هخامنشی در یونان همین خبر هرودت را یاد آور شده می افزاید: خشیارشا را از این حرکت که ناشی از خرافات مذهبی وی بوده میتوان بخشید اما آزدن لاشه لئونیداس Leonidas (پادشاه اسپارت Sparta) و بریدن سر امیر البحر فنیقی دلیل شعور بچکانه اوست^۱ البته نولدکه بخوبی

میداند که در خبر مذکور هرودت کمتر احتمال صدق می‌رود اما چون این مستشرق بنا با قرار خودش طرفدار یونانیان است و از مشرقیان و بخصوصه از ایرانیان خوشش نیاید^۱ کلیه در تألیفاتش راجع بایران در هر جا که دلش خواسته، بسا بدون بهانه بدست آوردن، بیجا نیشی، نمازده است راست است هرودت پدر تاریخ دنیا شمرده شده و تولد که از بزرگان مستشرقین این دوره است اما نباید از برای پاس آبروی آنان آبروی خود را بریزیم آنان را فرشتگانی بی‌کناه یا مردمانی بی‌غرض و مرض پنداریم در این جا موقع آن نیست که از مورخین قدیم بحث کنیم و صحت مندرجات آنان را در خصوص ایران بسنجیم همچنین راجع بمستشرقین همینقدر کافی است که بگوئیم: هر مستشرقی دانشمند نیست و هر دانشمندی منصف نیست بی شک ایرانیان قدیم مانند کلیه اقوام عهد کهن و مثل همه ملل حالیه روی زمین دارای عیوب و نواقصی بوده اند راست یا دروغ بودن آنچه در کتب قدماء بما نسبت داده شده منوط بجمع آوردن کلیه وسایل تاریخی است و اما آنچه راجع بدین ایران نوشته اند از یونانیان گرفته تا عربها، میتوان بتوسط اوستا بصحت و سقم آنها پی برد مطالعه اوستا بما ثابت میدارد که قسمتی از شایعات بکلی درست و قسمت دیگر نه اینکه فقط در کتاب دینی ایران مصداقی ندارد بلکه برخلاف رسم و عادت و خصلت ایرانیان است تعصبی که پس از استیلای عرب بایران رسیده در مدت بیشتر از هزار سال بایرانیان مجال نداده که در پی تحقیق بر آیند رفته رفته کار بجائی رسیده که اسم مزدیسنا از زبانها افتاده و تا چند سال پیش از این «اوستا» از کلمات شاذ و نادر بشمار میرفته است همه آباء و اجداد خود را همانطوری که عربهای دشمن با تلقین کرده اند، از دوزخیان می پنداشته اند

اینک که حس وطن پرستی در ایران زیاده شده و بیداد دشمنان بیاد آمده و همه دانسته اند که دست کین نازی و مغول در علم و معرفت را بروی آنان بسته و آنان را از کاروان تمدن و ترقی دور داشته امید است که فرزندان آن خاک بایران قدیم متوجه گردند در زمینه تاریخ و مزدیسنا که بمنزله ناموس ملی هاست از شنیدن

عقاید بیگانگان بی نیاز کردند و آنچه در آنها نیک و زشت است خود بتوانند حکم کنند طوطی وار محتاج بتکرار کردن قول يك مؤلف قدیم متعصب یا يك نویسنده جدید مقرر نشوند. شکی نیست که در آینده در خود ایران تحصیلات اوستائی بدرجه کمال خواهد رسید چون این کتاب در سرزمین ما بوجود آمده و زبانش مصطلح بیگانان ما بوده و هنوز يك دسته از لغات و تعبیرات آن در زبان ما موجود است و بسا از رسوم و عادات عهد زرتشتی در میان ما باقی مانده و بخصوصه کتب پهلوی که کلید فهم اوستاست با اندك تغییری فارسی است نظر همه اینها يك ایرانی نژاد و فارسی زبان بهتر بمطالب اوستا پی تواند برد و ترجمه اوستا بزبان فارسی بهتر و مقرون تر بصواب خواهد افتاد تا یکی از زبانهای خارجه اوستا باید در آینده فروغی بتاریخ ما افکند و آنچه در آنجا پیچیده است روشن سازد و ارزش داستان ملی ما را که پراز مردانگی و پهلوانی است بما بنما یاند و در زمینه ادبیات ما عهد تجدیدی (renaissance) پیش آورد و ریشه و بنیان چندین هزار ساله لغات فارسی را بما نشان دهد و بالاخره ما را باخلاق پاک نیاکان نامدار ما نزدیک سازد و بدانیم که آن ناموران در روزگار فرخنده خویش بخوشی و سرافرازی بسر میبردند دنیا را سرای سپنج و گلخنی پراز آسیب و رنج نمی پنداشتند، گدائی و دربوزی نزد آنان نیکو و پسندیده نبود برزیکرانشان بهجامه شیادان در نیامده بودند، نعمت اخروی آنان را خیره نکرده چشم از نعمت دنیوی نمی پوشیدند و دست از کار و کوشش نمیداشتند. بهشت را پاداش تنبلی دو روز عمر خود نمی شمردند با داشتن زندگانی خوش دیندار و پارسا هم بودند این کتاب که عبارت از سرودهای مقدس اجداد ما و دستور زندگانی آنان است بما میگوید: کار و کوشش مایه رستگاری است در راستی و درستی سعادت جهانی و مینوی است، منش پاک فروغ ایزدی است، کسی شایسته فرماندهی و برتری گردد که سر اطاعت بدرگاه خسرو بیهمتا فرود آورد از کسی فرمان برند که خود از سروش، فرشته بردباری و فرمانبری پند نیوشد، خانه بهشتی کسی راست که ارب، فرشته توانگری بدو روی آورد و او را در زندگانی جهانی بی قید نه بیند کسی

از گله ورمه برخوردار گردد که ایزد گوش، موکل چارپایان سودمند از سلوک وی نسبت بجانوران اهلی خوشنود باشد، تشر، فرشته باران کشت زار کسی را سیراب کند که از دستگیری مستمندان و انفاق در راه خدا دریغ نرزد؛ کسی همیشه پیروزگر و سرافراز ماند که مهر، پاسبان عهد و پیمان را نیاززده باشد کسی از بیداد اهرمینی و ستم جفاکاران در امان خواهد بود که خود از راه عدل و انصاف نگشته باشد، وبه رشن، فرشته عدالت روی آورده باشد فروهرهای نیاگان از برای خان و مانی بخشایش ایزدی درخواست کنند که کسان آنخانه پاکیزه خو و با داد و دهش باشند همای دانش (چیستا *۴۳۵۵۲*) برسر کسی شهپر افکند که دیندار و پارسا و یرهیزگار باشد *۴۳۵۵۲* و شکوه هماره از آن ایرانیان است اگر دست از دامن کوشش باز ندارند این است خلاصه بیست و یک یشت اوستا نظر بهمین مطالب است که این کتاب بسیار کهن کهنه نشدنی است و سزاوار است که ایرانیان این میراث مقدس اجدادی را محترم بدارند همانطوری که ادباء و نویسندگان ما میکوشند که در گوشه و کنار باز چند فرد شعری از سخن سریان قدیم ایران مثل حنظلله بادغیسی و فیروز مشرقی و بوسلیک کرگانی و شهید بلخی و غیره بجویند بحاست بسرودهای اوستا نیز که راه چندین هزار ساله ییموده واز پراکندگی و پاشیدگی خود گویای ستم اسکندر و بیداد عرب و یاد آور روزگار پست و زشت چنگیز و تیمور است روکنند و از خواندن این سرودها روان خود را بفروهرهای پاک و دلیر نیاگان پیوندند

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب

اینک که از دست کین دشمنان همه چیز خود را باخته ایم جز از همین اوستا یادگار دیگری از گمشدگان در دست نداریم تا از این سرودها در سرها شوری نیست تا دلها از هیجان ملی تهی است و تا یک ایرانی از هر حیث ایرانی نیست وطن ما بقر و شکوه ایران باستان نخواهد رسید اگر ما را آرزوی بقاست باید از برای مادیات دست حاجت بسوی اروپا بریم و از برای معنویات چشم امید بسوی عهد فرخنده نیاگان دوخته داریم

عربها عنداله مستحسن دانستند که تمام آثار تمدن قوم قدیم ایران را نابود کنند آنچه مفاخر ملی ما بود دستخوش تعصب آنان شد آثار و نقوش پادشاهان ما را محو کردند معبد های ما را ویران نمودند بزرگان و دانشمندان ما را کشتند بانوان ما را بخريد و فروش در آوردند، کتابهای ما را سوختند چنان کردند که ما امروزه جز از چند آثار باقیمانده پادشاهان و چند قطعات پراکنده اوستا سند دیگری از عهد آبادی و سرافرازی در دست نداریم آری چنان کردند که امروزه به برخی از ما امر مشتبّه شده میگویند: اگر ایران حقیقه در قدیم هنروران و دانشمندانی داشته پس کو آثار و کتب آنان؟ اینک بجاست که از زبان یکی از مورخین دانشمند عرب بشنویم که دشمنان فرومایه ما در هنگام استیلای خود چه برس ما آوردند عبدالرحمن ابن خلدون که در سال ۷۳۲ در تونس تولد یافت و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره در گذشت در فصل معنون به «العلوم العقلیة و اصنافها» پس از يك صفحه مطلب دیگر که ربطی با نحن فیه ندارد گوید: «و اعلم انّ اکثر من عنی بها [ای بالعلوم العقلیة] في الأجيال الذين عرفنا اخبارهم الأمتان العظیمتان قبل الإسلام و هما فارس و الروم اما الفرس فكان شأن هذه العلوم العقلیة عند هم عظيماً و نطاقها متسعاً لما كانت عليه دولتهم من الضخامة و اتّصال الملك، ولقد يقال انّ هذه العلوم انما وصلت الى يونان منهم حين قتل الاسكندر دارا و غلب علي مملكة الكینیة فاستوی [فاستولی؟] علي كتبهم و علومهم مالا یاخذها الحصر، ولما فتحت ارض فارس و وجدوا فيها كتباً كثيرة كتب سعد بن ابی وقاص الي عمر بن الخطاب لیستأذنه في شأنها و تفتیلها للمسلمین فكتب اليه عمر ان اطرحوها في الماء فان یکن ما فيها هدی فقد هدانا الله با هدی منه و ان یکن ضاللاً فقد کفانا الله فطرحوها في الماء او في النار و ذهبت علوم الفرس فيها عن ان تصل الینا»^۱ یعنی: «و بدانکه ما بین اممی که اخبار و تاریخ احوال ایشان بها رسیده است اقوامی

۱ مقدمه ابن خلدون، طبع مصر سنه ۱۳۱۱، ص ۲۸۵-۲۸۶

عین همین عبارت را نیز حاجی خلیفه در کشف الظنون (طبع اسلامبول ج ۱، ص ۴۴۶) در تحت عنوان علم الحسکه ذکر کرده است و گویا از همان مقدمه ابن خلدون نقل کرده است

که از همه بیشتر علوم عقلیه توجه نموده اند همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده اند اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع بمناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدت سلطنت آنان، و گویند که این علوم یونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و بر کتب و علوم ایرانیان که از حد و حصر بیرون بود استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران [بدست عرب] مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد، سعد بن ابی وقاص [سردار لشکر عرب] بعمر بن الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید. عمر باو نوشت که آن کتب را در آب افکنید چه اگر آنچه در آنهاست رهنمائی است خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است، لهذا آن کتب را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدون بود از میان رفت و بدست ما نرسید.

ابوریحان بیرونی نیز که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰ هجری در غزنه درگذشت در خصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالت‌های ایران قدیم بوده در آثار الباقیه مینویسد: «ولما فتح قتیبة بن مسلم خوارزم المرة الثانية بعد ارتداد اهلها ملك عليهم اسكجموك . . . و كان قتیبة اباذ من یحسن الخط الخوارزمي و یعلم اخبارهم و یدرس ما كان عندهم و مرقهم كل ممزق ففخفت لذلك خفاء لا يتوصل معه الى معرفته حقایق ما بعد عهد الاسلام به»^۱ یعنی: «و چون قتیبه بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس از مرتد شدن اهالی آن فتح نمود اسكجموك را بر ایشان والی گردانید . . . و قتیبه هر کس را که خط خوارزمی میدانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلع بکلی فانی و معدوم الاثر نمود و ایشان را در اقطار ارض متفرق ساخت و لهذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجه مخفی و مستور

۱ الاثار الباقیه عن القرون الخالیه باهتمام زاخو Sachau چاپ لیسیك ۱۹۲۳ م ص ۳۵-۳۶

هائده است که بهیچوجه وسیله برای شناختن حقایق امور در آن مملکت بعد از ظهور اسلام بدست نیست»

باز ابوریحان در صفحه ۴۸ از همان کتاب گوید: «ثم لما كان من اهلاك قتيبة بن مسلم الباهلي كتبهم [ای کتبه اهل خوارزم] و قتلهم هرا بذتهم واحرقه كتبهم وصحفهم بقوا أميين يقولون فيها يحتاجون اليه على الحفظ فلما طال عليهم الأمد فاتهم ما اختلف فيه وحفظوا ما اتفق عليه» یعنی: «و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشان را [یعنی نویسندگان اهالی خوارزم را] هلاک نمود و هر بذان [پیشوایان دینی] ایشان را بکشت و کتب و نوشته‌های ایشان را بسوخت اهل خوارزم اُمی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتکا نمودند و چون مدت متبادی گردید و روزگار در از برای ایشان بگذشت امور جزئیة مختلف فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیة متفق علیه در حفظ ایشان باقی ماند»^۱ دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء مینویسد: «حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او نهاد پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و امق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما بنام نوشیروان جمع کرده اند، امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم ما را از این نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تألیف مغانست و پیش ما مردود است فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هر جا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند»^۲ چنین بود

۱ تشکرات فروان تقدیم استاد بزرگوار دانشمند آقای میرزا محمدخان قزوینی میکنم که درخواست نگارنده را راجع باتلاف کتب ایران بدست عرب اجابت فرموده چند فقره عبارات ابن خلدون و بیرونی را از یاریس فرستاده اند ترجمه فارسی آنها نیز از ایشان است

۲ تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی طبع براون ص ۳۰ درخصوص خبر دولتشاه آقای میرزا محمدخان قزوینی در کاغذی بنگارنده مینویسد: «امیر عبدالله (۲۱۴-۲۳۰) بن طاهر سوم از ملوک طاهریه خراسان است که اصلاً ایرانی بودند و شبه استقلالی در خراسان داشتند و بهمین جهت که اصلاً ایرانی بودند و پدرشان طاهر در قصبه معروفی افتخار بایرانی بودن خودشان مینماید حکایت مذکور بی اصل بنظر نمی آید یا شاید دولتشاه در شخص اشتباه کرده است و کسی دیگر بوده غیر عبدالله بن طاهر»

سلوک عرب چنین بود سرانجام کتابهای ما اوستا نیز از آسیب زمان و گزند دشمنان مصون نمانده امروزه فقط يك چهارم اوستای عهد ساسانیان را در دست داریم از بیست و يك نيك یا کتاب آن عهد که به ۳۴۵,۷۰۰ کلمه تخمین شده^۱ حالیه فقط چند جزوه باقی است که مجموعاً به ۸۳,۰۰۰ کلمه تخمین گردیده است^۲ در عهد ساسانیان نیز تمام اوستای عهد هخامنشیان را در دست نداشته اند چه قسمتی از آن در استیلای اسکندر از میان رفته بوده است پلینیوس Plinius بزرگ رومی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت نوشته که سرودهای زرتشت دوهزار هزار (۲,۰۰۰,۰۰۰) شعر بوده است^۳ در طی تفسیر یشتها مکرراً اشاره بعظمت اوستای قدیم کرده ایم و گفته ایم که طبری و مسعودی هم نوشته اند که اوستا را در روی دوازده هزار پوست گا و بخط زر نوشته بوده اند^۴ آنچه از این نامه مقدس که از دستبرد حوادث روزگار رهائی یافته بهار سیده میراث گرانبهائی است که از نیاکان پارسای ما بجا مانده است همه فرزندان ایران راست که در آن بدیده ادب و محبت بنگرند و از اندرز و پند آباء و اجداد روی نتابند

با ستا و ژند اندرون زرد هشت بگفت است و بنمود گرم و درشت

که هر کو ز فرمان و پند پدر بتابد مرا و هست جادو پسر (فردوسی)
در انجام از باب سپاسگزاری باید بیفزایم که جلد دوم یشتها مانند جلد اول آن در تحت مراقبت هیربد دانشمند آقای بهمن جی سروانجی Dhabhar انجام گرفته است از استاد بزرگوار که در مدت طولانی بخود زحمت ملاحظه کردن این اوراق داده اند بی اندازه متشکرم چه پس از دقت عالمانه ایشان از تردید

Sacred Books of the East Vol. XXXVII by West p. 45

۱

Geldner in Avesta, Pahlavi, and Ancient Iranian Studies; Strassburg 1904 p. 80

۲

Historia Naturalis XXX 1. 2

۳

Zorastrian Civilisation by Maneckji Nusservanji Dhalla; رجوع شود به New York 1922 p. 40-41

۴ رجوع شود بصفحه ۲۴۹

بیرون آمده امیدوار شده ام که باین نامه فضلی ایران بملاحظه اینکه از نظر یکی از دانشوران نامی پارسیان گذشته اطمینان خواهند داشت

همچنین سیاستدار دوستان خود آقایان استاد خدا بخش ایرانی و عبدالحسین خان سپنتا هستم که متحمل زحمات تصحیح نونهای این کتاب بوده اند ایشان در بمبئی آنچه لازمه دقت بوده بکار برده اند بطوری که نگارنده در برلین خاطر جمع بوده ام از اینکه این نامه از دلسوزی ایشان بخوبی از طبع خارج خواهد شد

بخصوصه درود فراوان و سپاس بیکران بدوست دانشمند عزیزم آقای دینشاه جمجی باغی ایرانی تقدیم میکنم اگر تصادف روزگار مرا بایشان نزدیک نمیکرد هر آینه بآرزوی خود نمیرسیدم و بواسطه فقدان وسایل بانشار این کتب موفق نمیکردیدم اگر هموطنانم از تفسیر اوستا بخطای هزار ساله برخوردار دانسته اند که دین آباء و اجدادشان برخلاف آنچه مدعیان و دشمنان ساخته اند میباشد و اگر پیروان کیش کهن در ایران و دوستاران آثار نیاکان پس از بیشتر از هزار سال بزبان بومی خود دارای چند جلد کتابی راجع بمزدیسنا شده اند همانا آن را مدیون فداکاری و نیت پاک این راد مرد نیک سرشت هستند مسلم است هر که خواستار علم و معرفت و دوستار مجد و جلال ایران باستان است همراه دوستار و سیاستزار دینشاه ایرانی است که برای توسعه معارف ما و احیای مافات وطن ما کوشاست

پور داود

برلین اول فروردین ۱۳۱۰ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۳۱ میلادی

فروردین یشت

مقدمه

مقاله متعلق به فروردین یشت در جلد اول یشتها صفحات ۵۸۲-۶۰۲ مندرج است آنچه از برای فهم مطالب این یشت لازم بود گفته شد اینک در این جا چند کلمه دیگر افزوده کوئیم فروردین یشت که قدیمترین و بلندترین یشتهاست دارای ۳۱ کرده یا فصل و ۱۵۸ فقره است اسامی بیشتر از سیصد و پنجاه پادشاهان و نامداران و دلیران و یارسایان چه مرد و چه زن در آن ضبط و فروهر هر یک جداگانه درود فرستاده شده است برخی از این اسامی تکرار شده و برخی اسم خانوادگی گروهی از یارسایان است که بناچار تکرار شده و بسا اسامی زنان آنان پس از ذکر اسامی شوهران یاد شده است اسامی گروهی از دختران یارسا نیز در آن مندرج است بسا چندین اشخاص مختلف دارای يك اسم هستند و از برای تشخیص آپرژات *apara.zāta* یعنی بعد زائیده شده قید شده اند نگارنده آن را به (دوم) یا (متأخر) ترجمه کردم مثلاً جاماسب دوم یا جاماسب متأخر باین ملاحظات دسته ای از این اسامی مکرر شده است پس از تفریق مکررات باز شاید عدد اسامی غیر مکرر بسیصد برسد^۱ این اسامی که خود جداگانه فرهنگی است از نقطه نظر علم اشتقاق بسیار گرانهاست نگارنده چنانکه در آخر مقاله فروردین یشت (فروهر) گفتم خیال نداشتم که در تفسیر فروردین یشت باین اسامی بپردازم چه عدد آنها زیاد و هر یک را جداگانه شرح دادن چندین ماه وقت لازم داشت پس از شروع بتفسیر این

۱ دانشمند دانمارکی کریستنسن در کتاب مختصر خود (تحقیقات زرتشتی) که ۴ ماه پیش از طبع خارج شده عدد اسامی خاص فروردین یشت را دویست و بیست و هفت (۲۲۷) نوشته است نگارنده آنها را شمرده زیاده از سیصد و پنجاه یافتم رجوع شود به

Études sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen
Kobenhavn 1928 p. 14.

یشت حیقم آمد که در خصوص اسامی آباء و اجداد نامدار و پارسای خود که فقط از تطاول زمان اسمی از آنان در کتاب مقدس اوستا و در برخی از کتب پهلوی باقی مانده جستجوئی نکرده بگذرم از هر يك از آنان که باز در خود اوستا یادی شده و یا در یکی از کتب پهلوی نام و نشانی بجا مانده شرح دادم متأسفانه از بیشتر از آنان در هیچ جا اثری نیافتم و پس از بکار انداختن تمام وسایل موجوده و صرف وقت و حوصله بذکر معانی لفظی آن اسامی اکتفاء کردم معنی لفظی برخی از آنان اصلاً معلوم نیست تقریباً پنجاه اسم را پس از تفتیش کردن و اثری نیافتن برای اختصار از ذکر معانی آنها صرف نظر کردم گرچه معانی آنها معلوم و کسانی که با اوستا و مزدیسنا آشنا هستند بخوبی می توانند حدس بزنند معانی اسامی را از فرهنگ لغات قدیم ایران تألیف بارتولومه استخراج کردم^۱ کلیه این اسامی نیز در کتاب اسامی ایرانی تألیف یوستی معنی شده اما برخی از آنها خالی از سهو و لغزش نیست^۲ ترکیب این اسامی چنانکه کریستنسن در کتاب مذکور بآن برخورده بهترین دلیل قدمت این یشت است در فهرست بلند اسامی خاص این یشت ابدأ باسمى بر نميخوريم که یاد آور عهد هخامنشیان یا اشکانیان و ساسانیان باشد و هیچیک از این اسامی با کله مهر که غالباً در جزو اسامی اشخاص عهدهای مذکور دیده میشود ترتیب نیافته است بلکه يك دسته از آنها با کلمات مزدا و اشا (ارت) و خشترا (شهریور) و آثر (آذر) مرکب شده که همه اسامی ایزدان گناهست که منسوب بخود حضرت زرتشت است و زمان وی امروزه با کثرت آراء دانشمندان بیش از هزار سال قبل از مسیح است باید در این جا متذکر شویم که متدرجاً بفهرست اسامی خاص این یشت افزوده اند و وضع فهرست خود دلیل است که اسامی پارسایان قرون بعد اضافه شده تا از فروهر کلیه پارسایان مشهور مزدیسنا یاد آوری شده باشد مثلاً از فروهر استوت ارت که سوشیانت یا موعود زرتشتی است سه بار یاد شده است: یکبار در آخر فقره ۱۱۰ و بار دوم در آخر فقره ۱۱۷ و سومین بار در آخر فقره ۱۲۸

Altiranisches Wörterbuch von Chris. Bartholomae; Strassburg 1904.

۱

Iranisches Namenbuch von Ferdi. Justi; Marburg 1895.

۲

فهرست اسامی از فقره ۸۷ با کیومرث که نخستین بشر است شروع شده و با فقره ۱۴۲ در ذکر اسم اِردَتْ فذری که اسم مادر سوشیانت (آخرین مخلوق اهورا مزدا) انجام یافته است در انجام می افزاییم که فروردین یشت دارای بلندترین رتبه اخلاقی است و عقیده بفروهر از خصایص دین مزدیسناست

بیش از شروع بتفسیر فروردین یشت اسامی خاص ذیل را که در فقرات مختلف این یشت آمده در مقالات جداگانه شرح میدهم

گشونم در فقره ۱۶ کیومرث در فقره ۸۷

زویسرتهماسب در فقره ۱۳۱ منوچهر در فقره ۱۳۱

توران، سلم، سائینی، داهی در فقرات ۱۴۳-۱۴۴

گئوتم

(در فقره ۱۶ فروردین یشت)

گئوتمَ 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 اسم یکی از دیویسان و از رُقبای زرتشت است
جز در فقره ۱۶ از فروردین یشت دگر در هیچ جای اوستا و نه در هیچ کتب
پهلوی اسمی از او برده نشده است. معنی لفظی آن معلوم نیست. در سانسکریت
گوتمَ Gotama موجود و اسم طبقه ای از سرودگویان ویداست. اسم مؤسس
دین بودائی نیز گوتمَ میباشد باین مناسبت برخی از مستشرقین از آنجمله
هوگ Haug گمان کرده اند که در اوستا گئوتمَ همان گوتمَ مؤسس دین
بودائی باشد و در فقره ۱۶ از فروردین یشت منظره ای میان زرتشت و بودا
اراده گردیده است^۱ بخصوصه دارمستتر در ترجمه اوستای خود در سر این مسئله
یافتاری میکند و دلایلی ذکر میکند که گئوتمَ همان بوداست و از منظره
مذکور منظره ای از طرف زرتشت بایروان بودا مقصود میباشد^۲ این حدس و
مجموع دلایلی که از برای استحکام آن ذکر شده هیچکدام مبنی بر اساسی نیست
اشپگل Spiegel پیش از دارمستتر در ترجمه اوستای خود فقره ۱۶ فروردین یشت
را طور دیگر ترجمه کرده گئوتمَ را اسم خاص ندانسته بلکه اسم جنس گرفته
است بمعنی دهقان Landmann^۳ گلدنر Geldner نیز معنی دیگری از آن مقصود
دانسته باهل قبيله Stanmesgenossen ترجمه کرده است^۴ همچنین یوستی Justi
پس از آنکه گئوتمَ را یکی از دشمنان مزدیسنا ذکر کرده احتمال داده که کلمه
مذکور اصلاً اسم جنس باشد نه اسم خاص^۵ تیل Tiele مینویسد ابدأ ممکن نیست

Haug's Essays p. 208. ۱

Zend-Avesta par Darmesteter Vol. II p. 259 et Vol. III p. XLVIII ۲

Avesta die Heili. Schriften der Parsen von Spiegel B. III S. 114 ۳

Übersetzungen aus dem Avesta von Geldner in Kuhns Zeitschrift für ۴

Vergleichende Sprachforschung S. 555.

Irani. Namenbuch von Justi ۵

که گوتَم اوستا با گوتَم بودا مناسبتی داشته باشد ولی ممکن است که با گوتَم که یکی از سرودگویان وید است مربوط باشد و نیز دانشمند مذکور در تردید است از اینکه در عهد قدیم گوتَم مؤسس دین بودائی را بدون عنوان بودا یا مرئاض یاسکیا که اسم خانواده وی بوده در جایی ذکر کرده باشند^۱ در وید اسم هفت تن از ریشیها Rishis یعنی سرودگران یا آموزگاران ذکر شده یکی از آنان موسوم است به گوتَم که مکرراً اسمش در ریگ وید آمده است در مهابهارتا کتاب رزمی هندوان نیز غالباً باین اسم بر میخوریم^۲

مناسبت مهم بودن مسئله و از برای نمودن راه تحقیقی از برای خوانندگان این نامه لازم است که چند کلمه در خصوص بودا گفته شود چه در همین مقاله از يك کلمه دیگر اوستائی که بوئیتی Būiti باشد و نیز برخی از مستشرقین آن را با بودا مشتبه کرده اند صحبت خواهیم داشت

از پادشاه هند اسوکا Asoka (از سال ۲۶۳ تا ۲۷۲ یا ۲۶۰-۲۲۳ پیش از مسیح سلطنت نمود) «مروج دین بودا که بمنزله کی گشتاسب حامی زرتشت و کونستانتین مروج دین عیسی بود کتیبه ای کشف شده که از آن ۴۸۰ پیش از مسیح سال وفات بودا مفهوم میشود ولی عموماً سال وفات او را ۴۸۳ ذکر کرده اند نظر باینکه در کتب دینی بودائیان ۸۰ سال عمر از برای بودا قائل شده اند باید سال ولادت وی ۵۶۰ یا ۵۶۳ پیش از مسیح باشد بودا در کاپیلاواستو Kapilavastu که نزدیک سرحدّ جنوبی نپال واقع است متولد شده است پدرش که از امرا بوده موسوم بوده است به سودهدان Suddhodana از قبیله سکیا Sakya اسم خانواده بودا گوتَم Gotama و اسم شخصی وی سیدّ هتا بوده است^۳

Die Religion bei den Irani. Völk. von Tiele übersetzt von Gehrich ۱

S. 37 und 257.

Gaotema in the Avesta by Darab Dastur Peshotan Sanjana; Leipzig ۲

1898 p. 7-8.

از برای مزید اطلاع بترجمه اوستای هارل و بترجمه فروردین یشت و ندیشان که گوتَم را اسم خاص دانسته اند ملاحظه شود؛ Avesta Traduit par De Harlez.

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 315.

Das Leben des Buddha von Dr. Julius Dutoit; Leipzig 1906 S. IX-X ۳

بودا در خانواده خود با اسم شخصی خود خوانده میشده است وقتی که شهر و خانواده خود را ترک کرده در نقاط مختلف هند وعظ میکرد. معاصرین وی را سَرمَن گوئیم نامیده اند یعنی گوئیم مرناض و زاهد چه سَرمَن Sramana که ذکرش بیاید. بمعنی مرناض است و از همین کلمه است شمن در فارسی بنا بعبادت شرفای هند که بخانواده خود اسم یکی از سرودگویان وید را میداده اند قبیله سکیا نیز از برای خانواده خود اسم گوئیم را که اسم یکی از سرودگویان وید است برگزیده است بودا که بمعنی بیدار و داناست عنوانی است که پیروان پس از آنکه هادی آنان بحد کمال رسیده بدو داده اند ممکن است که همین عنوان را پیروان سایر فرقه های مذهبی بمشردان خود که معاصر بودا بوده اند میداده اند کبھی هم بودا بطرز شاعرانه سکيامونی Sakyamuni یعنی دانای قبیله سکیا خوانده میشده است^۱

دین بودا در عهد اسوکا پادشاه مقتدر مذکور از حدود هند تجاوز نموده بواسطه مبلغین از شمال غربی تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد متدرجاً بسواحل جیحون رسید محققاً پیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسیده در آن سرزمین زرتشتی معابد بودائی برپا بود مورخ و نویسنده یونانی الکساندر پولی هیستور Alexander Polyhistor که در حدود سال ۶۰ و ۸۰ پیش از مسیح کتاب خود را نوشت از شمنهای بلخ ذکری میکند^۲

آنطیوخس دومین پادشاه سلوکید (۲۶۱-۲۴۶ قبل از میلاد) بنا بدرخواست اسوکا اجازه داد که در تمام ایران و ممالک قلمرو سلوکید بدستور بودائی از برای ستوران آرامگاه و مریضخانه بسازد^۳ همانطوری که ایرانیان پس از استیلای عرب خدمات شایان بدین اسلام نمودند و گروهی از دانشمندان علوم اسلامی ایرانی بودند چندین صد سال پیش از داخل شدن اسلام بایران زمین

Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde von H. Oldenberg, ۱
Stuttgart u Berlin 1921 S. 118.

Die Religion des Buddha von C. Fr. Koepfen Zweite Auflage; Berlin ۲
1906 Band II S. 88.

Erânische Alterthumskunde von Spiegel Band II S. 717

ایرانیانی هم که در ممالك شرقی ایران بکیش بودا گرویده بودند خدمات برارزنده بدین بودا نمودند و کتابهای بسیار گرانها از خود بیادگار گذاشتند که تا اکنون هم بودائیان چین و ژاپون رهین منت دانشمندان ایرانی هستند پس از دخول دین بودا بچین در سال ۶۷ میلادی گروهی از دانشمندان ایرانی و بودائی کیش از برای تبلیغ بچین رفتند و کتب مقدس بودائی را بزبان چینی ترجمه نمودند بطور تحقیق معلوم نیست که چند نفر مبلغ از ایران بچین رفتند فقط اسم پنج نفر از آنان محفوظ مانده است از این قرار:

ان شی کائو (An Shi-kao) ان هوان (An Huan) ت ان وئی (T' an-wu-ti)
 ان فاهین (An Fa-hien) ان فاجین (An Fa-chin) از اینکه این اسامی ایرانی نیست برای این است که مبلغین خارجه در چین اسامی خود را بچینی ترجمه می نمودند و از برای امتیاز اسامی ممالك و اوطان خود را در سر اسامی شخصی خود جای میدادند چنانکه ملاحظه میشود اسامی مبلغین ایرانی مذکور باستثنای سومی از آنان مصدر است به ان An این کله دلیل است که مبلغین مذکور از اشکانیان بودند چه مملکت پارتها یا اشکانیان بزبان چینی ان سی (An-Si) و بزبان ژاپونی ان سوک (An-Sok) نامیده میشود ملاحظه اینکه در زبان چینی قدیم تلفظ ار (Ar) نبوده کله ارشاک (اشک) به ان (An) تغییر یافت بنا بسنت بودائیان چین و ژاپون ان شی کائو (An Shi-kao) ولیعهد اشکانی بوده در شعب مختلفه علم و صنعت مهارتی تام داشت و بآموختن کتب دینی ممالك خارجه همت کماشت پس از مرگ پدرش از بی حقیقی دنیا اندوهگین و آزرده گشته چشم از سلطنت بیوشید تاج و تخت بغمش برکذار نمود خود منزوی و تارك الدنيا شد بمطالعه تعلیمات بودائی پرداخت غالباً ریاضت میکشید و باوراد و اذکار مشغول میگشت پس از چندی از مملکت خویش خارج شده بسیر و سفر رفت تا اینکه در سال ۱۴۸ به لو ینگ Lo yang پایتخت چین رسید در زبان چینی زبردست و استاد شد تا سال ۱۷۰ میلادی در کار ترجمه کتب مقدس بودائی بزبان چینی بود در فهرست چینی کتب مذهبی بودائی ترجمه چندین کتب منسوب باوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است

ان هوان (An Huan) نیز از شاهزادگان اشکانی بود مردی نیک سرشت و خوش اخلاق بود خاقان چین او را مفتخر ساخته سرهنگ اول سوار نظام خود گردانید در چین شاهزاده ان An یا سرهنگ ان An نامیده میشد. بهمراهی دانشمند چینی یین فو تائو (Yen Fo-tao) در لوینگ در سال ۱۸۱ دو کتاب بزبان چینی ترجمه نمود

ت ان وُ تی (T'an-wu-ti) در ژاپونی دُم مو تای (Dom-mu-tai) یک بودائی از مملکت پارتها بود در لوینگ در سال ۲۵۴ میلادی چندین قطعات بزبان چینی ترجمه نمود. ان فا هین یک رُهبان بودائی از مملکت پارتها بود تاریخ ورود او در چین معلوم نیست دو کتاب او بیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است

ان فا چین (An Fa-chin) رُهبانی از مملکت پارتها در لوینگ در حدود سال ۲۸۱ و ۳۰۶ چندین کتاب ترجمه نمود سه جلد از آنها بیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است امروزه دو جلد از کتب او موجود است^۱

در بهلوی معبد معروف بودائی در بالای کوه کارلی (Karli) (حالیه کارلا) در میان راه بمبئی و بونه منزلی که در بدنه کوه سنگی از برای اقامت رُهبانان یا شمنها ساخته شده و نگارنده مکرراً بدیدن آن رَقم بانی آن یک ایرانی است که بکیش بودا گرویده بوده است گفتیم بیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسید در آن سر زمین زرتشتی معابد بودائی برپا بود از آنجمله است معبد نو بهار معروف که اسمش بکوش همه رسیده است نو بهار در بلخ که آل برمک تولیت آن را داشته اند محققاً آتشکده و منسوب بزرتشتیان نبوده چنانکه برخی از مورخین عرب و ایرانی پنداشته اند و دقیقی در شاهنامه راجع بآن گفته است

۱ از برای اطلاعات مفصل تر راجع ببلخین ایرانی در چین و اسامی کتب آنان که بهترین اسناد قدیم بودائی است رجوع شود بمقاله بسیار مفید هوری پروفیسور در دارالفنون توکیو Dastur Hoshang Memorial Volume; Bombay 1918 p. 509-518

Persian Buddhist Translators in China by Kentok Hori, Imperial University of Tokio.

چو گشتاسب را داد لهراسب نخت فرود آمد از نخت و بر بست رخت
بلخ گزین شد بر آن نو بهار که یزدان پرستان در آن روزگار
مر آن خانه پنداشتندی چنان که مر مکه را نازیان این زمان

معبد نو بهار بواسطه شهرتی که داشت بعدها با سایر معبد های زرتشتی
مشتبه گردید از اشعار فردوسی نیز در مثنی داستان لشکر کشی ارجاسب بضد
گشتاسب چنین بر می آید که لهراسب در آتشکده منزوی بوده بنا بسنت
زرتشتیان حضرت زرتشت هم در همان روز هجوم تورانیان در
آتشکده شهید گردید

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بکشتند و شد روزها تار و تلخ
و از آنجا بنوش آذر اندر شدند رد و هیرد را همه سر زدند
ز خونشان بمرد آتش زرد هشت ندانم چرا هیرد را بکشت

لا بد در این جا از کله رد حضرت زرتشت مقصود است در این جا متذکر
میشویم که خبر دقیقی در منزوی شدن لهراسب در معبد بکلی در تحت نفوذ بودائی است
چه در تاریخ ایران در هیچ قرن سراغ نداریم که پادشاهی در معبدی منزوی
شده باشد گذشته از اینکه آئین مزدیسنا هم با انزوا و ریاضت سروکاری ندارد

اسم نو بهار مناسبتی با بهار فارسی ندارد و ترجمه این اسم به ربیع الحدید
چنانکه عمر بن الازرق الکرمانی ترجمه کرده درست نیست بلکه نو و بهار
nava vihara که در سانسکریت یعنی دیر نو میباشد اسم اصلی آن معبد بوده است
از مندرجات برخی از مورخین هم بخوبی بر می آید که نو بهار معبد بودائی بوده
از آنجمله است خبر الکرمانی مذکور که یاقوت حموی و ابن الفقیه ذکر کرده اند
بنا بر این برمکیها که تولیت نو بهار را داشتند و در اراضی وسیع و موقوفات
دیر ریاست روحانی داشتند اصلاً بودائی بودند و بعدها در آخر قرن اول هجری
باسلام گرویدند و در دربار خلفاء بنی عباسی بوزارت رسیدند کله برمک را هم

برخی از مستشرقین از لغت سانسکریت *para maka* پَرَمَک که بمعنی سرو بزرگ است مشتق دانسته اند گرچه از مندرجات مورخین و جغرافی نویسان راجع بآل برمک و نو بهار ذهن قهراً منتقل بکیش بودا و دیر بودائی میشود گذشته از این از اخبارات چینی ابدأ شکی نمی ماند که بلخ در مشرق ایران یکی از مراکز مهم بودائی بوده و نو بهار متعلق بیروان این دین بوده است زائرین چینی در اطراف و اکناف ممالک بودائی قدیم برای بدست آوردن کتب مقدس و آثار بودائی مسافرت نموده و سفرنامهها از خود گذاشته اند یکی از این زائرین چینی موسوم بوده به هوان تسنگ Huan Tsang که از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ در گردش بوده و در شهر بلخ که در آن عهد صد دیر بودائی و سه هزار شمن یا طلاب و زهاد و دهبان داشته در خود نو بهار که صد نفر شمن داشته در مدت يك ماه منزل کرده است در آنجا تشری که بودا از برای غسل و تطهیر بکار میبرده محفوظ بوده است يك دندان بودا و جاروب بودا را هم زائر چینی مذکور در آنجا دیده است^۱

در گوشه و کنار تاریخ ایران مکرراً باسم بودا و آثار مقدس وی بر میخوریم شاید ذکر يك دو فقره آن خالی از فائده نباشد چنانکه معروف است پس از در گذشتن بودا استخوانها و دندانها و موها و ناخنها و آنچه متعلق باو بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگی وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا Stupa می نامند در ممالک مختلفه بودائی حفظ شده که هنوز هم بنا بسنت بودائیان برخی از آنها موجود است هر يك از این بقایای بودا را مانند صلیبی که عیسی در بالای آن جان سپرده و چندی هم در خزینه ساسانیان محفوظ بوده تاریخ و سرگذشتی است دو آثار بودائی در عهد سلطنت ساسانیان بایران رسید اولی از آنها یکی از دندانهای بودا بوده که در قدیم در پشاور محفوظ بوده در حدود سال ۵۲۰ میلادی در ناگره نزدیک جلال آباد بود در قرن هفتم میلادی زائر چینی هوان تسنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت

۱ رجوع شود به Die Religion des Buddha von Koeppen B. II S. 84

Erānshahr von Marquart S. 90.

Les Barmécides par Bouvat Paris 1912 P. 5 et 28—80.

خود در ناگره نیافت بنا بخبری که در یک سالنامه چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از دربار ایران بچین رسید و یک دندان بودا را برسم هدیه با خود بدربار چین آورد لابد این دندان پیش از تاجگذاری خسرو انوشیروان در ایران بوده چه پادشاه مذکور در سال ۵۳۱ میلادی بتخت نشست هنوز لشکر کشیهای او بطرف کابل و پنجاب روی نداده بود که دندان مذکور در جزو غنائم بدست ایرانیان آمده باشد احتمال برده میشود که شمنهای کابل دره^۱ در آغاز قرن ششم از اثر تعاقبی فرار کرده آن دندان را با خود بایران برده باشند^۲ دومی از آن آثار کشکول (پاتره Patra) بودا بود که بخصوصه اهمیت دارد و در آینده بنا بعقیده بودائیان به بودا های بعد یعنی بموعود های بودائی خواهد رسید این کشکول اصلاً در پاتلی پوتره (Pāṭliputra) که شهر حالیه پاتنه (Patna) در کنار رود گنگ باشد محفوظ بوده پس از آنکه جزیره سیلان بدین بودا گروید اسوکا پادشاه مذکور هند آن را برسم ارمغان برای پادشاه سیلان فرستاد در قرن قبل از میلاد آن کشکول بغارت رفت پس از چندی دوباره بمجزیره سیلان برگشت زائر چینی فا هین (Fa hian) در قرن پنجم میلادی آن را در سیلان نیافت ولی در پیشاور بزیارت آن موفق شد و معجزاتی که از آن کشکول دیده ذکر میکند در دو قرن بعد آن کشکول در کابل دره نبوده هوان تسنگ بنوبت خویش آنرا در آنجا نیافته مینویسد «حالیّه در قصر پادشاه ایران موجود است و خسرو انوشیروان در فتح کابل بایران برد» چنانکه در تاریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انوشیروان از جمله هدایائی که تقدیم کرد یکی کتاب بید پای (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف گرانبھائی پر از مروارید بود این ظرف ظاهراً همان کشکول فقر بودا بود^۳

۱ مملکتی که امروزه در جغرافیا کابل دره نامیده میشود در قدیم عبارت بوده از نواحی رود کابل تا برود سند پیشاور یا بتخت آن بوده است این مملکت در کتیبه یستون و قش رستم در عهد هخامنشیان بفرس کندارا Gandāra نامیده شده است مشبه نشود بمملکت قندهار که در اوستا هر خوانیتی و در کتیبه هخامنشی هراووتی Harauvati نامیده شده است

Die Religion des Buddha von Koeppen B. 1 S. 520

۲

» »

»

»

B. 1 S. 524—526

۳

بخصوصه دانستن مناسبات ایرانیان با بودائیان بسیار مفید است چه قسمتی از آئین مانی که در عهد دومین شاهنشاه ساسانی شاپور اول (۲۴۰-۲۷۱ میلادی) ظهور نموده از تعلیقات بوداست همانطوری که مانی پیغمبر خود را سوشیانت زرتشتی و بار قلیط عیسوی خوانده خود را موعود بودائی هم نامیده است دین شریف بودا در کلیه ممالک شرقی ایران زمین قدیم کم و بیش دوام داشت تا اینکه در استیلای عرب مانند دین زرتشت و مانی دستخوش تعصب یا برهنگان جزیره العرب گردید از این چند فقره وقایع تاریخی که مجلاً بذکر آنها پرداختیم بخوبی بر می آید که ایرانیان زرتشتی از زمان بسیار قدیم مناسباتی با بودائیان داشته اند و چندان هم جای تعجب نبوده اگر در کتب مقدس ایرانیان ذکری از بودا و آئینش شده باشد ولی بهیچ وجه در اوستا نه صراحتاً و نه کنایه اسمی از بودا و دینش نیست باید بنظر داشت که پیش از ظهور بودا ایرانیان با کیش برهمنی سروکاری داشته اند از کلیه فرشتگان یا دیوها یعنی پروردگاران باطل که در اوستا از آنان ذکری شده باید از دین برهمنان و کتب وید نام و نشانی جست نه از کتب مقدس بودائیان اگر اتفاقاً برخی از کلمات اوستا شباهتی با کلمات بودائی دارد برای این است که دین بودا در سرزمین هند بوجود آمده و مؤسس این دین خود برهمنی و آبشخور بسیاری از فلسفه و تعلیماتش همان وید برهمنان است بخصوصه در فروردین یشت ممکن نیست که اسمی از بودا باشد چه این یشت بسیار قدیم تر از بوداست

اما کلمه شمن که در این مقاله چندین بار تکرار گردید این لغت در ادبیات فارسی معروف است و از برای بت پرست استعمال میشود چنانکه رودکی گفته است بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم (لغات اسدی) و معزی سروده است مگر فلک صنم خویش کرد بخت ترا که پیش او بعبادت چیده چون شمنست (فرهنگ سروری)

این لغت از سانسکریت *Sarmana* سرمان مشتق شده و در این زبان اخیر از برای روحانیون استعمال میشده است سرمان کسی است که خانه

اینک رسیدیم بسر کلمه بوئیتی که دارمستتر بدون هیچ دلیل محکمی مایل است آن را با بودا یکی بدانند^۳ این کلمه سه بار در فرگرد ۱۹ و نندیداد در فقرات ۱ و ۲ و ۴۳ تکرار شده است و هر سه بار با کلمه دیویکجا آمده است:

(بوئیتی دَیَوُ دیویکجا)

برای اینکه درست مورد استعمال این کلمه را دریابیم دو فقره اولی فرگرد مذکور وندیداد را ترجمه میکنیم «از طرف شمال اهر-من تبه کار آن دیو دیوان بشتافت و این چنین گفت آن اهر-من زشت تبه کار ای (دیو) دروغ برو زرتشت پاک را هلاک کن دروغ با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون بسوی وی شتافت

1

3

5

زرتشت نمازاهون وئیریه بجای آورد آبهای نیک و رود دائیتیای نیک^۱ را بستود و بدین مزدیسنا اعتراف نمود دروغ مغلوب وی گشته با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون قدم واپس کشید^۲ اهریمن برای اینکه دین راستین مزدیسنا را از میان ببرد دیو دروغ و دیو بوئیتی که عفریت بت پرستی است و مرشئون (مردمان) را که دیو فراموشی و محو کننده دین یکتا پرستی است از لوح خاطر انسانی بر آن گذاشت که زرتشت را هلاک کنند معنی فقرات فوق باندازه روشن است که هیچ تردیدی باقی نمی ماند از اینکه بوئیتی را دیوی بدانیم که مردم را به بت پرستی وادار میکنند در تفسیر پهلوی اوستا در تفسیر همین فقرات وندیداد بوئیتی دِئو در پهلوی بت شیدا Būt Šeda ترجمه شده است شیدا کلمه ایست سامی (ارامی) بجای کلمه آریائی دیو که در فارسی بمعنی آشفته و دیوانه است^۳ اصلاً این لغت بزبان اکاد (Akkad)^۴ شدو (šeda) و اسم عفریتی بوده است در عبری شد Sed و در آرامی شیدا (šedā) شده است^۵ در کتب معروف پهلوی دینکرد در کتاب هفتم آن در باب سوم فقرات ۳۶-۳۹ در معجزات حضرت زرتشت بعینه فقرات ۱ و ۲ از فرگرد نوزدهم وندیداد که ذکرش گذشت به پهلوی چنین نقل شده است «اهریمن تبه کار (پُرمرگ) زشت از طرف شمال (پاختر) شتافته خروش بر آورد ای (دیو) دروغ بشتاب زرتشت پاک را بکش دروغ بادبو بت (بت شیدا) و بادبو سچ فراموشکار (نهان روان) فریفتار بسوی وی شتافت زرتشت باواز بلند نمازاهون نور بسرود دروغ و دیو بت و سچ فراموشکار فریفتار خود باخته روی بگریز نهانند»^۶ دیو سچ همان مرشئون اوستاست که

۱ دائیتیا وندیداد رودی است در آریا ویج رجوع کنید مجلد اول ص ۵۹

۲ رجوع شود به Vendidad, Avesta text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp. Bombay 1907. Neupersische Schriftsprache von P. Horn, im Grundriss der Irani. Philologie B. 1 Abt. 2 S. 6.

۳ راجع به اکاد مجلد اول یشتها ص ۷۹ ملاحظه شود

۴ Akkadische Fremdwörter von H. Zimmern Leipzig 1917 S. 69

۵ فقرات فوق در ترجمه انگلیسی دینکرد که بتوسط داراب دستور سنجانا صورت گرفته طور دیگر ترجمه شده است

دیو فراموشی است و نماز اهنور نیز همان نماز اهنون و تیره = یتا اهو و تیره میباشد^۱ در فصل ۲۸ بندهش در ققره ۳۴ نیز از بت شیدا اسم برده شده گوید «بت شیدا آن است که ستایشش در میان هندوان است»^۲ جله دوم این ققره مبهم است معنی درستی از آن بر نمی آید^۳ از اینکه در بندهش پرستش 'بقی' هندوان نسبت داده شده ابداً مستلزم این نیست که خیال ما به بودا متوجه شود کلیه پروردگاران آریایی که مزدیسنا بر ضد ستایش آنهاست و همه در اوستا دیوها و پروردگاران باطل نامیده شده در میان هندوان ستایش میشده و تا با امروز هم ستایش میشوند

در سومین جایی که در اوستا از بوئیتی اسم برده شده گفتیم که در ققره ۴۳ فرکرد ۱۹ و ندیداد است در اینجا بوئیتی با گروهی از دیوها باهم ذکر شده اند مثل دیو *اَندَر دِیو* (Indra) که نزد هندوان از بزرگترین پروردگاران بشمار است اما نزد ایرانیان رقیب امشاسپند اردیبهشت خوانده شده است^۴ و دیو *سَورَو دِیو* (Sauru) که در سانسکریت *سَرو* (Sarva) گویند و اسم پروردگاری است اما در مزدیسنا دیو آشوب و غوغا و مستی است و رقیب امشاسپند شهریور شمرده میشود^۵ دیو *ناونکهنی* *نه* (Naonhaithya) دیو ناخوشنودی رقیب امشاسپند سیندارمذ^۶ دیو *تَوروی* *نه* (Taurvi) دیو کرسنگی رقیب امشاسپند خرداد دیو *زَیرِیچ* *نه* (Zairica) دیو تشنگی رقیب امشاسپند امرداد^۷

۱ راجع بنماز یتا اهو و تیره بگاتها تفسیر نگارنده ص ۱۰۰ ملاحظه شود

۲ جله دومی در پهلوی چنین است: «آَسْ وَخْشْ یَوْنْ بُتِیها ما همان چگون بُت

اسپ پرستد» و چنین ترجمه شده است: «and his growth is lodged in idols, as one worships the horse as an idol»

وست West مینویسد که معنی این جله روشن نیست اما دارمستر برای اینکه ثابت کند که بُت شیدای بندهش همان بوداست در جله مبهم مذکور کلمات (بت اسپ) را بوئاسپ خوانده یعنی بودا!

Sacred books of the East Vol. V by West. p. 111

رجوع شود به

Zend Avesta par Darmesteter Vol. II p. 259

و به

۳ رجوع بجلد اول ص ۹۲

۴ رجوع بجلد اول ص ۹۳

۵ رجوع بجلد اول ص ۹۴

۶ رجوع بجلد اول ص ۹۶

دیو آئشم (Aēšma) دیو خشم رقیب ایزد سروش^۱ دیو مرشئون که ذکرش گذشت^۲ دیو دریوی (Drivi) دیو دریوزی و گدائی دیو دئیوی (Daivi) دیو فریب دیو کسویش و سد «س» (Kasvi) دیو کین و کیفر دیو پئیتیش (Paitiṣa) دیوی است که بر ضد آنچه نیک است در کار و کوشش است یا بعبارت دیگر قوه ایست اهریمنی که از برای تباه نمودن جهان در مقابل هر چیز نیک برعکس رفتار نموده چیز زشت پدید می آورد دیو بوئیتی یا دیو بُت در میان این دیوها پس از دیو مرشئون ذکر شده است و ابداً تصور نمی رود که از این کله شخص بودا اراده شده باشد چنانکه گفتیم در اوستا و کتب پهلوی همیشه کله بوئیتی یا بُت با دیو یا شیدا قید شده است در گاتها کله دیو از برای پروردگاران باطل آریائی آمده و در سایر قسمتهای اوستا از برای مطلق شیاطین در جایی از اوستا بنظر نگارنده نیست که شخص معروفی دیو نامیده شده باشد مثلاً ضحاک یا ارجاسب دیو خوانده شده باشند بنابر آنچه گذشت گوئیم نه کله گشتم مناسبی با گوتم بودا دارد و نه بوئیتی با بودا اگر بایستی مانند کله گشتم اوستائی که در سانسکریت شبیه و نظیری دارد از برای کله بوئیتی نیز در سانسکریت کله شبیه و مناسبی پیدا کنیم لابد باید بلفت بهوت Bhūta متوجه شویم که در سانسکریت بمعنی جن و شبح میباشد گروهی از دانشمندان مثل یوستی^۳ و تیل^۴ و وست^۵ همین کله اخیر سانسکریت را بابوئیتی اوستا مربوط دانسته اند بنابر این لفت بُت در فارسی و پهلوی از بوئیتی اوستا آمده و بوئیتی اوستا از بهوت سانسکریت در انجام متذکر می شود که در فقرة ۹ از فرکرد ۱۱ و پدیداد دیوی موسوم به بوئیدی دیده و ماده او بوئیدی را دیده و ذکر شده احتمال برده میشود که این کلمه ترکیب دیگری از بوئیتی باشد

۱ رجوع بجلد اول ص ۴۷۵ و ۵۲۰

۲ رجوع بجلد اول ص ۳۱۳

۳ Handbuch der Zendsprache von Justi

۴ Die Religion bei den Irani. Völkern von Tiele Übersetzt von Gehrich S. 87.

۵ Sacred Books of the East Vol. V by West p. 111

کیومرث

(در فقره ۸۷ فروردین یشت)

کیومرد = گلشاه = کرشاه = پادشاه کوه

میر خواند در روضه الصفا در ذکر سلطنت پیشدادیان مینویسد «کیومرث لفظی است سریانی و معنی آن زندۀ گویا باشد»^۱ اتفاقاً معنی این اسم مرگب را بخونی میدانیم و هیچ کس امروزه تردیدی ندارد که این اسم ایرانی است و هر دو جزء آن در زبانهای فرس و اوستا و پهلوی و فارسی و سانسکریت و در کلیه زبانهای هند و اروپائی اشتقاقاتی دارد و بهیچ وجه مربوط بلغات سریانی یا بلغات یکی از السنه سامی نیست

این اسم در اوستا کیته مرتن ~~سوماسداسه~~ آمده است در پهلوی کیومرد و فارسی کیومرث گوئیم جزء اول این اسم که کیته باشد بمعنی جان و زندگی است و در تفسیر پهلوی اوستا نیز کلمۀ مذکور جان ترجمه شده است لغت زندگی از همان ماده کیته است که برور زمان و اختلاف لهجات ایران باین شکل در آمده در زبان فارسی باقی مانده است این لغت بمعنی مذکور مستقلاً در اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله در گاتها یسنا ۳۰ قطعۀ ۴ و در هفت هایسنا ۴۱ فقره ۳ و در یسنا ۹ فقره ۱ و در وندیداد فرکرد ۲ فقره ۴۱ و در تشریشت فقره ۱۱ و مهریشت فقره ۷۱ و زامیاد یشت فقره ۴۴ و غیره جزء دیگر که مرتن باشد صفت است یعنی مردنی و در گذشتنی یا بعبارت دیگر مردم و انسان چون سر انجام بشر فنا و زوال است باین مناسبت او را مردم یعنی مردنی و در گذشتنی نامیده اند مرتن نیز بمعنی مردنی و مردم خود جداگانه غالباً در اوستا آمده است از آنجمله در گاتها یسنا ۳۲ قطعۀ ۱۲ و غیره این کلمۀ در اوستا مشتقات زیاد دارد از

۱. برخی از مورخین قدیم هم این اسم را سریانی ینداشته اند

آنجمله است مرث همداهد که نیز بمعنی مردنی و بشر است آن را در بهلوی مرتم و در فارسی مردم گفتند در فرس هخامنشی همین کلمه مرتیه *martya* میباشد که لغت مرد در فارسی از آن آمده است مشیا و مشیانه که بنا بسنت ایرانیان بمنزله آدم و حوای سامی است و ذکر شان بزودی بیاید از ریشه کلمات فوق است ریشه کلیه این کلمات (مر) همداهد میباشد که در اوستا و فرس بمعنی مردن است^۱ گذشته از معنی مذکور از کلمه گیّه که چند بار در اوستا بدون مرتن آمده کیومرث اراده شده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۸۶ و در یسنا ۶۸ فقره ۲۲ و در ویسپرد کرده ۲۱ فقره ۲ در این سه فقرات فقط از گیّه (یعنی کیومرث) اسم برده شده و باو در جزو اهورا مزدا و زرتشت و مهر و گوشورون درود فرستاده شده است گذشته از این چند موضع در جاهای دیگر اوستا گیّه با مرتن آمده چنانکه در فقره ۸۷ فروردین یشت و در فقره ۲ از یسنا ۲۳ و در فقرات ۵ و ۱۰ از یسنا ۲۶ با اینکه مکرراً در کتاب مقدس باسم کیومرث بر میخوریم ولی شرح حالی از او بدست نمی آید فقط از فقره ۱۰ یسنا ۲۶ بر می آید که او نخستین بشر است چه در آن فقره آمده است «فروهرهای مردان پاک را میستائیم فروهرهای زنان پاک را میستائیم همه فروهرهای نیک توانای پاک یارسایان را از کیومرث تا بسوشیانت پیروزگر میستائیم» مکرراً در طی تفسیر یشتها گفتیم که سوشیانت یعنی موعود مزدیسنا که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد آخرین خلقت اهورامزدا است در فقره مذکور بفروهر همه پاکدینان از آغاز خلقت که با کیومرث شروع شده تا بانجام خلقت بشر که با سوشیانت ختم میگردد درود فرستاده شده است دیگر اینکه از فقره ۸۷ فروردین یشت که ترجمه آن را ملاحظه خواهید کرد میدانیم که کیومرث نخستین کسی است که بگفتار و آموزش اهورا مزدا گوش فراداد و اوست مؤسس خانواده ایرانی و نژاد ایران از پشت اوست این دو فقره سرچشمه قدیمترین وقایعی است که در تاریخ و داستان ملی ما که ذکرش بیاید بکیومرث نسبت داده شده است در دو موضع دیگر که فقره ۲ از یسنا ۲۳

و فقره ۵ از یستای ۲۶ باشد فقط بذکر اسم کیومرث اکتفاء شده بفروهر وی در جزو فروهرهای زرتشت اسپنتمان و کی گشتاسب و ايسدواستر پسر زرتشت و نخستین آموزگاران کیش درود فرستاده شده است این است آنچه در سراسر اوستا راجع به کیومرث بدست می آید خوشبختانه نواقص را راجع بداستان کیومرث بواسطه کتب قدیم و معتبر مؤرخین می توانیم تکمیل کنیم محققاً مندرجات طبری و بلعمی (یعنی مقدمه ای که بلعمی از برای ترجمه تاریخ طبری نوشته است) و مسعودی و حمزه اصفهانی و ابوریحان بیرونی و مجمل التواریخ از مآخذ بسیار قدیمی است شاید سرچشمه معلومات برخی از آنها راجع بکیومرث چنانکه حمزه اصفهانی قید میکند خود اوستای مفقود شده باشد مقصود نگارنده نیست که در این جا مطالب کتب مذکور را با اختلاف روایاتی که در آنهاست در این جا ذکر کنیم چه کتب مذکور دسترس همه کس میباشد بلکه بذکر خلاصه ای از مطالب آنها که بکلی مطابق مندرجات کتاب پهلوی بندهش است نقل میشود بخصوص بندهش مفصل تر از سایر کتب از کیومرث صحبت میدارد پیش از شروع بمطلب باید بگوئیم که آنچه در شاهنامه راجع به کیومرث آمده از اصل داستان منحرف است همچنین مسعودی بنابر صواب این داستان را شرح نداده است چه کیومرث بنابر صواب نخستین پادشاه پیشدادی نیست بلکه نخستین بشر است و در سنت کهن ایران مشیا و مشیانه از صلب او بوجود آمده اند

فردوسی میگوید

«پژوهنده نامه باستان که از پهلوانی زند داستان

چنین گفت کائین تخت و کلاه کیومرث آورد کو بود شاه

مدت سلطنت او سی سال بود

بگیتی درون سال سی شاه بود بخوئی چو خورشید برگاه بود

رسم پرستش نیز از او ماند

برسم نماز آمدندیش پیش از آنجایکه بر گرفتند کیش

پسر او سیامک نام داشت که بدست دیوی (بچه اهریمن) کشته گشت
 هوشنگ پسر سیامک از پدر انتقام کشیده پس از کیومرث بتخت نشست^۱ در
 کتب مورخین بطور عموم کیومرث گلشاه نامیده شده است بقول حمزه
 اصفهانی «ای ملک الطین» بلعمی و بیرونی او را نیز گرشاه خوانده اند بقول
 بلعمی «گرکوه است و پادشاه کوه خواندند»^۱

گیری و سداد در اوستا مکرراً آمده و بمعنی کوه است از آنجمله در
 فروردین یشت فقره ۹ این کلمه در سانسکریت گیری Giray میباشد در
 بهلوی نیز کرگویند و در افغانستان غر وجه مناسبت این اسم را زودی
 بواسطه مندرجات بندهش خواهیم دانست

همچنین کلمه کیومرث عموماً زنده گویا معنی شده است بقول حمزه «کیومرث
 یعنی حی ناطق میت» اینک خلاصه مندرجات بندهش راجع بکیومرث
 «کیومرث نخستین بشر را اهورا مزدا بیافرید او در مدت سی سال تنها در
 کوهساران بسر برد در هنگام مرگ از صلب او نطفه ای خارج شده بواسطه
 اشعه خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند پس از چهل سال از آن
 نطفه گیاهی بشکل دو ساقه ریواس بهم پیچیده^۲ در مهر ماه و مهر روز
 (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروئیدند پس از آن از شکل نباتی بصورت دو
 انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه بهمدیگر بودند یکی زموسوم
 به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه پس از پنجاه سال آن دو
 باهمدیگر ازدواج نمودند بعد از انقضای مدت نه ماه از آنان يك جفت

۱ دبو Dubeux کسی که تاریخ طبری را فرانسه ترجمه کرده مینویسد «چون معنی
 کلمه کر نزد متأخرین از شعراء و مورخین ایران نامعلوم بوده از این جهت آنرا بکلمه گِل
 تبدیل داده بجای گرشاه گلشاه گفتند»

Chronique de Mahommad Tabari par Louis Dubeux. Tom. I.

Paris MDCCCXXXVI. P.6.

۲ عقیده اینکه انسان اصلاً از گیاه تشکیل یافته نزد برخی از اقوام هند و اروپائی نیز
 موجود بوده است رجوع شود به Zarouastrianische Studien von Windischmann S. 412

نروماده یا بعرصه ظهور نهادند از این يك جفت هفت جفت پسر و دختر متولد شدند یکی از آن هفت جنت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم بوده به نساك (این کلمه در پهلوی نیز وساك خوانده میشود) از سیامک و نساك يك جفت متولد شدند موسوم به فرواک و زنش موسوم به فراواکثین Fravakain از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیه نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آنهاست یکی از آن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش کوزگ Gūzak نام داشتند ایرانیان از پشت آنان میباشند^۱

داستان خلقت آدم ابوالبشر بنا بقعیده مسلمانان که در واقع عقیده اقوام سامی پیش از اسلام بوده مفضلاً در تاریخ طبری مندرج است و در برخی از جزئیات که اینک جای ذکر آن نیست شباهتی بداستان آفرینش کیومرث دارد بنا بآنچه گذشت هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشیا پسر کیومرث میباشد در بندهش و حمزه اصفهانی و آثارالباقیه ابوریحان بیرونی نیز این طور مسطور است اما فردوسی هوشنگ را پسر سیامک و نوۀ کیومرث میشمرد در اینکه در کتب مذکور برخلاف شاهنامه هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی است نه کیومرث بقول حمزه اصفهانی «اوشهنج فیشداد اول پادشاه فرس است و او را نیز بوم شاه گویند» و در هر جائی از اوستا که از هوشنگ اسم برده شده با پرذات «سده سده» قید شده است و همین کلمه است که امروزه پیشداد گوئیم در جلد اول یشتها ص ۱۷۸-۱۷۹ از هوشنگ و معنی پیشداد صحبت داشتیم در این جا فقط یاد آوری میکنیم که در اوستا هم هوشنگ نخستین پادشاه خوانده شده است نه کیومرث^۱

۱ رجوع کنید بتاریخ طبری در ذکر سلطنت کیومرث و بمقدمۀ تاریخ بلعی چاپ کانیور صفحه ۴ و بتاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی چاپ برلین صفحات ۱۲ و ۱۹ و ۲۳ و بآثارالباقیه چاپ زاخو صفحات ۱۰۳-۱۰۶ و بروضةالصفادر ذکر کیومرث بخصوصه به بندهش فصل ۳ فقرات ۱۹-۲۳ و بفصل ۱۵

ز و پسر تهماسب

(در فقره ۱۳۱ فروردین یشت)

اَوَزَوَ، Uzava ۱۳۱ لفظاً یعنی یاری کننده یکی از پادشاهان
پیشدادی و پسر توماسپ Tumāspa می باشد معنی این اسم اخیر
چنین است کسی که اسبهایش فربه هستند در اوستا فقط یکبار در فقره ۱۳۱
باسم این پدر و پسر برمیخوریم ولی آنان در تاریخ و داستان ملی ما
مشهور اند و همانند که امروزه زو یا زاب و طهماسب میگوئیم بدبختانه
دوازدهمین نسک عهد ساسانیان که از این ناموران صحبت میداشت و ممکن بود
که ما را از روایات مختلف کتب متأخرین بی نیاز سازد از میان رفته است
در دینکرد در کتاب هشتم و نهم مندرجات ۲۱ نسک اوستای عهد
ساسانیان بطور خلاصه مندرج است در کتاب هشتم در فصل ۱۲ از دوازدهمین
نسک سخن داشته مینویسد «این نسک موسوم است به چیترداد
Citradāt مندرجات آن عبارت است از بیان نژادهای آدمی از کیومرث نخستین
بشر که چگونه اهورا مزدا او را آفرید و از مشیا و مشیانه و کیفیت خلقت آنان
و تفصیل از دیاد نوع بشر در کشور مرکزی خویرس و واقعه نفوذ بشر در
روی شش کشور دیگر که در اطراف خویرس واقع است و در بیان
نژادهای گوناگون و عادات قبایل و در ذکر پیشدادیان و شهر یاری آنان از
برای نگهداری و رهنمائی مردمان و در ذکر هوشنگ پیشدادی و سلسله نسب
وی که نخستین پادشاه بود و طهمورث که در روی هفت کشور دومین پادشاه
بود و در تعداد سلسله انساب از آغاز آفرینش تا بحمشید و در ذکر سلسله
جشید که سومین پادشاه هفت کشور بود و در آگاهی از زمان وی و در ذکر
ترقی زمان وی از آغاز آفرینش تا انجام شهریاری او و در ذکر پادشاه ستمگر
ضحاک و نژاد وی و آگاهی از زمان وی و ترقیات عهد وی از انجام شهریاری

جم تا انجام استیلای ضحاک و در ذکر سلسله نسب از جم تا فریدون و در ذکر سلطنت فریدون پادشاه خونیرس و دست یافتن وی بر ضحاک و کشتن وی دیوهای (بت پرستان) مازندران را و تقسیم کردن کشور خونیرس در میان سه پسرش سلم و تور و ایرج و در ذکر پادشاهی منوچهر در ایران زمین و سلسله نسب ایرج و در ذکر پادشاهی افراسیاب پادشاه توران که در مملکت تور سلطنت میکرد و از زو پسر تهماسب پادشاه ایران زمین که از پشت منوچهر بود و در ذکر سلطنت کیقباد سلسله کیانیان و ایران خدای و در ذکر پادشاهی کرشاسب که بمملکت تور دست یافت و در ذکر پادشاهی کیکاوس نوۀ کیقباد پادشاه کیانی و پادشاه هفت کشور و در ذکر کیخسرو پسر سیاوش که خونیرس خدای بود و در ذکر مشروحی راجع بنژادهای ایران و توران و مملکت سلم تا بهمدکی لهراسب و کی گشتاسب و پیغمبر دین مزدیسنا زرتشت اسپنتمان و ترقیات زمان از آغاز شهر یاری فریدون تا ظهور زرتشت و رسالت وی

چیزدات دارای ۲۲ کرده یا فصل بوده است دینکرد مندرجات آن را مفصل تر بیان میکند و نگارنده باختصار پرداختم چنانکه از فهرست مندرجات دینکرد برمی آید از يك يك پادشاهان و ناموران سلسله یشتادایان و کیانیان در نسک یا کتاب مخصوصی در جزو اوستا صحبت شده بود بنابراین قدیم ترین خدای نامه یا شاهنامه ایران همان دوازدهمین نسک اوستا بوده که در قرن سوم هجری نیز یعنی در زمان آترفرن بن مؤلف دینکرد موجود بوده است

پس از ذکر این مقدمه گوئیم در کتب تاریخ شرح سلطنت زو پسر تهماسب با اندک تفاوتی از همدیگر ذکر شده است بسا مدت سلطنت وی با کرشاسب یکجا ذکر گردیده چنانکه در روضه الصفاء آمده «در مفاتیح العلوم گوید که کرشاسب و زاب بشرکت سلطنت می رانند» حمزه اصفهانی مینویسد «مدت سلطنت زاب بن سوماسب (تهماسب) سه سال و مدت سلطنت کرشاسب با زاب نه سال بوده است» در جای دیگر مینویسد «کرشاسب در زمان سلطنت

زو بن تهاسب در مدت چهار سال در برخی از نواحی سلطنت راند «
 ابو ریحان بیرونی مدت سلطنت زاب را نه سال و سلطنت کرشاسب و زاب را
 باهم سه سال ذکر کرده است در شاهنامه سلطنت زو پنج سال طول کشیده
 و در بندهش فصل ۳۴ فقره ۶ پادشاهی زوب توهماسپیان نیز پنج سال مندرج
 است در شاهنامه آمده که پس از کشته شدن نوذر بدست افراسیاب بنا به
 پیش نهاد زال سران و بزرگان و سپهبدان ایران زو یسر طهاسب را پادشاهی
 برگزیدند هر چند که طوس و گسته دو یسر نوذر وجود داشتند اما چون
 دارای فرایندی و برازنده تاج و تخت نبودند ناگزیر پادشاهی به زو برگذار شد
 که او هم از پشت فریدون و خاندان منوچهر بود

زنخم فریدون بچستند چند یکی شاه زیبای تخت بلند
 ندیدند جز یور طهاسب زو که زورکیان داشت فرهنگ کو

زو وقتی که بتخت نشست کهن سال بود بعد از انصاف پرداخت
 کشور آبادان نمود از اثر جنگ طولانی ایرانیان و تورانیان قحط و غلاء مملکت را
 فرا گرفت باران نمی بارید خشکسالی مردم را بستوه آورد و آن را سزای کردار
 زشت و خوریزی پنداشتند و زو را بر آن داشتند که با افراسیاب صلح کند
 و مملکت آسایش بخشد زو در سن هشتاد و شش سالگی در گذشت و تاج و تخت
 به پسر کرشاسب برگذار نمود در شاهنامه از اجداد زو ذکر نشده و سلسله
 نسب وی در سایر کتب مختلف مندرج است در بندهش فصل ۳۱ فقره ۲۳
 سلسله نسب او چنین است زوب توهماسپیان پسر آگائی مساوک Agāimasvāk یسر نوذر
 یسر منوچهر در آثار الباقیه مندرج است زاب بن تهاسب بن کجوه بر بن زو
 بن هوشب بن ویدینک بن دوسر بن منوشچهر

از برای اینکه شرح حال این پادشاه ییشدادی روشن شود بیفائده نیست که
 عین مندرجات بلعمی راجع بزو که در بسیاری از مواضع مطابق با حمزه اصفهانی است
 در این جا نقل شود اینک بلعمی «و این همه کارها در روزگار منوچهر بود
 با عدل و داد و او را پسری بود نام او طهاسب و منوچهر برو خشم گرفته بود

و خواست که بکشدش بدان سبب که او را دختری بود و طهاسپ بزنی کرده بود پس سرهنگن طهاسپ را درخواستند بدیشانش بخشید و گفت که از پادشاهی من بیرون شود آن دختر که زن او بود بستید و در خانه باز داشت و منجان گفته بودند که او را ازین زن پسری باشد که پادشاه شود پس او را پسری آمد و طهاسپ بمرد و پسرش کُودک بود که منوچهر بمرد و افراسیاب بیامد و پادشاهی عجم بگرفت و جور و ستم کرد و رسمهای منوچهر برداشت و شهرها خراب کرد و آنها خشک شد و قحط افتاد و پنج سال بهاند و افراسیاب در ایران دوازده سال پادشاه بود و پسر طهاسپ را نام زوار (زو) بود پس مردمان با او بیعت کردند و با افراسیاب حرب کردند و او را بشکست و از ایران زمین بیرون کرد و باز بترکستان شد و عجم از جور او برستند و این زوار (زو) بن طهاسپ ملکی سخت با عدل و داد بود و هر جا که افراسیاب ویران کرده بود او آبادان کرد هفتاد سال (لابد ۷۰ سهو کاتب است باید ۷ باشد میر خواند هم ۷ نوشته است) از رعیت خراج نخواست تا نعمتها بر ایشان فراخ شد و در روستای عراق رودی از دجله بکشید و آن را زاب نام کرد و بر لب او شهرستانی بنا کرد و امروز آن شهر را مدینه العقبه خوانند ببغداد و در هر سه شهر بوستان بنا کرده است و آن هر سه امروز آبادان است و آن هر سه را در دیوان بغداد زاب الاعلی و زاب الوسطی و زاب السفلی گویند و بفرمود که از کوهها هر جاه گیاه خوش بودی یافتند و بیخ آن آوردند و در بوستانها نشاندند و از بهر خود حلوها و طعامها فرمود که پیش از آن کسی ندانسته بود و هر سال بر ترکستان ناخن کردی و خواسته آوردی و همه بسپاه دادی تا همه بی نیاز شدند و جهان بردست او آبادان شد و او را وزیری بود نام او کرشاسپ و از فرزندان آفریدون بود و او را همه داد فرمودی کردن و زوار (زو) سی سال پادشاه بود «

منوچهر

(در قمره ۱۳۱ فروردین یشت)

منوچهر از خاندان ایرج یکی از پادشاهان پیشدادی است اسم خاندان وی در اوستا ائیریاوَه (Airyāva) آمده است یعنی یاری کننده ایرانیان. منوچهر در اوستا منوش چیثرَه (Mnosh Chithra) میباشد یعنی از نژاد و پشت منوش. منوش محققاً یکی از ناموران قدیم بوده که امروزه در اوستا اسمی از او نیست ولی در سایر کتب غالباً یچنین اسمی بر میخوریم در اعصار بعد چندین نامور به مانوش موسوم بوده اند از آن جمله در فصل ۳۱ بندهش قمره ۲۸ مانوش در سلسله نسب لهراسب در جزو اجداد این پادشاه کیانی شمرده شده است همچنین در فرهنگها مانوش یا مانوشان اسم کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافته لابد این کوه بناموری که مانوش نام داشته منسوب است. میرخواند در روضة الصفاء مینویسد «یکی از مستوران حرم ایرج که منوچهر حامله بود از وهم گریخته پناه بکوهی برد که آنرا مانوشان میگفتند چون خلف ایرج در آن کوه متولد شد او را مانوش چیر خواندند و بکثرت استعمال منوچهر شد». در فصل ۱۲ بندهش در قمره ۲ چنین آمده «کوه زردز Zardbaz که آب را نیز مانوش گویند از سلسله جبال البرز است» در قمره ۱۰ از همین فصل بندهش آمده «کوه مانوش بسیار بزرگ است کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافت» در زامیاد یشت قمره ۱ در جزو کوهها از کوه منوش (Mnosh) اسم برده شده و پس از آن از کوه زردز یاد شده بنا بر این زردز کوهی است نزدیک کوه مانوش که در بندهش هر دو یکی ضبط شده است. عجلانته راجع باین کوه بهمینقدر اکتفاء نموده تا در زامیاد یشت در تعداد کوهها مفصل تر از آن صحبت بداریم اسم منوچهر و خاندانش ایرج فقط یکبار در اوستا در قمره ۱۳۱ فروردین یشت

یاد شده است داستان این پادشاه پیشدادی معروف است شاهنامه و کلیه کتب تواریخ مفصلاً از آن ذکر میکنند بخصوصه در روضة الصفاء مشروحاً بذکر پادشاهی وی برمیخوریم مجلاً یادآور میشویم که فریدون ممالک خود را در میان سه پسرش سلم و تور و ایرج تقسیم کرد سلم و تور برادر کوچکتر خود که در ایران شهریاری داشت رشک برده او را کشتند در شاهنامه اسم دختری که از ایرج آبستن بوده ماه آفرید ضبط شده است

یکی خوب چهره پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت قضا را کنیزک از او بار داشت

از ماه آفرید دختری متولد شد که فریدون او را پس از رسیدن بسن بلوغ به برادرزاده خود پشنگ داد از آنان منوچهر بوجود آمد که صد و بیست سال پادشاهی نمود و کین جدش ایرج را خواسته سلم و تور را بکشت مجلاً از جنگ منوچهر و افراسیاب در جلد اول صفحات ۲۰۷-۲۱۴ صحبت داشتیم و در این جا محتاج بتکرار نیستیم چنانکه ملاحظه میشود در شاهنامه اسم دختری که از ماه آفرید متولد شده ذکر نشده ولی در بندهش در فصل ۳۱ فقره ۹ اسم این دختر گوزک ضبط گردیده است همچنین در تاریخ طبری اسم گوزک یاد شده اما بجای اینکه او را دختر ایرج قید کند پس ایرج نوشته است ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه منوشهر بن کوزن دختر ایرج درج کرده است

دگر اینکه در شاهنامه منوچهر نبیره فریدون شمرده شده در صورتی که در سایر کتب میان وی و فریدون چندین پشت قرار داده اند مسعودی در مروج الذهب هفت پشت نقل کرده و در تاریخ طبری بعینه مثل بندهش میان منوچهر و فریدون ده پشت شمرده شده است اسامی اجداد منوچهر در کتب تاریخ و بندهش یکی است مگر اینکه بواسطه نشاخین این اسامی کم و بیش تغییر یافته انشک ترکیب عربی و فارسی آنها با ترکیب پهلوی

بند هشت فرقی دارد اینک آنچه در فصل ۳۱ بندهش فقرات ۹-۱۴ راجع بسلسله نسب منوچهر مندرج است مینگاریم «از فریدون سه پسر بوجود آمدند سلم و تور و ایرج از ایرج دو پسر و یک دختر بوجود آمدند دو پسر وایتار و اناستوخ موسوم بودند و دختر موسوم بود به گوزك ایرج و پسرانش را سلم و تور گشتند اما دخترش را فریدون نجات داده پنهان نمود از این دختر یک دختر متولد گردید سلم و تور از آن آگاه گشته مادرش را (گوزك را) گشتند فریدون دختر بچه نوزاد را پنهان نموده تاده پشت او را حفظ نمود تا اینکه منوچهر دنیا آمده از جد خویش ایرج انتقام کشیده سلم و تور را کشت سلسله نسب منوچهر چنین است منوچهر پسر مانوش خورنر پسر مانوش خورشید و ینیک پسر ائیرك پسر نریتك پسر بیتك پسر فروشك پسر زوشك پسر فرگوزك پسر گوزك دختر ایرج پسر فریدون»

توران، سلم، سائینی، داهی

(در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ فروردین بشت)

در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ از مالک ایران و توران و سلم و سائینی Sāini و داهی Dāhi اسم برده شده است سه مملکت اولی یادآور داستان معروف فریدون است که جهان را در میان سه پسران خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود از برای روشن نمودن مطالبی که بعد خواهد آمد چند جمله از مندرجات قدیم ترین مورخین ایرانی را راجع بدستان مذکور در آغاز مقاله مینگاریم بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ طبری مینویسد «او را (فریدون را) سه پسر بود بهترین تور نام و میانین سلم و کترین ایرج پس آفریدون هم بزندگانی خود جهان بر فرزندان قسمت کرده ناحیت ترك و خزر و چین و ماچین و مشرق تور را داد و او را فففور نام کرد و زمین روم و روس و آلان و مغرب سلم را داد و او را قیصر نام کرد و اقلیم میان را که آن را ایران زمین

خوانند عراقین و آذر بایجان و پارس و خراسان و حجاز تا حدّ عن بایرج داد» حزة اصفهانی در تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء ذکر میکند «قالوا قسم فریدون مملکتہ بین ثلثه اولاده و هم سلم و طوج و ایرج فجعل العراق و ما ينقسم اليها من البلدان مع ارض المغرب و بلاد الهند الى ايرج اصغر اولاده و خصه بالتاج والسرير و جعل ارض الروم الى بلاد افرنجيه مع بلاد المغرب الى سلم اكبر اولاده و جعل الثبت والصين و بلاد المشرق الى طوج اوسط اولاده» ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم مینویسد «از آفریدون که جباران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را بسه بخش کرده بمیان سه فرزند خویش پاره مشرقی را که اندرو ترك و چین است پسرش را داذ توژ پاره مغربی که اندرو روم است پسرش را داذسلم و پاره میانی که ایران شهر است پسرش را داذ ایرج»

فردوسی در شاهنامه میگوید

نهفته چو بیرون کشید از میان	بسه بهره کرد آفریدون جهان
نخستین بسلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مرا و را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
و زانیس چو نوبت بایرج رسید	مرا و را پدر شهر ایران گزید

تعیین و تشخیص ممالک و اقوام تور و سلم برخلاف آنچه در کتب تاریخ ما مسطور است آسان نیست بنا بستت ملی ما چنانکه خوارزمی در مفاتیح العلوم مینویسد مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالك مجاور رود جیحون است دانشمند آلمانی مارکوارت Marquart مینویسد خاک توران بمملکت خوارزم که در اوستا و کتب پهلوی آریا و یج نامیده شده متصل بوده از طرف مشرق جیحون تا بدریا چه آرال امتداد داشت تورانیان ایرانی نژاد بوده جز اینکه از حیث تمدن پست تر بودند از زمان بسیار قدیم دلایلی در دست است که ایرانیان شهر نشین شده و بفلاحت و زراعت می پرداختند گاههای زرتشت که قدیمترین اسناد

کتبی ایرانیان است بهترین دلیلی است که ایرانیان برخلاف همسایگان و همنژادان خویش میل مخصوصی بآبادی و کشت و کار داشتند از این جهت بجاه و جلال خود افزوده محسود تورانیان گردیدند غالباً تورانیان بیابان نورد و چادر نشین بایرانیان هجوم آورده دستبردی می نمودند رفته رفته پایه تمدن ایرانیان بجائی رسید که تورانیان را بیگانه و ننگ دانستند که آنان را نیز مانند خود باسم شرافتمند ایرانی نامزد سازند بالاخره بنژاد شان داغ باطله زده آنان را آن ائیریه سه دله یعنی غیر ایرانی و خارجه خواندند دست اندازی اقوام بیگانه در سر زمین تورانیان در حدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از مسیح روی داده افتادن بلخ و سغد بدست بیگانگان و متواری شدن ایرانی نژادان آن سامان و یا در تحت فرمان خارجه در آمدن آنان متدرجاً امتیاز و تشخیص را از میان برد ایرانیان که از زمان قدیم همسایگان مشرقی خود را تورانی و دشمن می نامیده بعد ها اقوام بیابان نورد و چادر نشین وحشی را که در سرزمین قدیم توران بغارت و یغما می پرداختند تورانی نام دادند اعظم از اینکه آنان حقیقه تورانی باشند یا از نژاد دیگر سواحل سیحون و جیحون که از يك قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده همیشه بنظر ایرانیان داستان عهد کهن و ستیزه تورانیان اصلی و قدیم را محسم می نمود نوبه بنوبه هر قبیله مهاجری که بآن سرزمینها میرسده بنای کشتار و غارت را میگذاشته نزد ایرانیان از تورانیان بشمار رفتند خواه آن قبیله آریایی بوده خواه مغول و تتر و هیتال و ترك از همین جهت است که در شاهنامه ترك و چینی و هیتال جلگی تورانی نامیده شده اند بنا بر این هیچیک از طوایف مغول نژاد و نه ترکهای عثمانی و نه طوایف غیر آریائی مقیم قفقاز و ترکستان روسیه منسوب به تورانیان داستان ملی ما نیستند چنانکه گفتیم مهاجرت طوایف خارجه در سر زمین تورانیان قرنهای پس از تاریخ سنتی است که ایرانیان از برای رقبای تورانی خود مثل افراسیاب و ارجاسب قائل شده اند چطور ممکن است که تورانیان داستان ملی ما مغول نژاد باشند در صورتی که

اسامی گروهی از ناموران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقی مانده ایرانی است و در طی یشتها معانی آنها را بیان کردیم دگر اینکه در سنت هم تور بسر فریدون مؤسس سلطنت و مملکت توران بود افراسیاب پادشاه تورانی که در جلد اول یشتها صفحات ۲۰۷-۲۱۴ از او صحبت داشتیم از خاندان فریدون است همچنین ارجاسب رقیب کی گشتاسب از همان دودمان و پشت است نه اینکه فقط تمدن ایرانیان و وضع چادر نشینی و بیابان نوردی تورانیان سبب زد و خورد آنان بوده بلکه بعدها که ایرانیان از حضرت زرتشت دین یکتا پرستی پذیرفتند بیش از پیش آتش کینه تورانیان که بدین قدیم خود باقی مانده بودند شعله ور گردید جنگ کی گشتاسب و ارجاسب یک جنگ مذهبی است ولی قسمتی از تورانیان هم پیرو پیغمبر ایران بودند چنانکه از فقره ۱۴۳ فروردین یشت برمی آید در میان آنان نیز پارسا و پاکدین یا اشو بودند در خود گاتها حضرت زرتشت از فریان تورانی اسم میبرد که خاندانش از نیکان و دوستان پیغمبر میباشند (رجوع شود مجلد اول صفحه ۲۶۹)

مملکت سلم یا سرم در اوستا سئیریم ~~دودوده~~ Sairima آمده شکی در این نیست که از سئیریم همان سرم یا سلم اراده شده است ولی اشکال در تعیین محل آن است چنانکه ملاحظه شد مورخین این مملکت را روم و روس و آلان و مغرب و خاور زمین و بلاد فرنگستان و اروپا ذکر کرده اند اما مستشرقین بحسب احتمال ساخته برخی بقوم سایی نژاد سولیم Solym که در آسیای صغیر در مملکت لیسلی Licie ساکن بوده اند متوجه شده اند ولی غالب مستشرقین گمان میکنند که قوم سلم همان طوایف معروف سرمت Sarmat یا Sauromat باشند استاد مارکوارت هم چنین عقیده دارد

سرمتها قومی بودند ایرانی نژاد خاك آنان از شمال شرقی دریاچه آرال تا رود وگا امتداد داشت سرمتها نیز مانند تورانیان چادر نشین بودند بفلاحه اعتنائی نمیکردند از تمدن و زندگانی شهری بهره نداشتند بنا بخبری

که از مورخین قدیم یونان و رُم بما رسیده مادها (مدها) خود را از بستگان و خویشان سرمتها میخواندند. بندهش در فصل ۱۵ که از نژادهای مختلف و محل اقامت آنان صحبت میدارد در فقره ۲۹ مینویسد «آنانی که در مملکت سلم که آروم باشند ساکن هستند» کلمه آروم Arim سلم که در تفسیر وندیداد از برای توضیحات فقره ۲۰ از فرگرداول نیز استعمال شده کلمه ایست بهلولی از برای تعیین ممالك شرقی امپراطوری رُم بنا بر این مملکت سلم عبارت بوده از سوریه و آسیای صغیر ولی چنانکه اشاره کردیم بیشتر از دانشمندان و مستشرقین قوم سرم را با سرمتهایکی دانسته اند و کلیه چهار مملکتی که در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ فروردین یشت از آنها اسم برده شده در مشرق ایران واقع و باقوی^۱ احتمال ساکنین آنها نیز ایرانی نژاد بوده و در میان آنان کم و بیش پیرو آئین زرتشت بوده اند

اینک رسیدیم بدو کلمه دیگر که سائینی دودود و داهی و ویدو باشد تعیین مملکت سائینی بکلی غیر ممکن است وندیشمان Windischmann و بعد از او دارمستتر نوشته اند که از این مملکت چین اراده شده امروزه کسی طرفدار این عقیده نیست

وست West تصور کرده که این مملکت سمرقند باشد چه در فصل ۱۵ بندهش فقره ۲۹ آمده «آنانی که در مملکت سنی (Sên) که کینیستان Kinstan باشد ساکن هستند» ظاهراً کینیستان همان سمرقند است این حدس هم بسیار^۲ است و مبنی بر اساسی نیست از آغاز اوستا شناسی تا با امروز هر یک از دانشمندان این فن حدسی زده اما هیچکدام دارای دلیل محکمی نیستند فقط شباهت کلمات باهمدیگر موجب این احتمالات گردیده است انکتیل دوپرون Anquetil du Perron در یک قرن و نیم پیش این مملکت را با سوئنس Soanes که بقول استرابون Strabon مملکتی بوده در میان دریای سیاه و خزر یکی دانسته است یوستی Yusti در موضوع سائینی اوستا بکلمه سان متوجه شده که در فرهنگها قصبه ایست در بلخ یا در کابل

یاقوت در معجم البلدان سانس را قصبه ای در بلخ ضبط کرده است^۱ اما مملکت داهی باقوی احتمال قوم آن همان است که مورخین قدیم یونان داهه Dahae ذکر کرده اند داهه در سانسکریت داس Dasa میباشد و صفتی است بمعنی اهرمندی و وحشی در مقابل کلمه آریا این طایفه دلیر ایرانی که شعبه ای از قبایل اسکیت‌ها (Skyths) بوده در طرف شرقی دریای خزر سکنی^۱ داشته اند از ازمئه بسیار قدیم تا هنگام استیلای عرب‌ها در تاریخ ایران راجع بوقایع سرزمین میان رود جیحون و دریای خزر باسم آنان برمیخوریم بقول بروسوس Berossos پیشوای دینی و مورخ کلدی که در قرن سوم پیش از میلاد میزیسته کورش بزرگ در آخرین جنگهای خود با داهه‌ها در زد و خورد بوده است ارین Arrien مورخ یونانی قرن اول میلادی در جزو لشکریان داریوش سوم در جنگ اسکندر از سواران تیرانداز داهه اسم میبرد بعدها آنان نیز جزو سواران تیرانداز لشکر اسکندر و آتئیو^۲ خس بوده اند قسمتی از لشکریان اشکانیان هم از همین طایفه بوده اند دوم پادشاه اشکانی تیردات (۲۴۸-۲۱۴ پیش از مسیح) بتوسط پارت‌ها که دسته از داهه‌ها بوده اند بشکست دادن سلوکیدها موفق شده اند بقول گوتشمید Gutschmid از زمان بسیار قدیم از سواحل رود سیحون تا بصحراهای جنوبی روسیه محل قبایل ایرانیان چادر نشین بوده است داهه‌ها از آن قبایل محسوب میشوند یا قوت و سایر جغرافی نویسان از شهر دهستان اسم میبرند که در سرحد مازندران و ترکستان واقع است لابد این شهر با داهه مناسبتی دارد هر چند که بنای آن بقباد پسر فیروز و بنا بقولی بعبده الله بن طاهر (در عهد خلیفه مهدی) منسوب شده است دانشمند دانمارکی کریستنسن Christensen اخیراً کتاب مختصر مفیدی راجع بتحقیقات آئین زرتشت نوشته ضمناً فروردین یشت و اسامی

مندرجہ در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ را مورد بحث قرار داده است بنظر دانشمند مذکور احتمالات مستشرقین راجع بمالک مذکور درست نیست و تعیین محل آنها بطور تحقیق غیر ممکن است

راجع بمالک مندرجہ در فوق بکتب ذیل ملاحظہ شود

ترجمہ اوستای اسپیکل Spiegel و ترجمہ اوستای دُہارلہ De Harlez

و ترجمہ اوستای دارمستتر Darmesteter در توضیحات فقرات ۱۴۳-۱۴۴ فروردین ۱۳۰۲

Sacred Books of the East by West vol. 5 p. 59 and Vol. 87 p. 262. و ب.

Ostiranische Kultur von Geiger S. 199-202.

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 229-280.

Handbueh der Zendsprache von Justi.

Geschichte der Meder und Perser von Práček; Gotha 1906 I Pand S. 88.

Geschichte Irans von Justi (im Grundriss der Irani.Philolo. II Band S. 421.)

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae.

Ērānšahr von Marquart S. 155—157

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen; Kobenhavn 1928 p. 15—17.

Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung von O. G. von Wesendonk; Hannover 1924 S. 28—26.

Geschichte Irans von Alfred von Gutschmid; Tübingen 1888 S. 81—82.

فروردین یشت

بخوشنودی فروهرهای توانای بسیار نیرومند پاکدینان و فروهرهای
نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) و فروهرهای پیامبران
(بنازددیشان) ^۱

۱ این قره سر آغاز این یشت شمرده میشود در واقع خود یشت از شماره ۱ شروع میشود هر یک از یشتها دارای سرآغازی است که تناسب ایزد همان یشت در برخی از کلمات امتیازی پیدا میکند رجوع شود. مقاله ملحقات یشتها در جلد اول صفحات ۳۲-۳۳ به کلماتی که به (نخستین آموزگاران کیش) و (پیامبران) ترجمه شده در متن (پوریوتکیشان) و (بنازددیشان) و (پیامبران) و (نخستین آموزگاران کیش) آمده که در پهلوی پوریوتکیشان و بنازددیشان گویند معنی لفظی کلمه اولی نخستین آموزگاران کیش میباشد چه پوریوتکیشان و نخستین و تککش. معنی کیش است بنازددیشان نیز مرکب است از دو جزء بنا که معنی ناف است در خود اوستا مشتقات زیاد دارد نیتیه و نافیه و نافیه یعنی اعقاب و خانواده و دودمان در قره ۶۶ همین یشت ناف. معنی خویش و خانواده است گذشته از کلمات فارسی ناف و نافه (پهلوی نافک) کلمات دیگری نیز در فارسی با لغت اوستائی (بنا) نسبتی دارد از این قبیل است نواده و نیر و نیره که در سانسکریت و فرس هخامنشی نیات میباشد و در اوستا نیز (نیات) و (نیر) و (نیر) آمده است آیم نیات که یکی از فرشتگان آب است معنی لفظی آن چنین است از ناف آب و زاده آب (رجوع شود مجلد اول ص ۱۰۱ و ۱۰۹) (نیوس) Nepos لاتینی و نواده فارسی هر دو از يك ماده است چنانکه Nabel آلمانی و (نول) Navel انگلیسی و ناف فارسی جمله از يك ریشه و بنیان است جزء دومی را که نزد یشت باشد در فارسی نزدیک گوئیم و نزد اوستا در اوستا همان کلمه نزدیک یا نزد فارسی است بنابر این بنازددیشان یعنی کسانی که از يك دودمان و یشت اند و تناسب از يك ناف و تخمه بودن بهم دیگر نزدیک اند و یا عبارت دیگر خوشاوندان نظر باینکه کلمات مذکور را در فارسی و در کلیه زبانهای هند و اروپائی مشتقات بسیار است اشکالی در سر معانی لفظی آنها نداریم اشکال در این است که از این کلمات چه کسانی اراده شده اند مستشرقین پوریوتکیشان را به نخستین آموزگاران دین یا نخستین پیامبران یا نخستین گروندگان و پیروان اولیه دین ترجمه کرده اند و بنازددیشان را معنی خوشاوندان یا نیاگان رفته اند در سنت مزدیسنان کلمات مذکور معانی نخستین پیروان و نخستین آموزگاران و دانایان بیش میباشد در خود اوستا هم بچنین دانایانی که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده اند اشاره شده است از آنجمله اند ویونگهان پدر جشید و آبتین پدر فریدون و اترط پدر کرشاسب و پوروشسب پدر زرتشت (رجوع کنید به یسنای ۹ قرات ۴-۱۴) در اوستا بهرجائی که باین کلمات برمیخوریم از آنها همان معنی سنتی برمی آید چنانکه در قره ۱۷ همین یشت بنابر این اگر کلمات مذکور را مانند تفسیر پهلوی اوستا معنی نخستین پیروان و نخستین گروندگان دین زرتشت و یا بقول کتب پهلوی معنی داناکان پیشنکان بگیریم بخطا نرفته ایم (رجوع کنید بگانه ص ۱۰۳)

❧ (کرده ۱) ❧

۱ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت اینک ترا براسی ای اسپنتمان از زور و نیرو و فر و یاری و پشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان بیاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند ❧

۲ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من آسمان را در بالا نگاه میدارم که از فراز نور افشاند که این زمین و کرداگرد آن را مانند خانه ای احاطه کرده است آن آسمانی که از مینویان بر افراشته، اُستوار و بعیدالحدود بریاست چنان بنظر میرسد که فلز کدداخته ای بر فراز طبقهٔ سومی (زمین) درخشان باشد ۱ ❧

۳ آسمانی که مانند جامهٔ ستاره نشان مینوی ساخته شده که مزدا بهمراهی مهر و رشن و سیندارمذ^۲ در بر دارد (آسمانی) که آغاز و انجام آن دیده نشود ❧

۴-۸ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم اردویسور ناهید را کسی که بهمه جا گسترده، درمان بخشنده ۳ ❧

۹ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم زمین فراخ اهورا آفریده را این (زمین) بلند و پهن را که حامل بسا چیزهای زیباست که حامل سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان و کوههای بلند را که دایای چراگاههای بسیار و آب فراوان است ❧

۱ در مزدیسنا از برای عمق زمین سه طبقه قائل شده اند چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۷ نیز از این طبقه سه گانه سخن رفته است اما سطح زمین هفت پاره تصور شده، هفت کشور در اوستا و در ادبیات فارسی مشهور است راجع بهفت کشور رجوع کنید بجلد اول یشتها ص ۴۳۱-۴۳۳
۲ در خصوص فرشتگان مهر و رشن و سیندارمذ رجوع کنید بجلد اول ص ۹۳-۹۵ و ۳۹۲-۴۰۷ و ۵۶۱-۵۶۳

۳ این قرات بعینه مثل قرات ۴-۸ از آبان یشت است که در تعریف ایزد آب اردویسور ناهید میاشد رجوع شود بجلد اول ص ۲۳۴-۲۳۷ قرات ۱-۵ از یسنا ۶۰ نیز مثل قرات ۴-۸ از آبان یشت است

۱۱ از فروغ و فرآنان است ای زرتشت که در شکم مادران فرزندی را (پسرانی را) که هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقررۀ وضع حمل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان را) بهم پیوندم^۱ ॐ

۱۲ اگر فروهرهای، توانای پاکان مرا یاری نمیکردند هر آینه از برای من در اینجا بهترین جنس جانوران و انسان باقی نمی ماندند دروغ قوت می گرفت دروغ فرمانروا میشد جهان مادی از آن دروغ میگردید ॐ

۱۳ میان زمین و آسمان در میان دو گوهر (خوبی و بدی = سپنتا مینو و انگره مینو) دروغ جای گزیند میان زمین و آسمان در میان دو گوهر دروغ باقتدار رسد پس آنگاه انگره مینو (اهریمن) (در صورتی که) غالب باشد از سپنتای مینوی مغلوب شده قدم واپس نکشد ॐ

طبقۀ مخصوصی نیست بلکه همان چنگرنکهک یعنی طبقۀ چرندگان املی است که مثل میش و بز در چراگاهها بسر میبرند و کلمۀ مذکور در مقابل جانوران بری استعمال شده است لغت شبان فارسی از همین کلمه است شبان یعنی پسو یا قشو ۱۳۵۵ بان بی شک از این طبقات پنجگانه که در اوستا بآنها درود فرستاده شده جانوران مفید اراده گردیده است جانوران موزی و درنده در این طبقات محسوب نگردیده حتی از جانورانی که در زیر زمین بسر میبرند یا در دشت و بیابان میگردند جانوران مفیدی مثل قاقم و خرگوش اراده گردیده است در انجام یاد آور میشویم که در اوستا چارپایان خرد مثل میش و بز (انومیه) سدهسد نام داده اند و چارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو و خر را (ستور) ددهسد نامیده اند همه جانوران مفید در تحت حمایت ایزد گوشت یا ایزد درواست قرار داده شده اند (رجوع شود بحلۀ اول ص ۳۷۲—۳۷۵)

۱ کلمه ای که بفزند ترجمه شده در متن یوثر لا دلا آمدۀ است در فرس نیز یوثر میباشد و در سانسکریت یوثر در پهلوی یوس و یسر و یور گویند فور در لغت ففور معرب بشبور است این کلمه در همه جای اوستا بمعنی پسر یا پور در مقابله دوغدر ۱۳۵۵ (در گاتها دوغدر و دیوید) که بمعنی دخت یا دختر است نیست بلکه مانند کلمۀ گئوش-گاو که ذکرش گذشت معنی اعمی دارد و بسا از برای مطلق فرزندان و بچگان استعمال شده است خواه نر و خواه ماده قرۀ ۱۵ همین یشت ممد بر این معنی است

۱۴ از فروغ و فر آنان است که آبها از سرچشمهای خشک نشدنی جاری است
از فروغ و فر آنان است که از زمین گیاهها از سرچشمهای خشک نشدنی میروید
از فروغ و فر آنان است که بادهای ابر برطرف کننده از سرچشمهای
خشک نشدنی میوزد ☸

۱۵ از فروغ و فر آنان است که زنان از فرزندان (پسران) حل گیرند
از فروغ و فر آنان است که آنان باسانی وضع حل کنند
از فروغ و فر آنان است که آنان (زنان) حامله (نطفه) فرزندان
(پسران) شوند ☸

۱۶ از فروغ و فر آنان است که یک مرد انجمنی (دانا و زبان آور) تولد
گردد کسی که در انجمن سخن خود را بگوشها فرو تواند برد کسی که از
دانش برخوردار در مناظره گشوم (Gaotema) را مغلوب (نموده)
پیروزمند بدر آید^۱

از فروغ و فر آنان است که خورشید راه خویش می پیداید
از فروغ و فر آنان است که ماه راه خویش می پیداید
از فروغ و فر آنان است که ستارگان راه خویش می پیمایند ☸

۱۷ آنان فروهرهای پاکانند که در جنگهای سخت بهترین امداد هستند
ای اسپنتمان (درمیان) فروهرهای پاکان (فروهرهای) نخستین آموزگاران
کیش یا آتهای (فروهرهای) مردانی که هنوز متولد نشده و بسویشاتهای
نو کنند جهان متعلق اند قوی ترین میباشند^۲ اما فروهرهای دیگران
آتهای مردان پاکی که هنوز در حیات اند قوی تر اند از آتهای کسانی که
مرده اند ای اسپنتمان ☸

۱ راجع به گشوم بمقاله گشوم صفحه ۲۸ — ۴۰ ملاحظه شود

۲ راجع بسویشاتهای یعنی موعودهای مزدیسنا رساله سوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

۱۸ کسی که در طی زندگانی از فروهرهای پاکان خوب مواظبت کند (خواه) یک امیر مملکت (خواه) یک شهریار چنین کسی پیروزمندترین شهریار گردد (خواه) هر شخصی که باشد اگر از مهر دارنده دشتهای فراخ و از ارشناد پیرواننده جهان و فزاینده کیتی خوب مواظبت کند ۱ ☸

۱۹ این است آنچه من ترا براسی از نیرو و زور و فرو و یاری و پشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه ساختم ای اسپنتمان که چگونه فروهرهای توانای پاکان یاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند ☸

❦ (کرده: ۲) ❦

۲۰ اهورا مزدا با سپنتمان زرتشت گفت اگر در این جهان مادی راهزنی بسر راه تو آید ای اسپنتمان زرتشت و اگر از جنگ و احتیاج هولناک برای شخص خود در هراس باشی ای زرتشت آنگاه این واج را ۲ آهسته بخوان این واج پیروزمند را بلند بخوان ای زرتشت ☸

۲۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستایم (بیاری) میخوانم، میسرایم. فروهرهای متعلق بخانه و بده و ناحیه و ایالت و به زرتشتوم را ما میستائیم ۳ (فروهرهای) مقدسینی را که حالا وجود دارند (فروهرهای) کسانی را که بوده اند (فروهرهای) کسانی را که خواهند بود فروهرهای تمام اقوام را آن قوی ترین (فروهرهای) اقوام قوی را ☸

۱ ارشناد فرشته راستی و درستی است رجوع شود بحلله اول ص ۵۳۰

۲ واج در اوستا واج ۲۴ در تفسیر پهلوی گویش و سخن آمده است در ادبیات مردیسان کلمه واج مستعمل بمعنی کلام مقدس و دعاست از همین ریشه است کلمه آواز فقره بعد (فقره ۲۱) واج یا دعائی است که باید در مواقع سخت مذکور خواند

۳ راجع بکلمات خانه و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع شود بیاورقیهای صفحات

۴۳۰ و ۴۸۷ از جلد اول یشتها

۲۲ آن (فروهرهایی) که آسمان را نگهداری کردند آب را نگهداری کردند زمین را نگهداری کردند گاو را (ستوران را) نگهداری کردند در شکم مادران فرزندان (پسران) را که هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرر^۱ وضع حمل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان) بهم پیوندد^۱ ❀

۲۳ (فروهرهایی که) بسیار آورند^۲ که زورمند فرا رسند که یک فرا رسند که نیرومند فرا رسند که با جرأت فرا رسند که از بی استغانه فرارسند در ستیزه خوین آنها را بیاری باید خواند در رزم آنها را بیاری باید خواند در جنگ آنها را بیاری باید خواند ❀

۲۴ که یاری طلبندگان را پیروزی بخشند بجاچمنندان رستگاری دهند برنجوران تندرستی ارزانی دارند بآن مقدسی که آنها را ستایش کنان و خوشنودکنان زور نثار کند قریب بخشد ❀

۲۵ (فروهرها) بامیل تر بآنجائی در آیند که مردان مقدس نسبت برآستی با ایمان تر باشند و در آنجائی که بزرگترین خیرات تهیه شود و در آنجائی که (مرد) مقدس طرف ستیزه نباشد ❀

❀ (کرده: ۳) ❀

۲۶ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که در میان سواران زورمند ترین، در میان پیش روندگان چست ترین، در میان پشتیبانها نلرزیدنی ترین در میان اسلحه و آلات مغلوب نشدنی ترین (هستند) که حمله دشمن را) بضد کسی که آنها بدو توجه نمودند باز دارند ❀

۱ مطلب فقره ۱۱ در اینجا اعاده شده است

۲ یعنی نمتهای فراوان بخشند

۲۷ این نیکان را این بهترین را، فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم آنها را در هنگام برسمهای گسترده^۱ آنها را در صف رزم آنها را در جنگ آنها را در آنجائی که مردان دلیر در رزمگاه میجنگند بیاری باید خواند ۰۰

۲۸ مزدا آنها را بیاری خواند برای نگهداری آن آسمان و آب و زمین و گیاه در آن هنگامی که سینتا مینو آسمان را بر افراشت، در هنگامی که او آب را در هنگامی که او زمین را در هنگامی که او ستور را در هنگامی که او گیاه را (پدید آورد) در هنگامی که او فرزندی را که در شکم مادر هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرر^۲ وضع حمل که استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان را) بهم پیوندد^۳ ۰۰

۲۹ سینتا مینو (فروهرهای) نیرومند، آرام گزیده، خوب چشم، تند نظری، شنوایی، دیر زمانی آسائیده، بلند، کربند بیلا بسته، در آرامگاه یک، در آرامگاه فراخ برقرار شده، تیز پرواز، دولتمند، نامدار را بر آن گاشت که آسمان را نگهداری کنند^۴ ۰۰

﴿کرده: ۴﴾

۳۰ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم کسانی که دوستی آنان نیک^۴ و یک گردارند کسانی که نزد آنان مصاحبت طولانی بهتر

۱ راجع به برسم مجلد اول یشتها ص ۵۵۶-۵۶۰ ملاحظه شود

۲ مثل قره ۱۱

۳ یکی از اسباب اشکال ترجمه اوستا صفات بی دریا است که در يك جمله میباشد ترجمه آنها بهر زبانی که باشد خوش اتفاق نمی افتد چنانکه در این قره ملاحظه میشود غالب کلمات آن صفت است

۴ کله ای که به (دوستی آن نیک) ترجمه شده در متن ~~دوستی آن نیک~~ آمده که تحت اللفظی یعنی (خوب دوست) میباشد

جای گزید کسانی که مردان را نیازازند آن مردانی که شما (فروهرها) یکان را اسرارمندان را دور بینندگان را چاره بخشان را نامداران را در رزم پیروزمندان را پیش از این نیاززده باشند ☉

﴿کرده: ۵﴾

۳۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که برضد دشمنان با یک اراده قوی از بالا درکارند بسیار زورمند که از بالا در صف جنگ بازوان قوی دشمنان بد خواه را نابود کنند ☉

﴿کرده: ۶﴾

۳۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که وفا شناس (و) دلیر، نیرومند در مقابل کینکاهها امان بخشند مینویان بخشایشگر درمان دهند که از درمان اشی بهره مند اند که^۱ بسان زمین فراخ و بسان رودها دراز و بسان خورشید بلند اند ☉

﴿کرده: ۷﴾

۳۳ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که چالاک (و) دلیر (و) جنگ آزما و مهیب (هراساننده) همه ستیزه دشمنان را در همشکسته نابود سازند چه از دیوها و چه از مردمان که بنا بخواهش و میلشان هماوردان را در وقت حمله بر اندازند ☉

۳۴ شما نیکبای خودتان را، فتح و برتری غلبه کننده اهورا آفریده را بآن ممالکی ارزانی میدارید، شما ای توانا ترین، در آنجائی که از نیکبای شما سؤال استفاده نشده خوشنود و نرنجیده و نیاززده باشید در آنجائی که شما را سزاوار ستایش و شایسته نیایش دانسته و راه برگزیده خود می پیمائید ☉

۱ اشی (در فارسی ایزد ارت) فرشته ثروت است یشت ۱۷ غنم باوست بجای خود از او صحت خواهیم داشت رجوع کنید بجلد اول ص ۳۵۹ و ۵۱۸ و ۵۲۹

﴿کرده: ۸﴾

۳۵ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم آن نامداران، در جنگ پیروزمند، بسیار قوی^۱ که از (راه) منحرف نشوند هر دو (آنها را) بیاری میخوانند: تعاقب کننده و تعاقب شده از برای دست یافتن تعاقب کننده استغانه میکند و تعاقب شده از برای رهایی یافتن ॐ

۳۶ آنها (فروهرها) با میل تر بآنجائی روی آورند که در آنجا مردان پارسا باشند کسانی که بیشتر براسق ایمان دارند در آنجائی که نذرهای بزرگ باشد و در آنجائی که پارسا خوشنود شده باشد ॐ

﴿کرده: ۹﴾

۳۷ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که لشکر یشمار بیاریند که سلاح بکمر بسته با درفشهای بر افراشته درخشان (بدر آیند) آنانند که سابقاً فرارسیدند در هنگامی که خشتاوی های دلیر بر ضد دانهوا میجنگیدند^۲ ॐ

۳۸ شمائید که سابقاً حله دأنوهای تورانی را در هم شکستید شمائید که سابقاً ستیزه دانهوای تورانی را در هم شکستید از پرتو شما بود که سابقاً گرشنرها^۳ بسیار نیرومند شدند (همچنین) آن خشتاوی های دلیر و سوشیانتها^۴ی دلیر آن ناموزان پیروزمند منازل هولناک بیشتر از ده هزار اُمرای دانهوا ویران گردید ॐ

۱ بجای قاط کلمات سیاروداشت و دندلدی و سوسدس و خراب شده بنظر میرسد اما گلدز و دارمستر و کانگا Kanga آن را به سپر دارنده ترجمه کرده اند

۲ خشتاوی و سوسدس اسم یک خانواده ایرانی و دأنو و ساد اسم يك قبیله تورانی است رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۳

۳ گرشنر و ساد و سکی اسم يك خانواده ایرانی است

﴿کرده ۱۰﴾

۳۵ فروهرهای ییک توانای پاک مقدسین را میستائیم که جناح دو صف مرتب شده جنگ را در هم شکنند مرکز را از همپاشند چالاک از برای یاری مردان نیک از بی نازند (و) از برای بتنگنا انداختن بدکردار ॐ

﴿کرده ۱۱﴾

۴۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن توانایان، دلیران، پیروزمندان، در جنگ کامیابان را که (کهی) آسایش بخشند (کهی) حمله برند (کهی) تکاپو کنند که ... ۱ کالبد برانزنده (و) روان شریف دارند آن پاکانی که باستغاثه کننده پیروزی بخشند، بخواستار کامیابی بخشند، بناخوش تندرستی بخشند ॐ

۴۱ آنها بآن کسی فر نیک بخشند که آنها را مانند آن مرد بستود (مانند) زرتشت پاک کسی که راد مرد جهان مادی و سرور جنس دویا (بشر است در آن هنگامی که او (زرتشت) مصمم کاری بود در آن هنگامی که او دو معرض خطر بیم و هراس بود ॐ

۴۲ وقتی که از آنان استغاثه شود از فراز آسمان برای یاری بسرعت قوه خیال فرود آیند باهمراهی نیروی نیک ساخته شده و پیروزی آورده اهورا و برتری غلبه کنند و سودی که چیزهای گران بها بخشند و شکوها آورد که مقدس و فرخنده بحسب بهترین راستی برانزنده ستایش و شایسته نیایش است ॐ

۴۳ آنها (فروهرها) در میان زمین و آسمان (ستاره) ستویس را ۲ بگردش در آورند که باران بباراند و استغاثه بشنود باران بریزاند و گیاهها

۱ از کلمه سروشمین در لید «سروشمین» که بجای آت نقاط گذاشتیم معنی درستی بر نمی آید

۲ ستویس یکی از ستارگان باران است رجوع شود بجلد اول ص ۳۲۷

برویاند برای نگهداری چارپایان و انسان برای نگهداری ممالك ایران
برای نگهداری جانوران پنجگانه^۱ برای یاری مردان پاک ☸

۴۴ در میان زمین و آسمان ستویس راه ییماید باران بیاراند استغانه را بشنود
باران بریزاند و گیاهها برویاند (آن ستویس) زیبای درخشان پر فروغ
برای نگهداری چارپایان و انسان برای نگهداری ممالك ایران
برای نگهداری جانوران پنجگانه برای یاری مردان پاک ☸

﴿کرده ۱۲﴾

۴۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که با خود فلزی
باسلاح فلزی با سپر فلزی در میدان رزم درخشان میجنگند که خنجر
آخته برای نابود ساختن هزاران دیوها برگرفته اند ☸

۴۶ اگر در میان آنان بادی وزیده بوی مردان (جنگجو) آورد آنگاه آنان
بسوی آن جنگجویی روی آورند که فتح بطرف وی پیش بینی شده با نظری
که از برای آنان نثار آورند از برای آن فروهرهای نیک توانای مقدسین
پیش از آنکه شمشیر کشیده شود و بازوان بلند گردد ☸

۴۷ هر يك از دو طرف (جنگجو) که نخست بآنان با خلوص عقیده و
صفای ایمان نماز آورد بهمان طرف فروهرهای توانای مقدسین با همراهی
مهر و رشن و دامویش^۲ او بمن^۳ و با همراهی باد^۴ پیروزمند روی
آورند ☸

۴۸ آنان ممالك (اقوام) را بیک ضربت براندازند پنجاها صدها هزارها
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها^۴ با نظری که فروهرهای

۱ بقرة ۱۰ همین یشت و توضیحات آن ملاحظه شود

۲ دامویش او بمن اسم فرشته ایست رجوع شود بجلد اول ص ۴۲۷

۳ ایزد باد (وات) مقصود است

۴ راجع بترجه این جمله که مکرراً در یشتها دیده میشود و مستشرقین در ترجمه آن با

همدیگر متفق نیستند رجوع کنید به یشتها ترجمه لومل Lommel ص ۳۷

توانای مقدسین با همراهی مهر و رشن و داموئیش اَوَیْمَنَ و با همراهی
باد پیروزمند روی آورد ☸

❧ (کرده: ۱۳) ❧

۴۹ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که در هنگام همیستمدم^۱
از آرامگاههای خود به بیرون شتابند در مدت ده شب بی در بی
در اینجا برای آگاهی یافتن بسر برند •

۵۰ که ما را خواهد ستود که ستایش خواهد نمود که خواهد سرود که (ما را)
خوشنود خواهد ساخت که با دست جود (ما را) با شیر و پوشاک
خواهد پذیرفت (و) با خیرانی که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند
اسم کدام يك را از میان ما او خواهد ستود روان کدام يك را از میان ما
او خواهد ستایش نمود بکدام یک از ما او این خیرات را
نثار خواهد کرد تا که از برای او غذای فنا ناپذیر همیشه و جاودان
موجود باشد ☸

۵۱ مردی که آنها را با دست جود با شیر و پوشاک (و) خیرانی که بواسطه
آن (بنعمت) راستی رسند بستانید از برای چنین کسی آن فروهرهای
توانای مقدسین (در صورتی که) خوشنود (و) نیاززده (و) نرنجیده
(باشند) درخواست میکنند •

۵۲ که این خانه از ابوه ستوران و مردان بهره مند باد از اسب تندرو و
گردونه استوار با نصیب باد از مرد پایدار انجمنی (زبان آور) برخوردار باد
آن (مردی) که همواره ما را با دست جود با شیر و پوشاک (و) با خیراتی
که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند میستانید ☸

﴿کرده: ۱۴﴾

۵۳ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که بآبهای مزدا آفریده راه زیبا بنمودند (آن آبهای که) سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده جاری نبود .

۵۴ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده بسوی امکان که از طرف فرشتگان معین شده و بسوی (سرزمینهای) پر آب که از پیش مقرر گردیده جاری است از برای خوشنودی اهورامزدا و از برای خوشنودی امشاسپندان ۵۵

﴿کرده: ۱۵﴾

۵۵ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که بگیاهای حاصلده باغهای زیبا بنمودند که سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده نمو نمیکرد .

۵۶ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده در امکان که از طرف فرشتگان معین شده و در وقتی که از پیش مقرر گردیده نمو میکند از برای خوشنودی اهورامزدا و از برای خوشنودی امشاسپندان ۵۷

﴿کرده: ۱۶﴾

۵۷ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که بستارگان، بهاء و بخورشید (و) بانیران^۱ راههای پاك بنمودند که سابقاً مدت زمانی بجای خود ساکن مانده حرکت نمیکردند بواسطه ستیزگی دیوها بواسطه هجوم دیوها .

۵۸ اما اینک بپایان راه گرائیده تا با آخرین نقطه گردش (بعهد) نیک نجات رسند ۲ ۵۹

۱ انیران (آئینَر رَئوچاو سَوسَه سَوسَه سَوسَه) یعنی فضای فروغ. بی پایان

۲ اشاره است باخرا زمان و ظهور سوشیانت؛ موعود مزدیسنا که جهان از ظهور وی نو خواهد شد

﴿کرده: ۱۷﴾

۵۹ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار^۱ از آنان فراخکرت^۲ درخشان را پاسبانی میکنند ॐ

﴿کرده: ۱۸﴾

۶۰ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان هفتورنگ^۳ را پاسبانی میکنند ॐ

﴿کرده: ۱۹﴾

۶۱ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان پیکر سام گرشاسب گیسو دارنده و مسلح بگرز را پاسبانی میکنند^۴ ॐ

﴿کرده: ۲۰﴾

۶۲ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان نطفه اسپنتمان زرتشت مقدس را پاسبانی میکنند^۵ ॐ

﴿کرده: ۲۱﴾

۶۳ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که در طرف راست امیر فرمانده میجنگند در صورتی که او پیرو راستی باشد در صورتی که

۱ یعنی ۹۹۹۹۹

۲ راجع بدریای فراخکرت بجلد اول ص ۱۳۳ — ۱۳۵ ملاحظه شود

۳ راجع بستاره هفتورنگ بجلد اول ص ۳۲۸ ملاحظه شود

۴ راجع بگرشاسب بجلد اول ص ۱۹۵ — ۲۰۷ ملاحظه شود

۵ راجع بنطفه حضرت زرتشت که بنابست در دریاچه هامون محفوظ مانده و در آینده سبب تولید سوشیاتها خواهد شد برساله سوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

فروهرهای توانای مقدسین از او خشمگیر (نباشند) خوشنود (و) نیاززده (و) نرنجیده باشند ॐ

﴿کرده ۲۲﴾

۶۴ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که بزرگتر قوی تر دلیر تر نیرومندتر پیروزمندتر درهان بخش تر مؤثر تر (اند) از آنکه بتوان با کلام شرح داد که ده هزارها (از آنان) در وسط خیرات دهندگان فرود می آیند ॐ

۶۵ وقتی که آنها ای اسپنتمان زرتشت از دریای فراخکرت با قَرّ مزدا آفریده سرا زیر شود آنگاه فروهرهای توانای مقدسین برخیزند چندین چندین صدها چندین چندین هزارها چندین چندین ده هزارها ۰

۶۶ تاهریک از برای خانواده خود، ده خود، ناحیه خود، مملکت خود آب تحصیل کند این چنین گویان: مملکت ما باید ویران گشته و خشک شود؟ ॐ

۶۷ (فروهرها) در صف رزم برای محل و منزل خود میجنگند در آتجائی که (هریک از آنها) آشیان و خانه داشته اند آنچنان که گویی مرد دلیری سلاح بکمر بسته از ثروت فراهم آورده خویش مدافعه میکند ॐ

۶۸ و آنهائی که در میان آنان (فروهرها) موفق گردند آب را هریک بخانواده خود بدهد خود بناحیه خود بمملکت خود میرساند این چنین گویان مملکت ما باید خرم گردد و نمو کند ॐ

۶۹ وقتی که شهر یار مقتدر مملکت از دشمن کینور تهدید شود این چنین او این فروهرهای توانا را بیاری میخواند ۰

۷۰ آنان بیاری وی میشتابند در صورتی که آن فروهرهای توانای مقدسین از او خشمگیر نباشند خوشنود (و) نرنجیده (و) دشمنی نگرفته باشند آنان بسوی وی پرواز کنند چنانکه گویی مرغ خوب شهری (پرواز کند) ॐ

۷۱ آنان (فروهرها) او را مانند سلاح و سپر مانند زرۀ پشت و جوشن بکار آیند بر ضد دروغ غیر مرئی و ورانهای فریقار و کیژد مفسد^۱ و بر ضد اهریمن مهلك ناپاك چنانكه كوئی بيك صد و هزار و بده هزار سنگر ضربت فرود آمده باشد ۵۵

۷۲ چنانكه باين ترتيب باو نه تيغ خوب آخته شده نه گرز خوب حواله شده نه تير خوب رها شده نه نیزۀ خوب پرتاب شده نه سنگهای فلاخن با (قوت) بازوان انداخته شده نرسد ۵۵

۷۳ آنان (فروهرها) خود را ظاهر سازند آنان خود را نموده بکلی مهتا (شوند) آن فروهرهای آرام جای گزیده نيك توانای پاك مقدسين تا اينكه آگاهی یابند که ما را خواهد ستود که ستایش خواهد نمود که خواهد سرود که (ما را) خوشنود خواهد ساخت که بادست جود (ما را) با شیر و پوشاك خواهد پذیرفت (و) با خیرانی که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند اسم کدام يك را از میان ما او خواهد ستود روان کدام يك را از میان ما او خواهد ستایش نمود بکدام يك از ما او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که از برای او غذای فنا ناپذیر همیشه و جاودان موجود باشد^۲ ۵۵

۷۴ منشهای آفریده شده را میستائیم دین سوشیانتها را میستائیم^۳ روانهای چاربايان اهلی را میستائیم (روانهای) جانوران بري را میستائیم

۱ غالباً در اوستا دروغ پرستان ورن که مملکت دیلم = گیلان باشد با دیوهای مازندران یعنی مشرکین مازندران یکجا ذکر شده از اوستا برمی آید که در این دو مملکت گروهی بدین قدیم باقی مانده پیرو دین زرتشتی نبوده اند رجوع شود بجلد اول ص ۵۷ و ۱۷۸ از کبذ مجرم و گناهکاری اراده شده است رجوع شود بجلد اول ص ۵۷ و ۴۲۳ و ۴۳۱

۲ قسمت دوم این فقره (که ما را خواهد ستود ...) بعینه مثل فقره ۵۰ همین یشت است
۳ دین در اینجا بمعنی کیش نیست بلکه یکی از ارواح انسانی است چه در ردیف روان و فروهر آمده و بمعنی وجدان و حس روحانی آمی است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت رجوع شود بجلد اول ص ۵۸۸

(روانهای) جانوران آبی را میستائیم (روانهای) خزندگان را میستائیم
(روانهای) پرندگان را میستائیم (روانهای) جانوران بیابان گرد را
مستائیم (روانهای) چرندگان را میستائیم^۱ فروهرهای (این جانوران را)
مستائیم^۲ ❀

۷۵ فروهرها را میستائیم راد مردان را میستائیم دلیران را میستائیم
دلیرترینها را میستائیم پاکان را میستائیم پاک‌ترینها را میستائیم
نیرومندان را میستائیم نیرومندترینها را میستائیم استواران را میستائیم
پیرومندان را میستائیم زورمندان را میستائیم زورمندترینها را
مستائیم چالاکان را میستائیم چالاک‌ترینها را میستائیم تخشایان را
مستائیم تخشاسترینها را میستائیم^۳ ❀

۷۶ زیرا که آن فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین در میان مخلوقات دو
گوهر تخشاسترین هستند که سابقاً در آنجا با هیجان قیام نمودند وقتی که
دو گوهر (یعنی) خرد مقدس (و) خرد خبیث (سپنت مینو و اهریمن)
بکار آفرینش پرداختند ❀

۷۷ وقتی که اهریمن برضد آفرینش نیک راسی خروج نمود آنگاه در آن میان
وهومن و آذر بدر آمدند^۴ ❀

۷۸ آنان خصومت‌های اهریمن را بکار را در هم شکستند بطوری که آبها را از
جریان و گیاهها را از نمو نتوانست باز داشت فوراً آبهای قوی آفریننده توانا
و شهریار مطلق اهورا مزدا بجریان در آمد و گیاهها بالیدن آغاز نمود ❀

۱ راجع به طبقات جانوران به توضیحات قره ۱۰ همین یشت ملاحظه شود
۲ در آغاز این قره سه بار در متن کلمه (مستائیم) به صورت سه بار یس از کلمات
(منشأ) و (دین) و (روانها) بیجا تکرار شده لابد سهو نسخ است
۳ تخشا را بجای کلمه یا سیکرت به معنی کوشا و ساعی و عامل و فعال و
مؤثر می‌باشد ترجمه کردیم
۴ راجع به امشاسپند وهومن = بهمن بجلد اول ص ۸۸-۹۰ و راجع به آذر بجلد اول
ص ۵۰۴-۵۱۰ ملاحظه شود

۷۹ همه آنها را میستائیم همه گیاهها را میستائیم همه فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آنها را نام برده میستائیم گیاهها را نام برده میستائیم فروهرهای توانای پاک مقدسین را نام برده میستائیم ॐ

۸۰ در میان همه این فروهرهای ازلی اینک فروهر اهورا مزدا را میستائیم که بزرگتر و بهتر و زیباتر و استوارتر و داناتر و خوش ترکیب تر و در راستی عالی رتبه تر است •

۸۱ که روان سفید روشن درخشانش کلام مقدس (منتر سینت) است و ترکیبهای که او پذیرد زیباترین ترکیبهای امشاسپندان است بزرگترین (ترکیبهای) امشاسپندان است، خورشید نیز اسب را میستائیم ॐ

﴿کرده ۲۳﴾

۸۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهرهای) امشاسپندان را آن شهریاران تند نظر، بلند بالای، بسیار زورمند، دلیر اهورائی را که مقدسین فنا ناپذیرند •

۸۳ که هر هفت یکسان اندیشند هر هفت یکسان سخن گویند هر هفت یکسان عمل کنند که در اندیشه یکسان در گفتار یکسان در کردار یکسانند و همه را یک پدر و سرور است اوست اهورا مزدا •

۸۴ یکی از آنان روان دیگری را مشاهده تواند نمود آن (روانی که) بیندار نیک اندیشد، بگفتار نیک اندیشد، بکردار نیک اندیشد، بگرزمان (بهشت) اندیشد، راه آنان روشن است وقتی که بسوی (نثار) زور پرواز میکنند ॐ

﴿کرده ۲۴﴾

۸۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهر)
آذر اُوروازیشت^۱ مقدس انجمنی را و آن (فروهر) سروش پاک
دلیر فرمانبردار (تنومنتر) گرز قوی آژنده اهورائی را آن (فروهر)
زیوسنگ را^۲ °

۸۶ آن (فروهر) رشن راست‌ترین را و آن (فروهر) مهردارنده دشتهای
فراخ را و آن (فروهر) کلام مقدس را و آن (فروهر) آسمان را
و آن (فروهر) آب را و آن (فروهر) زمین را و آن
(فروهر) گیاه را و آن (فروهر) ستور را (گشوش) و آن (فروهر)
کیومرث را^۳ و آن (فروهر) دو جهان مقدس را ☉

۸۷ فروهر کیومرث پاک را میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش
اهورامزدا گوش فرا داد از او خانواده ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا
بوجود آمد رحمت و فروهر زرتشت اسپنتمان مقدس را اینک میستائیم ☉

۸۸ نخستین کسی که نیک اندیشید نخستین کسی که نیک گفت نخستین
کسی که نیک بجای آورد نخستین آثربان، نخستین رزمآزما، نخستین
کشاورز ستورپرور^۴، نخستین کسی که بیاموخت، نخستین کسی که بیاموزانید،
نخستین کسی که از برای خود بپذیرفت، نخستین کسی که دریافت
ستور را، راستی را، کلام مقدس را، و اطاعت از کلام مقدس را، و سلطنت
(روحانی) را و همه چیزهای نیک مزدا آفریده را که منسوب براسی است °

۱ اُوروازیشت یکی از آتشیای پنجگانه است آتشی است که در رستیا و چوبهاست
رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۱-۵۱۲

۲ ایزد زیوسنگ یک اهورا مزداست رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۸ و ۵۲۹

۳ راجع بکیومرث بمقاله کیومرث ص ۴۱-۴۵ ملاحظه شود

۴ در سنت است که طبقه سه گانه که عبارت باشند از آثربانان یعنی یشوایان دینی
و رزمیان و کشاورزان از یشت سه پسر زرتشت میباشند در موقع دیگر از آنها صحبت خواهیم داشت

• قرات بعد نیز تا آخر فقرة ۹۵ راجع است بخود حضرت زرتشت

۸۹ کسی که نخستین آترَبان، نخستین رزمآزما، نخستین کشاورز ستور پرور (است) نخستین کسی که روی از دیو بگردانید و بشر را تربیت نمود نخستین کسی که در جهان مادی (نهاز) اشم و هو خواند^۱، بدیوها نفرین نمود و اعتراف کرد که مزدا پرست و پیروز زرتشت، دشمن دیوها و بکیش اهورا است •

۹۰ اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا بضد دیوهاست برخواند اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا بضد دیوهاست بشارت داد اوست نخستین کسی که در جهان مادی آنچه را که از دیوهاست غیر قابل ستایش، غیر قابل نیایش ناامید اوست دلیر سراسر زندگی خوش (و) نخستین آموزگار مهالك •

۹۱ بواسطه او تمام کلام مقدس که در سرود اِشم محتوی است آشکار گردید کسی که بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی است ستاینده راستی است که بزرگترین و بهترین و نیکوترین (چیز است) و مبشر دینی است که در میان همه (دینها) بهترین است •

۹۲ کسی را که تمام امشاسپندان متفقاً باخورشید با میل و طیب خاطر و صفای عقیده بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی خواستار شدند و ستاینده راستی که بزرگترین و بهترین و نیکوترین (چیز است) و مبشر دینی که در میان همه (دینها) بهترین است (خواندند) •

۹۳ در هنگام تولد و نشو و نمایش آبها و گیاهها شادمان شدند در هنگام تولد و نشو و نمایش آبها و گیاهها بالیدند در هنگام تولد و نشو و نمایش همه آفریدگان خرد مقدس بخود مرده رستگاری دادند •

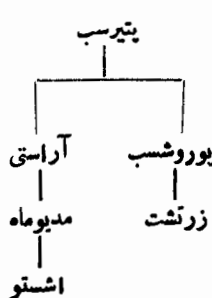
۹۴ خوشا بها يك آتربان (پیشوای دینی) متولد شد اوست اسپنتهان زرتشت
 هارا با نذر زور و برسم گسترده زرتشت خواهد ستود از این پس
 دین نیک مزدا در روی هفت کشور منتشر خواهد شد °

۹۵ از این پس مهر دارنده دشتهای فراخ همه فرماندهان مملکت را تقویت
 خواهد نمود و غوغاها را فرو خواهد نشاند از این پس آتیم نیات قوی
 همه فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را بلکام
 خواهد کشید تقدس و فروهر مدیوماه مقدس پسر آراستی را اینک
 میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش زرتشت گوش فرا داد ۱

۹۶ فروهر پاکدین اسموخوانونت را میستائیم فروهر پاکدین اشنوخوانونت را
 میستائیم فروهر پاکدین گوین را میستائیم فروهر پاکدین

۱. میثدیونی مانگه، سپهری و سپهری پسر آراستی مدیوماه را اینک مدیوماه گویند
 یکی از یاران مهم حضرت زرتشت است پیغمبر ایران او را در گاتها یسنا ۵۱ قطعه ۱۹ پس از
 کی گشتاسب و فراشوشتر و جا ماسب اسم میدهد از این قرار «مدیوماه اسپنتهان پس از آنکه در
 دل خویش دریافت و شناخت آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت خواهد گماشت
 تا دیگران را آگاه سازد از اینکه پیروی بآئین مزدا در طی زندگانی بهترین
 چیزهاست» چنانکه ملاحظه میشود زرتشت او را باسم خانواده خود که اسپنتهان باشد مینامد در
 سنت مدیوماه پسر عموی زرتشت است بندهش در فصل ۳۲ که از سلسله نسب پیغمبر ایران
 صحبت میدارد در قرات ۲ و ۳ آن مینویسد «از پتیرسب دو پسر ماند یکی یوروشسب و
 دیگری آراستی از یوروشسب زرتشت بوجود آمد و از آراستی مدیوماه وقتی که زرتشت دین آورد
 و نخست در آریاوچ مراسم ستایش بجای آورد مدیوماه دین وی پذیرفت» در قره ۱۰۶
 همین یشت نیز فروهر اشستو مدیوماه درود فرستاده شده است

در زادپریم مندرج است که در مدت ده سال مدیوماه یگانه
 یرو زرتشت بوده است و در مدت دو سال دیگر کی گشتاسب باو
 گرویده است معنی لفظی مدیوماه چنین است کسی که در میان ماه
 یعنی در یازدهم ماه تولد یافت و معنی لفظی پسرش اشستو چنین است
 کسی که نماز اشا (اشم و هو) بجای می آورد در قره ۱۲۷
 همین یشت از يك مدیوماه دیگری یاد شده که از برای امتیاز مدیوماه
 بعد زائیده شده نامیده شده است



پرشت گئو (پسر) پرات را میستائیم فروهر پاکدین وهوسق
پسر سنثویه را میستائیم فروهر پاکدین ایسوت پسر وراز را میستائیم ۵۵

۱ در این فقره پس از مدیوماه که ذکرش در فقره پیش گذشت از شش فقر دیگر از نخستین پیروان حضرت زرتشت یاد شده است. دائره اطلاعات ما راجع بآنان بسیار تنگ است برخی از آنان مجلاً در کتب پهلوی یاد شده اند همچنین معنی لفظی برخی از این اسامی معلوم نیست (نخست) اسمو خوانوت سدده. معنی «پسر» Asmō x^varvānt در فقره ۳۰ از هرمزد یشت نیز این اسم موجود است رجوع شود بجلد اول ص ۶۵

(دوم) اشنوخوانوت سدده. معنی «پسر» در معنی لفظی با اسمو خوانوت یکی است (سوم) گوین سدده. Gavayan لفظاً یعنی دارنده گاو میش

(چهارم) پرشت گئو سدده. Parāta. Gav پسر پرات سدده. Parāta لفظاً یعنی دارنده گاوهای ابلق در فصل ۲۹ بندهش مندرج است که پرشت گاو خنیه در دشت پیشانی (در کابلستان) سرور جاودانی است او را از این جهت خنیه گویند برای اینکه او را از بیم دیو خشم در خم پنهان کرده بودند

در فقره ۱۳۸ خواهیم دید که یکی از پارسایان موسوم به فرداخشث سدده. Fradhāxšti به خنیه سدده. Xumbya منسوب است و همین اسم در کتاب نهم دینکرد فصل ۱۵ فقره ۱۱ (چاپ سنجانا) فرداخشث خنیک ضبط شده و در جزو هفت شهریاران جاودانی خوینرس شمرده شده که در پیشانیس شهریار است کتب پهلوی راجع بهفت جاودانیها با همدیگر موافق نیستند بسا یک دو تن از آنان که در کتابی از جاودانیها بشمار رفته در کتاب دیگر ذکری از آنان نشده و بجایشان کسان دیگر نامیده شده اند (فصل ۹۰ دادستان دینک نیز ملاحظه شود) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۳ فقره ۱۷ از پرشت گاو مثل فروردین یشت بدون خنیه اسم برده شده مندرج است: اهورامزدا بزرشت گفت این آئین را با ایمان راسخ بپذیر من که اهورامزدا هستم یار تو خواهم بود خرد و آگاهی از آن تو خواهد شد مدیوماه و پرشت گاو و ستن و کی گشتاسب و فر شوشت و جاماسب از یاوران تو خواهند گردید ستن همان است که در فقره بعد از او یاد شده

در فقره ۱۲۷ همین یشت از یک پرشت گئو دیگری اسم برده شده که از مملکت اباخشیرا و برادر بازگرو گئو میباشد ذکرش بزودی بیاید

(پنجم) وهوسق واهو. Vohvasti پسر سنثویه سدده. Snaoya لفظاً یعنی کسی که استخوانهایش خوب است در فقره ۱۱۲ از یک وهوسقی دیگری که از خاندان یثوروذاشثی است اسم برده شده است سنثویه شاید بمعنی «کسی که خوشنود است» باشد

(ششم) ایسوت سدده. Isvant پسر وراز سدده. Varāza ایسوت یعنی دارنده و توانگر راجع به وراز که بمعنی کراز است بجلد اول ص ۴۵۹ ملاحظه شود در خصوص وهوسق پسر سنثویه و ایسوت پسر وراز و ستن پسر اهوم ستوت در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقره ۵ از ورشت مانسر (Varštmansar) نسک یعنی از دومین نسک اوستای عهد ساسانیان نقل نموده مینویسد «در هنگام نو شدن جهان (رستاخیز) زرتشت از خاندان ایازم (یازد همین جد زرتشت بقول مسعودی هازم) زوت همه جهان خواهد بود وهوسقی پسر سنثویه هاوانان خواهد بود ایسوت پسر وراز که از مملکت توران است آتروخش خواهد بود ستن پسر اهوم ستوت که از مملکت حائینی است فربرتار خواهد بود و گشتاسب از خاندان نوذر سراسورز خواهد بود» در خصوص زوت و هاوانان و آتروخش و فربرتار و سراسورز رجوع شود بطبقات هفتگانه پیشوایان دینی در ایران قدیم در جلد اول ص ۴۶۹ در خصوص مملکت حائینی Sāini رجوع شود بتوضیحات فقره ۱۴۴ همین یشت

۹۷ فروهر پاکدین سَئِنَ پسر آهوم ستوت را میستائیم نخستین کسی که با صد پیرو در این زمین ظهور کرد^۱ فروهر پاکدین پریئیدیدیه را میستائیم^۲ فروهر پاکدین اوسمانر^۳ پسر پشته را میستائیم^۴ فروهر پاکدین وهورئوچه پسر فرانیه را میستائیم فروهر پاکدین آشورئوچه پسر فرانیه را میستائیم فروهر پاکدین ورسورئوچه پسر فرانیه را میستائیم^۵

۹۸ فروهر پاکدین ايسدواستر پسر زرتشت را میستائیم فروهر پاکدین اروتدئر پسر زرتشت را میستائیم فروهر پاکدین خورشید چهر

۱ سَئِنَ Saēna پسر آهوم ستوت Stūt . Ahūm سَئِنَ نیز معنی سیرغ است شرح آن در جلد اول ص ۴۰ و ۷۰ گذشت معنی اسم پدرش که آهوم ستوت باشد چنین است «کسی که نماز اهوت (یتا اهو) بجای میآورد» در قره ۱۲۶ همین یشت از سه تن یاد شده که از خاندان سئن میباشند در کتاب هفتم دینکرد فصل ۶ قره ۵ آمده «درمیان دستورات راجع به سئن گفته شده است که او صد سال پس از ظهور دین متولد شد و دویت سال پس از ظهور دین در گذشت او نخستین پیرو مزدیسناست که صد سال زندگانی کرد و با صد نفر از مریدان خویش روی این زمین بدر آمد»

۲ پریئیدیدیه Pereididhaya ؟ اطلاعی از او نداریم

۳ اوسمانر Usmānar پسر پشته Paēfatah در قره ۱۲۰ نیز اسم این پسر و پدر تکرار شده است اوسمانر یعنی کسی که مردان او را حرمت کنند در قره ۱۱۵ از يك تنراستی Nanarāsti اسم برده شده که او نیز پسر پشته میباشد

۴ وهورئوچه vōhu.raocah ورسورئوچه varesmō.raocah هر سه پسران فرانیه Frānya هستند معنی وهورئوچه که بعدها بهروز شده و در تاریخ ایران غالباً بجای اسمی برمیخوریم معلوم است اشورئوچه یعنی کسی که فروغ و روشنائی راستی (اشا) با اوست ورسورئوچه یعنی کسی که دارای فروغ مؤثر است در قره ۱۱۳ اسم يك وهورئوچه دیگر که پسر وراکس varakasa باشد ذکر شده است همچنان در قره ۱۲۶ يك ورسورئوچه دیگر برمیخوریم که پسر یرث ورفسن Perethvafaman میباشد

بند هش در فصل ۳۲ از سلسله نسب زرتشت صحبت داشته از این سه پسر چنین یاد کرده است «ایسد و استر پیشوا و موبدان موبد بود صد سال پس از تأسیس دین در گذشت اروتندر بزرگ، برزیکران بود و اینک بزرگ و رجکرد است خورشید چهر بزرگ سیاهیان بود اینک در گنگ دژ فرمانده لشکریان یشوتن پسر گشناسب است» در جلد اول در صفحات ۱۸۰-۱۸۸ مفصلاً از جشید و ورجمکرد یعنی بافی که جشید بنا بفرمان اهورامزدا برای پیش آمد طوفان ملکوش در زیر زمین ساخت و الحال ریاست آن باغ با اروتندر است صحبت داشتیم همچنین در صفحات ۲۱۹-۲۲۱ از گنگ دژ سخن رفت راجع بعلقات سه گانه در ایران قدیم بگاتها تفسیر نگارنده صفحات ۸۵-۸۹ ملاحظه شود در قره ۱۲۸ همین بشت از سه پسر آینده زرتشت که سوشانتها یعنی موعودهای مزدیسنا هستند و در آخرالزمان ظهور خواهند کرد اسم برده شده و در قره ۱۳۹ از سه دختر زرتشت یاد شده است

۳ نری میثونت 𐭠𐭣𐭥𐭩𐭥𐭡𐭥 Thrimithvant معنی این اسم معلوم نیست چنانکه ملاحظه میشود این شخص از خاندان زرتشت و منسوب بامستبان است

۴ دانونگه و س۳۳۳ Daonha پسر زئیریت ۳۳۳۳ Zairita معنی اسم پسر معلوم نیست زئیریت بمعنی زرد رنگ است

- ۹۹ فروهر پاکدین کی گشتاسب دلیر تن ایزدین کلام (تنومنتر) گرز قوی آزنده
 اهورائی را میستائیم که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد جست که با گرز سخت از
 برای راستی راه آزاد یافت کسی که بازو و پناه این دین اهورائی زرتشت بود °
- ۱۰۰ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود پایدار ساخته از بند برهائند
 آن را در میان جای داد^۱ (آن دین) فرمانگزار بزرگ متزلزل نشدن هقدس
 که از ستور و چراگاه برخوردار است که از ستور و چراگاه آراسته است °^۲
- ۱۰۱ فروهر پاکدین زریر را میستائیم^۳ فروهر بوخت وری را میستائیم
 فروهر پاکدین سری را و خشن را میستائیم فروهر پاکدین
 کر سا و خشن ° را میستائیم فروهر پاکدین و نارا را میستائیم
 فروهر پاکدین ویراز را میستائیم فروهر پاکدین نیجر پسر سوه را میستائیم
 فروهر پاکدین بو جسر و ه ° را میستائیم فروهر پاکدین برزیه ارشتی
 را میستائیم فروهر پاکدین تیزیه ارشتی را میستائیم فروهر پاکدین
 یرثوارشتی را میستائیم فروهر پاکدین و رثیه ارشتی را میستائیم °^۴

- ۱ یعنی مقامی که در خور آن بود معین نمود و آن را سر آمد سایر ادیان ساخت
 ۲ از کی گشتاسب که از پادشاهان کیانی، دوست و حامی زرتشت است در مقاله زامادیش که
 نیز کیان یشت نامیده شده صحبت خواهیم داشت
 ۳ راجع به زریر برادر کی گشتاسب مجلد اول ص ۲۸۷ ملاحظه شود
 ۴ اسامی این قره باستانی زریر فقط همین بکار در اوستا دیده میشود در کتب پهلوی
 هم از آنان یاد نشده است معانی لفظی برخی از آنها بقرار ذیل است
 (نخست) 'یوخت وری' Yuxta vari یعنی جوشن در بر کرده
 (دوم) سری را و خشن Sraoxšan یعنی دارنده و رزاهای زیبا
 (سوم) کر سا و خشن Keresaoxšan یعنی دارنده و رزاهای لاغر
 (چهارم) و نارا Vanāra یعنی ؟
 (پنجم) ویراز Virāza یعنی فرمانده مردان و بمعنی گراز نیز میباشد
 (ششم) نیجر Nijara پسر سوه بمعنی نامعلوم سوه بمعنی سودمند است
 (هفتم) بو جسر و ه Bujasravah کسی که نجات دهنده مشهور است
 (هشتم) برزیه ارشتی Berezyaršti دارنده نرّه بزرگ
 (نهم) تیزیه ارشتی Tizyaršti دارنده نرّه تیز
 (دهم) یرثوارشتی Perethvaršti دارنده نرّه پهن یعنی تپه پهن
 (یازدهم) و رثیه ارشتی Vaezyaršti دارنده نرّه تیز

۱۰۲ فروهر پاکدین نپتیه را میستائیم فروهر پاکدین وژاسپ را
 میستائیم فروهر پاکدین هباسپ را میستائیم فروهر پاکدین ویستثورو
 (از خاندان) نوذر را میستائیم فروهر پاکدین فرش همورت را
 میستائیم فروهر پاکدین فرشوکر را میستائیم فروهر پاکدین
 آترو نوش را میستائیم فروهر پاکدین آتربات را میستائیم فروهر
 پاکدین آتربدات را میستائیم فروهر پاکدین آتربچیر را میستائیم
 فروهر پاکدین آتربخوارنه را میستائیم فروهر پاکدین آتربسوه را
 میستائیم فروهر پاکدین آتربزنتو را میستائیم فروهر پاکدین
 آتربدینکهو را میستائیم ۱ ॐ

۱ از اشخاص این فقره باستانی چند تن از آنان اطلاعی نداریم بناچار باید بذکر
 معانی لفظی آنان بسازیم

(نخست) نپتیه Naptya یعنی ناف و تژاد و تخمه رجوع شود بتوضیحات
 سر آغاز این یشت

(دوم) وژاسپ Vazāspa دارنده اسب بزرگ

(سوم) هباسپ Habāspa دارنده اسب اصیل

(چهارم) ویستثورو رجوع شود بتوضیحات فقره ۷۶ آبان یشت در جلد اول ص ۲۶۵

(پنجم) فرش همورت Fraš.hām.vareta یکی از پسران
 کی گشتاسب است که در جنگ ایرانیان و تورانیان بدست کهرم سپید ارجاسب کشته شد
 این اسم در شاهنامه فرشیدورد شده است

ابا کهرم تیغزت در نبرد بر آویخت چون شیر فرشیدورد

ز کهرم بدانگونه تن خسته شد که جان از تن شیر بکسته شد

(ششم) فرشوکر Frašō.kara یکی از پسران کی گشتاسب است که در
 جنگ ایرانیان و تورانیان بدست ناخواست پسر هزار از سرداران ارجاسب کشته شد
 در یادگار زریران چندین بار از او و کشته او ناخواست پسر هزار اسم برده شده است
 از آنجمله در فقره ۲۹ و ۳۰ و در شاهنامه نیز ناخواست معروف است

بجا باشد آن جادوی خویش کام بجا ناخواست از هزارانش نام

فرشوکر یعنی کسی که رستاخیز برانگیزد در شاهنامه از چندین پسران کی گشتاسب
 که در جنگ تورانیان کشته شدند اسم برده شده که هیچک در یادگار
 زیرات نیست آن پسران از این قرار اند اردشیر شیرو شیداسب نیوزار یوستی Yusti
 و دارمستتر Darmesteter می نویسند که اشخاص فقره ۱۰۲ فروردین یشت و دو نفر دیگری که

۱۰۳ فروهر پاکدین هوشیوئن را میستائیم^۱ فروهر پاکدین پاکدین یشی شیوئن را میستائیم^۲ فروهر پاکدین

در فقره بعد آمده همه از برادران اسفندیار و سران کی گشتاسب میباشند بنظر نگارنده این حدسی است که مبنی بر اساسی نیست چه از هیچ جای اوستا و نه از یادگار زیران و نه از سایر کتب پهلوی و نه از شاهنامه دلیل بدست نمی آید که این اشخاص را سران کی گشتاسب بدانیم ذکر اسامی این ناموران در میان فرشیدورد و فرشوکر و اسفندیار دلیل برادر بودن آنان نیست اگر نه بایستی پشتون که معروف ترین پسر گشتاسب است نیز در جزو آنان آمده باشد بنا بحدرجات یادگار زرر ان میدانیم که کی گشتاسب دارای فرزندان بسیار بود در فقره ۳۰ کتاب مذکور جاماسب پیشگوئی نموده بگشتاسب میگوید که در جنگ ارجاسب ۲۲ از برادران و سران تو بدست تورانیان کشته خواهند شد در فقره ۴۸ کی گشتاسب گوید «اگر در این جنگ همه سران و برادران و بزرگان کشور من و حتی زنم هوتس از کسی که سی سر و دختر دارم کشته شوند باز من از آئین مزدیسنا که از هر مزد پذیرفم روی نخواهم گردانید». بی شک ناموران فقرات فوق مناسبتی با همدیگر دارند که ما امروز بواسطه نقصان اسناد اطلاعی از آنان نداریم اسامی این ناموران از اسامی معمولی ایران قدیم بوده غالباً در طی تاریخ ایران می بینیم که سرداران و بزرگان و پیشوایان در قرون متفاوته دارای چنین اسامی بوده اند اینک آن اسامی

- (نخست) آتر و نوش Aterevanush یعنی دوستار آتش
(دوم) آتر پات Aterepata (آذر باد) کسی که در پناه آتش است
رجوع شود بجلد اول صفحه ۵۰۷
(سوم) آتر دات Ateredata آذر داد در فرگرد ۱۸ و ندیداد فقره ۵۲ نیز یچنین اسمی بر میخوریم
(چهارم) آتر چیتر Aterecithra آذر چهر در فرگرد ۱۸ و ندیداد فقره ۵۲ نیز یچنین اسمی بر میخوریم
(پنجم) آتر خوارنه Aterex^varenah آذر خره دارنده فر آذر
(ششم) آتر سوه Ateregavah دارنده سود آذر
(هفتم) آتر زنتو Aterezantū در پهلوی آتورزند یعنی از ناحیه آذر در فرگرد ۱۸ و ندیداد فقره ۵۲ نیز یچنین اسمی بر میخوریم رجوع شود بجلد اول ص ۴۳۰
(هشتم) آتر دینکهو Ateredainhu یعنی از مملکت آذر در فرگرد ۱۸ و ندیداد فقره ۵۲ نیز یچنین اسمی بر میخوریم رجوع شود بجلد اول ص ۴۳۰

۱ هوشیوئن Hushyaothna یعنی خوب کردار در فقره ۱۰۴ باز یابن اسم بر میخوریم ولی در آنجا هوشیوئن دیگری است پسر فرشوشر است
۲ یشی شیوئن Pishyaothna معنی ؟

اسفندیار دلیر را میستائیم^۱ فروهر پاکدین بستوری (نستور) را میستائیم^۲ فروهر پاکدین کوارسمن (کرزم) را میستائیم^۳

۱ اسفندیار نوه^۱ لهراسب پسر گشناسب و زنش هوتس میباشد پدر بهمن معروف است بنا شاهنامه رستم بدستور سپهرغ تیر جادوئی از چوب گز بدو چغم وی زده وی را کشت تهمت گز اندر کان کرد زود بد انسان که سپهرغ فرموده بود بزد راست بر چشم اسفندیار تیره شد جهان پیش آن نامدار

این کلمه در اوستا سینتودات Spentā.dātā آمده و بهمن معنی خود جداگانه لغتی است که در اوستا مکرراً استعمال شده است چنانکه در فقره ۹۳ همین فروردین یشت و در فقره اول از کرده ۱۹ و سپرد دوم سینتودات اسم کوهی است در فقره ۶ زامیاد یشت در جزو کوهها شمرده شده است شاید همان کوه سیند باشد که در شاهنامه آمده است سوم سینتودات که اینک اسفندیار گوئیم یکی از ناموران ایران و در داستان ملی ما دارای مقام بلندی است در فصل ۳۱ بندهش که از سلسله کیانیان صحبت میدارد در فقره ۲۹ مینویسد «گشناسب و زریر و برادران دیگر شان از کی لهراسب بوجود آمدند از گشناسب اسفندیار و پشتون بوجود آمدند از اسفندیار بهمن و آتروترسه و میتروترسه و فرزندان دیگر بوجود آمدند» دقیقی در شاهنامه میگوید که اسفندیار چهار پسر داشت از این قرار بهمن، مهرنوش، آذر افروز، نوش آذر در فقره ۳۰ از فصل ۳۱ بندهش نیز سلسله اردشیر بابکان ساسانی با اسفندیار متصل شده است در فقره ۴۱ یادگار زریران آمده «کی گشناسب پس از آنکه یشگوئیهای جاماسب را شنید و از واقعه جنگ هولناک آینده آگاهی یافت بخاک افتاد یک یک شاهزادگان از او التماس نمودند که از خاک برخیزد و بتخت بنشیند اما سود نه بخشید تا اینکه اسفندیار از در بدر آمد بهرمزد و دین مزدبسا و عمر شاهنشاه سوگند یاد کرد که فردا در میدان کارزار تنی از تورانیان را زنده نگذارد کی گشناسب از شنیدن این پیچان از خاک برخاست و بتخت نشست» در انجام داستان یادگار زریران نیز مندرج است که پس از کشته شدن زریر برادر کی گشناسب سه تن از دلیران ایران داد مردانگی دادند یکی نستور پسر زریر دیگری کرامی کرت پسر جاماسب سوم اسفندیار پسر کی گشناسب که بخصوصه عرصه را بدشمن تنگ نموده ارجاسب پادشاه توران را گرفتار ساخت یک دست و یک پا و یک گوشش را برید و یک چشمش را بآتش بسوخت آنگاه او را سوار خرم بریده ای نموده گفت اینک به توران برگرد و آنچه از دست یل نامور اسفندیار دیدی قل کن

۲ بستوری یا بستویری سده در شاهنامه اشتباهاً نون بجای یاء نوشته شده نستور آمده است او پسر زریر و برادر زاده گشناسب است رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۷

۳ کوارسمن Kavārasman در شاهنامه کرزم یا کرزم شده است و در تاریخ طبری قرزم ضبط شده است از ذکر این اسم در ردیف اسفندیار و نستور و فرشوشت و جاماسب میتوان پی برد که کرزم از بستگان گشناسب است دقیقی در شاهنامه راجع باو گوید

یکی سرکشی بود نامش کرزم	گوی نامبردار فر سوده رزم
بدل کین همداشت ز اسفندیار	ندام چسات بود آغاز کار
شنیدم که گشناسب را خویش بود	پسر را همیشه بد اندیش بود

از تهمت و افتراء کرزم گشناسب از پسرش اسفندیار بدگان شده او را برزندان افکند کرزم یعنی فرمانده رزم کیانی

فروهر پاکدین فرنّ اشتَر (ازخاندان) هوَو را میستائیم فروهر پاکدین
جاماسب از خاندان هوَو را میستائیم^۱ فروهر پاکدین آوارآشتی را
میستائیم^۲ ॐ

- ۱۰۴ فروهر پاکدین هوشیئوئن از خاندان فروشتر را میستائیم^۳
فروهر پاکدین خوادِئَن از خاندان فروشتر را میستائیم^۴
فروهر پاکدین هنگهئوروه از خاندان جاماسب را میستائیم^۵
فروهر پاکدین ورّشن خاندان هنگهئوروه را میستائیم^۶
فروهر پاکدین وهومنه (بهمن) (پسر) آوارآشتی را میستائیم^۷
از برای مقاومت کردن بر ضدّ خوابهای بد و علائم بد و^۸
بد و پریمهای بد ॐ

۱ فرنّ آشتَر (فروشتر) و جاماسب دو برادر و از شرفای ایران از خانواده
هوَو Hvōva (در گاتها هوگو) هر دو وزیر کی گشتاسب بوده اند فروشتر پدر زن
حضرت زرتشت است پیغمبر ایران در گاتها مکرراً اسم او را میبرد چنانکه در یسنا ۲۸
قطعه ۸ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۶ و یسنا ۴۹ قطعه ۸ و یسنا ۵۱ قطعه ۱۷ همچنین در سایر
قسمتهای اوستا غالباً از او یاد شده است از آنجمله در یسنا ۱۲ فقره ۷ و یسنا ۷۱ فقره ۱
در گشتاسب یشت نیز چندین بار باسم او برمیخوریم چنانکه در فقرات ۱۱ و ۵۴ و ۵۵
جاماسب شوهر پورو چیستار داماد پیغمبر است غالباً با فروشتر یکجا ذکر شده است در جلد اول
یشتها ص ۲۲۷-۲۳۰ از او و خانواده اش صحبت داشتیم در فقره ۱۲۷ فروردین یشت
نیز از یک جاماسب دیگر یاد شده که از برای امتیاز جاماسب دوم یا متأخر نامیده شده است
معنی جزء اول این اسم معلوم نیست در جزء دوم کلمه اسب موجود است فروشتر یعنی دارنده
شتر کار آمدو شتر را هوار در فقره بعد (فقره ۱۰۴) از اعقاب فر شوشتر و جاماسب اسم
برده شده است

- ۲ آوار آشتی «Avāraoštī» جزء دوم این اسم که شتر باشد
معلوم است جزء اول آن که آوار باشد نمیدانیم چه معنی دارد از این نامور اطلاعی نداریم
در فقره بعد (فقره ۱۰۴) از بهمن نامی پسر آوار آشتی یاد شده است
۳ راجع به هوشیئوئن و فر شوشتر بتوضیحات فقره ۱۰۳ ملاحظه شود
۴ خوادِئَن Xvādaēna یعنی نگهدار دین خود
۵ هنگهئوروه Hanhaurvah معنی؟
۶ ورّشن Varšna در فقره ۱۱۶ از یک ورشن دیگر اسم برده شده است
۷ وهومنه اینک بهمن گوئیم یعنی خوب منش بتوضیحات فقره پیش ملاحظه شود
۸ بجای قاط کلمه اتوایفر «Atuayfra» خراب شده معنی ای از آن بر نمی آید

۱۰۵ فروهر پاکدین منثرواک^۱ پسر سائیموژی هیربد و پیشوای مقدس را میستائیم^۲ که از همه بیشتر نایا کان مشرک^۳ (و) دشمنان راستی را که از برای سروده‌های (خویش) خروش بر آورند و بزرگ جسمانی و سرور روحانی ندارند آن مفسدینی که فروهران را بهراسانند برانداخت از برای مقاومت کردن در ستیزه^۴ که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد ❀

۱۰۶ فروهر پاکدین آشتو پسر مدبوماه را میستائیم^۵ فروهر پاکدین آور^۶ نربه پسر راشتروغنتی را میستائیم^۷ فروهر پاکدین بوذر^۸ پسر دازگراسپ^۹ را میستائیم^{۱۰} فروهر پاکدین زبئورونت را میستائیم^{۱۱} آن دلیر فرمانبردار (تنومنتر) سلاح قوی آژنده اهورائی را ❀

۱۰۷ کسی که در خان و مانش اشی نیک زیبای درخشان بدر آید در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند خوش اندام، کمر بند بلند بسته، راست بالا مجلل (رایومند) آزاده نژاد کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش (آزادی) جوید کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضد^{۱۲} هم‌وارد بهتر می‌جنگد ❀

۱ منثرواک^۱ Mathravāka پسر سائیموژی Sāimuzi منثرواک یعنی سراینده کلام مقدس در فقره ۱۱۵ از یسرش اسم برده شده است سائیموژی یعنی دارنده خرکره ابلق کلمه هیربد در اوستا اثریشیتی سنج^۲ سنج^۳ آمده و کلمه ای که به پیشوا ترجمه کردیم در متن هیندیشیتی سنج^۴ سنج^۵ میباشد

۲ آشتو^۶ Aštū رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۵

۳ آور^۶ Nare^۷ Avarēthrabah پسر راشتر^۸ وغنتی^۹ یعنی جشن آرا

۴ بوذر^۸ Būdhra از خاندان دازگراسپ^۹ Dāzgrāspa^{۱۰} بوذر^۸ یعنی مدق دازگراسپ یعنی دارنده اسب سیاه رنگ

۵ زبئورونت^{۱۱} Zbaurvant^{۱۲} یعنی ؟

۶ کرسن^{۱۳} Karṣna یعنی ؟ فقره بعد (فقره ۱۰۷) نیز راجع است به کرسن^{۱۴} در فقره ۱۰۸ سه تن از یارسایان بخاندان کرسن^{۱۵} منسوب اند

۱۰۸ فروهر پاکدین ویراسپ از خاندان کرّسن را میستائیم فروهر پاکدین
آزات از خاندان کرّسن را میستائیم فروهر پاکدین فرایثود از خاندان
کرّسن را میستائیم^۱ فروهر پاکدین ونکھو پسر ارشیه را میستائیم
آن ارشیه انجمنی را که در میان مزدیسنان نخبشترین است^۲ فروهر پاکدین
داریت رث را میستائیم فروهر پاکدین فراربت رث را میستائیم
فروهر پاکدین سکاربت رث را میستائیم^۳ ☉

۱۰۹ فروهر پاکدین آرشوت را میستائیم فروهر پاکدین ویرشوت را میستائیم
فروهر پاکدین پشیرشوت را میستائیم^۴ فروهر پاکدین آمرو را
مستائیم فروهر پاکدین چرو را میستائیم^۵ فروهر پاکدین دراث را
مستائیم فروهر پاکدین پیتی دراث را میستائیم فروهر پاکدین
پیتی ونکھه را میستائیم فروهر پاکدین فرشاوخش را میستائیم
فروهر پاکدین نمو ونکھو پسر وئذنگه را میستائیم^۶ ☉

۱ ویراسپ Virāspa این اسم مرکب است از ویر و اسپ که بمعنی
مرد است و از اسپ شاید بتوان آن را این طور معنی کرد دارنده مردانی بمنزله اسپ
آزات Frāyaodha یعنی آزاد فرایثود Frāyaodha یعنی کسی که در جنگ
پیشقدم است این سه برادر از خاندان کرّسن که ذکرش گذشت میباشد

۲ ونکھو Vanhu یعنی نیک پسر ارشیه Aršya یعنی راست و درست
۳ داریت رث Darayaṭ ratha فراربت رث Frārayaṭ ratha
سکاربت رث Skarayaṭ ratha شاید این سه نفر
هم برادر همدیگر باشند معانی لفظی این اسامی بحسب ترتیب از این قرار است دارنده گردونه
(گردونه جنگی) پیش راننده گردونه دور گرداننده گردونه

۴ آرشوت Aršavant ویرشوت Vyāršavant
پشیرشوت Paityaršavant از هیچک از این سه نفر خبری نداریم
و نه معانی اسامی آنان را درست میدانیم

۵ آمرو و چرو دو تن از پارسایانند شرح حالی از آنان در دست نیست
و معنی لفظی آنها نیز معلوم نیست ابتدا این دو کلمه باسین مرو و چروش که در بندش و مینو خرد
از آنها سخن رفته و اسم دو مرغی است مناسبتی ندارد (رجوع شود بحلد اول ص ۵۷۵-۵۷۷)

۶ دراث Drātha پیتی دراث Paiti.dratha پیتی ونکھه Paitivanha فرشاوخش
Frāšavaṇṣa نمو ونکھه Nemōvanhu وئذنگه Vaēdhanha از
هیچکدام از این پارسایان اطلاعی نداریم و نه معانی اسامی آنان را میدانیم فقط معنی
فرشاوخش معلوم است یعنی بیش از بیش بزرگ شده

۱۱۰ فروهر یا کدین وَئَسَدَ را میستائیم فروهر یا کدین اشاونگهو پسر
 بیوندنگه را میستائیم فروهر یا کدین جرودنگهو پسر پیریشتور را میستائیم
 فروهر یا کدین نر میزدَن پسر آئیشویو را میستائیم فروهر یا کدین
 برزیشنو پسر آر را میستائیم فروهر یا کدین کسویتو پسر آر را میستائیم
 فروهر یا کدین فربه را میستائیم^۱ فروهر یا کدین استوت اِرت را میستائیم^۲ ۵۵

۱ وَئَسَدَ Vaēsadha معنی؟ اشاونگهو 𐬯𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 Ašavanhu یعنی کسی که
 نیکیش از اشا (راستی) است پسر بیوندنگه Bivandanha معنی؟ احتمال دارد که اشاونگهو
 در بهلوی تحریف شده اشاشگهد Ašagahad شده باشد که در فصل ۱۹ بندش فقره ۱
 آمده کسی که بزرگ روحانی کشور ارزه یعنی کشور غربی میباشد (رجوع شود مجلد اول
 ص ۴۳۱) جرودنگهو 𐬙𐬀𐬭𐬀𐬢𐬀 Jarodanhu یعنی کسی که پاسبان مملکت است
 پسر پیریشتور Pairištura یعنی؟ شاید کسی که قول بندش در فصل ۲۹ فقره ۱ دارای
 ریاست روحانی کشور سوه یعنی کشور شرقی میباشد همین جرودنگه‌ی اوستا باشد که در بهلوی
 تحریف شده است (رجوع مجلد اول ص ۴۳۱) نر میزدَن 𐬢𐬀𐬭𐬀𐬢𐬀 Neremyzdana
 شاید از کلمات نر + میزدَن باشد یعنی ضیافت دهنده مردان؟ پسر آئیشویو Aithvyu معنی؟
 برزیشنو 𐬨𐬀𐬢𐬀𐬭𐬀 Berezishnu یعنی بلند زانو پسر آر 𐬀𐬀 Ara این کلمه گذشته از اینکه
 در این جا اسم خاص است در آبان یشت فقره ۹۳ اسم یک قسم عیب و نقصی است (رجوع مجلد اول
 ص ۲۷۵) کسویتو 𐬕𐬀𐬰𐬀𐬢𐬀 Kasupitu یعنی کم غذا فربه 𐬔𐬀𐬭𐬀 Fraya در فقره ۱۱۹
 فروردین یشت باز همین اسم برمیخوریم گذشته از این دو موضع غالباً این لغت در اوستا
 استعمال شده و بمعنی دوست میباشد

۲ استوت اِرت Astvatereta در آئین مزدیسنا سه سوشیانت
 یا سوشیانت یعنی موعود قائل شده اند که هر یک با فاصله هزار سال از همدیگر ظهور خواهند کرد
 این سه موعود که از یشت زرتشت اند در فقرات ۱۲۸-۱۲۹ فروردین یشت مرتباً یاد شده اند
 و نیز اسامی مادرهای آنان در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ مندرج است در هر جای از اوستا که
 سوشیانت مفرد آمده از آن آخرین سوشیانت که استوت اِرت باشد اراده گردیده است چنانکه
 در توضیحات فقره ۸۶ (مقاله کیومرث) از فروردین یشت اشاره کردیم استوت اِرت آخرین
 آفریده اهورا مزدا خواهد بود از ظهور وی رستخیز برانگیخته جهان معنوی روی خواهد داد
 در یسنای ۵۹ فقره ۲۸ آمده است «سوشیانت درود میفرستیم» در فرگرد ۲ و سپرد فقره ۵
 بکسی درود فرستاده شده که بکلام سوشیانت که از پرتوش جهان راستی برپا خواهد شد
 متکی باشد بی شک در فقرات مذکور آخرین سوشیانت مقصود میباشد محل ظهور استوت اِرت
 و دو برادر دیگرش از مشرق ایران زمین در کنار دریاچه هامون خواهد بود چنانکه در فرگرد ۱۹
 و ندیداد فقره ۵ بآن اشاره شده است در زامیاد یشت فقرات ۹۱-۹۷ نسبتاً مفصل از سوشیانت
 و محل ظهور وی سخن رفته است در جای خود بتوضیحات آن خواهیم پرداخت استوت اِرت
 یعنی کسی که مظهر و بیکر قانون مقدس است (رجوع کنید برساله سوشیانت تألیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۷)

۱۱۳ فروهر پاکدین اشاهور از خاندان جیشتی را میستائیم^۱
 فروهر پاکدین فرایزنت را میستائیم^۲ فروهر پاکدین فره
 از خاندان فرایزنت را میستائیم^۳ فروهر پاکدین جروونکهو
 از خاندان فرایزنت را میستائیم^۴ فروهرهای پاکدینان
 اشوزد و ثریت پسران سایوژدري را میستائیم^۵ فروهر پاکدین
 وهورنوچه از خاندان ورکس را میستائیم^۶ فروهر پاکدین
 آرجهوت پسر تور را میستائیم^۷ فروهر پاکدین اوسینه را
 میستائیم^۸ ❀

۱۱۴ فروهر پاکدین یوختاسپ را میستائیم فروهر پاکدین اشیشوئن
 از خاندان گیته داستی را میستائیم فروهر پاکدین وهومنه (پسر)
 کتو را میستائیم فروهر پاکدین وهوزده پسر کتورا میستائیم
 فروهر پاکدین اش سرت پسر اش شیرینک را میستائیم فروهر پاکدین
 اش سرت پسر شیرینک را میستائیم فروهر پاکدین چاخشنی را میستائیم

۱ اشاهور شاید این اسم از اشا و اهورا مرکب باشد جیشتی معنی؟
 ۲ فرایزنت Frāyazenta یعنی بنده برازنده در فقه ۱۴۰ از زنش
 یاد شده است

۳ فره Frēnah معنی؟

۴ جروونکهو Jarō.vanhu یعنی یاسبان نیکی

۵ راجع به اشوزد و ثریت و سایوژدري بجلد اول یشتها ص ۱۹۹ و ۲۶۳ ملاحظه شود
 در جلد اول یشتها صفحه ۱۹۹ در سر سطر ۲۰ سهوی روی داده (آورواخشیه) مندرج است
 بجای آن باید (اشوزد) مندرج شود از خوانندگان این نامه خواهشمندیم که آن را اصلاح کنند
 ثریت در شاهنامه اترط شده است رجوع شود بجلد اول ص ۱۹۷

۶ وهورنوچه (بهروز) رجوع شود بتوضیحات فقه ۹۷ و رکس Varakasa یعنی نگهدار برگان

۷ آرجهوت Arejahvat یعنی ارچند احتمال دارد از کلمه تور
 Tūra تورانی مقصود باشد چه کلمه مذکور در اوستا بمعنی تورانی استعمال
 شده است

۸ در فقه ۱۴۰ از زن اوسینه یاد شده است راجع بمعنی آت توضیحات
 فقه مذکور ملاحظه شود

فروهر پاکدین سیاوسپی را میستائیم فروهر پاکدین پئوروشتی
پسر کوی را میستائیم ۵

۱۱۵ فروهر پاکدین ورسپا پسر جن تر را میستائیم فروهر پاکدین
تنزاستی پسر پشته را میستائیم فروهر پاکدین زرزدای پسر
پشته را میستائیم فروهر پاکدین گیتوی پسر وهمنه را میستائیم
فروهرهای پاکدینان ایرزو و سروتو سیاد را میستائیم فروهرهای
پاکدینان زرنکبه و سپنتو خرتو را میستائیم فروهر پاکدین ورنی
پسروا کرزن را میستائیم فروهر پاکدین فراچیه پسر تشوروانی
را میستائیم فروهر پاکدین وهمنذات پسر منثرواک را میستائیم
فروهر پاکدین اوشتر پسر سذنه را میستائیم ۵

۱۱۶ فروهر پاکدین دنگهسروت را میستائیم فروهر پاکدین دنگهو فراده
را میستائیم فروهر پاکدین سیو پد پسر خشتی را میستائیم
فروهر پاکدین بینکهر پسر خشتی را میستائیم فروهر پاکدین
اوشنازنت را میستائیم فروهر پاکدین اش سوه را میستائیم
فروهر پاکدین اش اوروآث را میستائیم فروهر پاکدین هتو مو
خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین ورن را میستائیم ۵

۱۱۷ فروهر پاکدین فرو را میستائیم فروهر پاکدین اوسناک را میستائیم
فروهر پاکدین خوانونت را میستائیم فروهر پاکدین دئناوزه را
میستائیم فروهر پاکدین ارجون را میستائیم فروهر پاکدین
آبوی خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین هویرت را میستائیم

۱ از اشخاص این فقره و فقرات بعد اطلاعی نداریم هر چند که معانی لئوی اکثر این
اسامی معلوم است اما از برای اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم آخرین اسم فقره ۱۱۴
که کوی و سپا Kavi باشد سه بار در این یشت آمده است در فقره ۱۱۹ بفروهر خود او
درود فرستاده شده و در فقره ۱۲۳ از فروهر گرش پسر کوی یاد شده است کوی را که
در فارسی کی گوئیم عنوان سر سلسله پادشاهان کیانی قباد بوده است در زامیاد یشت از آن صحبت
خواهیم داشت

فروهر پاکدین هرذاسپ را میستائیم فروهر پاکدین یازینه
 را میستائیم فروهر پاکدین خواخشر را میستائیم فروهر پاکدین
 آشو یثوئیریه را میستائیم فروهر پاکدین استوت اِرت را
 میستائیم ۱ ☸

﴿کرده: ۲۷﴾

۱۱۸ فروهر پاکدین هوگئو را میستائیم فروهر پاکدین انکھو را
 میستائیم فروهر پاکدین گئوری را میستائیم فروهر پاکدین
 گئورینه را میستائیم ۲ فروهر پاکدین مزدرانگهو را میستائیم
 فروهر پاکدین سریرانگهو را میستائیم فروهر پاکدین آیوت را
 میستائیم فروهر پاکدین سوروزیزت را میستائیم ۳ ☸

۱۱۹ فروهر پاکدین ارذو را میستائیم فروهر پاکدین کوی را میستائیم
 فروهای پاکدینان اوخشن پسر وید پسر و (و) دوز اسروت
 پسر برزوت را میستائیم فروهر پاکدین ونگهو ذات پسر خواذات
 را میستائیم ۳ فروهر پاکدین اوزیه از خاندان ونگهو ذات را میستائیم
 فروهر پاکدین فربه را میستائیم ۴ ☸

۱۲۰ فروهر پاکدین اشم ینکھ رئوچ را نام برده میستائیم
 فروهر پاکدین اشم ینکھ ورز را نام برده میستائیم فروهر پاکدین

۱ راجع به استوت اِرت بتوضیحات فقره ۱۱۰ ملاحظه شود

۲ گئورینه Gaorayana یکی از جاویدانیهاست که از یاوران سوشانت خواهد بود
 رجوع شود بکتاب ۹ دینکرد فصل ۲۳ فقره ۲

۳ خواذات X^{adhata} یعنی خود داد خود قانون خود کام خود رای
 و جاودانی این کلمه بمعنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوی
 ختای و در فارسی خدای یا خدا گویند

۴ در فقره ۱۱۰ باز باسم فربه برخوردیم رجوع شود بتوضیحات فقره مذکور

اَوَسَدَنَ پسر مزدیسنا را میستائیم^۱ فروهر پاکدین فرادَت و نگه
پسرتیوت را میستائیم فروهر پاکدین رَتَوَچس چیشمن را میستائیم
فروهر پاکدین هَوَچیشمن را میستائیم^۲ فروهر پاکدین وِیسرَوَتر را
مستائیم فروهر پاکدین بَرَمَن را میستائیم فروهر پاکدین
وِیسرَوَتر را میستائیم ۵۵

۱۲۲ فروهر پاکدین هَوَسپ را میستائیم فروهر پاکدین چَوَرسپ را
مستائیم^۳ فروهر پاکدین دَوَرا مِیشی را میستائیم فروهر پاکدین
فرَوَرتوس پسر کثوثر را میستائیم فروهر پاکدین فریناسپ
پسر کثوثر را میستائیم فروهر پاکدین فرادَت تر پسر گروارتورا
مستائیم فروهر پاکدین و هوشتر پسر اُخنکبه را میستائیم
فروهر پاکدین و یوارشو پسر ائینیاو را میستائیم ۵۵

۱. اَوَسَدَنَ Usadhan پسر مزدیسنا، هَوَسپ و هَوَرسپ، اَوَسَدَنَ یعنی دارای
چشمه ها، مزدیسنا یعنی مزدا پرست در فقره ۱۳۲ نیز همین اسم در جزو پادشاهان کیانی ضبط
شده است همچنین در فقره ۷۱ از زامیاد یشت در ردیف پادشاهان کیانی باین اسم برمیخوریم
همین اسم نیز در اوستا اَوَسَنَ آمده چنانکه در فقره ۴۵ آبان یشت و در فقره ۳۹
سهرام یشت اَوَسَدَنَ یا اَوَسَنَ هر دو یکی است اینک در فارسی کاؤس گوئیم در فقرات مذکور
از اَوَسَدَنَ یا اَوَسَنَ (باستانی فقره ۱۲۱ فروردین یشت) کیکاؤس پادشاه کیانی نوۀ کعباد
اراده شده است (رجوع شود مجلد اول ص ۲۱۴-۲۱۶)

۲. رَتَوَچس چیشمن Raocacacšman هَوَچیشمن
Hvare-cacšman این دو اسم نیز در فقره ۱۲۸ تکرار شده است
اولی یعنی روشنی یا شعله دومی یعنی فروغ خورشید یا شعله در دادستان دینک در فصل ۳۶
فقره ۴ این دو یار سا روشن چشم و خورشید ضبط شده و در جزو شش یاوران جاودانی
سوشیانت در هنگام رستخیز شده اند از ما بقی این یاوران که بقول دادستان دینک در
هفت کشور فرمانده اند در توضیحات فقره ۱۲۸ صحبت خواهیم داشت

۳. هَوَسپ Hvaspa یعنی کسی که اسبش خوب است چَوَرسپ
Cathvarespa یعنی کسی که چهار اسب (بگردونه) بسته است
هوسپ و چورسپ که در پهلوی تحریف شده هر دو در فصل ۲۹ بندهش در
فقره ۱ آمده اند اولی بزرگ روحانی است در کشور وروبرشت یعنی در کشور شمال غربی
دومی بزرگ روحانی است در کشور وروبرشت یعنی کشور شمال شرقی رجوع شود
بجلد اول ص ۴۳۱-۴۳۳

۱۲۳ فروهر پاکدین فرارازی پسر تور را میستائیم فروهر پاکدین ستییی
پسر رَوَت را میستائیم فروهر پاکدین پَرَشینت پسر گندرو را میستائیم^۱
فروهر پاکدین آوَه پسر سپنگه را میستائیم فروهر پاکدین اَرَتو
از خاندان ما یو را میستائیم فروهر پاکدین یَتوش گاؤ پسر ویا تن
را میستائیم فروهر پاکدین گَرشت پسر کوی را میستائیم^۲ ☉

۱۲۴ فروهر پاکدین بُثورو بنکبه پسر زئوش را میستائیم فروهر پاکدین
وَهودات پسر کات را میستائیم فروهر پاکدین باَوَنگَه پسر
ساَوَنگَه پسر را میستائیم فروهرهای پاکدینان هورز (و) آنکس را
مستائیم فروهر پاکدین اَرَوَوشتر پسر اِرزَوَت دَئینگهوش را میستائیم
فروهر پاکدین فراچیر پسر بر زَوَت را میستائیم^۳ فروهر پاکدین
وهو پسر اَئینیاو را میستائیم^۴ ☉

۱۲۵ فروهر پاکدین پرو دَسَم پسر داشتاغنی موژی از مملکت موژ را میستائیم
فروهرهای پاکدینان فرانور (و) اَسروت از خاندان بش تستور را
مستائیم فروهر پاکدین اَوَر گاؤ پسر اِرزَوَت پسر اوئیغمتستور
را میستائیم فروهر پاکدین کئو مَنت پسر زَوَن رَئوژدی از مملکت
رَئوژ دیه را میستائیم فروهر پاکدین نریت پسر اَئو سَر د (و)
فیوشت تَنی از مملکت تنیه را میستائیم^۵ ☉

۱ گند یو ترکیب دیگری است از گند یو و سَپرو و سَپرو اولی
یکی از پارسایان است که بفروهرش درود فرستاده شده است دومی دیوی است که بدست
گرساسب کشته شده است رجوع شود بجلد اول ص ۲۰۰

۲ در فقره ۱۱۹ باسم کوی بر خوردم

۳ در فقره ۱۱۹ باسم بر زَوَت بر خوردم

۴ در فقره ۱۲۲ باسم ائینیاو بر خوردم

۵ پرو دَسَم پسر داشتاغنی يك موژی از مملکت موژ و کئو مَنت پسر زَوَن
يك رَئوژدی از مملکت رَئوژدی و فیوشت يك تنی از مملکت تنیه نامیده شده اند این ممالك که
در متن Muza و Raodya و Tanya آمده نمیدانیم در
جای واقع بوده است نظر باینکه اسامی اشخاص منسوب باین ممالك ایرانی است بایستی این ممالك
هم در سر زمین ایران واقع باشد نه در خارج چنانکه برخی از مستشرقین گمان کرده اند

۱۲۶ فروهر پاکدین ۱۲۶ و تکشو (از خاندان) اوسپیشست (از دودمان) سنن را میستائیم فروهر پاکدین اوتیوتی پسر ویتکوی (و فروهر) زیرغری پسر سنن را میستائیم فروهر پاکدین فرو هکفر از خاندان مرزیشم از دودمان سنن را میستائیم ۱ فروهر پاکدین و رَسْمو و تَوَچَه پسر پرت و فسمن را میستائیم ۲ ☉

۱۲۷ فروهرهای پاکدینان آشنه (و) ویدت گاو از مملکت انگهوی را میستائیم فروهرهای پاکدینان پرشت گاو (و) دازگرو گاو از مملکت انخشیرا را میستائیم ۳ فروهر پاکدین هو فروخش از خاندان کهر کن ها را میستائیم فروهر پاکدین آکید از خاندان پوژها را میستائیم فروهر پاکدین جاماسب دوم را میستائیم فروهر پاکدین مدیوماه دوم را میستائیم فروهر پاکدین اروتدین دوم را میستائیم ۴ ☉

۱۲۸ فروهر پاکدین رتو چس چشمن را میستائیم فروهر پاکدین هورچشمن را میستائیم فروهر پاکدین فرادت خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین ویدت خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین وئورونه را میستائیم

۱ در خصوص سنن رجوع شود به توضیحات فقره ۹۷

۲ در فقره ۹۷ نیز باسم و رَسْمو و تَوَچَه بر خورده‌ایم

۳ انگهوی Anhvī در ظاهر این کلمه تحریف شده چه در نسخ با املاء مختلف نوشته شده است اسم مملکتی است انخشیرا در سانس در Apaxšira نیز اسم مملکتی است تعیین محل این دو مملکت غیر ممکن است هینقدر میدانیم که هر دو مملکت در ایران زمین واقع بوده است گذشته از اینکه اسامی اشخاصی که منسوب بآنهاست ایرانی است اسم مملکت انخشیرا خود دلیل ایرانی بودن این مملکت است چه این کلمه معنی (بی شیر) میباشد

۴ با سامی جاماسب و مدیوماه و اروتدین در فقرات ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۳ بر خورده‌ایم در این فقره جاماسب و مدیوماه و اروتدین دیگری مقصود میباشد که از برای امتیاز با صفت بعد زائیده شده قید گردیده اند

فروهر پاکدین وئورو سوۋهٔ را میستائیم^۱ فروهر پاکدین
اوخشیث اِرت را میستائیم فروهر پاکدین اوخشیث نِمهٔ را میستائیم
فروهر پاکدین آستوت اِرت را میستائیم^۲ °

﴿کرده: ۲۸﴾

۱۲۹ کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد و استوت اِرت نامیده خواهد شد از این جهت سوشیانت برای اینکه او بسر اسر جهان مادی سود خواهد بخشید از این جهت استوت اِرت برای اینکه او آنچه را جسم و جانی است بیکر فنا ناپذیر خواهد بخشید از برای مقاومت کردن بر ضد دروغ جنس دویا (بشر)

(سوم) استوت اِرت که در توضیحات فقره ۱۱۰ از او سخن رفت این سه برادر از یشت پیغمبر ایران هستند بنا بسنت نطفه حضرت زرتشت را ایزد نریوسنگ برگرفته بفرشته آب ناهید سپرد که آن را در دریاچه کیانسو (هامون) حفظ نمود در آغاز هزاره یازدهمین دوشیزه ای از خاندان بهروز خدا پرست و پرهیزگار در آن دریاچه آب تنی نموده از آن نطفه آبستن خواهد شد پس از انقضای مدت نه ماه هوشیدر یا برصه دنیا خواهد گذاشت این پسر بسن سی سالگی از طرف اهورا مزدا برانگیخته دین از یرتو ظهور وی جانی خواهد گرفت از جمله علامات ظهور وی این است که خورشید ده شبانروز غیر متحرک در وسط آسمان خواهد ایستاد و بهفت کشور روی زمین فروغ خواهد داشت آنکه دلش با خدا نیست از دیدن این خارق العاده زهره خود باخته از هول و هراس جان خواهد سپرد و زمین از ناپاکان تهی خواهد گشت در آغاز هزاره دوازدهمین دگر باره دوشیزه ای از خاندان بهروز در دریاچه هامون تن خویش شسته بارور خواهد شد پس از نه ماه هوشیدر ماه متولد خواهد شد و بسن سی سالگی برسات خواهد رسید در هنگام ظهور وی خورشید بیست شبانروز در میان آسمان غیر متحرک خواهد ایستاد در عهد سلطنت روحانی هوشیدر ماه ضحاک از کوه دماوند زنجیر گسیخته دست ستم و کینه خواهد گشود بفرمان اهورا مزدا یل نامور گرشاسب نریمان از دشت زا بُلستان برخاسته آن ناپاک را هلاک خواهد کرد در آخر دوازدهمین هزاره باز دوشیزه ای از خاندان بهروز در هامون خود شسته آبستن خواهد شد از او سوشیانت آخرین آفریده اهورا مزدا روی بجهان خواهد نمود چون بسن سی سالگی رسد امانت رسالت مزدیسنا بوی برگذار شود بواسطه غیر متحرک ماندن خورشید در وسط آسمان بعالمیان ظهور سوشیانت و نوکننده جهان بشارت داده خواهد شد از ظهور وی اهریمن نیست شود دیو دروغ نابود گردد یاوران جاودائی آن حضرت که کیخسرو و گیو و گودرز و طوس و یشتون و گرشاسب نریمان و غیره باشند نیز قیام کنند مردگان برخیزند و جهان معنوی روی نماید در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ از مادرهای هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت یاد شده است (رجوع شود بر سאלه سوشیانس تألیف نگارنده)

از برای مقام کردن در ستیزه ای که از طرف پاکدینان
برانگیخته شده باشد ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۹﴾

۱۳۰ فروهر پاکدین جم قوی دارنده کله فراوان از خاندان ویونگهان را
میستائیم ۲ از برای مقاومت کردن بر ضد فقارتی که از طرف دیوهاست
و بر ضد بیعلو فگی که از خشکی است و بر ضد زوال مرشون ۳ ۰۰

۱۳۱ فروهر پاکدین فریدون از خاندان آبتین را میستائیم ۴ از برای
مقاومت کردن بر ضد جرب و تب و ... و لرزه تب و ... ۵ از برای
مقاومت کردن بر ضد آزار مار ۶ فروهر پاکدین ا آئوشتر بسیار زیرک را

۱ تمام این فقرات راجع است به آستوت ایرت که در فقره پیش گذشت در مقاله فروهر
(جلد اول ص ۶۰۰) گفتیم که فروهر هریک از نامداران و پارسایان از برای رفع آسیب و بلای
مخصوصی خوانده میشود چنانکه در فقره فوق ملاحظه میشود فروهر سوشیات درود فرستاده شده
از برای مقاومت کردن در مقابل دروغ جمله اخیر فقره ۱۲۹ مثل جمله اخیر فقره ۱۰۰ میباشد
در متن آمده (ستیزه که از پاکدینان برانگیخته شده باشد) ولی بنظر میرسد که چنین مقصود باشد
(ستیزه که بر ضد پاکدینان برانگیخته شده باشد)

۲ راجع بجم و خاندانش ویونگهان بجلد اول ص ۱۸۰—۱۸۸ ملاحظه شود
۳ مرشون دیو زوال و فراموشی است رجوع شود بجلد اول ص ۳۱۳ و بمقاله گشورتم
ص ۳۸ جلد دوم

۴ راجع فریدون و خاندانش آبتین بجلد اول ص ۱۹۱—۱۹۰ ملاحظه شود
۵ بجای قاط از کلمات نَبَزَ اَصْحٰی و واورشا واسد» سدیح» ننیدانیم که چه
ناخوشیهائی مقصود میباشد

۶ فروهر فریدون از برای رفع ناخوشیها و گزش مار ستوده شده باین مناسبت که
او مؤسس طب و مخترع تریاق است چنانکه در تاریخ بلعیمی مندرج است: و نخست پادشاهی که
در نجوم نگریت او (فریدون) بود و در علم طب نیز رنج برد و تریاق او ساخت
هزه اصفهائی مینویسد: و فریدون احدث الرقی و ابداع التریاق من جرم الافاعی و آئس الطب
و دل من الالبات ما یدفع الآفات عن اجسام ذوی الارواح

راجع باین موضوع بکتاب ذیل ملاحظه شود *Traité de Médecine Mazdéenne par*

میستائیم^۱ فروهر پاکدین اوزو^۲ از خاندان نوماسپ را میستائیم^۳
 فروهر پاکدین اغریث دلیر را میستائیم^۴ فروهر پاکدین منوچهر از
 خاندان ایرج را میستائیم^۵ ۰

۱۳۲ فروهر پاکدین کیقباد را میستائیم فروهر پاکدین کی اپیوه را میستائیم
 فروهر پاکدین کیکاوس را میستائیم فروهر پاکدین کی آرش را میستائیم
 فروهر پاکدین کی پشین را میستائیم فروهر پاکدین کی ویارش را میستائیم
 فروهر پاکدین کی سیاوش را میستائیم فروهر پاکدین کی خسرور را میستائیم^۶ ۰

۱۳۳ از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش^۱ از برای پیروزی اهو را آفریده اش
 از برای برتری فائخش از برای حکم خوب مجری شده اش از برای حکم
 تغییر ناپذیرش از برای حکم مغلوب نشدنش و از برای شکست فوری
 دشمنان (از او) ۰

۱۳۴ از برای قوت سالم و از برای فرمزا آفریده و از برای تندرستی از برای
 فرزندان نیک باهوش دانای زبان آور مقدر روشن چشم از احتیاج

۱ آئو شتر^۱ سطر^۲ اوسلا^۳ Aoshara بقول دینکرد مشاور کیکاوس بوده بالاخره
 کیکاوس از دیوها فریب خورده او را کشت آئو شتر^۴ در هوش و فراست مشهور بوده در
 (آفرین ییغیر زرتشت) حضرت زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده گوید « بکند که تو مانند مزدا
 نیک کش شوی مانند فریدون پیروز گردی مانند جاماسب نیرومند باشی مانند کیکاوس بسیار
 زورمند گردی مانند آئو شتر^۵ زیرک شوی . . . »

راجع به کیکاوس و او شتر بمقاله کیانیان (کیکاوس و او شتر) نیز ملاحظه شود

Sacred Books of the East vol. XLVII p. 18

۲ اوزو از خاندان^۱ نوماسپ رجوع شود بمقاله زوپسرتهماسب ص ۴۶-۴۹ در همین جلد
 ۳ اغریث یسروشک و برادر افراسیاب و کرسیوز بوده برخلاف برادرانش از
 نیکان و دوستار ایرانیان بوده بهمین جهت افراسیاب پادشاه توران او را کشت رجوع شود
 بمقاله افراسیاب در جلد اول ص ۲۰۷-۲۱۴

۴ راجع به منوچهر از خاندان ایرج بمقاله منوچهر ص ۵۰-۵۲ ملاحظه شود در همین جلد
 ۵ از کلیه این پادشاهان کیانی در فقرات ۷۰-۷۷ زامیادیش نیز یاد شده است در
 مقاله کیانیان از آنها صحبت خواهیم داشت

۶ یعنی نیروی کیخسرو فقرات ۱۳۴ و ۱۳۵ نیز راجع باوست

رهاننده دلاور از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی
(بهشت) غیر قابل تردید ۵

۱۳۵ از برای سلطنت درخشان از برای مدت زندگانی بلند از برای همه خوش
بختیها از برای همه درمانها از برای مقاومت کردن برضد
جادوان و پریها و کویها و کریانههای ستمکار^۱ از برای مقاومت کردن
برضد آزاری که از ستمکاران سرزند ۵۵

۱۳۶ فروهر پاکدین سام گرشاسب گیسوان دارنده مسلح بگرز را میستائیم^۲
از برای مقاومت کردن برضد (دشمن) قوی بازوان و لشکر (دشمن)
با سنگر فراخ با درفش پهن با درفش بر افراشته با درفش کشوده
(لشکری که) درفش خونین بر افرازد از برای مقاومت کردن برضد
راهزن ویران کننده هولناک آدمی کش بیرحم از برای مقاومت کردن
برضد آزاری که از راهزن سرزند ۵۵

۱۳۷ فروهر پاکدین آخروَر از خاندان خسرو را میستائیم^۳ از برای مقاومت
کردن برضد دروغگویی که دوست خود را هم میفریبد و برضد بخیل
ویران کننده جهان فروهر پاکدین هوشنگ دلیر را میستائیم^۴
از برای مقاومت کردن برضد دیوهای مازندران و دروغپرستان و رِن
(کیلان)^۵ از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از دیوها سرزند ۵۵

۱ کوی و سده و کرّین و سده و سده غالباً در گاتها نیز با هم نامیده شده اند از امرای و
پیشوایان دیویستا بوده اند مکرراً حضرت زرتشت از آنان که گمراه کنندگان قوم اند در گاتها
شکایت کرده است در قسمتهای دیگر اوستا از آنان نیز بمعانی مذکور و بمعانی مطلق گمراه
کنندگان و مفسدین اراده شده است رجوع شود بگاتها تفسیر نگارنده ص ۹۳

۲ راجع بگرشاسب بجلد اول ص ۱۹۵-۲۰۷ ملاحظه شود

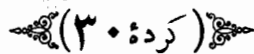
۳ آخروَر = Axrura از خاندان خسرو و از دوستان گرشاسب بوده است

معنی؟

۴ راجع بهوشنگ بجلد اول ص ۱۷۸-۱۷۹ ملاحظه شود

۵ و رِن = دیلم = کیلان رجوع شود بجلد اول ص ۵۷

۱۳۸ فروهر پاکدین فردا خشتی پسر خوئینه را میستائیم^۱ از برای مقاومت کردن برضد (دیو) خشم گرز خونین آزنده و برضد دروغپرستانی که خشم را بزرگ میدارند از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از خشم سرزنند^۲ ॐ



۱۳۹ فروهر پاکدین هووی را میستائیم^۳ فروهر پاکدین فرنی را میستائیم
فروهر پاکدین ثرتی را میستائیم فروهر پاکدین پئوروچیستا را میستائیم^۴

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۶

۲ دیوخشم در اوستا آئشم آمده رجوع شود بجلد اول ص ۴۷۵ و ۵۲۰

۳ در این فقره و فقره بعد از زنان پارسا یاد شده است

هووی ॐ Hvōvi دختر فرشوستر و زن حضرت زرتشت است در دین یشت فقره ۱۵ نیز از او یاد شده است در گاتها یسنا ۵۱ فقره ۱۷ درجائی که پیغمبر ایران میگوید «فرشوستر هوکو» دختر گرانها و عزیز را بزنی بن داد پادشاه توانا مزدا اهورا وی را از برای ایمان پاکش بدولت راستی رساند» اشاره بهمین زن است در سنت است که سه پسر آینده زرتشت (سوشیانتها = موعودها) که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد از یشت همین زن و پیغمبر میباشند چنانکه در فصل ۳۲ بندهش فقره ۸ آمده سه پسر آینده زرتشت که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند از هووی هستند در فقره ۱۲۸ همین یشت باسامی این سه برادر برخوردیم در جلد اول یشتها صفحات ۲۲۷-۲۳۰ و در توضیحات فقره ۱۰۳ همین یشت از جاماسب و برادرش فرشوستر صحبت داشتیم و گفتیم آنان از خاندان هوو ॐ «» (در گاتها هوگو ॐ «» هستند هووی مؤنث هوو می باشد یعنی دارنده گاوهای خوب

۴ در توضیحات فقره ۹۸ از سه پسر زرتشت که ايسدواستر و اُروتدز و خورشید چهار باشند صحبت داشتم همچنین از سه پسران آینده پیغمبر که موعودهای مزديسنا هستند در توضیحات فقرات ۱۱۰ و ۱۲۸ و ۱۲۹ سخن رفت اینک در این فقره از سه دختر پیغمبر یاد شده است (نخست) فرنی ॐ Freni در کتب پهلوی فرن آمده است این کلمه گذشته از اینکه اسم خاص است خود جدا گانه بمعنی بسیار و فزون و فراوان میباشد و بهمین معنی مکرراً در اوستا استعمال شده است چنانکه در آبان یشت فقره ۱۲۹ و مهر یشت فقره ۲۰ فرنی بزرگترین دختر زرتشت است چنانکه در فقره بعد ملاحظه میشود اسم چهارتن از زنان پارسا فرنی بوده است امروزه هم این اسم در میان پارسیان معمول است

فرور پاکدین هوتوسا را میستائیم^۱ فرور پاکدین^۲ هاستا را
 میستائیم^۳ فرور پاکدین زئیری چی را میستائیم فرور پاکدین
 ویسپ تئوروشی را میستائیم فرور پاکدین اوشت وئیتی را میستائیم
 فرور پاکدین توشنامتی را میستائیم^۴

(دوم) ثریتی Thrīti 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 دختر وسطی زرتشت است معنی این کلمه درست معلوم نیست شاید بمعنی (سوم) باشد ثریتی مئوئث ثریت 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 میباشد و در قمره ۱۱۳ دیدیم که یکی از یارسانان چنین موسوم بوده است

در جلد اول یشتها صفحه ۱۹۷ گفتیم که پدر گرشاسب ثریت نام داشته و این اسم در شاهنامه اترط شده است ثریتی در کتب پهلوی سرت آمده است

(سوم) پئور و چستا 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 Pauru-cistā جواترین دختر زرتشت و زن جاماسب است در گاتها یسنا ۵۳ قطعه ۳ یغبر ایران از این دخترش اسم میبرد و او را از پش هچتسب و خاندان اسپنتهان و جواترین دختر خود مینامد قطعه مذکور در گاتها و قطعات بعد آن راجع است بهروسی این دختر با جاماسب وزیر کی گشتاسب این اسم در پهلوی و حالیه نزد زرتشتیان پورو چیست گفته میشود معنی آن چنین است: پردانش و بسیار دان در بندش که در فصل ۳۲ از خاندان زرتشت سخن رفته در قمره ۵ فرن و سرت و پورو چیست سه دختر یغبر بشمار رفته اند در وجر کرت دینک آمده است «از اورویج که نخستین زن زرتشت بود چهار فرزند متولد شدند یکی پسر موسوم به ایسدواستر و سه دختر موسوم به فرن و سرتیک و پورو چیست از ارنیج بر داد که دومین زن زرتشت بود دو پسر متولد شدند یکی موسوم به آروتندز و دیگر موسوم به خورشید چهر»

۱ هوتوسا 𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 Hutaosa که در پهلوی هوتس گویند از خاندان نوذر و زن شاه گشتاسب است در قمره ۳۵ رام یشت نیز باو خواهیم برخورد (رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۷ و ۳۸۷)

۲ هما دختر شاه گشتاسب است رجوع شود بجلد اول ص ۳۹۱

۳ از این چهار زن پاکدین یا یارسا اطلاعی نداریم باید بذکر معانی این اسما اکتفا کنیم (نخست) زئیری چی 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 Zairici یعنی زرد رنگ (دوم) ویسپ تئوروشی 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 Vispa-tauruči یعنی بهمه شکست دهند (سوم) اوشت وئیتی 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 Uštavaiti یعنی منضم اوشت (اسمی است که به یسنای ۴۳ میدهند یعنی که یسنای مذکور بناسبت اولین کلمه ای که با آن شروع شده «𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀» اوشت وئیتی نامیده میشود) (چهارم) توشنامتی 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀 Tušnamaiti یعنی اندیشه نرم و آرام توشنامتی نیز اسم فرشه ایست و در گاتها یسنا ۴۳ قطعه ۱۵ آمده است در واقع اسم دیگری است از برای امشاسپند ارمتی = سپندارمند

۱۴۰ فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین اُوسینمه را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین فرایزنت را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین خشو یوراسپ را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین کیّه ذاتی را میستائیم فروهر پاکدین آسبنا زن پاکدین پشوروذاختی را میستائیم فروهر پاکدین اوخشتی زن پاکدین ستوتروهیشته اشه را میستائیم ۱ ۰

۱۴۱ فروهر پاکدین دوشیزه (کنیزک) وڈوت را میستائیم ۲ فروهر پاکدین دوشیزه جفروت را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه فرنگهارا میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه او روڈَینت را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه پشنگهنو را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) هورڈا را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) هوچیترا را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) کنوکا را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه سروت فذری را میستائیم ۰

۱ در قره ۱۱۳ از اُوسینمه و فرایزنت و بستگان خانواده فرایزنت یاد شده همچنین در قره ۱۱۱ از خشو یوراسپ و پشورو ذاختی و ستوتروهیشته اشه یاد شده و در قره ۱۱۲ از کیّه ذاتی اسم برده شده است در این قره بفروهرهای زنان آنان درود فرستاده شده است معانی برخی از این اسامی را که در فقرات پیش ذکر نکردیم در اینجا مینگاریم اُوسینمه Usinemah یعنی نماز گزار خشو یوراسپ Gayadhāsti کسی که زندگانش Xšvivrāspa یعنی با اسبهای تند کیّه ذاتی Gayadhāsti و Gayadhāsti کسی که زندگانش از زندگی بخش است؟ آسبنا آسبنا این اسم مؤنث آسبن می باشد که در قره ۷۳ آبان یشت از او اسم برده شده است رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۰ اُوخشتی و ۳۴۳ Uxšenti یعنی؟

۲ کله ای که ما به دوشیزه ترجمه کردیم در متن کنیا و سدهس می باشد همین کله است که در پهلوی و یازند کنیک و کنیچک و در فارسی کنیزک یا کنیز گویند در زبان معمولی فارسی امروزه کنیز بمعنی خدمتکار است همانطوری که کله آلمانی مدخن Mädchen که اصلاً بمعنی دختر و دوشیزه است برای خدمتکار هم استعمال میشود کنیز در زبان ادبی فارسی بهمان معنی اصلی خود میباشد از این هشت دختر یا کنیزک یار سا اطلاعی نداریم و معانی لفظی این اسبها باستانی دو تن از آنها درست معلوم نیست فقط بطور یقین میدانیم که هوچیترا Hucithra یعنی خوبچهر و هورڈا Hvaredhā بمعنی خورشید سان نگاه کنند است

۱۴۲ فروهر پاکدین دوشیزه و نگه‌وِ فذری را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه
 اِردَت فذری را میستائیم کسی که همچنین ویسپ تئور وئیری نامیده
 (خواهد شد) از این جهت ویسپ تئور وئیری برای اینکه کسی را خواهد
 زائید که همه آزارهای دیوها و مردمان را خواهد دور نمود^۱ از برای
 مقاومت کردن بر ضد آزاری که از جبهی سرزند^۲ ॐ

﴿کرده (۳۱)﴾

۱۴۳ فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را میستائیم فروهرهای زنان
 پاکدین ممالک ایران را میستائیم^۳ فروهرهای مردان پاکدین ممالک
 توران را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را میستائیم
 فروهرهای مردان پاکدین ممالک سئیریم را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین
 ممالک سئیریم را میستائیم ॐ

۱ از موعودهای مزدیسنا که هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت باشند در توضیحات
 فقره ۱۲۸ صحبت داشتیم اینک در این دو فقره از مادرهای آنان یاد شده است
 (نخست) سُرُو تَت فذری 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 یعنی کسی که پدرش نامی و
 مشهور است مادر هوشیدر خواهد بود
 (دوم) و نگه‌وِ فذری 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 Vanhu fedhri یعنی کسی که از پدر شریف
 و نیک است مادر هوشیدر ماه خواهد بود
 (سوم) اِردَت فذری 𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 Eredat fedhri یعنی کسی که مایه آبروی
 پدر است مادر سوشیانت آخرین موعود خواهد بود و او را نیز ویسپ تئور وئیری نامیده‌اند.
 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 Vispa taurvairi گویند یعنی همه را شکست دهنده و به این تسبیح در فقره فوق
 ذکر شده است در کتاب هفتم دینکرد در فصول ۷-۱۰ شرحی از موعودها و مادرهای آنان
 مندرج است در کتاب مذکور این دوشیزگان ۱۵ ساله که هر یک بنوبت خود مادری یکی از
 موعودها خواهد بود از خاندان بهرئوس فریان میباشند رجوع شود بتوضیحات فقره ۱۲۸
 همین یشت و برساله سوشیانس تالیف نگارنده

۲ جبهی 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 و جبهیکا 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 زن بد عمل و فاحشه را گویند در پهلوی چه گویند
 و بهمین ترکیب در فرهنگهای فارسی باقی مانده است بندهش در فصل ۳ مفصلاً از او صحبت
 میدارد و او را از یاران اهریمن و غریبته حیض میسرود جبهی در اوستا در مقابل نائیری
 𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 Nāiri یا نائیریکا 𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 که بمعنی زن صالحه شوهر کرده است آمده است رجوع
 شود بجلد اول ص ۱۴۵

۳ راجع بمالکی که در این فقره و فقره بعد آمده بمقاله توران و سلم و سائینی و داهی
 ص ۵۲-۵۸ ملاحظه شود

۱۴۴ فروهرهای مردان پاکدین ممالك سائینی را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك سائینی را میستائیم فروهرهای مردان پاکدین ممالك داهی را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك داهی را میستائیم ॐ

۱۴۵ فروهرهای مردان پاکدین همه ممالك را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین همه ممالك را میستائیم همه فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم از کیومرث تا سوشیانت پیروزگر ॐ

۱۴۶ بشود فروهرهای نیکان بزودی اینجا بدیدن ما شتابند بشود آنان بیاری ما آیند بکنند آنان همچنین در هنگامی که ما در تنگنا هستیم مارا با مدد مرقی نگهداری کنند با پشتیبانی مانند اهورا مزدا و با سروش پاک توانا و سپند منتر (کلام مقدس) دانا آت پیکر دشمن دیو که از اهورا مزدا ی دشمن دیو است که زرتشت را پناه جهان مادی فرستاد ॐ

۱۴۷ بیاین آرام بگزینید شما ای خوبان ای آبها ای گیاهها و شما ای فروهرهای پارسایان در این خانه شاد و خوب پذیرفته شده بمانید در این جا آتربانات مملکت براسی اندیشیده دستهارا در طلب یاری از برای ما در ستایش شما ای توانایان بلند میکنند شما ای توانا ترینها ॐ

۱۴۸ اینک فروهر همه مردان و زنان پاک را میستائیم آنانی که روانهایشان در خور ستایش و فروهرهایشان شایسته استغاثه است اینک فروهر همه مردان و زنان پاکدین را میستائیم فروهر آنانی که در ستایش آن هورا مزدای پاک (از برای ما) پاداش بخشد در میان همه اینان ما از زرتشت شنیدیم که او (زرتشت) نخستین و بهترین آموزگار کیش اهورائی است

۱۴۹ اینک ما جان و وجدان و قوّه دراکّه و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش^۱ و نخستین شنوندگان آئین را آن مردان و زنان پاک را که سبب پیروزی راستی بوده اند میستائیم اینک ما جان و وجدان و قوّه دراکّه و روان و فروهر پیامبران دین (نیاگان را) آن مردان و زنان پاک را که که سبب پیروزی راستی بوده اند میستائیم ☉

۱۵۰ آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتهائی را که پیش از این بوده اند میستائیم آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتهائی را که پس از این خواهند بود میستائیم آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتهائی را که اکنون هستند میستائیم ☉

۱۵۱ آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکته را میستائیم که (بتأسیس) خانه کامیاب شدند بده کامیاب شدند بناحیه کامیاب شدند بمملکت کامیاب شدند براستی کامیاب شدند بکلام ایزدی کامیاب شدند (بنجات) روان کامیاب شدند بداشتن همه خوشیها کامیاب شدند^۲ ☉

۱۵۲ زرتشت سرور جسمانی و بزرگ روحانی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان مادی را میستائیم که نیکخواه ترین موجودات بهترین شهریار موجودات شکوهنده ترین موجودات فرهمندترین موجودات بستایش برازنده ترین درمیان موجودات بنیایش شایسته ترین درمیان موجودات درمیان موجودات شایسته ترین کسی است که خوشنودی وی خواسته شود باقرین سزاوارترین درمیان موجودات و بحقیقت او نزد هر يك از موجودات مدوح و برازنده ستایش و شایسته نیایش نامیده شده بر طبق بهترین راستی ☉

۱ راجع بقوای پنجگانه مجلد اول ص ۵۸۷-۵۸۹ و راجع به آموزگاران کیش و پیامبران دین یا نیاگان بتوضیحات سرآغاز همین یشت ملاحظه شود
۲ معنی این جمله اخیر تقریبی است

۱۵۳ این زمین را میستائیم آن آسمان را میستائیم آنچه خوب که در میان آنهاست میستائیم آنچه برازنده ستایش و شایسته نیایش (و) آنچه را که در خور پرستش مرد یارسانی است (مستائیم) ☞

۱۵۴ روانهای جانوران سودمند بری را میستائیم همچنین روانهای مردان و زنان پارسا را در هر جایی که تولد یافته (و) که وجدان نیکشان از پیروزی برخوردار باشد یا برخوردار خواهد بود یا برخوردار بوده است میستائیم ☞

۱۵۵ جان و وجدان و قوه دَراکه و روان و فروهر مردان پاک و زنان پاک را که از دین آگاه اند و از پیروزی برخوردار اند یا برخوردار خواهند بود یا برخوردار بوده اند میستائیم کسانی که از برای راستی فتح نمودند ینکبه هاتم

یتا اهو (۸ بار) ۱ ☞

۱۵۶ فروهرهای قوی بسیار نیرومند پیروزگر پارسایان و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش و فروهرهای پیامبران بشود که در این خانه خوشنود بخرامند ☞

۱۵۷ بشود از این خانه خوشنود گشته جزای نیک و رحمت سرشار درخواست کنند بشود از این خانه خوشنود برگردند بکنند آنان سرودهای مقدس و مراسم را با آفریدگار اهورا مزدا و بامشا سپندان رسانند مبادا که آنان کله گویان از این خانه و از ما مزدا پرستان دور شوند ☞

یتا اهو . . . ۱۵۸

آفرین (درو) میفرستم بفروهرهای قوی بسیدار نیرومند پاکدینان (و) بفروهرهای نخستین آموزگاران کیش (و) بفروهرهای یدامبران

اشم وهو . . .

اهمائی رُشچَه . . . ۲ ☞

۱ راجع بدعاهای ینکبه هاتم . . . یتا اهو . . . بگاتها ص ۱۰۱-۱۰۲ ملاحظه شود
په

۲ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها ص ۳۲ و بقره ۳۳ هر مزدیشت در جلد اول

بهرام

بهرام در اوستا *وَرَهْرَهْغَنَه* Verethraghan و در پهلوی ورهران میباشد. ارمیها آن را مختصر نموده ورام گفتند همین اسم در گرجستان کورام شد معمولاً در روی مسکوکات و کتیبه‌ها ورهران آمده است. تغییر یافتن *نُون* ورهران. عیم از قبیل تغییر بان پهلوی است به بام فارسی^۱ در ادبیات مزدیسنا نیز وهرام گفته میشود در بندهش و اهرام ضبط شده است. بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست در رتبه و مقام مثل ایزد سروش است در مهریشت دیدیم که بهرام یار و همراه مهر یعنی فرشته رزم و پیکار و پاسبان عهد و پیمان است در قف۴۷ بهرام یشت خواهیم دید که بهرام با همراهی مهر و رشن جلوه گراست و جویاست که فریبندگان مهر یعنی مردمان پیمان شکن و مهر و عهد شناس را بسزا رساند و خوار شمرندگان رشن یعنی عدالت را دُچار رنج و گزند نماید

معنی لفظی بهرام مناسبت نامی با وظیفه این ایزد دارد چنانکه خواهیم دید بهرام یعنی فتح و پیروزی است. بهرام فرشته پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است در هنگام جنگ و نبرد باید هماوردان برای پیروزی یافتن و چیر شدن بدو متوسل شوند و او را یاری بخوانند. هر یک از دو صف معرکه که بیشتر بواسطه ستایش و نیایش و نذر فرشته پیروزی را خوشنود و شاد کند رستگار و کامیاب و غالب خواهد بود. نکته خود پیداست که ایرانیان جنگ آور و رزم آتما که همراه در میدانهای جنگ در زد و خورد بودند تا بچه اندازه بایزد بهرام اهمیت میدادند. مناسبت وظیفه این فرشته است که در آغاز بهرام یشت میخوانیم: «زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدا ی مینوی پاک تو ای آفریننده جهان خاکی ای مقدس کیست در میان ایزدان مینوی که بهتر مسلح است

در خصوص ترکیبهای مختلف اسم بهرام نزد مورخین قدیم رجوع شود به

آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آن کس بهرام اهورا آفریده است ای اسپنتمان زرتشت،
بنظر میرسد که بهرام در عهد ساسانیان بخصوصه مورد توجه بوده است پنج تن
از شاهنشاهان این سلسله بهرام نام داشته اند گروهی از نامداران آن زمان که
تاریخ اسامی آنان را حفظ نموده نیز چنین نامزد بوده اند^۱ بیش از ساسانیان هم
در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری و پادشاهان هند و اسکیت بهرام
باسم اورلاگنو Orlagno نقش است^۲

کلمه بهرام مرکب است از دو لغت اوستائی و رتر + غن و اوستا به جز اول
و رتر + غن + غنی حمله و هجوم^۳ و غنی فتح و نصرت است^۴ و بمعانی مذکور
در اوستا بسیار استعمال شده و در تفسیر پهلوی اوستا به پیروزی ترجمه شده است
جز دوم که غن باشد بمعنی کشنده و زننده است و در جزو اخیر یک
دسته از لغات مرکبه اوستائی دیده میشود مثل خرفستر + غن و کلاسه + غن
یعنی حشرات کش و آن اسم چوبدستی سرسیخی است که در قدیم موبدان
(آثریان) بدست میگرفته اند و یکی از علائم درجه آنان بوده چه کشتن حشرات
موزی که از موجودات اهریمنی بشمار اند در مزدیسنا ثواب است این کلمه در پهلوی
مارگن گردیده هیئت دیگری از این کلمه که جن + غن باشد در کتیبه های هخامنشی
و در اوستا بمعنی زدن آمده است از همین کلمه است لغت زدن در فارسی
و رتر + غن مجموعاً بمعنی فتح و پیروزی است و در اوستا از برای آن شواهد بسیار داریم^۵

Yusti, Iranisches Namenbuch

۱ رجوع شود به

Darmesteter, Zend-Avesta vol II p.506

۲ رجوع شود به

Jackson, Iranische Religion, im Grundriss der Irani. Philologie

و به

II Band s. 648

۳ فروردین یشت فقره ۳۸ و یسنا ۵۸ فقره ۱

۴ هر مزدیشت فقره ۲۲، فروردین یشت فقره ۲۴، زامیاد یشت فقره ۵۴ و یسنا ۶۸ فقره ۱۱

۵ رجوع شود به وندیداد فرگرد ۱۴ فقره ۸ و فرگرد ۱۸ فقره ۲ در جزء اخیر کلمه

و اَر_غن + غن + غن که در فقره ۱۹ بهرام یشت و در فقرات ۳۵-۳۸ زامیاد یشت آمده نیز
کلمه غن که بمعنی زدن است دیده میشود اما معنی جزء اولی آن معلوم نیست رجوع شود بتوضیحات
فقرات مذکور

۶ یسنا ۹ فقره ۱۷ و سپرد کرده ۹ فقره ۴، مهریشت فقره ۱۶

غالباً وِرترغن^۱ یا ورثرجن صفت مانند از برای انسان و فرشتگان و ادعیه مثل سوشیانت و هوم و واج و سروش و آذر و مهر و باد و غیره آمده است^۱ در سانسکریت این کلمه وِرتر-هن Vrtra-han میباشد کلمه هن در معنی با کلمه جن یاغن فرس و اوستا فرقی ندارد اما کلمه ورتر سانسکریت با وِرتر اوستا تفاوتی دارد باین سنی که کلمه ورتر در سانسکریت بصیغه مَحَنَّت بمعنی دشمن است و بصیغه مذکر اسم عفریتی است ازدها شکل که بدست اندرا Indra کشته شده است^۲ اندرا که یکی از بزرگترین پروردگاران هندوان و پروردگار ملی آنان شمرده میشود و در سرزمین هند در جنگ برضد سیاه پوستهای بومی آن سامان پشت و پناه آریائیهها بوده و امروز هم در کیش برهمنی خداوند آسمان و بهشت است همیشه بصف وِرتر-هن متصف شده است یعنی کشنده عفریت دشمن در وید کتاب مقدس برهمنان از جمله اعمال دلیرانه که به اندرا نسبت داده شده کشته شدن همین ورتر میباشد بدست او وِرتر ازدهائی بوده که آب را در کوهها حبس نموده از جریان باز میداشت اندرا او را کشته و سینه کوه را با هزاران تیر چاک زده آب را از زندان برهاند و بسوی دریا روان ساخت^۳

اسم وِرترغن (بهرام) که در مزدیسنا بایزد پیروزی داده شده از همین وِرتر-هن سانسکریت است که در وید صفت پروردگار اندرا میباشد اساساً هم کلمه وِرترغن در ایران قدیم چنانکه نزد هندوان بمعنی دشمن کش بوده است معنی پیروزی و فتح در اوستا معنی مجازی این کلمه است چنانکه ملاحظه میشود بهرام یادگاری است از پروردگار قدیم آریائی و بمنزله اندرای هندوان است گرچه در هیچ جای اوستا اشاره نشده که بهرام هم مانند اندرا کشنده ازدها باشد اما غیر مستقیم اثری از این داستان نزد ایرانیان نیز میتوان بدست آورد ستایش بهرام از زمان قدیم بارمنستان نفوذ کرده بوده و در آنجا با اسم وهاگن Vahagn بجای نیم پروردگار یونانی هرقل (Hercule) مقام و منزلتی

۱ یسنا ۹ فقره ۱۶، یسنا ۵۷ فقره ۳، وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۹ و غیره

Die Yašt's des Avesta von Lommel s. 181.

۲ رجوع شود به

۳ Handbuch der Religions Geschichte von Paul Wurm, Stuttgart 1908

پیدا نموده از برای او مجسمه میساخته اند و بیاد مفاخر او اشعار میسروده اند
تولد او را از آب دریا می پنداشته اند و او را کشنده ازدهائی گمان میکرده اند^۱
برخی از اعمال دلیرانه بهرام که در بهرام یشت مندرج است بخوبی
یادآور اعمال دلیرانه اندرا میباشد عجب در این است که اندرا در مزدیسنا از
یاران اهریمن و دیو بزرگی شمرده شده است در اوستا دوبار باسم این دیو
بر میخوریم در غالب نسخ خطی ایندَر و دیوَدَ Indra نوشته شده در برخی از
نسخ اندَر Andra در فرگرد ۱۰ و ندیداد فقره ۹ و در فرگرد ۱۹ فقره ۴۳
در هر دو جا ایندَر در سر دیوهای که از رقبای امشاسپندان شمرده
میشوند جای دارد در کتب پهلوی نیز مکرراً باسم اندَر Inder بر میخوریم
ولی در هیچ جا مشروحاً از او ذکر نشده است در تفسیر پهلوی یسنا ۴۸
در توضیحات فقره ۱ آن قید شده که در روز رستاخیز اردیبهشت دیو اندر را
شکست خواهد داد در فصل ۳۰ بندهش فقره ۲۹ نیز مندرج است که اندر
رقیب امشاسپند اردیبهشت است در فصل ۲۸ فقره ۸ بندهش آمده که دیو
اندر خیال آدمی را از اعمال نیک منصرف میسازد در کتاب نهم دینکرد در
فصل ۳۲ فقره ۳ اندر دیو فریفتار تعریف شده است

گفتیم در اوستا غالباً بهرام بمعنی پیروزمند آمده و صفت گروهی از
ایزدان است از جمله صفت ایزد آذر است آتش بهرام که بمنزلۀ کاتدرال Cathédrale
عیسویان است مناسبت مخصوصی با بهرام ایزد پیروزی ندارد بلکه در این جا بهرام
بمعنی اصلی خود میباشد یعنی آتش پیروزمند نکهبانی روز بیستم ماه سپرده
بفرشته پیروزی و موسوم است به بهرام روز که بخصوصه روز مقدسی شمرده
میشود زرتشتیان آن روز را جشن گرفته بیرستگاه آتش بهرام میروند

۱ رجوع شود بکتب ذیل Zend-Avesta par Darmesteter vol.II p. 559-561.

The Religion of Zarathustra by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala, Madras 1926 p. 18 and 104.

Die Yats des Avesta von Lommel s. 180-185.

Die Ameša-Spentas, ihr Wesen und ihre Bedeutung von Dr. Bernhard Geiger Wien 1916 s. 66 ff.

در شایست لاشایست فصل ۲۲ فقره ۲۰ بهرام برانگیزاننده جنگ ناهیده شده است
 در مینو خرد فصل ۲ فقره ۱۱۵ آمده «روان در روز چهارم پس از وفات
 انسان در سپیده دم بهمراهی سروش پاك و باد به و بهرام نیرومند (اماوند) و
 ستیزگی جنود دیوها مثل است وهاذ (Ast-vañd) و باد بد و فرهزیست
 (Frēhzišt) دیو و نیزیست (Nizist) دیو و ستیزگی دیوخشم تباه کار بدکنش
 به پل چینود بلند و سهمگین میرسد آنجائی که هر نیکوکار و کناهکاری باید از
 روی آن بگذرد» در فصل ۵ ارداویرافنامه اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی
 که من با سروش پاك و آذر ایزد از پل چینود گذشتم آنگاه مهر ایزد و رشن راست
 و باد به و ایزد بهرام نیرومند از برای سیر در بهشت و برزخ و دوزخ با من
 همراه شدند» در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴ مندرج است که گیاه سیسنبیر
 مخصوص بایزد و اهرام است^۱ بیک قسم بیدمشک اسم این ایزد را داده بهرامج
 (بهرامك) نامزد کرده اند^۲

ستاره مریخ نیز در فارسی موسوم است به بهرام همان ستاره ای که در
 لاتینی با اسم پروردگار جنگ رُم مارس Mars نامزد شده در نزد ایرانیان دارای
 اسم فرشته قتح و ظفر است و اهرام در بندهش فصل ۵ فقره ۱ و بهرام در
 ادبیات فارسی اسم کوکب فلک پنجم است بواسطه معانی مختلف کلمه بهرام غالباً
 در نظم و نثر باین لغت برمیخوریم خواه اسم ایزد پیروزی و فرشته نگهبان روز

۱ سیسنبیر گیاهی است بسیار خوشبو میان نمناع و یونه (تحفه حکیم مؤمن) سیسنبیر را در
 عربی تمام خوانند (بحرالجواهر) سیسنبیر را نیز سه سنبل گویند (برهان قاطع) اسم لاتینی آن
 Sisymbrium با فارسی یکی است از اشعار قدما برمی آید که این گیاه بخصوصه برای چاره
 زهر گردم مفید است در فرهنگ سروری از شاعری که اسمش ضبط نشده این شعر شاهد آورده
 شده است

بوی سیسنبیر از حرارت خوش عرق چرخ را گداخته نیش
 شیخ نظامی گفته است

ریخته نوش از دم سیسنبیری بر دم این عرق نیلو فری
 امروزه در طب جوهر سیسنبیر موسوم به تیمل thymol که از گیاه تیم thym که قسمی
 از سیسنبیر است کشیده شده دواي پادزهر (Antiseptique) میباشد
 ۲ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحرالجواهر

بیستم ماه خواه ستاره مرغ خواه اسم گیاهی خواه اسم یکی از پادشاهان و نامداران عهد کهن بخصوصه بواسطه داستان فرو رفتن بهرام گزر در باتلاق شکار گاهی که موضوع منظومهای بسیار دلکش سخن سرایان ماست بکلمه بهرام مأنوسیم^۱

اینک مجملأ بهرام یشت را تعریف نموده میرویم بسر تفسیر آن چهاردهمین یشت اوستا مخصوص بایزد پیروزی بهرام است این یشت نسبتاً بلند یکی از قصاید رزمی بسیار قدیم است برخی از قطعات آن بخصوصه شاعرانه و باطرزی بدیع و عالی سروده شده است این یشت یادآور عهد آریائی و ترجمه آن بی اندازه دشوار است از حیث مضامین با یشتهای دیگر فرق دارد مندرجات بهرام یشت را به پنج قسمت عمده تقسیم میتوان نمود (نخست) از فقره ۱ تا فقره ۲۷ (دوم) از فقره ۲۸ تا فقره ۳۳ (سوم) از فقره ۳۴ تا فقره ۴۱ (چهارم) از فقره ۴۲ تا فقره ۴۶ (پنجم) از فقره ۴۷ تا فقره ۵۶ در قسمت اول ایزد پیروزی در ده ترکیب مختلف جلوه کرده خود را بزرگداشت مینماید از این قرار نخست در کالبد باد دوم در کالبد ورزاو سوم در کالبد اسب چهارم در کالبد شتر پنجم در کالبد گراز ششم در کالبد جوانی پانزده ساله هفتم در کالبد مرغ شکاری و اِرَغن (شاهین؟) هشتم در کالبد میش نر دشتی نهم در کالبد بز نر دشتی دهم در کالبد مردی دلیر

بمناسبت اینکه بهرام فرشته پیروزی است انواع و اقسام زور و نیروی طبیعی و انسانی و حیوانی که لازمه فتح و نصرت است از برای او قائل شده اند از هر یک از این ترکیبهای دهگانه يك قسم قوت و قدرت و شجاعت اراده گردیده است در قسمت دوم در بهره مند شدن زرتشت از پیروزی معنوی و مادی سخن رفته است در قسمت سوم در اثرات تعویذ پر و اِرَغن که یکی از اشکال فرشته پیروزی است صحبت شده است از قسمت چهارم چنین بر می آید که در میدان

۱ همیشه تابود از پیش رشن مهر و سروش چنانکه از پس بهرام رام باشد و باد رافعی (فرهنگ سروری) فلک خامس آن بهرام است آنکه در فعل و رای خود کام است ستانی کنند صید بهرامی یفکن جام جم بردار که من بیمودم این صحرا نه بهرامست و نه گورش حافظ

جنگ پره‌ای وارغن^۱ که در هوا پراکنده شده باشد اگر در سربیکی از دو گروه هم‌اورد سایه افکند رستگاری و پیروزی با همان گروه خواه بود بعبارت دیگر میتوان گفت فتح از آن گروهی است که ایزد پیروزی بطرف آناف توجه کرده باشد در قسمت پنجم آمده که چگونه باید در ایران زمین ایزد پیروزی را از خود خوشنود سازند تا از آسیبها و گرندها ایمن مانند و چگونه ایزد پیروزی از نذر خونین و قربانی دیویسنان (مشرکین) روگردان و دل‌تنگ است از فقره ۵۷ تا فقره ۶۱ از هوم سخن رفته است بنظر میرسد چنانکه گلدنر مینویسد این پنج فقره و دو فقره بعد را که فقرات ۶۲ و ۶۳ باشد بعدها افزوده باشند هرچند که در دو فقره اخیر باز از قدرت و نیروی بهرام در صف جنگ صحبت شده است^۲

در بهرام یشت فقراتی موجود است که در سایر قطعات اوستا نیز دیده میشود مثلاً فقره ۱۵ آن شبیه فقره ۷۰ مهر یشت است و فقرات ۲۸-۳۳ آن مطابق فقرات ۶-۱۳ دین یشت است نظر باینکه فقرات مذکور در بهرام یشت اصلی است باید گفت که فقرات مذکور دین یشت از بهرام یشت برداشته شده است همچنین فقرات ۴۸-۵۳ بهرام یشت مثل فقرات ۵۶-۶۱ تشر یشت است مگر اینکه در اولی بهرام بجای تشر و در دومی تشر بجای بهرام نامیده شده است معلوم نیست که کدام يك از آنها از دیگری برداشته است^۲ بهرام در برخی از اشکال دهگانه خود با سایر ایزدان شرکت دارد در فقرات ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ تشر یشت دیدیم که فرشته باران تشر در جنگ بضد دیو خشکی ابوش در کالبد جوانی پانزده ساله و ورزاو و اسب سفید در آمد همچنین در فقره ۱۲۷ مهر یشت دیدیم که داموئیش آو بمن بصورت گرازی همراه مهر است در فقرات ۳۵-۳۸ زامیاد یشت خواهیم دید که فر یا فروغ و شکوه سلطنت و قدرت بصورت مرغ وارغن از جمشید جدا شده نوبه بنوبه

Drei Yast's von K. Geldner S. 61

۱

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par

۲

Arth. Christensen p. 8.

بسوی مهر و بسوی فریدون و بسوی کرشاسب پرواز نمود گذشته از اینکه در بهرام یشت مهر فرشته جنگ و رشن فرشته عدالت از یاران بهرام شمرده شده اند دو فرشته دیگر نیز در مصاحبت وی دیده میشوند نخست آم سه که در فقرات ۷ و ۹ آمده و فرشته زور و نیرو میباشد در اوستا آموت سه سه سه یعنی باجرات و زورمند است در مینو خرد اماوند صفت بهرام آمده است دوم او پرتات سه سه سه که در آخرین فقره بهرام یشت آمده فرشته برتری و زبردستی است در فقرات ۵ و ۱۰ هفتن یشت و در یسنا ۱ فقره ۶ و یسنا ۲ فقره ۶ و در سیروزه فقره ۲۰ بهرام و آم و او پرتات هر سه با هم ناامیده شده اند در ویسپرد کرده ۲ فقره ۸ بهرام و او پرتات یکجا آمده اند در ویسپرد کرده ۹ فقره ۴ نیز از او پرتات یاد شده اما با گروهی از ایزدان دیگر

بهرام یشت

❧ (کرده ۱) ❧

۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدا ای مینوی پاک ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس کیست درمیان ایزدان مینوی کسی که بهتر مسلح است ؟ آنگاه اهورا مزدا گفت آن کس بهرام اهورا آفریده (است) ای اسپنتمان زرتشت ۱ ❧

۲ بسوی او (بسوی زرتشت) نخستین بار بهرام اهورا آفریده درکالبد بادتند زیبای مزدا آفریده بوزید فرّ نیک مزدا آفریده آورد (آن) فرّ مزدا آفریده را و درمان و نیرو (آورد) ❧

۳ آنگاه (بهرام) بسیار نیرومند باو (گفت) در نیرو من نیرومند ترینم در پیروزی من پیروزمند ترینم در فرّ من فرهمند ترینم در نیکی من نیکترینم در سود من سودمند ترینم در درمان من درمان بخش ترینم ❧

۴ من ستیزگی را خواهم درهمشکست ستیزگی همه دشمنان را (چه) جادوان و پریها (چه) کاهویهای ستمگار و کریانها ❧

۵ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستائم آن بهرام مزدا آفریده را بازو بهرام مزدا آفریده را میستائیم بر طبق نخستین آئین اهورا با هوم آمیخته بشیر با برسم بازبان خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زور و با کلام راستین

یَنکِه هاتَم ۲ ❧

۱ فقره اول در آغاز ده کرده اول تکرار میشود و فقره اولی هریک از این ده کرده را تشکیل میدهد

۲ یَنکِه هاتَم . . . رجوع شود بقدره ۲۲ هر مزدیشت در جلد اول ص ۶۱ و بگاتها
عقالات ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲

﴿کرده: ۲﴾

۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ۱ ☉

۷ بسوی او دومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گاونر زیبائی با شاخهای
زرین در آمد^۲ در بالای شاخهای او آم^۳ (سه) خوب ساخته شده
(و) خوب رسته هویدا بود^۴ این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد
برای فروغ و فرش ۴ ☉

﴿کرده: ۳﴾

۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ۱ ☉

۹ بسوی او سومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد اسب سفید زیبائی
با گوشهای زرد و لگام زرین در آمد در روی پیشانی او آم^۳ خوب ساخته
شده (و) خوب رسته هویدا بود این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد
برای فروغ و فرش ۴ ☉

﴿کرده: ۴﴾

۱۰ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ۱ ☉

۱ مثل فقره ۱

۲ کلمه ای که به (در آمد) ترجمه شده در تمام فقرات ۷-۲۷ مثل فقره ۲ در متن و ز^۲
واصل آمده که بمعنی سواره آمدن و تاختن است همین کلمه در یهلوی و زیتن و در فارسی
وزیدن شده که فقط از برای باد استعمال میشود در فقره ۲ این کلمه را بمناسبت باد وزیدن
ترجمه کردیم ولی در سایر فقرات بنا بمعنی حالیه کلمه وزیدن مناسبتی با گاو و شتر و باز و غیره
ندارد از این جهت آن را به (در آمد) ترجمه کردیم

۳ آم^۳ (سه) بمعنی جرأت و قوت و رشادت است و نیز اسم فرشته قدرت و نیرو است

۴ تمام فقره ۵ در اینجا تکرار میشود

۱۱ بسوی او چهارمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد شتر سرمست دند انگیر^۱ جست و خیز کنند؛ نیز تک رهپاری که موهایش از برای لباس مردمان بکار آید در آمد^۲ .

۱۲ که در میان نرهای (چارپایان) جفتگیر دارای قوت بزرگ است که دارای رغبت بزرگ است (وقتی که) او بسوی شترهای ماده روی آورد آن شتران ماده ای که در پناه یک شتر سرمست هستند بهتر محفوظ اند آن (شتری) که شانهایش پر زور و کوهانهایش قوی است^۳ چشمها و با کله با هوش است (یک شتر) با شکوه بلند نیرومند .

۱۳ (یک شتر) روشن رنگ؟ که چشمهای دور بینش در شب تیره از دور میدرخشد که کف سفید از سر فروپاشد بروی زانوهای خوب و پاهای خوب خویش ایستاده مانند شهریار مطلق مقتدری باطراف خود نگران این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش^۴ ❀

❀ (کرده: ۵) ❀

۱۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ❀

۱ کله ای که (دندانگیر = گازگیر) ترجمه شده در متن و ~~سوپر دس~~ آمده که معنی آن درست معلوم نیست و در برخی از نسخ ~~واسوپر دس~~ آمده است
۲ فقرات ۱۲-۱۳ نیز در تعریف شتر است و یاد آور اشعار معری است که در تعریف شترش گفته است

هامون گذار و کوه و ش دل بر تحمل کرده خوش تاروز هر شب بار کش هر روز تاشب خار کن
هامون نوردنی نیز رو اندک خور و بسیار دو از آهوات برده گرو در بویه و در تاختن
چون باد و چون آب روان در کوه و در وادی دوان

چون آتش خاکی روان در کوهسار و در عطن^۵ (خوابگاه شتر)

سیاره در آهنگ او حیران ز بس نیرنگ او در تاختن فرسنگ او از حد طایف تاختن
کردوت یلاسش یافته اختر زماشش یافته از دست و بایش یافته روی زمین شکل معجن^۶ (سپر)

۳ بجای نقاط از کله ~~دس~~ معنی بر نیاید

۴ تمام فقره ۵ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۱

۱۵ بسوی او پنجمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گرازی که بادنند انهای تیز حله کند در آمد (گرازی) نر با چنگالهای تیز ؟ گرازی که بیک ضربت میکشد وقتی که غضب آلود است بآن نزدیک نمی توان شد (گرازی) دلیر با صورت خالخال دار که مهبیای (جنگ) از هر طرف نازد^۱ این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش ۲ ۰

﴿ کرده : ۶ ﴾

۱۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۳ . . . ۰
۱۷ بسوی او ششمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد پانزده ساله نورانی روشن چشمان زیبائی با پاشنههای خرد در آمد این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش ۲ ۰

﴿ کرده : ۷ ﴾

۱۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۳ . . . ۰
۱۹ بسوی او هفتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین که (شکار خود را) از پائین (یعنی با چنگالها) گرفته از بالا (یعنی با منقار) یاره

۱ این قمره شیه است بقمره ۷۰ مهر یشت گراز که در جانور شناسی بسیار پر زور تعریف شده در ایران قدیم در قوت و نیرو معروف بوده بسا در جزو اسای اشخاص نامدار دیده میشود در شاهنامه مردان شجاع بگراز تشبیه شده اند سپاهش ندادند پاسخش باز بترسیده بُد لشکرش زان گراز رجوع شود بجلد اول ص ۴۵۹
۲ تمام قمره ۵ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل قمره ۱

میکند در آمد که در میان مرغکان تند ترین است که در میان بلند پروازان
سبکیرواز ترین است^۱ °

۲۰ در میان جانداران فقط اوست که خود را از تیر پران میرهاند - او یا
هیچکس دیگر -^۲ اگرچه آن (تیر) خوب پرتاب شده ببرد که شهر
آراسته در هنگام سپیده دم پرواز میکند در طرف شب خوراک شب جوینده
در طرف صبح خوراک صبح جوینده (است) °

۲۱ که در تنگهای کوهها (شهر) میساید که بقله کوهها (شهر) میساید که
بدره ها و رودها (شهر) میساید که بقله درختها (شهر) سائیده بیانک
مرغها گوش فرا دهند (است) این چنین (بهرام) در آمد
پرای فروغ و فرش ° ۳

❦ (کرده: ۸) ❦

۲۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ° ۴
۲۳ بسوی او هشتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد میش گشن دشتی زیبایی
با شاخهای پیچ در پیچ در آمد این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرس ° ۳

۱ کله ای که به (مرغ شاهین) ترجمه شده از روی ترجمه Lommel میباشد
کله مذکور در متن واریغن^۱ واده^۲ آمده گروهی از مستشرقین آن را ترجمه نکردند این کله
با کلاغ چنانکه دارمستر پنداشته مناسبتی ندازد ترجمه این قره بسیار دشوار است ترجمه نگارنده
مطابق ترجمه Wolf می باشد که مقرون بصواب بنظر میرسد بنا بتعریفی که از این مرغ
شده شکی نمی ماند که از آن يك مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده است رجوع شود
بقرات ۳۵ - ۳۸ زامیاد یشت قرات ۲۰ - ۲۱ نیز راجع است به واریغن^۳

۲ از سیاق کلام و وزن شعر برمی آید که جمله (او یا هیچکس دیگر) بعدها افزوده
شده باشد

۳ تمام قره ° در این جا تکرار میشود

۴ مثل قره ۱

﴿کرده: ۹﴾

۲۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۱ . . . ۰

۲۵ بسوی و نهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گُشن بُز دشتی زیبائی
باشاخرهای سرتیز در آمد^۲ این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . ۳ . . . ۰

﴿کرده: ۱۰﴾

۲۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۱ . . . ۰

۲۷ بسوی او دهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد رابومند زیبائی
مردا آفریده در آمد که يك كارد (دشنه) زرکوب منقش بانواع زیستها در
برداشت این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . ۳ . . . ۰

﴿کرده: ۱۱﴾

۲۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد , مرگ آورد ,
نو کند کسی که صالح نيك بخشد و خوب بمقصد رساند زرتشت ياك
برای پیروزی در اندیشه برای پیروزی در گفتار برای پیروزی در کردار
برای پیروزی در سخن برای پیروزی در پاسخ با و نماز آورد .

۱ مثل فقره ۱

۲ راجع بلغات میش گُشن° و گُشن° بُز یعنی گوسفند زر (قوچ) یا غرم و بُز زر
بمقدمه الادب ز محشری در تحت کلمات کَبَش° و تیس° ملاحظه شود

۳ تمام فقره ۵ در اینجا تکرار میشود

☆ فقرات ۲۸-۳۳ این یشت با اندک فرقی فقرات ۶-۱۳ دین یشت را تشکیل میدهد

﴿کرده: ۱۴﴾

۳۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا
مزدا ای مینوی پاک ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس اگر من از مردان
بسیار بدخواه، ساحری آزرده شوم چاره آن چیست ؟ *

۳۵ آنگاه اهورا مزدا گفت پری از مرغ واریغن^۱ بزرگ شهر بجوی
این پری را بتن خود بهال با این پری (ساحری) دشمن را باطل نما *

۳۶ کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود
دارد هیچ مرد توانائی او را نتواند کشت و نه او را از جای بدر تواند برد
آن بسیار احترام، بسیار فریصیب آنکس سازد آن او را پناه بخشد آن پری
مرغان مرغ^۱ %

۳۷ پس امیر فرمانگزار و بزرگ مملکت آن آدمی کش بکشد (اما) نه صدرا
او آنان را یکبار نکشد . . . فقط او یکی را کشته میگذرد^۲ *

۳۸ همه بترسند از آنکسی که پری با اوست چنانکه همه دشمنان از من
برای شخص خود میترسند همه دشمنان میترسند از نیرو و پیروزی که
در شخص من نهاده شده است^۳ *

۳۹ پیروزی که اُمرا مشتاق آیند اُمرا زادگان مشتاق آیند ناموران مشتاق آیند^۴
که کیکاوس مشتاق آن بود که (نیروی) اسبی در بر دارد که (نیروی) شتر
سر مستی در بر دارد که (نیروی) آب قابل کشتی رانی در بر دارد *

۱ مرغان مرغ تعبیری است از برای بیان عظمت و بزرگی مثل شاهنشاه و موبدان موبد
۲ بجای نقاط از کلمه *Vaesaepa* معنی بر نیاید ترجمه این جمله خالی
از اشکال نیست مقصود این است که امیر و فرماندهی اگر هم بسپاه و لشکری که با خود تعویذ
واریغن^۱ دارد دست یابد فقط يك دو نفری از آنان را میتواند هلاک سازد نه صدها را

۳ یعنی از نیرو و پیروزی من که اهورا مزدا هستم

۴ لومل Lommel کلمه نامور را که در متن هئوسرونکهنو *هئوسرونکهنو* آمده
اسم خاص گرفته یعنی کیخسرو رجوع شود بمقاله کیانیان (کیخسرو)

۴۰ که فریدون دلیر در بر داشت کسی که ضحاک را شکست داد (آن ضحاک) سه پوزه سه کله شش چشم را که دارای هزار چالاکي (تردستی) بود آن دروغ دیو آسای بسیار قوی که اهریمن برضد جهان مادی برای تنباه کردن جهان راستی بوجود آورد^۱ برای فروغ و فرش^۲

﴿کرده: ۱۵﴾

۴۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم بکنند پیروزی (بهرام) بافر این خانه را از برای کله کاوان فرا گیرد چنانکه این سیمرغ^۳ چنانکه این ابر بارور کوهها را احاطه میکند برای فروغ و فرش^۴

﴿کرده: ۱۶﴾

۴۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاک ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس کجا بهرام اهورا آفریده را نام برده بیاری خوانند؟ کجا (او را) ستایش کجا (او را) نیایش کنند؟^۵

۴۳ آنگاه اهورا مزدا گفت وقتی که دو سپاه برابر همدیگر ایستند ای اسپنتمان زرتشت هر يك صف رزم آراسته پیشرفتگان (بفتح قطعی) نرسند شکست خوردگان (شکست فاحش) نیابند

۱ جلات راجع بضحاک بینه مثل جلات فقره ۸ از یسنای ۹ میباشد راجع بیکائوس و فریدون و ضحاک بجلد اول ملاحظه شود

۲ تمام فقره ۵ در این جا تکرار میشود

۳ راجع بسیرغ یا یسنای ۱۰ صفحات ۴۰ و ۵۷۵ جلد اول و بتوضیحات فقره ۹۷ فروردین یشت در همین جلد ملاحظه شود

۴۴ چهار پر در سر راه هر دو (صف) بیفشان هریک از دو سپاه که نخست آم خوب ساخته شده و خوب بالا را و بهرام اهورا آفریده را نثار پیش آورد پیروزی نصیب او شود *

۴۵ به آم و به بهرام آفرین میفرستم بهر دو پشتیبانان بهر دو نگهبانان بهر دو پاسبانان (بکنند) هر دو پرواز کنند باینجا و آنجا پرواز کنند هر دو بیالا پرواز کنند^۱ ☉

۴۶ ای زرتشت این منتر را بهیچکس دیگر میاموز جز بیدریا برادر تنی یا با تریان (متعلق) بطبقه سه گانه این ها سخنانی است قوی و محکم قوی و فصیح قوی و پیروزمند قوی و چاره بخش این ها سخنانی است که سر مختل را (پریشان را) نیز نجات دهد و یک ضربت فرود آمده را برگرداند برای فروغ و فرش ۲ ☉

❦ (کرده: ۱۷) ❦

۴۷ بهرام اهورا آفریده را میستائیم که با همراهی مهرورشن در میان صفوف آراسته جنگ رفته پیرسد که بمهر دروغ گوید که از رشن روی گرداند بکه باید من نا خوشی و مرگ بخشم منی که آن را بجای توانم آورد ☉

۴۸ پس اهورا مزدا گفت اگر مردمان بهرام اهورا آفریده را آنچنان که شاید نثار پیش آورند و ستایش و نیایشی که درخور اوست بر طبق بهترین راستی بجای آورده شود هر آینه بممالک ایران لشکریان دشمن داخل نشوند نه سیل نه جرب نه زهر نه گردونه های لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته^۳ ☉

۱ معنی این فقره درست روشن نیست شاید معنی ذیل مقصود باشد: فرشتگان آم و بهرام چهار پر مذکور در فقره ۴۴ را برگرفته جفت جفت در دو صف سپاه هموردان برآکنده میکنند برش و جنبش هریک از آن دو جفت در هوا بفتح و پیروزی همان صفی که برها در طرف آن در برش است بشارت خواهد داد

۲ تمام فقره ۵ در اینجا تکرار میشود

۳ قرات ۴۸ — ۵۳ مثل قرات ۵۶ — ۶۱ نشتر یشت است

۴۹ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورا مزدا از برای بهرام اهورا آفریده ستایش و نیایش برآورده که بر طبق بهترین راستی است ؟ °

۵۰ آنگاه اهورا مزدا گفت از برای او ممالک ایران باید يك گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اَما) یکرنگ °

۵۱ براهنن نباید از آن (نذر) قسمتی برسد نه بزن بد عمل و نه بآن (نا بکاری؟) که گاتها نمیسراید و برهنن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است °

۵۲ اگر قسمتی از آن (نذر) براهنن رسد یا بزن بد عمل و یا (بنا بکاری؟) که گاتها نمیسراید و برهنن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است هر آینه بهرام اهورا آفریده چاره و درمان را برگرد °

۵۳ بناگاه سیل ممالك ایران را فراگیرد بناگاه لشکر دشمن بمالك ایران درآید بناگاه ممالك ایران در همشکنند پنجاها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها صد هزارها °

۵۴ پس از آن او (اهورا مزدا؟) ندا در داد ای مردان آيا بهرام اهورا آفریده و گوشورون^۱ آفریده دادار شایسته ستایش و نیایش نیستند در این هنگامی که دیوهای ویامبور و مردمان دیو یسنان خون میریزند یا (خون) ریزان (سیل) زوان کنند^۲ °

۱ در اینجا از گوشورون که روان ازلی چارایان سودمند است فرشته نگهبان چارایان اراده شده است رجوع شود بگاتها بمقاله گوشورون ص ۹۷ — ۹۹

۲ ویامبور وادسودل Vyambura در نسخ خطی باملاء مختلف نوشته شده این کلمه صفت است بقول بارتولومه Bartholomae یعنی بر ضد آب از ویامبور يك دسته دیوهای مخصوص اراده شده که متأسفانه از آن اطلاعی نداریم چه در هیچ جای دیگر ذکری از آن نشده است

۵۵ در این هنگامی که دیوهای و یا مبور و مردمان دیویستان در آتش این گیاهی که
هیرسی موسوم است و این هیزی که *نمذک* موسوم است^۱ در آتش اندازند ۵۵

۵۶ در این هنگامی که دیوهای و یا مبور و مردمان دیویستان پشت (گاورا) خم
کنند و کمرش را در هم شکنند و اندامهایش را (دستها و پاها یشها را)
دراز کنند بنظر میرسد که آنان میکشند اما نمیکشند^۲ در
این هنگامی که دیوهای و یا مبور و مردمان دیویستان گوشه‌ها را می پیچانند
و چشمهای (گاو) را بیرون می آورند^۳
برای فروغ و فرش^۴

❦ (کرده: ۱۸) ❦

۵۷ بهرام اهورا آفریده را میستائیم هوم از زوال رها ننده را در بر میگیرم^۵
هوم پیروز مند را در بر میگیرم نکهبان خوب را در بر میگیرم نکهدار
تن را در بر میگیرم کسی که يك هوم با خود نکهدارد در جنک از بند
اسارت - دشمن - برهد^۶ ❦

۵۸ تا من این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسره شکست دهم تا
من این سپاه را در هم شکنم که مرا تعاقب میکند
برای فروغ و فرش^۴ ❦

۱ هیرسی *هیرسی* و *نمذک* و *نمذک* اسم گیاه و هیزی است که سوزاندن
آنها ممنوع بوده است نمیدانیم که چه گیاه و یا هیزم و چوب از آنها اراده شده نظر باینکه
در آئین مزدیسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشت باید هیرسی و *نمذک* هیزی باشد
که خوب نمیسوزد یا بدبو است

۲ چندین کلمات خراب شده است

۳ در این فقره و فقره پیش اشاره بضجر یفائده ایست که دیو یسان در وقت قربانی
و مراسم دینی بگاو میدهند چنانکه در گاتها مکرراً آمده پیغمبر ایران پروان خود را از نذر
خونی و قربانی باز میدارد

۴ تمام فقره ۵ در اینجا تکرار میشود

۵ شاخه ای از گیاه هوم مقصود میباشد

۶ در بسیار از نسخها کلمه دشمن ندارد احتمال دارد که بعدها افزوده باشند

﴿کرده: ۱۹﴾

۵۹ بهرام اهورا آفریده را میستائیم سنگی که به سیغوئیر منسوب است
پسر امیری دربرگیرد و ده هزار از پسران اُمر (نیز) که بنیرومند
نامزد است آن پیروز مند که بیپروز مند نامزد است آن نیرومند^۱ .

۶۰ تا من مانند همه ایرانیان دیگر از یک فتح بزرگ بهره مند شوم تا من
این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسر شکست دهم تا من این
سپاه را درهمشکنم که مرا تعاقب میکند
برای فروغ و فرش ۲ . ۵۵

﴿کرده: ۲۰﴾

۶۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم یتا اهو ۳
نیرو از برای ستور^۴ درود بستور، گفتار نرم از برای ستور، پیروزی از برای
ستور، خوراک از برای ستور، پوشاک از برای ستور، کشت و ورز از برای
ستور، از برای تغذیه ما آن را بیروران^۵
برای فروغ و فرش ۲ . ۵۵

﴿کرده: ۲۱﴾

۶۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که صفوف رزم را از همپاشد کسی که
صفوف رزم را از هم بدرد کسی که صفوف رزم را بتنگنا اندازد کسی که

۱ شاید در این قره چنین مقصود باشد سنگ سیغوئیر را مثل تعوید در بر میگیرم چنانکه
پسر امیری آن را در برگرد سیغوئیر درود بستور لا بد اسم مملکت یا قومی بوده که امروزه
نمیدانیم چه ملت و یا سرزمینی است در سنگ مخصوصی که منسوب به سیغوئیر بوده اثرات و
خواصی تصور میکرده اند

۲ تمام قره ۵ در این جا تکرار میشود

۳ دعای یتا اهو در این جا باید خوانده شود

۴ در این قره بجای ستور کلمه «ستور» کو (گاو) آمده که بمعنی اعم ستوران و
چهارپایان سود مند است رجوع بتوضیحات قره ۱۰ فروردین یشت

۵ دو جمله اخیر از گاتها یسنا ۴۸ قطعه ۵ میباشد

صفوف رزم را پریشان سازد کسی که صفوف رزم را یکسره از همپاشد کسی که صفوف رزم را یکسره از هم بدرد کسی که صفوف رزم را یکسره بشکند اندازد کسی که صفوف رزم را یکسره پریشان سازد (آف) بهرام اهورا آفریده (صفوف رزم) دیوها، مردمان، جادوان، یربها، کاویها، کرپانهای ستمکار را

برای فروغ و فرس ۱. ☉

❧ (کرده ۲۲) ❧

۶۳ بهرام اهورا آفریده را میستائیم وقتی که بهرام اهورا آفریده در صفوف رزم برانگیخته قریه های (رستاقهای) متحده دستهای مردمان پیمانشکن را (دروغگویان بهر را) از پشت سر ببندد و چشمهای آنان را بپوشاند و گوشهای آنان را بکند کسی تواند با بیرون نهد کسی تواند مقاومت کند

برای فروغ و فرس ۱. ☉

۶۴ یتا اهو

آفرین (درود) میفرستم به بهرام اهورا آفریده و به او یرتات پیروز گر
اشم و هو
اهمانی رئیسچه ۲.

۱ تمام فقره ۵ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هر مزد یشت در جلد اول

ویو = اندروای

(ایزدِ هوا)

پانزدهمین یشت موسوم است به رام یشت این یشت نظر بانشاء و قواعد صرف و نحوی نسبتاً جدید بنظر میرسد اما نظر بخصایص و تعریفی که از فرشته آن شده شکّی نمی‌باشد که مندرجات آن متگی باسناد قدیمی است حتی اوصاف فرشته آن از يك قطعه قدیمی باین یشت نقل داده شده است بدبختانه مقداری از کلمات این یشت خراب شده و بسا از جملات آن دگرگونه گشته بطوری که معنی ای از آنها برنیآید و در ترجمه چند جمله هم باید بمعنی تقریبی ساخت

هرچند که این یشت به رام ایزدی که در تقویم مزدیسنا نگهبانی روز ۲۱ ماه سپرده باوست منسوب است اما در هیچ جای آن از رام اسم برده نشده بلکه سراسر یشت در تعریف و توصیف ایزد ویو یعنی فرشته هوا میباشد در این یشت گروهی از پادشاهان و نامداران (مثل آبان یشت و گوش یشت و ارت یشت) هر يك بنوبت خویش بفرشته هوا نماز برده و نذر نموده برتری و رستگاری درخواست کرده‌اند و بعلاوه دوشیزگان چنانکه در فقرات ۳۹ - ۴۱ مندرج است، برای رسیدن بشوهران خوب و خوش بخت شدن و کامیاب گردیدن به ویو متوسل شده‌اند وجه مناسبت میان ایزد رام و ایزد ویو نمیدانیم چیست دارمستتر در ترجمه اوستای خود (جلد ۲ ص ۵۷۹) از بندش بزرگ نقل میکند «رام آن است که او را ویو مینامند» اما در خود اوستا رام و ویو دو ایزد مختلف تعریف گردیده و باهم نامیده شده‌اند، چنانکه در ویسپرد کرده ۲ فقره ۹ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۲۱ و در یسنا ۷۲ فقره ۱۰، از این فقرات برمی‌آید که ویو از یاران و از همکاران ایزد رام میباشد

رام در اوستا رام 𐬰𐬀𐬭𐬀 Rāma یا رامن 𐬰𐬀𐬭𐬀 Rāman آمده و در بهلوی رامشن گفته‌اند معنی آن همان است که امروزه در فارسی دارد یعنی صلح و سازش و آسایش و خوشی و شادمانی چنانکه فردوسی گفته است
برین گونه خواهد گذشتن سپهر
نخواهد شدن رام با من بمهر

کلمه رام بمعنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده از آنجمله در یسنا ۲۹ فقره ۱۰ و یسنا ۳۵ فقره ۴ و یسنا ۴۸ فقره ۱۱ و یسنا ۵۳ فقره ۸ و یسنا ۶۸ فقره ۱۵ همچنین مکرراً این کلمه در اوستا اسم مخصوص ایزد رام است چنانکه در یسنا ۱ فقره ۳ و یسنا ۲ فقره ۳ و یسنا ۱۶ فقره ۵ و یسنا ۲۲ فقره ۲۳ و ویسپرد کرده ۱ فقره ۷ و مهریشت فقره ۱۴۶ و وندیداد کرده ۳ فقره ۱ در تمام این فقرات و فقراتی که در پیش ذکر شده رام با صفت خواستر Xvāstra آمده این صفت مرکب است از کلمه 'هو' که بمعنی خوب است و از واستر که بمعنی چراگاه و علوفه و اغذیه است مجموعاً یعنی چراگاه و اغذیه خوب بخشنده در پهلوی خوروم Xorom گفته اند در جاهائی که رام اسم مجرّد استعمال شده نیز با صفت مذکور آمده است در اکثر فقرات فوق رام پس از مهر نامیده شده در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴ گل خیری زرد مخصوص برام میباشد اینک ویو ایزد هوا که گفتیم در سراسر یانزدهمین یشت از عظمت و جلال وی سخن رفته است ویو Vayu را در پهلوی وای یا اندر وای گفته اند نگارنده در تفسیر رام یشت هفتم اخیر را برگزیدم این کلمه را میتوان باد یا هوا ترجمه کرد چه در زبانی قدیم از برای باد دولت داشته اند نخست وات Vāta دوم وایو Vāyu این دو لغت در سانسکریت و اوستا اسم مخصوص پروردگار و ایزدی هم هست در وید برهمنان لغت وایو ندره از برای باد استعمال شده غالباً اسم پروردگار مخصوص عنصر باد است و اکثر با اندرا Indra یکجا نامیده شده است در کتاب مذکور از اعمال وی کمتر سخن رفته از نقطه نظر دینی نخستین پروردگاری است که ندورات را میپذیرد وایو که یکی از عوارضات طبیعی است در وید بکلی جنبه طبیعی خود را در مقابل عقاید مذهبی نباخته باز یاد آور معنی اصلی خود میباشد وات برخلاف آن بیشتر رنگ و روی طبیعی خود را نگاهداشته معمولاً در سانسکریت از برای باد استعمال شده و ندره اسم خاص پروردگار باد است وات در اوستا چنانکه در وید معمولاً بمعنی باد است و گاهی هم اسم خاص

ایزد باد میباشد در یشتها سه بار وات بمعنی فرشته آمده چنانکه در مهریشت فقره ۹ ورشن یشت فقره ۴ و فروردین یشت فقره ۴۷ وات همیشه باصفت پیروز مند آمده و با مهر یکجا نامیده شده است

از برای ایزد باد یشت مخصوصی نداریم اما روز ۲۲ ماه در محافظت این ایزد است در فصل ۲۷ بندهش فقره ۲۴ و اترنگبوی (باد رنگبوی) گیاه مخصوص ایزد باد نامیده شده است در اوستا ایزدی که در ردیف ایزد آب و ایزد آتش و ایزد خاک میتواند نامید تا عنصر چارگانه کامل گردد همان ویو میباشد که ایزد مطلق هوا میباشد نظر بمندرجات رام یشت ویو نیز فضائی است که از بالا بمحدود عالم مینوی و از پائین بمحدود جهان تیره پیوسته است چنانکه از فقرات ۴۳ - ۴۴ رام یشت برمیآید ویو عبارت است از هوا یا جوئی که آفرینش خرد مقدس را از مخلوقات خرد خبیث منفصل میسازد بنا بتوضیحات فصل اول بندهش: در قسمت زیرین این جو فروغ جاودانی حکمفرماست و در آنجا مقام اهورا مزداست و قسمت زیرین آن را که ظلمت ابدی احاطه کرده مرکز اهریمن است هوا در میان این دو منطقه نورانی و ظلمانی واقع است که میدان کارزار گوهر خوبی و بدی است بهشت در منطقه نورانی و دوزخ در منطقه ظلمانی قرار داده شده است برزخ که آن را در بهلوی همستگان (یعنی هماره یکسان) گویند در جو واقع است بنابر این هوایی که مجاور عالم مینوی و از ساحت قدس اهورا ست پاکیزه و مقدس است و از برای نگهبانی آن فرشته گهاشته شده که شایسته ستایش و درخور نیایش است اما هوایی که ملاصق جهان تیره و از مرکز استیلای اهریمن است ناپاک و مظهر آن دیوی تصور شده سزاوارترین از این جهت است که غالباً در رام یشت تکرار شده «ای ویو = ای هوا آنچه از تو از طرف اهورا مزد است ما میستائیم»

بنابراین دو ویو داریم یکی ایزدی است نگهبان هوای پاک و سود بخش و دیگری دیویست مظهر هوای ناپاک و زیان آور در رام یشت از دیو ویو اسم برده نشده اما در فرگرد ۵ وندیداد صراحةً از این دیو یاد شده و با دیو مرگ

استوویذوتو صدده. وایو. Astovidhotu (رجوع بجلداول ص ۵۱۱) یکجا نامیده شده است در مینوخرده فصل ۲ فقره ۱۱۵ از وای وه و وای وتر (هوای خوب و هوای بد) صحبت شده وای وتر بهمراهی استوویذوتو و دیوهای دیگر در مقابل وای وه و سروش و بهرام در سر پل چنوت میکوشند که روح را بدوزخ کشانند چنانکه ملاحظه میشود دیو ویو با دیو مرگ مربوط است

کلمه ویو از وا vā که بمعنی وزیدن است مشتق شده است گفتیم در وید وایو Vāyu غالباً اسم مخصوص پروردگار باد است و با اندرا Indra مربوط است اینک در این جا می افزائیم : وایو و اندرا در وید باهم سوار گردونه درخشان هستند و نشیمنگاه زرین دارند از وایو و اندرا معاً در جنگ پیروزی درخواست میشود و شکست دشمن طلب میکردد اساساً وایو نزد اقوام آریائی هندو ایرانی اسم یکی از پروردگاران طبیعت و دارای خصایص معینی بوده بعدها نزد ایرانیان امتیازی گرفته از برای آن دو جنبه قائل شده اند یک جنبه خوبی و یک جنبه بدی اندروای خوب مثل همه چیز خوب ایزدی است و اندر وای بد مانند سایر چیزهای بد اهریمنی است برخلاف اوستا در وید صحبت از اندروای خوب و بد نیست

در انجام متذکر میشویم در اوستا او پر و کثیری به ویدده. و سدده. Uparō Kairya صفتی است که همیشه از برای ویو آورده شده و معنی آن مناسبت نامی با شغل ایزد هوا دارد یعنی در بالا عامل و در بالا کارگر نگارنده این صفت را بمعنی مجازی گرفته «زبردست» ترجمه کرده ام

راجع به ویو بکتاب ذیل ملاحظه شود

Erānische Alterthumskunde von Spiegel 2 Bd. s. 101—104.

Études Iraniennes par Darmesteter Tome second p.187—194.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 578—580.

Geschichte der Religion im Alterthum von Tiele. Deutsche Ausgabe von Gehrich II Band s. 221—2. 5.

Die Amerā Sepenta von Bernhard Geiger s. 79.

Die Yašt's des Avesta von Herman Lommel s. 148-150.

تهمورث

(در فقره ۱۱ رام یشت)

در کتب نواریخ راجع به تهمورث روایات مختلف ذکر شده بطوری که نمی توان میان آنها الفتی داد مثلاً طبری و پس از او تقریباً همه مورخین نوشته اند که در عهد تهمورث بوداسف ظهور کرد که مذهب صابئین آورد همچنین غالباً نوشته اند که در عهد تهمورث طوفان بوقوع پیوست و این پادشاه کتب را در اصفهان بزیبر خاک پنهان نمود تا از آسیب طوفان محفوظ ماند چنانکه میدانیم بوداسف یا بودای هندی (رجوع بمقاله گشونم) محققاً در اواسط قرن ششم قبل از مسیح تولد یافت و طوفان نوح بنامندرجات تورات در دو هزار و پانصد سال پیش از مسیح بوقوع پیوست و مذهب صابئین که در قرآن هم از آنان اسم برده شده و هنوز يك جمعیت تقریباً پنج هزار نفری از آنان در عراق و چند خانواده در جنوب ایران موجود و نگارنده در سال ۱۳۰۶ شمسی مفصلاً با آنان صحبت داشتم ابدأ مربوط بآئین بودا نیست همچنین آنچه مسعودی مینویسد که ایرانیان پیش از زرتشت مذهب صابئین داشته اند بکلی بی اساس است از این روایات نقیض و درهم برهم چنین برمی آید که در هر دوره و عهدی داستان نوی بداستان تهمورث افزوده شده امروزه از برای ما ممکن نیست که بمآخذ اصلی بی برده وجه مناسبت آنها را بیان کنیم چون از ذکر مناسبات منطقی عاجزیم در این مقاله لزومی بذکر آن روایات هم نمی بینیم چه در تاریخ کبیر طبری و مروج الذهب مسعودی و تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء حمزه اصفهانی و آثارالباقیه بیرونی و مجمل النواریخ وغیره مفصلاً این روایات مندرج است در کتب برخی از مستشرقین کلیه داستان تهمورث جمع گردیده و کما بیش شرح و توضیحاتی هم برای آنها نوشته شده است در آخر این مقاله صورت آن کتب را خواهیم نگاشت در این مقاله آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص تهمورث آمده و آن مقداری از

معنی جزء دوم که اروپ باشد بطور تحقیق معلوم نیست برخی از مستشرقین معنی ای از برای آن حدس زده اند که چندان قابل توجه نیست کلمه اُروپنی urupi جداگانه در اوستا استعمال شده و .معنی يك قسم سکی است ، چنانکه در فرگرد ۱۳ و ندیداد فقره ۱۶ و فرگرد ۵ فقره ۳۳ در کتب توارنخ دو صفت از برای تهمورث ذکر کرده اند اولی دیوبند که معنی آن معلوم است و .عناست در بند نمودن وی دیوها را بچنین صفتی متصف شده است دومی ریاوند یا دیباوند این کلمه که با شکل دیگر هم ضبط شده خواه بواسطه

در فقرات مذکور رامیاد یشت آمده است «فرکیانی مدت زمانی به تهمورث زیناوند تعلق داشت از پرتو آن او در روی هفت کشور شهریاری نمود بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپا نهادست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همی ساخت «متأسفانه در اوستا مختصراً از تهمورث یاد شده اما آنچه در کتاب مقدس مندرج است مطابق مندرجات کتب متأخرین است مورخین تهمورث را دومین پادشاه پیشدادی ذکر کرده اند از رام یشت هم این طور بر می آید که تهمورث دومین شهریار این خاندان باشد چه اسم او پس از هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی و پیش از جمشید سومین شهریار این سلسله ذکر شده است دیگر اینکه در اکثر کتب تواریخ سلطنت وی سی سال مندرج است در زامیاد یشت همین مدت را برای او قائل شده اند چه او در مدت سی سال اهریمن را مطیع خود داشته بر او مستولی بود در اوستا اسم پدر تهمورث معین نشده اما حمزه اصفهانی او را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر ایونکهد پسر هونکهد پسر اوشهنج ذکر نموده و جمشید را برادرش دانسته است در مجمل التواریخ هم این طور مسطور است مگر اینکه ابورکهد و هورکهد بجای ایونکهد و هونکهد نقل شده است مسعودی تهمورث را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر ارفخشذ پسر هوشنگ نوشته است در آثار الباقیه تهمورث پسر ویونجهان پسر اینکهد پسر اوشهنک و لقبش زیباوند ضبط شده است بندهش در فصل ۳۱ فقرات ۲ و ۳ مطابق ابوریحان نقل میکند «تهمورث پسر ویونگهان پسر یکهد به هوشنگ بوده است جم و تهمورث و نرس برادر بوده اند بنا با اتفاق روایات و اب این است که تهمورث را پسر ویونگهان و برادر جمشید بدانیم و بنا بسلسله نسبی که از برای او نوشته اند او را نوه یا نبیره هوشنگ بشماریم نه اینکه چنانکه بخطا در شاهنامه آمده او را پسر هوشنگ و پدر جمشید بخوانیم در کتب تواریخ نیز مانند اوستا داستان رام کردن تهمورث اهریمن را مفصلاً نقل شده است درست شکست اهریمن بدست تهمورث در روز خرداد در ماه فروردین

روی داد^۱ در تاریخ بلعمی مسطور است «خدای عزوجل او را چنان نیرو داده بود که ابلیس را و دیوان را فرمانبردار خود کرده بود و ایشان را فرموده بود که از میان خلق بیرون شوند و همه را از آبادانی بیرون کرد به بیابانها و دریاها فرستاد و شان و زینت ملوک و اسب نشستن و زین برنهادن او آورد و استر بجهان او آورد و خر بر اسب او افکند تا استر آمد و استر را بار برنهاد و یوز را شکار او آموخت و پارسی را او افکند و خط او نوشت» در شاهنامه آمده است

برفت اهرمن را با فسون به بست چو بر تیز رو بار کی بر نشست
زمان تا زمان زینش بر ساختی همی کرد کیتیش بر تاختی

در يك روايت منظوم که مستشرق مرحوم اشپگل Spiegel در کتاب خود موسوم به (ادبیات پارسیان) طبع نموده این داستان مفصلاً نقل شده و خلاصه اش این است^۲ «تهمورث اهرمن را در مدت سی سال در بند داشت برو زین نهاده بر پشت او سوار شده هر روز سه بار گرد کیتی میکشت و بر سرش گرز پولادین میکوفت و با او دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیمود وقتی که از گردش برمیکشت او را در بند نموده جز زخم گرز گران آشام و خوراکی نداشت زن تهمورث واقعه اسب بی خواب و خوراک را از شوهرش باز پرسید تهمورث در پاسخ گفت من خود نیز از کار این اهریمن در شگفت بودم راز کار از او جو یا شده بمن چنین گفت که خوراک من از گناه مردم است هر آن روزی که از مردمان بیشتر گناه سرزند من بیشتر خورش یافته شاد و خرم شوم هر آن روزی که کمتر بدی کنند من در رنج گرسنگی دچار گردم اهریمن سالها در بند بود تا اینکه از برای رهایی خود چاره اندیشید و بزنی تهمورث وعده بخشیدن انگبین و ابریشم داد، تحفه هایی که در جهان کسی ندیده بود در صورتی که او از شوهرش بپرسد که در هنگام تاخت و تاز در فراز و نشیب البرز در کجا از سرعت سیر من او را هراس فرا گیرد زن تهمورث بنا بدستور اهریمن قصه را

از شوهرش درخواست نمود تهمورث در جواب گفت هنگامی که او از البرز بتندی سرسوی نشیب نهد مرا بیم فرا گیرد و گرز پیانی بسرش می‌کوبم تا از گزند جان بدر برم زن تهمورث آنچه از شوهرش شنیده بود باهریمن باز گفت و غسل و ابریشم دریافت روز دیگر در بامداد بنا بعبادت تهمورث بر پشت اهریمن اسب پیکر برآمده گردگیتی همیتاخت تا بر فراز البرز برآمد و از آنجا روی به نشیب نهاد آنگاه اهریمن سرکشی نمود و خیرگی آغاز کرد هرچند تهمورث گرز نواخت و خروش برآورد و بر مرکب نهیب زد سودی نه بخشید اهریمن او را از زین بزمین بیفکند و دم در کشیده او را فرو برد و روی بگریز نهاد آنگاه سروش شاه جمشید را از مرگ تهمورث آگاه ساخت و بدو تدبیری آموخت که چگونه لاشه تهمورث را از شکم اهریمن بیرون تواند کشید جمشید آنچنان که سروش گفته بود بجای آورد و اهریمن را بجرم غلامبارگی فریفته لاشه تهمورث از شکم بیرون کشیده و شست و شو داده باستودان نهاد بنای استودان از آن روز است

در کتب مورخین بنای چندین شهر چنانکه حمزه مینویسد به تهمورث منسوب است از آن قبیل بابل و قهندز مرو و کردینداد که یکی از شهرهای مدائن بوده است دیگر از اعمال مشهور تهمورث رام کردن دیوهاست که در اوستا هم اشاره بآن شده است میر خواند در روضه الصفاء از تاریخ جعفری نقل نموده مینویسد که «تهمورث بدست خود یک هزار و چهار صد و هشتاد دیو بکشت و هشتصد سال عمر او بود و سی سال سلطنت کرد و در دیار بلخ مدفون گشت» دیگر از اعمال مشهور تهمورث بوجود آوردن خط است که در اوستا ذکر از آن نیست اما در یکی از قطعات اوستائی معروف به ائوگدئچا فقره ۹۱ آمده است «تهمورث زیناوند و یونگهان که دیو دیوان اهریمن را به بار داشت هفت قسم دبیری (خط) از او آورد»^۱ همچنین در مینوخرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ آمده «برتری تهمورث نیک آئین در این بود که او اهریمن

را در مدت سی سال به بار داشت و هفت قسم دبیری را (خط را) که اهریمن پنهان نموده بود آشکار ساخت، در شاهنامه مندرج است دیوها در جنگ تهمورث شکست یافته گرفتار بندوی شدند از او درخواستند که آنان را نکشد تا در عوض هنر نوشتن باو بیاموزند

نوشتن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش بر افروختند
نوشتن یکی نه که نزد يك سی چه رومی چه نازی و چه پارسی
چه هندی و چینی و چه بهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی

چنانکه ملاحظه میشود فردوسی میگوید تقریباً سی قسم خط بیاموختند اما فقط از شش قسم خط اسم میبرد دیگر اینکه از شاهنامه برمی آید که خط صنعت اهریمنی است. بی شک سهوی است چنانکه از مندرجات ائوگمڈنچا و مینوخرّد صراحتاً مفهوم میشود باید خط را هنر ایزدی و آفریده سینت مینو یا خرد مقدس دانست لکن چندی اهریمن آن را پنهان نموده بشر را از آن محروم داشت در انجام متذکر میشویم که تهمورث در آئین مزدیسنا از یارسایان و از خدا پرستان بشمار است و برخلاف آنچه حمزه اصفهانی نوشته که در عهد تهمورث بت پرستی رواج گرفت در کتاب هقتم دینکرد فصل ۱ فقره ۱۹ مندرج است که تهمورث بت پرستی را برانداخت و مردم را بتنایش پروردگار امر کرد

در خصوص تهمورث بکتاب ذیل رجوع شود

Zoroastrische Studien von Windischmann s. 196-211.

Erânische Alterthumskunde von Spiegl B. I s. 516- 522

Le Premier homme et le Premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Arch. d'études Orient., par Christensen vol. XIV, upsala 1918, p. 181-218.

Encyclopédie de l' Islām, Tahmūrath par v. Minorsky






رام یشت

بخوشنودی اندر وای (ویو) زبردست که دید بان سایر آفرینشهاست ॐ

﴿کرده: ۱﴾

۱ من میستایم آب را و بخ را^۱ من میستایم آشتی پیروزمند را و سود را
هریک از این دو را این اندر وای را ما میستایم این اندر وای را
ما (بیاری) میخوانیم از برای این خانه از برای خانهد ای این خانه
و از برای راد مردی که زور نذر کند . . . ستور و کلام ما اینکه
یکبارگی بدشمن شکست دهیم و بهترین ایزد را ما میستایم ॐ

۲ او را بستود آفریدگار اهورا مزدا در آریاویج (در کنار رود) دائیتیای
نیک^۳ در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی قرش زرین
نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ۰

۱ بخ یعنی خدا و ایزد است و نیز یعنی برخ و بهره و بخش است چنانکه بگَ  Baga در گاتها باین معنی اخیر آمده است در سایر قسمتهای اوستا بخَ  گاهی معنی ایزد و گاهی معنی بهره و برخ است در کتیبه های پادشاهان هخامنشی غالباً بکلمه بگَ معنی خدا بر میخوریم «بخ بزرگ است اهورا مزدا . . .» درسانسکریت بهاگَ Bhaga و در روسی بگوگو Bogu گویند در وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۲۳ بنودات  Baghōdāta یعنی خداداده و خدا آفریده، از همین ترکیب است اسم شهر معروف بنداد در کنار دجله و باکو شهر معروف قفقاز نیز متضمن کلمه بخ است در فقره ۳۰ تشریشت بنوخت  و Baghō-baxta یعنی از طرف ایزدان مقرر شده 

فغ معرب بخ در ترکیب کلمه قففور عنوانی است که ایرانیان پادشاهان چین داده اند یعنی بود بخ یا سرخدا در واقع عنوان پادشاهان آن سرزمین را از چینی بخاری ترجمه کرده اند در اشعار متقدمین بسا کلمه فغ معنی بت استعمال شده عصری گفته است
گفتم قغان کنم ز تو ای بت هزار بار گفتا که از قغان بود اندر جهان قغان (لغات فرس اسدی)
جلد اول یشتها ص ۴۱-۴۲ نیز ملاحظه شود

۲ بجای قاط کلمه ایست که معنی آن درست معلوم نیست

۳ راجع بکلمات آریاویج و دائیتیا صفحات ۵۹ و ۲۸۳ جلد اول ملاحظه شود

۳ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من
آفرینش خرد خبیث (انگرم مینو) را در همشکنم اما نه (آفرینش) خرد
مقدس (سپنت مینو) را ॐ

۴ اندر وای زبردست این کامیابی را با و داد تا اینکه آفریدگار اهورا مزدا
کامروا گردید ۱ ॐ

۵ اندر وای پاک را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه
از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند با زور میستایم آن اندر وای
نیرومند زبردست را، اندر وای زبردست را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر
و با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و زور و با کلام
راستین
ینکبه هاتم ۲ ॐ

❧ (کرده: ۲) ❧

۶ من میستایم آب را و بنم را . . . ۳ ॐ

۷ او را بستود هوشنگ پیشدادی در بالای قلّه (کوه) هرای ۴ بفلز
پیوسته در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد
برسم گسترده با کف دست سرشار ۵ ॐ

۱ راجع بتواضع ایزدی که اهورا مزدا یکی از فرشتگان خود را میستاید بجلد اول
صفحه ۳۲ ملاحظه شود

۲ در خصوص دعای معروف ینکبه هاتم . . . رجوع شود بجلد اول بفقرة ۲۲
هرمزد یشت ص ۶۱ و بگاتها بمقالة ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲

۳ تمام فقرة اول در اینجا تکرار میشود

۴ کوه هرام = البرز رجوع شود بجلد اول ص ۱۳۱

۸ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من
دو نلک از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن را برافکنم^۱ ۰

۹ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوشنگ پیشدادی
کامروا گردید

اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از
تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . ۲ ۰

﴿کرده ۳﴾

۱۰ من میستایم آب را و بغ را . . . ۳ ۰

۱۱ او را بستود تهمورث زیناوند (مسلح) در روی تخت زرین در روی بالش
زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار^۴ ۰

۱۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من
همه دیوها و مردمان، همه جادوان و پریها ظفر یابم که من اهریمن
را بییکر اسبی در آورده در مدت سی سال تا بدو کرانه زمین برانم ۰

۱۳ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه تهمورث کامروا گردید
اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از
تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . ۲ ۰

﴿کرده ۴﴾

۱۴ من میستایم آب را و بغ را . . . ۳ ۰

۱ ورن = دیلم و گیلان رجوع شود بجلد اول ص ۵۷

۲ مثل ففره ۰

۳ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

۴ راجع به تهمورث و صفت زیناوند (مسلح) بمقاله تهمورث ملاحظه شود ص ۱۳۸-۱۴۴

۱۵ او را بستود جشید دارندۀ کله و رمۀ خوب در بالای هکر^۱ بلند سراسر
دوخشان (و) زرین در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی
فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار °

۱۶ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من
در میان تولد یافتگان (بشر) فرمندترین کردم، در میان مردمان
خورشیدسان باشم که من در سلطنت خود چارپایان و انسان را
فنا ناپذیر کنم آنها و گیاهها را خشک نشدنی سازم (و) اغذیه زیان
ناپذیر خورند (در سلطنت جم دلیر نه سرما بود نه گرما نه پیری بود
نه مرگ (و) نه رشک دیو آفریده ۲) °

۱۷ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه جشید کامروا گردید
اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم
آنچه از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . ۳ °

❦ (کرده ۵) ❦

۱۸ من میستایم آب را و بخ را . . . ۴ °

۱ هکر در اوستا هو کثریه hukairya اسم بلند ترین قله کوه هربرز
(البرز) است رود اردویسور از بالای آن یلندی هزار قد آدمی سرا زیرگشته بدربای
فراخکرت فرو میریزد رجوع شود به یسنای ۶۵ فقره ۳ به آبان یشت فقرات ۳ و ۲۵ و ۹۶
و بگوش یشت فقره ۸ و بهر یشت فقره ۸۸ و برشن یشت فقره ۲۴ و بندهش فصل ۱۲ فقره ۵
معنی لفظی هو کثریه یعنی خوب کنش در خصوص هربرز بجلد اول ص ۱۳۱ ملاحظه شود
۲ جلاتی که در میان ابروان نوشته شده متعلق است به یسنای ۹ فقره ۵ که اینجا
بعدها افزوده شده است

۳ مثل فقره ۵

۴ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۱۹ او را بستود اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه در کردند سخت راه^۱
در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم
گسترده با کف دست سرشار^۲

۲۰ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که همه
هفت کشور را از آدمی تهی کنم^۳

۲۱ نه بستانیده نه بآرزومند نه بنا جوانمرد زور نثار کننده این کامیابی را
اندروای زبردست ارزانی نه بخشید
برای فروغ و فرش . . .^۲

﴿کرده: ۶﴾

۲۲ من میستایم آب را و یغ را . . .^۳

۲۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آبتین از خاندان توانا در (مملکت)
چهار گوشه ورن در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش
زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار^۴

۲۴ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من
به اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار مکر دارنده
ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی (و) خبیث و فریفتار جهان، این
دروغ بسیار زورمند که اهریمن برضد جهان مادی ییافرید از برای فتنای
جهان راستی که من هر دو زنش را شهرناز و ارنواز را بر بایم کسانی که

۱ در خصوص کنند که در اینجا با صفت (راه دشوار دارنده و صعب العبور) آمده

رجوع شود بجلد اول ص ۱۹۰

۲ مثل فقره^۵

۳ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

۲۹ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه گرشاسب کامروا گردید
 اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه
 از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 برای فروغ و فرش ۱. . . . ۱. ۰۰

❖ (کرده: ۸) ❖

- ۳۰ من میستایم آب را و بغ را ۲. . . . ۲.
- ۳۱ او را بستود ائوروسار^۳ بزرگ^۴ در ییشه (جنگل) سفید در بیش
 ییشه سفید در میان ییشه سفید در روی تخت زرین در روی بالش زرین
 در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار *
- ۳۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که یل
 مالک ایران، استوار سازنده سلطنت: خسرو مارا^۴ نکشد که خویشان
 از کیخسرو برهانم
 او را بر افکند کیخسرو در همه ییشه آریائیا (ایرانیان) * ۰ ۰۰
- ۳۳ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه کیخسرو کامروا گردید
 اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از
 توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 برای فروغ و فرش ۱. . . . ۱. ۰۰

۱ مثل فقره ۰

۲ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

۳ ائوروسار آریاها امیری است که بدست کیخسرو شکست یافت معنی لفظی این اسم معلوم نیست

۴ در متن کله (مارا) بجای (مرا) آمده است

۰ بنظر میرسد که در این فقره جلالتی افتاده باشد. ظاهراً بایستی این طور باشد
 ائوروسار کامیاب نگردید اما نذر رقیب وی کیخسرو مقبول افتاده بشکست دادند
 ائوروسار موفق گردید

﴿کرده: ۹﴾

۳۴ من میستایم آب را و بگ را ۱. ☪

۳۵ او را بستود هوتس^۲ دارندۀ برادران بسیار از خاندان نوذر در روی
تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با
کف دست سرشار •

۳۶ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من
درخانۀ کی گشتاسب عزیز و محبوب و خوب پذیرفته شوم ☪

۳۷ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوتس کامروا گردید
اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه
از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش ۲ ☪

﴿کرده: ۱۰﴾

۳۸ من میستایم آب را و بگ را ۱ ☪

۳۹ او را بستودند دوشیزگان هنوز بمردها نرسیده در روی تخت زرین
در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست
سرشار •

۴۰ از او درخواستند این کامیابی را بها ده توای اندروای زبردست که ما
خانخدای (شوهر) زیبا بالا و جوانی بگیریم که با ما در مدتی که ما (زن
و شوهر) در حیات هستیم خوب سلوک کند و اعقاب دانا، هوشیار
و خوشگو او از ما بوجود آورد ☪

۱ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۲ هوتس زن کی گشتاسب است رجوع شود بجلد اول صفحات ۲۶۷ و ۳۸۷

۳ مثل فقره •

۴۱ اندروای زبردست این کامیابی را بآنان داد تا اینکه آن دوشیزگان کامروا گردیدند

اندروای پاك را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش ۱. ۰۰

❧(کرده: ۱۱)❧

۴۲ من میستایم آب را و بغ را ۲
سپنت مینوی (خرد مقدس) رایومند (و) فرمند را ما میستائیم ۰۰

۴۳ ای زرتشت پاك براستی اندروای نام من است از این جهت براستی اندروای نام من است برای اینکه من هردو آفرینش را میرانم آنچه آفریده خرد مقدس است و آنچه ساخته خرد خبیث است ای زرتشت پاك جوینده نام من است از این جهت جوینده نام من است برای اینکه من بهر دو آفرینش میرسم , آنچه آفریده خرد مقدس و آنچه ساخته خرد خبیث است ۰۰

۴۴ ای زرتشت پاك بهمه چیر شونده نام من است از این جهت بهمه چیر شونده نام من است برای اینکه من بهر دو آفرینش ظفر یابم آنچه آفریده خرد مقدس و آنچه ساخته خرد خبیث است ای زرتشت پاك نيك کردار نام من است از این جهت نيك کردار نام من است برای اینکه من نسبت بآفریدگار اهورا مزدا و امشاسپندان نیکوئی و رزم ۰۰

۴۵ پیش رونده نام من است پس رونده نام است . . .
. . . . ۳. یا بنده فرنام من است ۰۰

۱ مثل فقره ۵

۲ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

۳ بجای نقاط شش کله خراب شده است

۴۶ تند نام من است تند ترین نام من است دلیر نام من است دلیر ترین نام من است سخت نام من است سخت ترین نام من است قوی نام من است قوی ترین نام من است

. . . نام من است

. . . نام من است بیکبارگی شکست دهنده نام من است

. . . نام من است برضد دیوکار کشنده نام من است

. . . نام من است ۱ ॐ

۴۷ ستیزه شکن نام من است بستیزگی چیر شونده نام من است تموج آورنده (آب) نام من است موج ریزنده نام من است موج انگیز نام من است زبانه کشنده نام من است ۲ . . . ۳ ې

۴۸ نیزه سرتیز نام من است نیزه سرتیز دارنده نام من است نیزه پهن نام من است نیزه پهن دارنده نام من است نیزه آخته نام من است نیزه آرنده نام من است فرهمند نام من است بسیار فرهمند نام من است ې

۴۹ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی در میان لشکرتشنه بخون (باشی) و در میان صف رزم مرتب شده در میان دو مملکتی که (دو قومی که) بضد هم میجنگند ې

۵۰ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی که آموزگار دروغین ناپاک بپونده یا دونده یا سواره یا با گردونه تا زنده بطمع نعمت و بطمع عافیت (روی کند) ې

۱ در این قره چهار کله خراب شده است

۲ در این قره سه اسم خراب شده است

۳ گِرَدَ 𐬔𐬀𐬭𐬀 Geredha طماع ترجمه شده دو اسم دیگر نیز در جلات بعد که بجای آنها نقاط گذاشتیم با همین کله ترکیب یافته اما معنی ای از آنها بر نیاید

۵۱ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاك وقتی که او در بند نگاه داشته شده

در بند بیرون کشیده شده در بند سواره بدر برده شده باشد

۰۰

۵۲ اندر وای که در همه جا با سبها و مردان تردید مستولی کند و در همه جا

بضد دیو در کار است در امکان پست و بهزار تیرگی پیچیده حاضر شود

بنزد کسی که با و توجه کرده باشد ۰۰

۵۳ با کدام هدیه تورا بستایم کدام هدیه نثارت کنم با کدام هدیه مراسم

ستایش تورا بحری سازم، بشود حضور بهم رساند اندر وای تند و کربند بیلا

بسته، با کربند محکم، با گام بلند؟ با سنی کشاده؟ با تیهکاه قوی؟

با چشمهای آلوده نشده؟ مانند کسی که شهریار مملکتی و شهریار

مطلق است ۲ ۰۰

۵۴ ای زرتشت پاك برسم برگیر روشن و پر فروغ

در روشنائی روز تا سپیده دم ۳ ۰۰

۵۵ اگر تو ستایش مرا بجای آوری من تو را از کلام مزدا آفریده فرهمند

درمان بخش آگاه سازم بطوری که اهریمن تبه کار بتو غلبه نکند نه جادو

نه جادو گر نه دیو نه بشر ۰۰

۵۶ اندر وای چالاك را ما میستائیم اندر وای دلیر را ما میستائیم اندر وای

چالاك ترین چالاكان را ما میستائیم، اندر وای دلیر ترین دلیران را

ما میستائیم، اندر وای زرین خود را ما میستائیم، اندر وای زرین تاج

را ما میستائیم، اندر وای زرین طوق را میستائیم، اندر وای زرین

گردونه را ما میستائیم، اندر وای زرین چرخ را ما میستائیم، اندر وای

۱ بجای نقاط از چندین کلمات معنی ای بر نیاید

۲ معان جلاق که در آخر آنها علامت استفهام گذاشتیم درست معلوم نیست

۳ این قره خراب شده است

زرین سلاح را ما میستائیم، اندر وای زرین جامه را ما میستائیم، اندر وای
 زرین کفش را ما میستائیم، اندر وای زرین کمر را ما میستائیم، اندر وای
 مقدس را ما میستائیم، اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از توای
 اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 برای فروغ و فرش ۱.

۵۷ یتا اهو

آفرین (درود) میفرستم به اندر وای زبردست که دید بان سایر آفرینشهاست
 آنچه از توای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 اشم و هو
 اهامائی رئشچه ۲.

۱ مثل قمره ۵

۲ رجوع شود، مقاله ملحقات یشتها صفحه ۳۲ و بقمره ۳۳ هر مزد یشت جلد اول

دین

کلمه دین در اوستا دَئنا و سَئنا *daenā* آمده و مانند کلمه چیستا مؤنث است و از دا و س *dā* که بمعنی اندیشیدن و شناختن است مشتق میباشد از همین ماده است کلمه سانسکریت دهی *dhi* چنانکه ملاحظه میشود ریشه و بنیان کلمه دین در فارسی آریائی است از برای دین کلمه عربی اصل و بنیانی در السنه قدیم سامی موجود است در زبان قوم سامی نژاد اکاد *Akkad* که در شمال عراق حالیه سلطنت داشته اند و بعدها بابلیها جای آنان را گرفته تمدنشان را اخذ کرده اند کلمات دنو *denu* و دینو *dinu* بمعنی قانون و حق و قضاء و حکم است، دانو *dānu* یعنی حکم کردن، دیان *dajjānu* یعنی حاکم و قاضی در عبری و آرامی دین *din* و دین *dina* بمعنی قانون و حق و قضاء و حکم است، دان *dān* یعنی حکم کردن، دیان *dajjān* و دیانا *dajjānā* یعنی حاکم و قاضی، مدینت *medīnta* یعنی مدینه و بلد (شهر) لغات عربی دین و دیان و مدینه از آرامی داخل زبان عربی شده است^۱ مدینه نظر بمعنی اصلی محل حکم و قضاست، یوم الدین یعنی روز محاکمه، کلمه دین در عربی نخست بمعنی حکم و قضاء، دوم بمعنی رسم و عادت، سوم بمعنی کیش و آئین است برخی از مستشرقین نوشته اند که دین عربی بمعنی مذهب از ایرانیان بعاریت گرفته شده است و برخی دیگر گمان کرده اند که لغت دین را ایرانیان از بابلیها بعاریت گرفته اند^۲ در قدیمترین آثار کتبی ایران که گاهای زرتشت باشد و قدمت آن تا به هزار سال پیش از مسیح میرسد مکرراً بکلمه دَئنا بر میخوریم در قسمتهای دیگر اوستا نیز بسیار استعمال شده است در تفسیر پهلوی اوستا یا زند دین *dēn* و دینا *dēna* یا دینک *dēnka* گردیده و در فارسی نیز دین گوئیم دین در گاهها بمعانی مختلف آمده در یسنا ۴۴ قطعات ۱۰ و ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۶

چیستا بمعنی فرشته علم همیشه با صفت رزیشْت *razista* آمده
یعنی راست ترین چنانکه در یسنا ۲۵ فقره ۵ و در خورشید نیایش فقره ۸
و در مهر یشت فقره ۱۲۶ در اینجا متذکر میشویم که چیستا در فقره اخیر
مقدس و زور نثار کننده (یعنی عبادت کننده) و سفید و سفید پوش تعریف
شده است سفید پوش بودن چیستا یعنی ایزد علم مزدیسنا قهرآ ما را بسفید
پوش بودن آثر بانان و موبدان یعنی علماء دین مزدیسنا منتقل میسازد که
از زمان قدیم تا امروز سفید پوش بوده و هستند نظر بمعنی کله چیستی
این ایزد مناسبت نامی با (دئنا) یعنی ایزد دین مزدیسنا دارد و بهمین
مناسبت است که یشت شانزدهم با اینکه در تعریف چیستی است دین یشت نامیده
شده است بسا این دو ایزد باهم نامیده شده اند از آنجمله در فقره ۲۴
دو سیروزه کوچک و بزرگ آمده است "چیستای راست ترین مزدا آفریده
مقدس را ما میستائیم دین نیک مزدیسنا را ما میسائیم"

گذشته از قطعات مختلف اوستا که از برای نمونه چند فقرات آنها را راجع
به چیستا ذکر کردیم تمام دین یشت چنانکه در آغاز گفتیم بایزد علم متعلق است
از مندرجات این یشت برمیآید که این ایزد بدین زرتشتی اختصاصی دارد چه
فقط در این یشت زرتشت و زش هووی و آثر بان یعنی پیشوای دینی و شهریار
مملکت بدو نیاز برده حاجتی خواسته اند در صورتی که در یشتهای دیگر چنانکه
در آبان یشت و گوش یشت و رام یشت وارت یشت گروهی از پادشاهان پیشدادی
و نامداران پیش از زرتشت ایزدان این یشته را ستوده تمنائی داشته اند

پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از ایزد علم درخواست
کرده است بخصوصه در فقره دوم این یشت بجمله برمیخوریم که در عین سادگی
بسیار دلکش و در این روزگاران که وطن ما گرفتار چنگال نادانی اهریمنی است
بجاست درخواست نیاگان خود را که در چند هزار پیش از فرشته دانش داشته اند
یادآور شویم حضرت زرتشت در فقره مذکور به چیستا خطاب نموده گوید "ای
علم راست ترین مزدا آفریده مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر
در دنبال باشی بمن برس"

چیستا = دانش

یشت شانزدهم موسوم است به دین یشت ولی در این یشت از دین که در مقاله بعد از آن صحبت خواهیم داشت سخن نرفته بلکه سراسر این یشت متعلق است بایزد علم که او را چیستی یا چیستا گویند در اوستا گاهی چیستی $\check{C}isti$ و گاهی چیستا $\check{C}istā$ آمده است از این دو کلمه که هردو بصیغه مؤنث است یک چیز اراده گردیده است ممکن است که چیستا شکل معمولی کلمه اصلی چیستی باشد چیستی بمعنی دانش و معرفت است و بسا معانی دیگر که اندیشه و آگاهی و آئین و دستور دینی باشد از آن برمیآید چیستا در سانسکریت که بمعنی اندیشه و تصور است از همان ماده چیستی میباشد چیستی از فعل چیت $\check{C}it$ که بمعنی اندیشیدن و آگاهی یافتن و دانستن است و در اوستا غالباً استعمال شده مشتق میباشد چیستی در کتاب مقدس مشتقات زیاد دارد از آنجمله است چیستیوت $\check{C}istivant$ یعنی دانشمند سومین دختر پیغمبر ایران موسوم بوده به پئورو چیستا $Pōurucistā$ حضرت زرتشت از این دخترش راجع بعروسیش با جاماسب وزیر کی گتاشاسب در گانه‌ها یسنا ۵۳ قطعه ۳ اسم میبرد پئورو چیستا یعنی پُردان و بسیار فرزانه چیستی و چیستا در تفسیر بهلوی اوستا به فرزانیگی ترجمه شده نگارنده در تفسیر دین یشت آن را (علم) ترجمه کرده ام -

چیستی بمعانی که در فوق ذکر شده مکرراً در گانه‌ها آمده است چنانکه در یسنا ۳۰ قطعه ۹ و یسنا ۴۴ قطعه ۱۰ و یسنا ۴۷ قطعه ۲ و یسنا ۴۸ قطعه ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعات ۱۶ و ۱۸ و ۲۱ در هر جای گانه‌ها که لغت چیستی استعمال شده اسم مجرّد است بیکی از معانی مذکور در هیچ جا اسم ایزد مخصوص علم نیست اما در قسمتهای دیگر اوستا هم اسم مجرّد است چنانکه در هرمزد یشت فقرات ۷ و ۲۶ و غیره و هم اسم مخصوص ایزد دانش است چنانکه در یسنا ۱ فقره ۱۴ و در سروش یشت ها دُخت فقره ۱۶ و در فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۳۹ در این دو فقره اخیر چیستی و چیستا هردو با هم ذکر شده اند لایند از هردو ترکیب همان فرشته علم اراده کرده اند

و یسنا ۵۳ قطعات ۱ و ۲. بمعنی کیش است و بسادر قطعات دیگر بمعنی خصایص روحی و تشخیص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ و ۲۰ و یسنا ۳۳ قطعه ۱۳ و یسنا ۳۴ قطعه ۱۳ و یسنا ۴۴ قطعه ۹ و یسنا ۴۵ قطعه ۲ و یسنا ۴۶ قطعات ۶ و ۷ و ۱۱ و یسنا ۴۸ قطعه ۴ و یسنا ۴۹ قطعه ۹ و یسنا ۵۱ قطعات ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۱ و یسنا ۵۳ قطعه ۵ همینطور است در اجزاء دیگر اوستا دین گاهی بمعنی کیش و باصفات اهورائی و زرتشتی و مزدیسنا و زیبا و نیک آمده چنانکه در یسنا ۶ فقره ۲ و یسنا ۸ فقره ۷ و یسنا ۱۲ فقره ۹ و وندیداد فرگرد ۲ فقرات ۱ و ۴۲ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲ و ۱۶ و تشریشت فقرات ۲۳ و ۲۹ و ۵۹ و گوش یشت فقره ۲۶ و مهر یشت فقرات ۶۴ و ۶۸ و فروردین یشت فقرات ۹۴ و ۹۹ و زامیاد یشت فقره ۸۲ و گاهی بمعنی خصایص روحی و تشخیص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ۴۰ فقره ۱ یسنا ۵۴ فقره ۱ و وندیداد فرگرد ۵۵ فقره ۶۲ و فرگرد ۱۰ فقره ۱۹ و غیره

دین. بمعنی اخیر یکی از قوای پنجگانه باطنی انسان است در یسنا ۲۶ فقره ۴ و فروردین یشت فقرات ۱۴۹ و ۱۵۵ این پنج قوه باهم ذکر شده و در جلد اول یشتها صفحات ۵۸۷ - ۵۸۹ از آنها صحبت داشتیم دین در ردیف سایر قوای باطنی آدمی حس روحانی و ایزدی و تشخیص معنوی وی بشمار است یا بعبارت دیگر وجدان اوست که مستقل از عالم جسمانی فنا پذیر است و آن را آغاز و انجامی نیست این قوه را آفریدگار در باطن انسان بودیمه گذاشته تا او را از خوبی و بدی کردارش آگاه سازد اگر انسان با آواز این قوه گوش فرا ندهد و از نیکی روی گردانیده بسوی زشتی کراید و بگناهی آلوده گردد آسیبی باین قوه نخواهد رسید و بهمان تقدس و پاکی ازلی خود بعالم مینوی خواهد برگشت پس از درگذشتن انسان دین در جهان دیگر در سر یل چنوت (صراط) کردار وی را بحسب ساخته بدو روی کند اگر انسان نیکوکار است دین بصورت دختر زیبائی جلوه کند و اگر گناهکار است بهیشت زن پتیاره و مهیبی در آید عجالتاً بهمینقدر اکتفاء نموده بزودی از مجسم شدن دین در واپسین مفصل تر صحبت خواهیم داشت

گذشته از معانی مذکور بسا دین در اوستا اسم مخصوص فرشته کیش زرتشتی است و همیشه با صفت مزدیسنا آمده است چنانکه در یسنا ۸ فقره ۳ و مهر یشت فقره ۱۲۶ و ارت یشت فقره ۱۶ در این فقره اخیر اهورا مزدا پدر ایزد اورت و سفندارمذ مادر وی و سروش و رشن و مهر برادران وی و دین مزدیسنا خواهر وی خوانده شده اند دین نیز اسم روز ۲۴ ماه است یعنی که نکهبانی این روز بایزد دین سپرده شده است در یسنا ۱۶ فقره ۶ و در سیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۲۴ از دین بمناسبت موکل بودن وی بروز ۲۴ ماه یاد شده است روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه که موسوم است به دی نیز دین نامیده میشود چنانکه دهمین ماه سال که موسوم است به دی نیز دین گفته میشود اما در این چهار موضع دین بمعنی کیش نیست و ایزد آئین از آن اراده نمیشود بلکه بهمان معنی دی که بمعنی آفریدگار است میباشد در جلد اول صفحه ۴۲ از آن صحبت داشتیم در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴ مندرج است که کل سرخ مخصوص بایزد دین است

گفتیم که دین بمعنی تشخص معنوی و وجدان است و در گاتهای زرتشت غالباً بهمین معنی آمده و اساس فلسفه پیغمبر ایران شمرده میشود در هر یک از افراد بشر این تشخص معنوی موجود و در میان قوای باطنی که بآن اشاره کردیم مهم ترین و شریف ترین بشار است چه در طی زندگی انتخاب خوب و بد با اوست در میان دو گوهر متضاد که سینت مینو و انگره مینو یا راستی و دروغ باشد انسان آزاد و باید بمیل و اراده خویش باستعانت دین یا وجدان راه راست یا راه کج بگزیند در گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۶ فرماید «ای اهورا در همان هنگامی که تو دینای (دین) ازلی را بیا فریدی کسی که دوستار دروغ است بدروغ اخلاص ورزد و کسی که خواستار راستی است بر راستی روی ارادت آورد» در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ فرماید «هنگامی که تو در روز نخست جهان مادی و دینا (دین) را از پرتو منش و خرد خویش ساختی هنگامی که تو جهان را بخلعت هستی بیا راستی هنگامی که تو کردار و گفتار بیا فریدی تا هر کس بآرزو

و اراده خویش بکار انتخاب پردازد از همان هنگام این یک با سخن
 سنجیده و دیگری با گفتار نکوهیده چه دانا و چه نادان هر یک بفراخور
 دل و مغز خود آواز خویش بلند میکنند « از فقرات فوق برمیآید
 که دین ازلی است اما هنگام عمل او پس از آفرینش جهان جسمانی است در یسنا ۴۸
 قطعه ۱۷ پیغمبر ایران خواستار است که وجدان (دئنا) زنش دختر فروشتر
 بدولت راستی برسد و بفروغ درستی روی کند تا در انتخاب خویش خوب را
 از بد شناخته پیرامون دروغ و آنچه زشت است نگردد چون در طی "زندگانی
 انتخاب آئین راستین و کیش دروغین با وجدان (دین) است ناگزیر در روز
 واپسین نیز چنانکه در یسنا ۳۱ قطعه ۲۰ و یسنا ۴۹ قطعه ۹ اشاره شده
 وجدان بهمرامی روان درکار خواهد بود و در نمودن راه بهشت و دوزخ و بخشیدن
 پاداش نیک و سزای زشت ذیمدخل خواهد بود این فلسفه زرتشتی بعدها در
 اجزاء دیگر اوستا برگ و بری گرفته بمجسم شدن دین یعنی وجدان آدمی
 بصورت دختر زیبایی یا زن زشتی در روز قیامت قائل شده اند این عقیده که
 یکی از شاهکارهای آئین مزدیسناست کم و بیش در اوستا و کتب پهلوی ذکر شده
 بخصوصه در هادخت نسک مفصلاً از آن سخن رفته است بملاحظه مهم بودن
 مسئله دو فرگرد نسک مذکور را که راجع باین موضوع است تفسیر خواهیم کرد
 برای اینکه در این زمینه بسیار دلکش که با انتهاء درجه پایه اخلاق ایرانیان بر آن
 بلند نهاده شده اهمالی نکرده باشیم پیش از تفسیر دو فرگرد هادخت نسک مختصراً
 بسایر اجزاء اوستا و کتب پهلوی و یازند و فارسی راجع باین موضوع میپردازیم
 در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرات ۲۷-۳۰ از مجسم شدن اعمال در روز واپسین
 چنین سخن رفته است "چون در صبح روز چهارم پس از وفات روان نیکوکار
 یا گناهکار از بدن جدا گشته بیل چنوت (صراط) رسد در آنجا دیو ویزرش^۱

۱ ویزرش *Vizareša* در بندهش فصل ۲۸ فقره ۱۸ آمده
 «در روزها و شبانی که هنوز روح در روی زمین بسر میرد بواسطه دیو ویزرش
 در یم و هراس افتاده معذب است دیو ویزرش بر در دوزخ آرام دارد» این روزها و شبها
 عبارت است از سه روز و شبی که بنا بآئین مزدیسنا روح پس از وفات در سر بالین مرده میماند
 و در روز چهارم از جسد مرده جدا میشود

روان مرد دروغ پرست دیویسنا را بزنجیر بندد آنگاه دختری نازنین و زیبا و آزاده نژاد و خوش اندام روی کند روان گناهکار را بمغاک تیره کشاند و روان نیکوکار را از پل چنوت و از زبرکوه (هرا) گذرانیده بساحت ایزدان مینوی آرام دهد^۱ چنانکه بعد معلوم خواهد شد در هر جایی که از چنین دختری یاد شده همان دین یا وجدان آدمی است که بحسب کردار انسان بصورت دختر زیبائی یا زن زشتی اعمال جهانی را بحسب نموده در مقابل روان ظاهر میشود در فرگرد ۸ ویشناسب یشت نیز از بحسب شدن دین در آخرت صحبت شده اما در این جا محتاج بترجمه نمودن این فرگرد نیستیم چه مندرجات آن خلاصه ایست از فرگرد دوم هادخت نسک که بزودی آن را تفسیر خواهیم کرد^۱ جز اینکه در اینجا می افزائیم که فرگرد ۸ ویشناسب یا گشتاسب یشت به فروشتر که برادر جاماسب و پدر زن زرتشت و وزیر کی گشتاسب است خطاب شده است^۲ پس از قطعات اوستائی در میان کتب مذهبی در جایی که مفصلاً از بحسب شدن اعمال سخن رفته در فصل ۲ فقرات ۱۲۵-۱۹۱ از کتاب پازند مینوخرد است مندرجات آن در برخی از جاها با مندرجات فرگرد دوم و سوم هادخت نسک فرقی دارد چنانکه وست West منتقل شده احتمال دارد که مأخذ مطالب آن غیر از متون اوستائی که امروزه در دست داریم باشد^۳ در اردای ویرافنامه فصل ۴ مندرج است که اردای ویراف مقدس در هنگام سیر بهشت و دوزخ بهمراهی سروش و ایزد آذر بیل چنوت رسید در آنجا روان نیکوکاری را دید که سه روز پس از وفات از جسد جدا گشته بعالم بالا روی نهاده بود همچنین در فصل ۱۷ همین کتاب مندرج است که وقتی اردای ویراف مقدس از سیر بهشت برگشت و آهنگ سیر دوزخ نمود دو باره بیل چنوت رسید در آنجا روان گناهکاری را دید که در سه شب اولی پس از مرگ معذب بود و دینش کردار

۱ راجع بترجمه گشتاسب یشت بزندان اوستای دارمستر جلد دوم صفحات ۶۸۱-۶۸۳

ملاحظه شود

۲ در خصوص ویشناسب (گشتاسب) یشت رجوع شود بمجلد اول یشتها ص ۲۶-۲۷

Mainyo-i-Khard, translated by West p. 184-187

۳

نکوهیده اش را بشکل زن پتیاره و ناهنجاری در آورده او را بسوی دوزخ میکشانید^۱ در روایت پهلوی فصل ۲۳ فقرات ۵-۱۲ مجسم شدن دین مثل اردای ویرافنامه ذکر شده است^۲

دینکرد مختصراً باین مسئله اشاره کرده مینویسد «دین بصورت دختر خوبچهری یا بصورت زن زشتی در آمده روان را بسوی بهشت یا دوزخ رهنمون گردد»^۳

در کتاب (شکندگامیک و جار) تألیف مرتان قرخ پسر اهرمز دات که ظاهراً در نیمه دوم از قرن نهم میلادی نوشته شده و متن پهلوی آن از دست رفته امروزه فقط ترجمه پازند و سانسکریت آن را که بتوسط دستور معروف پارسیان هند تریوسنگ (در اواخر قرن دوازدهم میلادی) صورت گرفته موجود است، در فصل ۴ فقرات ۹۱-۹۶ مندرج است «در روز چهارم پس از وفات کسی دختر زیبایی که خزینه دار کردار نیک است با توشه ای از کردار نیک بروان نیکوکار روی آورد همچنین در روز چهارم پس از مرگ کسی زن زشتی که خزینه دار کردار نکوهیده است با توشه ای از کردار زشت بروان گناهکار روی نماید»^۴ در دادستان دینیک فصل ۲۵ فقره ۵ نیز مسئله مجسم شدن اعمال مثل (شکندگامیک و جار) طرح شده است^۵ در کتاب (صدر بندهش) فارسی در فصل ۹۹ مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته^۶ و عین مندرجات صدر بندهش در روایت فارسی (روایت کامه بهره) نیز

The Book of Arda Viraf by M. Haug

۱

Artâ Virâf-Nâmak par Barthélemy

یادداشت‌های بارتمی نیز ملاحظه شود

The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur

۲

C. Pavry, New York 1926 p. 89.

Dinkard, edition Sanjana vol. 2 (trans) p. 82-83

۳

Shikand-Gûmânîk vijâr, the Pâzand-Sanskrit text edited by Hôshang

۴

Dastûr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West, Bombay 1887

Sacred Books of the East vol XVIII by West

۵

Saddar Nasr and Saddar Bundelesh

صدر نثر و صدر بندهش

۶

edited by Ervad B. Dhabhar Bombay. 1909. ۱۶۱-۱۷۰ ص

موجود است چه اساساً صد در بند هشت جزئی از روایت قدیم محسوب است^۱ چنانکه ملاحظه میشود مسئله مجسم شدن دین یا وجدان در روز واپسین یکی از مسائل بسیار مشهور مزدیسناست بی شک مانی (در سال ۲۷۴ میلادی کشته شد) که در دین خود بصوری قائل شده که پس از وفات در مقابل روح جلوه میکنند و در کتاب فهرست العلوم شرحی از آن ضبط شده در تحت نفوذ آئین زرتشتی بوده است^۲

اینک رسیدیم به هادخت نسک که راجع بمجسم شدن دین حاوی مجموع مطالب کتب فوق است هادخت نسک که در متن اوستای و سترگارد در جزو قطعات یشتها طبع گردیده یشت ۲۱ و یشت ۲۲ شمرده شده است^۳ اما در متن اوستای گلدنر Geldner عدد یشتها از ۲۱ تجاوز نکرده و نند یشت آخرین آنها بشمار رفته است و معمولاً زرتشتیان همین ترتیب اخیر را محفوظ داشته و هنوز هم میدارند هوک در سال ۱۸۷۲ میلادی متن اوستائی هادخت نسک را با تفسیر آن معاً از روی دو نسخه خطی قدیمی که در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده تصحیح نموده و تلفظ پهلوی تفسیر مذکور را با خط لاتینی درج کرده و با ترجمه انگلیسی در آخر ارداویرافنامه منتشر ساخته است^۴ چندی بعد دارمستتر در جزو ترجمه زند اوستای خود هادخت نسک را نیز ترجمه کرده است^۵ تفسیر پهلوی هادخت نسک دارای ۱۵۳۰ کلمه است^۶ در کتاب هشتم و نهم دینکرد که از اوستا سخن رفته و اجزاء آن یک یک شرح داده شده هادخت نسک بیستمین نسک یا کتاب اوستا بشمار رفته است

Dārāb Hormazyār's Rivāyat edited by Ervad M. R. Unvālā vol. I ۱
Bombay 1922. ۱۵۰-۱۴۹ ص

Manichäische Religion von Konrad Kessler I Band, Berlin 1889 s. 228 ۲
and 398-400.

Zend avesta edited by Westergaard vol. I Texts Yasht-fragment XXI ۳
to XXII.

The Books of Arda Viraf, with Gosht-i-Fryano, and Hadokht-Nask, ۴
texts and translations by Hoshang and Haug London-Bombay 1872.

Le Zend- Avesta par Darmesteter vol. II p. 646-658. ۵

Pahlavi Literature by West (im G. ir. Ph.) II. Band S. 88. ۶

بنابراین هادخت نسك حالیه قطعه ایست که از بیستمین نسك مفقود شده عهد ساسانیان بجا مانده است و بعلاوه سروش یشت هادخت که امروزه یازدهمین یشت اوستا را تشکیل میدهد از هادخت نسك قدیم بیادگار مانده است همچنین آفرین کهنبار جزو همان نسك از دست رفته میباشد^۱

پس از این مقدمه گوئیم هادخت نسك کنونی را که امروزه بطور معمول یکی از قطعات اوستائی میشمارند، نه جزوی از یشتها، دارای سه فرگرد یا فصل است فصل اول آن که مرکب است از ۱۷ فقره در فضیلت و تأثیر دعای معروف (اشم وهو . . .) میباشد چون داخل در موضوع این مقاله نیست آن را تفسیر نمیکنیم در فرگرد دوم از مجسم شدن دین (وجدان) نیکوکار بصورت دختر زیبائی سخن رفته و در فرگرد سوم از مجسم شدن دین گناهکار بصورت زن زشتی بحث گردیده است^۲

۱ بجلد اول یشتها صفحه ۵۲۳ نیز ملاحظه شود و به Avestalitteratur von Geldner

(im G. ir. Ph.) II Band S. ۴۰.

۲ راجع به دین و ترجمه هادخت نسك (گذشته از ترجمه هوگ Haug و دارمستر

Darmesteter) بکتاب ذیل ملاحظه شود:

La vie Future d'après le mazdéisme par Nathan Söderblom ; Paris 1901 p. 82—91.

The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C. Pavry New York 1926 p. 28—48.

Die Yas't's des Avesta von H. Lommel Göttingen 1927 S. 101—104 und 154—156.

هادخت نسک

فرگرد ۲

۱ برسید زرتشت از اهورا مزدا ای اهورا مزدا ای خرد مقدس ای آفریدگار جهان مادی ای پاک وقتی که پاکدینی (اشو) از جهان در گذرد آن شب در کجا روانش آرام گیرد؟ •

۲ آنگاه گفت اهورا مزدا او (یعنی روح) بسر بالین جا نموده اُشتودگاتا^۱ سرایان این چنین آمرزش درخواست کند "رحمت (نیکوئی) بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا بارادۀ خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازۀ تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد ॐ

۳ در شب دوم کجا روانش بسر برد؟ •

۴ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسر بالین جا نموده اُشتودگاتا سرایان این چنین آمرزش درخواست کند "رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا بارادۀ خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازۀ تمام زندگانی جهانی خوشی در یابد ॐ

۵ در شب سوم کجا روانش بسر برد؟ •

۱ اُشتود اسم دومین گانهاست که از یسنای ۴۳ تا ۴۶ باشد لابد در اینجا (ها) یا فصل اول این گاتها مقصود است که (های) ۴۳ باشد چه در این (ها) در قطعات اولی حضرت زرتشت از برای خود و حاضرین دعای خیر میکند و در قطعات بعد از معرفت بذات اهورا مزدا صحبت مبادارد در فرگرد سوم هادخت نسک خواهیم دید که روان مرد گناهکار در سربالین جسد مرده گاتا (کام نمویی زم) ۴۱ و ۴۲ میسراید کام نمویی زم اسم (های) ۴۶ از اُشتودگاتها میباشد که در قطعات اولی آن یغیر ایران از عدم توفیق خود گله مند است در اینجا متذکر میشویم که هر یک از فصول گاتها را بکلمه ای که آن فصل با آن شروع شده مینامند بنابر این اُشتود از کُله اوشتا ۴۳ و ۴۴ میباشد که نخستین کُله یسنا ۴۳ میباشد و کام نمویی زم که در متن فرگرد سوم هادخت نسک یکیم^۲ آمده از همان کلمات کام نمویی زم میباشد که نخستین کلمات یسنا ۴۶ میباشد

۶ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسر بالین جانموده اشتود گنا سرایان این چنین آمرزش درخواست کند "رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باراده خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازه تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد ۰۰

۷ پس از سپری شدن شب سوم در سپیده دم روان مرد پاکدین را چنین مینماید که در میان گیاهها باشد و بوهای خوش دریابد و او را چنین مینماید که باد معطری از نواحی جنوبی بسوی وی میوزد ۱ (بادی) خوشبوتر از بادهای دیگر ۰۰

۸ و مرد پاکدین را چنین مینماید که این باد را بمشام (بینی) خود دریافته باشد (چنین گوید) از کجا میوزد این باد این خوشبوترین باد که هرگز بمشام خود درک نکرده بودم؟ ۰۰

۹ در ورزش این باد دین وی (وجدان وی) بپیکر دختری باو نمودار شود (دختری) زیبا، درخشان، با بازوان سفید، نیرومند، خوشرو، راست بالا، باسینه های برآمده، نیکوتن، آزاده، شریف نژاد، ۲ بنظر پانزده ساله، ۳ کالبدش باندازه جمیع زیباترین مخلوقات زیبا ۰۰

۱ طرف جنوب در مزدیسنا محل فروغ و فردوس خوانده شده و طرف شمال را مسکن اهریمن و دیوها و محل دوزخ و آسیب دانسته اند درخصوص محوسات شمال رجوع شود به اردیبهشت یشت فقرات ۹ و ۱۶ و خرداد یشت فقره ۸ و وندیداد کرده ۷ فقره ۲ و فرگرد ۸ فقرات ۱۶-۱۸ و فرگرد ۱۹ فقره ۱ و مینو خرد فصل ۴۹ فقرات ۱۵-۱۷
۲ در آبان یشت فقرات ۶۴ و ۷۸ و ۱۲۶ در برخی از این صفات ناهید مثل دین تعریف شده است

۳ سن پانزده سالگی در اوستا بهترین اوقات عمر آدمی شمرده شده در یسنا ۹ فقره ۵ آمده که در عهد سلطنت جمشید پسر ویونگهان پدر و پسر هردو پانزده ساله مینمودند در اینجا موقع را غنیمت شمرده متذکر میشوم که در جلد اول یشتها در صفحه ۱۸۱ بنگارنده سهوی روی داده مندرج است «در هنگام شهریاری وی ویونگهان و پسرش جمشید هردو بظاهر پانزده ساله مینمودند» از خوانندگان این نامه خواهشمندم که آن سهورا اصلاح کنند در فقره ۱۳ تیر یشت آمده که تشر فرشته باران بترکیب جوان پانزده ساله در فروغ پرواز میکند همچنین در فقره ۱۷ بهرام یشت آمده که بهرام ایزد پیروزی بشکل جوان پانزده ساله خود را برترشت نمود در فصل ۳۰ بندهش فقره ۲۶ مندرج است که در رستاخیز پجگان بسن جوان پانزده ساله و مردان بسن چهل ساله برخیزند

۱۰ آنگاه روان مرد پاكدین باو خطاب نموده پیرسد ای دختر جوان (زن جوان) تو کیستی تو ای خوش اندام ترین دخترهایی که من دیده ام؟ *

۱۱ پس از آن دین خود او (وجدانش) باو پاسخ دهد: تو ای جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین من دین خود تو هستم (جوانمرد پرسد) پس کجاست کسی که تورا دوست داشت از برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوشبوئی و نیروی پیروزمند و قدرت بدشمن غلبه کنند؟ (تو) آنچنان که تو بنظرم میآئی؟ *

۱۲ (دختر پاسخ دهد) ای جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین آن کس تو هستی که مرا دوست داشتی از برای این بزرگی و نیکی و زیبایی و خوشبوئی و نیروی پیروزمند و قدرت بدشمن غلبه کنند؟ (من) آنچنان که من بنظر تو میآیم ☉

۱۳ وقتی که تو میدیدی دیگری (لاشه) میوزانید و به بت پرستی میرداخت و ستم میورزید و درختها را میبرید آنگاه تو نشسته گاتها میسرودی و آبهای نیک و آذر اهورا مزدا را میستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور میرسید خوشنود میساختی ☉

۱۴ محبوب (بودم) تو مرا محبوب تر ساختی زیبا (بودم) تو مرا زیبا تر ساختی مطلوب (بودم) تو مرا مطلوب تر ساختی بلند پایه (بودم) تو مرا بلند پایه تر ساختی و از این پس من اهورا مزدا ی همیشه ستوده و معتمد را مردمان ستایش خواهند نمود^۱

۱۵ روان مرد پاكدین نخستین گام فرا برداشته بهومت (پندار نیک) در آید روان مرد پاكدین دومین گام فرا برداشته بهوخت (گفتار نیک) در آید

۱ این جمله اخیر بنظر میرسد که از طرف اهورا مزدا بیان شده باشد چنانکه گلدنر Geldner و دارمستر و دستور زال یاورى Pavry نوشته اند نه از زبان دین چنانکه هوک Haug و زودر بلوم Söderblom ترجمه کرده اند

روان مرد پاکدین سومین گام فرا برداشته بهورشت (کردار نیک) درآید
 روان مرد پاکدین چهارمین گام فرا برداشته بانیران (فروغ بی پایان)
 درآید ۱ ❀

۱۶ آنگاه مرد مقدسی که پیش از او بدرود زندگانی گفته بدو خطاب
 نموده پرسد: چگونه توای پاکدین بدرود زندگانی گفتی؟ چگونه
 ای پاکدین از منزلهای پر از ستور این جهان هوا و هوس
 رستی؟ چگونه از جهان مادی بجهان معنوی و از جهان فناپذیر
 بجهان جاودانی در آمدی؟ چگونه مینماید تورا (این)
 سعادت طولانی؟

۱۷ آنگاه میگوید اهورا مزدا از او میپرسد از کسی که راه پر بیم و سهمگین
 و تباه را بیسمود و از جدائی روان از تن ❀

۱ هومت و هوخت و هورشت که در کتاب مینوخرد فصل ۵۷ فقره ۱۳ هومتگاه و
 هوختگاه و هورشتگاه نامیده شده سه طبقه بهشت است در اردای ویرافنامه در فصل
 ۷ و ۸ و ۹ مندرج است که اولی در کره ستارگان دومی در فلک ماه و سومی در فضای
 بلند ترین روشنائی واقع است پس از طی نمودن این سه مرحله روان نیکو کار میرسد بفضای
 فروغ بی پایان $\text{𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀} = \text{انیران}$ (anaghra. raocao) در آنجاست بارگاه
 جلال اهورامزدا یا عرش اعظم که آن را در ادبیات فارسی گرزمان (گروتمان) 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀
 Garom māna گویند یعنی خان ومان ستایش در آنجاست نیز انکهو وهیشت 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀
 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 anhu vahista یعنی بهترین جهان که در فارسی بهشت شده است همچنین
 از برای دوزخ سه طبقه قائل شده اند روان گناهکار پس از رسیدن بسر پل چنوت
 (صراط) در گام اول به دژمت 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 duřmata پندار بد در گام دوم
 به دژوخت 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 duřuxta گفتار بد در گام سوم به دژورشت 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀
 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 duřvarřta کردار بد داخل شود از این مهالك گذشته بفضای تیرکی
 بی پایان (آفریننگه) 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 anaghra. temanh درآید در آنجاست
 مقر اهریمن که خان و مان دروغ 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 druřō.nmāna نامیده میشود در
 آنجاست نیز (دژانگه) 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 duřanah یعنی جهان زشت که در فارسی دوزخ
 شده است

۱۸ از برای او خورشی از روغن زرمیه^۱ آورند این چنین است خورش جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار و نیک دین پس از مرگ این چنین (است) خورش زن جوان بسیار نیک پندار بسیار نیک گفتار بسیار نیک کردار خوب تعلیم یافته مطیع بزرگ خویش (شوهر خویش) و مقدسه

فرکرد ۳

فرکرد سوم ها دخت نسك نیز بیلندی فرکرد دوم آن است و دارای هجده فقره است کلمات و جملات آن هم همان است که در فرکرد دوم استعمال شده مگر اینکه بمناسبت صحبت شدن از روان گناهکار برخی از کلمات و جملات تغییر مییابد آنچه در فرکرد دوم خوب و پسندیده بوده در فرکرد سوم زشت و نکوهیده شده است نساخین قدیم نظر باینکه فرکرد سوم شباهتی با فرکرد دوم دارد شش فقره سوم را که از فقره ۲۷ تا خود فقره ۳۲ باشد از قلم انداخته اند این فقرات محذوف در مقابل فقرات ۹-۱۴ دومین فرکرد است البته نساخین منتقل نشده که در فقرات محذوف باید درست بعکس مطالب فقرات ۹-۱۴ فرکرد پیش مندرج شود خوش بختانه مندرجات فقرات از قلم افتاده را میتوان دانست که از چه قرار بوده است چنانکه گفتیم در فصل ۱۷ اردای ویراف نامه که از روان گناهکاری سخن رفته کاملاً مندرجات سومین فرکرد ها دخت نسك ذکر شده است اینک نواقص فرکرد سوم ها دخت نسك را بواسطه فصل هفدهم اردای ویرافنامه تکمیل نموده بدون رعایت ترتیب فقرات خلاصه آن را مینگاریم زرتشت از اهورامزدا حال روان گناهکار را در سه شب

۱ زرمیه زرمه Zaremaya صفت است یعنی بهاری از کلمه زرمه زرمه که Zarema که بمعنی بهار و فصل سبز است مشتق شده است روغن زرمیه کره ایست که از شیر فصل بهار استخراج کرده باشند چون روغن این فصل بسیار عالی و مطلوب است غذای بهشتی را نیز چنین موسوم ساخته اند در دادستان دینک در فصل ۳۱ فقره ۱۴ راجع باین وجه تسمیه مندرج است «چون کره شیر گاو در دوم ماه بهار دوشیده که در اوستا زرمیه نامیده شده بخوبی و لذت معروف است از این جهت این اسم را از برای تعیین خورش بهشتی برگزیده اند»

اولي پس از مرگ پرسید اهورا مزدا در پاسخ گفت که روان درسه شب اولی کرد بالین جسد سرگشته بسر برده این چنین گاتا "کام نموتی زم" میسراید "ای اهورا مزدا بکدام مملکت روی آورم، بکجا رفته پناه جویم؟" پس از سپری شدن شب سوم در سپیده دم روان مرد ناپاک را چنین مینماید که در میان برفها و یخها باشد و بوهای گندیده دریابد و او را مینماید که باد عفی از نواحی شمال بسوی وی میوزد از خود میپرسد از کجاست این باد که بدبو تر از آن هرگز درک نکردم در وزش این باد دین خود را (وجدان خود را) می بیند که بصورت زن زشت پتیاره، چرکین، خیده زانو، مانند کشیف ترین حشرات و گندیده تر از تمام موجودات گندیده با و روی میآورد روان مرد گناهکار از او میپرسد تو کیستی که هرگز زشت تر از تو ندیدم زن در پاسخ گوید ای جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار من کردار زشت خود تو هستم لز آزو کردار بد تست که من چنین زشت و تباه و بزهکار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و در همشکسته ام وقتی که تو میدیدی کسی ستایش مینمود و نیایش ایزدان بجای میآورد و آب و آتش و گیاه و آفریدگان نیک دیگر را محافظت مینمود تو بخوشنود ساختن اهریمن و دیوها میپرداختی وقتی که تو میدیدی کسی صدقه و خیرات میکرد و آنچه را که باید پارسایان از نزدیک و دور رسیده را خدمت میکرد و مهبان نوازی مینمود تو بخل میورزیدی و در بروی مردم می بستی من منفور بودم تو منشور ترم ساختی من هولناک بودم تو هولناک ترم ساختی من نکوهیده بودم تو نکوهیده ترم ساختی من در شمال (دوزخ) جای داشتم تو بواسطه پندار و گفتار و کردار زشت خود بیش از بیش مرا بطرف شمال راندی گمراه شدگان همواره بمن نفرین کنند برای اینکه مدت زمانی اهریمن را فرمان بردند روان مرد ناپاک در قدم اول به دژمت در قدم دوم به دژوخت در قدم سوم به دژورشت و در قدم چهارم بظلمت بی پایان رسد آنگاه مرد ناپاک که پیش از او بدرود زندگانی گفته از او میپرسد تو ای ناپاک چگونه از سرای فانی به عالم باقی رسیدی؟ چگونه مینماید تو را این زجر طولانی؟ پس از آن اهریمن گوید از کسی که راه پریم و هراس مرگ را

پیموده و درد جدائی روح از بدن کشیده چیزی می‌پرسید از برای او خورش
زهر آلود آورند چه جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار و زشت
دین را جز از آن شاید بزن بد عمل بسیار زشت پندار و بسیار زشت گفتار و
بسیار زشت کردار و ناپاک و بد تعلیم یافته و نافرمان بردار از شوهر خویش نیز
چنین خورشی دهند

در انجام مقال متذکر میشویم که در فرگرد دوم هَادُخت نَسْک از برای
زنی که اعمال نیکوکار را مجسم می‌سازد لغت نائیریکا *Nāirika* استعمال
شده چه این لغت بمعنی زن نیکوکار و یزدان پرست است در فرگرد سوم از برای
زنی که اعمال زشت مرد گناهکار را مجسم می‌سازد لغت جهی *Āhi* آمده
چه جهی یا جهیکا *Āhikā* بمعنی زن گناهکار و روسپی خو و را کاره
و اهریمنی است رجوع شود بمجلد اول ص ۱۴۵

دین یشت

﴿کرده ۱﴾

بخشنودی راست ترین علم مزدا آفریده مقدس

۱ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید و بگذر نیک کشاند و آنچه موافق میل است بعمل آورد^۱ کسی که زور تقدیم کند، مقدس، هنرمند، نامدار، تند کردار، تیزکنش، بمقصد نیک رساننده و گشایش نیک بخشنده را آن دین مزدائی نیک را ۲ ☉

۲ او را (علم را) زرتشت از جای خود برخاسته و از خانه به بیرون شتابنده (چنین) بستود: ای راست ترین علم مزدا آفریده مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان، اگر در دنبال باشی بمن برس ☉

۳ بشود صلح (آشتی) نصیب ما گردد چنانکه راهها بمقصد خوب رساند و کوهها گذرهای نیک بخشد و از بیشه ها بخوبی بتوان گذشت و از رودهای قابل کشتی رانی بخوشی گذر توان نمود سود و شهرت و نیایش و قدرت از آن ما (باد) ☉

۴ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم او را با ستایش خوب بجای آورده شده، با زور میستایم آن راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیرد

۱ (آنچه موافق میل است بعمل آورد) معنی حدسی است از کلمه نیر زبشت

nimarezišta که معنی آن بطور تحقیق معلوم نیست

۲ قره اول در آغاز کردهای دیگر این یشت تکرار میشود

با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زور و با کلام
راستین

ینکبه هاتم ۱

﴿کرده: ۲﴾

• راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۲ ॐ

۶ او را (علم را) بستود زرتشت از برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار
نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی: ۳ •

۷ که با و راست ترین علم مزدا آفریده مقدس قوت در پاها و شنوائی در
گوشها و قوت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن
ببخشد و آنچنان قوه بینائی که ماهی (کر) در آب داراست ۴ که نموّجی
را بدرشتی موئی در رود (رنگهای) دور کنار (بعید الحدود) بمق هزار
قد آدمی تواند دید *

برای فروغ و فرش ۶ ॐ

﴿کرده: ۳﴾

۸ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۲ ॐ

۱ فقره ۴ در انجام کردهای دیگر این یشت تکرار میشود در خصوص دعای معروف
ینکبه هاتم در جلد اول بفقره ۲۲ هر مزد یشت در صفحه ۶۱ و بگاتها، مقاله ملحقات
ص ۱۰۰-۱۰۲ ملاحظه شود

۲ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۳ از فقره ۶ تا ۱۳ با اندک تفاوتی مثل فقرات ۲۸-۳۳ بهرام یشت است

۴ کر اسم ماهی عجیب الحلقه است در اقیانوس فراخکرت رجوع شود بفرهنگ لغات
اوستا در جلد اول

• در خصوص رود (رنگها) رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۲-۲۲۷

۶ بینه مثل فقره ۴

۹ اورا بستود زرتشت از برای يك اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن
در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی : *

۱۰ که باو راست ترین علم مزدا آفریده مقدس قوت در پاها، شنوائی
در گوشها و قوت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر
تن ببخشد و آنچنان قوه بینائی که اسب داراست که در شب تیره
اگرچه باران بیارد و ژاله بریزد و تکرک ییفتد (بمسافت نه مملکت)
يك موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد تواند شناخت از اینکه
آن از یال یا از دم (اسب) است ^۱

برای فروغ و فرش ۲ ☸

۱ کلماتی که در میان ابروان نوشته شده بعدها افزوده اند
اشعار فردوسی در تعریف رختی اسب معروف رسم بسیار قابل توجه است
بخصوص يك فرد آن راجع قوه بینائی رخت بسیار شبیه بفقره ۱۰ دین یشت است

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم	سیه خایه و تند و پولادسم
تنش پر نگار از کران تا کران	چو داغ گل سرخ بر زعفران
چه بر آب بودی چه بر خشک راه	بروز از خور افزون بدو شب ز ماه
پی مورچه بر یلاس سیاه	شب تیره دیدی دو فرسنگ راه
بیروی بیل و بیالا هیوت	بزهره چو شیر و که بیستون

نظمی در صفت شب‌دیز اسب معروف خسرو پرویز گوید

بر آخور بسته دارد ره نوردی	کزو در تگ نه بیند باد گردی
سبق برده ز وهم فیلسوفات	چو مرغابی ترسد ز آب طوفات
يك صفرا که بر خورشید زاند	فلک را هفت میدان باز ماند
بگام کوه کنند آهین سم	که دریا بریدن خیز ران دم
زمانه گردش و اندیشه رفتار	چو شب کار آگه و چون صبح یدار
نهاده نام آن شیرنگ شب‌دیز	برو عاشقتر از مرغ شب آویز

از اوستا که قسمت مهم آن منظوم است بخوبی میتوان دریافت که ذوق شاعرانه و
خیالات عالی و تمییرات دلکش از هزار سال پیش از مسیح تا با امروز از خصایص ایرانیان
بوده و هست

﴿کرده: ۴﴾

۱۱ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱ ۰۰۰

۱۲ اورا بستود زرتشت از برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن
در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی •

۱۳ که باو راست ترین علم مزدا آفریده مقدس قوت در پاها، شنوایی در
گوشها و قوت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن
ببخشد و آنچنان قوه بینائی که کرکس زرین طوق داراست که (پاره)
گوشتی را بزرگی مشق بفاصله نه مملکت تواند شناخت اگر چه
در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگر چه در بزرگی مثل
سرسوزنی است
برای فروغ و فرش ۲ ۰۰۰

﴿کرده: ۵﴾

۱۴ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱ ۰۰۰

۱۵ اورا بستود هووی پاک و دانا ۳ که زرتشت پاک را خواستار بود
تا اینکه از او خوش بخت گشته بر طبق دین بیندیشد، بر طبق دین
سخن گوید، بر طبق دین رفتار کند
برای فروغ و فرش ۲ ۰۰۰

۱ تمام قره اول در اینجا تکرار میشود

۲ بعینه مثل قره ۴

۳ هووی Hvōvi دختر فرشوستر و زن زرتشت است در قره ۱۳۹ فروردین یشت
نیز از او اسم برده شده است رجوع شود بتوضیحات قره مذکور

﴿کرده: ۶﴾

۱۶ راست ترین علم مزدا آفریده: مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱. ې

۱۷ او را بستود آتریان دور سفر کرده ۲ که حافظه از برای (مسائل)
دین خواستار و قوت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش ۳. ې

﴿کرده: ۷﴾

۱۸ راست ترین علم مزدا آفریده: مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱. ې

۱۹ او را بستود رئیس مملکت و بزرگ مملکت که صلح و سازش از برای
مملکت خواستار و قوت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش ۳. ې

۲۰ یتا اهو
آفرین (درود) میفرستم براست ترین علم مزدا آفریده: مقدس
اشم و هو
اهمائی ریشچه ۴. ې

۱ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۲ مقصود از (آتریان دور سفر کرده یا دور فرستاده شده) یشوای دینی است
که از برای تبلیغ دین زرتشتی بممالک خارجه و سر زمینهای دور سفر میکرد
۳ بعینه مثل فقره ۴

۴ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزد یشت

ارت (اشي)

آرت یا آردُ در اوستا اشی ونگوهی *Aṣj.vanuhī* نامیده شده است کلمهٔ اخیر (وَنگهَوُ *vanhu*) صفت است یعنی نیک و خوب از همین ماده است لغت (وه) یا (به) در فارسی بسا اشی بدون این صفت در اوستا آمده است در پهلوی ارشش ونگ *Aršāvang* گویند این اسم در پهلوی بهیشت‌های دیگر هم نوشته شده مثل *Aršāvang* یا *Aršāvang* معمولاً اشیش ونگ *Ašišvang* گفته میشود آرت یا آرد نیز پهلوی است که در زبان فارسی باقی مانده است

در اوستا، چه درگاهها و چه در قسمتهای دیگر آن ارت (اشی) گاهی اسم مجرّد است بمعنی توانگری و بخشایش و برکت و نعمت و مزد و پاداش و بهره و گاهی اسم خاص ایزدی است که نگهبانی ثروت و دارائی بعهده اوست ارت از جمله ایزدان دین زرتشتی است که درگاهها از او اسم برده شده است گذشته از امشاسپندان (و هومن و اردیبهشت، شهرپور، سیندارمذ، خرداد، امرداد) و آذر و سروش و ارت دیگر با سامی هیچ یک از فرشتگان و ایزدان مزدیسنا درگاهها بر نمیخوریم ارت مثل سفندارمذ و ناهید و چیستا (فرشته علم) مؤنث تصوّر شده ایزدی است که در جهان مادی ثروت و نعمت و جلال و خوشی دینداران از پرتو اوست در جهان معنوی و در روز واپسین پاداش اعمال نیک و سزای کردار زشت بدستباری او بخشیده خواهد شد در تفسیر پهلوی اوستا در تونیحات یسنا ۶۰ فقره ۴ کلمه اش (ارت) چنین تفسیر شده: "تووانیکه هج فرارونیه" "tuvānikih hač frāronih" یعنی توانگری که از درستکاری و پارسائی است^۱

۱ در لغات 'فرس اسدی' در تحت لغت فرادون چنین ضبط است: کواکب یابانیان
فریر رون گویند ز آنک رفتشان باز پس بوذ آنرا فرادون گویند آنج بر صلاح بوذ و آنج
بر صلاح نبوذ آنرا فریر رون گویند دقیقی گفت
حسودت در بنادز بهرام فیرون نظر با نوز برجیس فرادون

دارمستتر در ترجمه اوستای خود (ج ۲ ص ۳۱۸) از بندهش بزرگ نقل میکند "ارت ایزدخانه بهشتی است بهتر است که او را اهلیش ونگ Ahlishvang بنامند برخی نیز او را اشیش ونگ مینامند او بفروشکوه خانه می افزاید زیرا هر که بدبگران چیزی دهد همان چیز افزوده و بزرگتر شده بخانه اش بر میگردد همچنین ارت یاسبان گنجینه پارسایان است برای اینکه بهشت بمنزله خانه ایست که از جواهرات ساخته شده باشد گفته شده است که سراسر جهان مادی بدون دین اهورا با اندازه خانه و نشیمنگاه يك مرد پارسا ارزش ندارد" نریوسنگ Neriosengh دستور دانشمند معروف پارسایان که در اواخر قرن دوازدهم میلادی بسر میرده در تفسیر سانسکریت یسنا ۱ قمره ۱۴ کلمه اشی را در سانسکریت به لاکشمی lakṣmi که بمعنی ثروت است ترجمه کرده و چنین توضیح داده است: "یکی اشی در این است که ثروت اشخاص خوب را حفظ میکند و پشتیبان کسانی است که ثروت خود را در راه هر مزد اتفاق نموده و آن را در اعمال خیریه صرف میکنند و او نیکان را از گزند دشمنانشان دور میدارد" از توضیحات فوق وظیفه و شغل ایزد ارت بخوبی معلوم میشود همین وظیفه در گاتها هم از برای این ایزد معین شده مگر اینکه در این قسمت قدیمی اوستا شخصیت این ایزد آن طوری که در سایر قطعات کتاب مقدس دیده میشود ثابت نیست مثل امشاسپندان جنبه تجرد او غلبه دارد نه اینکه فقط پاداش کردار نیک پارسایان با ایزد ارت است بلکه سزای کردار زشت گناهکاران نیز با این فرشته است باین معنی: عقوبتی که از طرف ایزد ارت بگناهکاران میرسد نیز ایزدی است و نظر بعدل و انصاف خداوندی که باید هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت نباید سزای کردار زشت را از طرف ایزد ارت جنبه تیره و نکوهیده وی تصور نمود در هیچ جای گاتها حضرت زرتشت از سزای کردار بزهکاران تنها یاد نکرده بلکه در هر جا که از آن سخن رفته با ذکر پاداش نیکوکاران توأم است برخلاف بسا از پاداش نیک بدون ذکر سزای زشت صحبت داشته است در خود گاتها جزای اعمال شخصیت پیدا نموده مظهر رحمت و سخط خداوندی است از برای کلیه مردمان

خواه راستی پرستان و خواه پیروان دروغ در گاتها: یسنا ۴۳ قطعه ۱۲ کله اشیم اسم مجرّد استعمال شده بمعنی پاداش و مزد و هم اسم ایزدی است که نماینده پاداش و سزاست از این قرار "و هنگامی که تو بمن گفتی: تو باید از برای تعلیم یافتن بسوی راستی روی آوری من سر نه پیچیدم از آنچه تو گفتی: خود را مهبتاً ساز بیش از اینکه سروش من بمصاحبت اشی گنجور مزد هر دو گروه را از سود و زیان تقسیم کند" در یسنا ۳۴ قطعه ۱۲ آمده است: "چه چیز است آئین تو چه را خواستاری؟ چه ستایش، چه عبادت؟ بیگاهان ما را ای مزدا تا بشنوند که چه پاداشی اشی خواهد بخشید. بواسطه اشا (راستی) راه نیک و هومن را (منش پاک را) با بیاموز" در یسنا ۳۱ قطعه ۴ نیز اشی ایزد آسا جلوه گر و با ارمتی (سپندارمذ) یکجا نامیده شده است گذشته از این چند قطعات اشی در گاتها غالباً اسم مجرّد استعمال شده است بمعانی مذکور در فوق^۱ در یسنا ۴۳ قطعه ۱۲ دیدیم که اشی مصاحب و متحد سروش خوانده شده است همین ارتباط و اتحاد در سایر قسمتهای اوستا نیز میان ارت و سروش ملاحظه میشود چنانکه در یسنا ۲۷ فقره ۶ و ویسپرد کرده ۷ فقر ۱ و ویسپرد کرده ۱۱ فقره ۱۶ و ویسپرد کرده ۱۲ فقره ۱ در یسنا ۱۰ فقره ۱ آمده است: "از اینجا اکنوٹ رانده باد: رانده دیوها، رانده، عفریته ها، سروش نیک (در اینجا) منزل کناد، اشی نیک در اینجا فرود آید، اشی نیک در اینجا آرام گزیناد در این خانه اهورائی که (از آن) هوم راستی پروراست"^۲ در قسمتهای دیگر اوستا نیز ارت گاهی اسم مجرّد است و گاهی اسم فرشته مخصوص کلیه لوازم خوشی و آسایش یک خاندان پارسا از پرتو توجه ایزد ارت است از برای زندگانی با شکوه و پرنعمت باید باو متوسل شد بهر خاندانی

۱ رجوع شود بگاتها: یسنا ۲۸ قطعات ۴ و ۷ و یسنا ۳۱ قطعه ۴ و یسنا ۴۳ قطعات ۱ و ۴ و ۵ و ۱۶ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۰ و یسنا ۴۸ قطعه ۹ و یسنا ۵۰ قطعه ۹ یسنا ۵۱ قطعات ۵ و ۱۰ و ۲۱

۲ از (خانه متعلق بهوم) خانه ای که در آنجا مراسم هوم بجای آورده میشود و عبادت دیگر خاندانی که مزدیسنا کیش است اراده شده است

که ارت بصورت دختر زیبائی روی کند برکت و وسعت لازمه نزول اوست در فروردین یشت فقره ۱۰۷ آمده است "کسی که درخان و مانش (درخانه کُرسن) اشی نیک زیبای درخشان بدر آمد، در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند، خوش اندام، کمر بند بلند بسته، راست بالای مجلل، آزاده نژاد، کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش جوید، کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضد هموردان بهتر میجنگد" در فقرات ۱-۳ یسنا ۵۲ از اشی یاد شده مندرج است که اشی کامروا میسازد و همه چاره و درمان آنها و جانوران و گیاهها با اوست و ستیزگی دیوها و مردمان را که بدخواه خانواده ای باشند تواند در هم شکست و پاداش نیک اخروی در دست اوست در فقره ۵۴ زامیاد یشت آمده: اشی آسایش بخشنده، ستور و علوفه ارزانی دارنده با آن کسی همراهِ است که دارای فراست در یشت بعد که استاد باشد در فقرات ۳-۵ آن خواهیم دید که راجع بجاه و جلال بخشیدن ارت بخان و مان مرد خدا پرست و راستی دوست مفصل تر صحبت شده است

بیست و پنجمین روز ماه موسوم است به ارت یعنی که پاسبانی این روز بعده فرشته توانگری است در یسنا ۱۶ فقره ۶ نیز ارت در ردیف فرشتگان سی روز ماه یاد شده است همچنین در دو سیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۲۵ بنا بر ترتیب اسامی روزهای ماه به ارت بر میخوریم در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴ آمده که اقسام بهارها کلهای مخصوص به ارت میباشد در فصل ۲۲ همین کتاب که از دریاها صحبت شده در فقره ۴ آن راجع بدریای خوارزم مندرج است: "گفته شده است که دریای خوارزم پر از سوداست برای اینکه از توانگری ارت بهره مند است"

پارندی پārendi که در پهلوی یارند گویند از یاران و همراهان ایزد ارت شمرده شده چه این دو ایزد غالباً با هم نامیده شده و وظیفه آنان نزدیک بهم دیگر است یارند نیز که مانند ارت مؤنث است گاهی اسم مجرّد است بمعنی فیض و فراوانی و نعمت چنانکه در یسنا ۳۸ (هفت ها) فقره ۲ و آفرینگان

کهنبار فقره ۴ و گاهی اسم خاص ایزدی است که نکهبانی کنج و ثروت با اوست نریوسنگ مذکور در تفسیر سانسکریت یسنا ۱۳ فقره ۱ مینویسد: "پارند پاسبان گنجهای نهانی است" لابد از گنجهای نهانی معادن مقصود میباشد در فقره مذکور یسنای ۱۳ ارت و پارند یکجا نامیده شده اند همچنین در فقره ۳۸ تشریشت و فقره ۶۶ مهریشت و فقره ۲۵ دو سیروزه این دو ایزد با هم دیده میشوند در فقره ۸ گشتاسب یشت از ارت و در فقره ۹ آن از پارند یاد شده است غالباً پارند با صفت (گردونه چست و سبک دارند) تعریف شده است (رجوع بجلد اول ص ۳۵۹) در ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ آمده است: "پارند چست را ما میستائیم کسی که چست است در میان چست اندیشان، چست در میان چست گویان، چست در میان چست کرداران او بدنهارا چست و چالاک گرداند" ۱

کلمه آدا سوسه adā که بمعنی پاداش اخروی است در گانها و قسمتهای دیگر اوستا غالباً استعمال شده و گاهی هم اسم خاص ایزدی است چنانکه در گانها یسنا ۴۹ فقره ۱، در یسنا ۶۸ فقره ۲۱ و در ویسپرد کرده ۴ فقره ۱ آدا و ارت یکجا نامیده شده اند آدا اسم دیگری است از برای فرشته توانگری چنانکه توشنامیتی Tuṣṇāmaiti اسم دیگری است از برای آرمیتی Armaiti (سفندارمذ) (رجوع بجلد اول ص ۹۳)

اینک ارت یشت آنچه در قطعات مختلف اوستا راجع به ارت ذکر شده در این یشت جمع است ارت از برای علو مقامش دختر اهورا مزدا و خواهر

۱. برخی از مستشرقین خواسته اند که میان لغات پارند و یرن که ستاره یرن باشد مناسبتی قرار دهند اما نگارنده وجه مناسبت منطقی درجائی نیافتم هر چند میان پارند و یرن و بخصوصه یرند که متقدمین از شعراء استعمال کرده و در فرهنگها بمعانی مختلف مثل بافته ابریشمی (قسمی از یرن) و یرن و یرن و تیغ و جوهر شمشیر و غیره ضبط شده شباهت تأمی موجود است معزّی گفته است که با یلنگان در کر که با گوزنان در شر (آبگری) که از رفیقان قر که از ندیمان یرن فرخی گفته است چون یرند بیدگون بر روی پوشد مهرنار یرن هفت رنگ اندر سر آورد کوهسار

امشاسپندان و از خرد سوشیانتها برخوردار خوانده شده است (فقره ۲) درجای دیگر اهورا مزدا پدرش و سپندارمذ مادرش و سروش و رشن و مهر برادرانش و دین خواهرش شمرده شده اند (فقره ۱۶)

از قسمت اولی این یشت که از جاء و جلال سخن رفته قهراً بیکی از صفات بارزۀ ایرانیان قدیم که میل مخصوصی بجاء و جلال داشته وجویای زندگانی خوب بوده اند منتقل میشویم و از قسمت اخیر آن متوجه میشوم که ارت نگهبان خانواده ایست که اخلاق نیک در آن فرمانروا باشد

مطالب مهمّ این یشت از این قرار است: نخست فقرات ۶-۱۴ راجع است بجاء و جلال مذکور، تمام خوشی زندگانی و لذایذ دیوی و شکوه و نعمت و سازش و آرامش و غذاهای فراوان و گوناگونان و آذوقه بسیار در انبار ذخیره شده و بوهای خوش و بسترهای با بالشها آراسته و خانه های خوب و مستحکم ساخته شده و ستوران و گله و دیوانهای زیبا و زنان و دختران نیکو با انواع زینتها مثل دست بند و خلخال و طوق و کمر بند آراسته و اسبهای تیزترک و گردنهای خروشنده و نیزه و تیر و شترهای مهیب کوهان بلند و زر و سیم و لباسهای فاخر نصیب خاندان مرد پارسائی شود که فرشته توانگری ارت از او خوشنود گشته بدو روی آورده باشد دوم فقرات ۱۵-۲۲ راجع است بملاقات و مکالمه حضرت زرتشت با ایزد ارت در این قطعات که از قطعات بسیار دلکش و شاعرانه اوستا محسوب است پیغمبر ایران بامدح و ثنا توجه ایزد ارت را بخود کشیده باو میگوید که جهان از تولدش ره و رسم خدا پرستی گرفت و اهریمن از او شکست یافته رهسپار دیار تیره گردید ایزد ارت نیز پیغمبر را ستوده در برگرفت سوم فقرات ۲۳-۵۲ راجع است بنامداران و پادشاهانی که ایزد ارت را ستوده حاجتهای خود را باو عرضه داشته و تمناي رستگاری نمودند این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و فریدون و هوم پارسا و کیخسرو و زرتشت و کی گشتاسب باشند بهمان ترتیب در گوش یشت هم یاد شده اند چهارم فقرات ۵۴-۶۲ را میتوان در ستایش ارت و مراسم وی

محسوب داشت در این فقرات مطالب مختلف نیز گنجانیده شده است مثلاً زنان و مردان عقیم و کودکان خردسال و دختران نابالغ نباید از آب زواری که نذر ارت شده استفاده کنند (فقره ۵۴) در فقرات ۵۵-۵۷ بر قابت تورانیان و ایرانیان اشاره شده است بخصوص فقرات ۵۷-۵۹ دارای بلندترین درجه اخلاقی است و بخوبی خاندان پاک و بی آلاش ایرانیان قدیم را مینمایاند در این فقرات ایزد ارت خروش بر آورده گله مند است از زنی که فرزند نیاورد یا از زنی که بچه سقط کند و آمیزش با چنین زنی را نهی میکند از زن شوهر داری که از بیگانه آستن است و از مردی که بزور دختری را از راه بدر برده آستن میکند اما او را بزنی نمیگیرد نیز گله مند است

ارت یشث

بخوشنودی ارت نیک، چیستای نیک،^۱ ارث نیک، رَسَستات نیک^۲
قر (و) سود مزدا آفریده

❧ (کرده: ۱) ❧

۱ ارت نیک را ما میستائیم، شهریار بزرگوار خوب بالارا کسی که خوب
ستوده شده، کسی که چرخهای (گردونه اش) خروشنده (است)، نیرومند
سود بخشنده، درمانده، بسیار هوشمند^۳ توانا را^۴ ☉

۱ چیستا اسم فرشته علم است رجوع شود بمقاله آن
۲ ارث Erethé و رَسَستات Rasastāt را غالب مستشرقین
به راستی و درستی و عدل و انصاف و مروت ترجمه کرده اند بارتولومه Bartholomae
ارث را کله ای تقریباً یعنی انرژی Energie گرفته و رَسَستات و کلمه راست^۵ rāsant را
که از همان ماده است و در فقرات ۱ و ۳ یسنا ۵۲ استعمال شده معنی نکرده است
ارث و رَسَستات دو فرشته مزدیسنا میباشند در تفسیر پهلوی اولی رَسْ Ras
و دومی رس استیشیه Ras estīfnih شده است کلمه رَسْ که مایه اشتباه برخی از مفسرین
اوستا گردیده به راس راس^۶ rās که در پهلوی و در فارسی نیز بمعنی راه است مربوط نیست
در انجام این یشث باز بترتیبی که در آغاز آمده به ارث و رَسَستات برمیخوریم که با ارت
و چیستا ذکر شده اند همچنین در یسنا ۱ فقره ۱۴ و یسنا ۳ فقره ۱۶ و یسنا ۷ فقره ۱۶
این چهار ایزد باهم نامیده شده اند در سبزوژه کوچک فقره ۲۵ نیز باتان در جزو ایزدان
دیگر برمیخوریم در ویرد کرده ۹ فقره ۴ ارث بدون رَسَستات آمده ولی آن را در این
جا میتوان اسم مجرد گرفت ارث و رَسَستات نیز مثل ارت و چیستا مثنو است چون در اوستا
از این دو ایزد کمتر اسم برده شده و در هر جایی هم که باتان برمیخوریم فقط بذکر اسامی آنان
اکتفاء شده اطلاعی از وظیفه آنان نداریم نظر باینکه همیشه با ارت و چیستا آمده اند باید
آنان را از یاران مخصوص همدیگر پنداشت

۳ کلماتی که به (بسیار هوشمند) ترجمه کرده ایم در متن یرثو ویر^۷ یرثو ویر^۸
perethu-vira آمده هر دو جزء این صفت در زبان فارسی هم موجود است چه اولی بمعنی پهن
و دومی بمعنی (ویر) است که در زبان ادبی بمعنی فهم و ادراک است اما پهن ادراک یا فراخ
فهم در فارسی مصلح نیست مگر اینکه بزبان ادبی نیز ویر ترجمه کنیم چنانکه ناصر خسرو
گفته است زین بدکنش حذر کن و زین پس دروغ او منیوش گر بهوش و بصیری
و نیز ویر

۴ فقره اول در آغاز ۹ کرده دیگر این یشث تکرار میشود

۲ دختر اهورا مزدا، خواهر امشاسپندان (است) کسی که با خرد سوشیانتها
فراز آید و آن کسی را او کامروا ساخته معرفت (خرد) فطری بخشد
و آن کسی را او بیاری آید که از نزدیک او را بخواند و از دور او را
بخواند کسی که (آب) زور نذر ارت کند (باین میباند) که (آب) زور
نذر مهر کرده باشد ॐ

۳ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم، او را با ستایش
خوب بجای آورده شده، با زور میستایم آن ارت نیک را ارت را
ما میستایم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد و کلام مقدس، با گفتار
و کردار و زور و کلام راستین
ینگه هاتم ۱ ॐ

﴿کرده ۲﴾

۴ ارت نیک را ما میستایم ۲ ॐ

۵ درود به هوم، بکلام مقدس (منترا) و بزرشت پاک حقیقه درود به هوم
زیرا که همه می هارا رخشم سلاح (گرز) خونین آژنده همراه است
امای هوم را خود راستی دری است ۳ ॐ

۶ ای ارت نیک، ای ارت زیبا، ای ارت درخشان، ای کسی که با فروغ
شادمانی افشانی، ای ارت توای کسی که فرّ نیک بخشی، مردانی که تو همراه آنانی
از خان و مان بوی خوش بر آید از آن خان و مانی که ارت نیک پاهای
خود فرو نهد، رأی موافق، دوستی طولانی (نصیب آن خانه گردد) ۳ ॐ

۷ مردان در کشور پادشاهی کنند با اغذیه فراوان، در آنجائی که آذوقه
انبار شده و بوهای خوش بلند گشته و بسترهای (گاهها) گسترده و سایر

۱ فقره ۳ در انجام کرده های دیگر این یشت تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ راجع بگیاه هوم و فشرده یا می هوم بجلد اول صفحات ۴۷۱-۴۷۳ ملاحظه شود

اموال گرانها فراهم است ^۱ (آب مردانی) که تو همراه آنان باشی
ای ارت نیک براسستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش
تو ای پر نعمت ^۲ ای نیرومند ☉

۸ خانه هایشان برپاست خوب ساخته شده و از ستوران برخوردار قابل
دوام در مدت طولانی (خانه های) کسانی که تو همراه آنان باشی
ای ارت نیک براسستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش
تو ای پر نعمت و ای نیرومند ☉

۹ تختهایشان (گاهها) بر پاست و خوب گسترده شده و خوشبو و خوب
ساخته شده و با بالشها آراسته با پایهای زریشان (تختهای) کسانی
که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک براسستی خوشا بکسی که تو یارش شوی
همچنین یار من باش تو ای پر نعمت و ای نیرومند ☉

۱۰ زنان عزیز شان روی تختهای زیبای با بالشها آراسته خود آرمیده
و خود را زینت میکنند باده دست بند و کوشواره چهار گوشه برای نمایش
آویزان و وطوق زریشان (این چنین گویان) چه وقت خانخدا بسوی
ما خواهد آمد چه وقت او از ما شادگشته و از تن ما نفعی خواهد داشت؟
(زنان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک براسستی خوشا
بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت
ای نیرومند ☉

۱ بقره ۱۳۰ آن یشت نیز ملاحظه شود

۲ کله ای که ما به (پر نعمت) ترجمه کرده ایم و در فقرات ۸-۱۴ نیز دیده
میشود در متن و آورو سر ذ و وادد و سدده و Vōuru.Saredha آمده و معنی تحت اللفظی
آن پر انواع و بسیار اقسام میباشد کله سر ذ و سدده نیز بهین املاء بمعنی سال میباشد
احتمال دارد چنانکه لومل Lommel برخورد، از کله مرکب مذکور انواع محصول سال و
ارزاق گوناگون و نعمتهای عدیده اراده شده باشد و این صفت باین معنی مناسبت
نامی با وظیفه ایزد ارت دارد که فرشته رزق و فراوانی و نعمت و ثروت است باین ملاحظه
ترجمه صفت مذکور به (پر نعمت) مناسب مقام است (به Etudes ira. par Darmesteter
Vol. 2 p. 188 نیز ملاحظه شود)

۱۱ کنیزکانشان (دختران) نشسته خلخالها بپا کرده، کمر بند بپایان بسته با تن زیبا، انگشتهای بلند، بدن باندازه زیبا که از برای نظر کشنده لذتی است (کنیزکان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ای نیرومند ☸

۱۲ اسبهای تند، هراس انگیز، تیز تك شان گردونه تند را با چرم نرم (تسمه) بگردش در آورند (مرد) سرودگر دلیر سر تیز اسب چست گردونه را بگردانند^۱ (آن سرودگر) دارنده نیزه سر تیز دسته بلند را که از دور زننده با تیر چست پران هم آورد را از پشت سر پی کند و دشمن را از پیش رو براندازد (اسبهای) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت، ای نیرومند ☸

۱۳ شتران هراس انگیز، کوهان بلند بسیار جسور شان از زمین برخاسته در هیجان باهمدیگر بستیزند^۲ (شتران) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت، ای نیرومند ☸

۱ مقصود از مرد سرودگری که اسبها او را میگردداند مردی است که ایزد ارت را مدح و ثنا میگوید و سرودگوی اوست
 ۲ بمناسبت (شتران هراس انگیز) که جزو جلال و ثروت شمرده شده متذکر میشود.
 هرودت (1,80) مینویسد: وقتی که سیاه کوروش به سارد پایتخت لیدی رسید در دشتی مقابل سواران کرزس Krösos صف جنگ آراست کوروش چون سواران هم آورد بدید به بیم افتاده چاره اندیشید امر کرد تا همه شتران بارکش لشکریان ایران را جمع کرده آذوقه و بار بینه از پشت آنها برگیرند و سواران اسبهای خود گذاشته بسترها سوار شوند آنگاه شتر سواران ایران روی بمرکه نهاده نزدیک سواران لیدی آمدند چون چشم اسبهای آنان بهیکل مهیب شترها افتاده برمیدند و از میدان روی بگردانیدند و این سبب فتح سیاه کوروش شد بنابراینچه هرودت مینویسد اسب از بوی شتر نیز متأذی است و از آن دوری میجوید بفقرات ۱۱-۱۳ بهرام یشت که نیز از شتر سخن رفته ملاحظه شود

۱۴ ایشان را آورنده سیم و زر در سرا آورد^۱ از ممالك خارجه و رختهای
بطرز عالی کار شده کسانی را که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک
براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو
ای پر نعمت، ای نیرومند ॐ

۱۵ بسوی من بنگر، رحمت خود را شامل من ساز، ای ارت بزرگوار نیک
آفریده خوبچهر (تو ای کسی که) باراده خود فرمانگزاری، به تن تو
قر داده شده است ۲ ॐ

۱۶ پدر تست اهورامزدا، که بزرگترین ایزدان، که بهترین ایزدان (است)
مادر (تست) سپندارمذ برادران تو (هستند) آن سروش نیک مقدس
و رشن بزرگوار نیرومند و مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که ده هزار
دیدبان (و) هزار گوش دارد ۳ خواهر (تست) دین مزدیسنا ॐ

۱۷ در میان ایزدان ستوده ترین، کسی که از (راه) راست منحرف نشود
آن ارت نیک بزرگوار در گردونه خود درنگ نموده باین سخنان گویا شد:
تو که هستی که مرا میخوانی (ای کسی) که آوازش در میان کسانی که مرا
میخوانند نازنین تر بگوشم میآید ॐ

۱۸ آنگاه او چنین گفت: (منم) سپنتمان زرتشت نخستین بشری کی (نماز)
آنس و هیش^۴ بجای آورد، اهورامزدا را بستود، امشاسپندان را
بستود، کسی که در هنگام تولد و نشو و نمايش آنها و گیاهها خرسند
شدند در هنگام تولد و نشو و نمايش آنها و گیاهها بیالیدند ॐ

۱ کلمه ای که به (آورنده) ترجمه شده در متن آریتر سرس ۱۵۴۴ Aberetar آمده است
مستشرقین آن را به کاروان یا عامل یا بازرگان یا خدمتکار ترجمه کرده اند نگارنده معنی
حقیقی کلمه را نگاشته حدس معنی مجازی را بخود خوانندگان برگذار میکنم
۲ در این فقره و فقره بعد زرتشت متکلم است تا خود فقره ۲۲ راجع است بمکالمه
و ملاقات یغیبر با ایزد ارت

۳ راجع به ده هزار دیدبان و هزار گوش مهر بجلد اول صفحه ۴۰۴ ملاحظه شود

۴ نماز معروف اشم وهو . . . مقصود است

۱۹ در هنگام تولد و نشو و نمایش اهریمن بگریخت از این زمین بهن کروی
بعیدالحدود این چنین گفت آن اهریمن زشت نهاد پیر آسیب: همه ایزدان
(باهم) نتوانستند مرا برخلاف اراده ام برانند اما او زرتشت تنها مرا
برخلاف اراده ام برانند *

۲۰ او مرا بسوخت با (نماز) اهون وئیریه ^۱ چنان سلاخی که مانند سنگی
است ببرزگی خانه ای او مرا بسوخت با (نماز) اش وهیشت کوئی که مانند
فلز گداخته (بسوخت) او چنان کرد که از برای من درگذشتن
از این زمین بهتر است او بتنهائی مرا راند او سپنتمان زرتشت ☉

۲۱ آنگاه او چنین گفت آن ارت نیک بزرگوار. بنزدیک من آی، سپنتمان
راستکردار باک بگردونه من تکیه زن، بنزدیک او در آمد: او
سپنتمان زرتشت، بگردونه اش تکیه زد ^۲ ☉

۲۲ پس (ارت) او را به پسود با بازوی چپ و راست با بازوی راست و چپ
و این سخن گفت: تو نغزی ای زرتشت، تو خوب آفریده ای سپنتمان،
با پاهای خوب (Dareghō-angušta)، با بازوان بلند ^۳ بتن تو قر داده شده (و)

۱ نماز معروف یثا هو . . . مقصود است

۲ این فقره و فقره بعد اشاره باین است که زرتشت بدستاری ایزد ارت از سعادت
دنیوی و اخروی برخوردار شد چنانکه در مقاله ارت گفتیم اهورامزدا بتوسط این فرشته
نعمت جهانی و بخشایش روز واپسین را به بندگانش ارزانی دارد

۳ دَرغو بازو (Dareghō-bāzu) یعنی دراز بازو جزو وجاهت شمرده
شده است در فقره ۱۱ همین یشت بلغت (بلند انگشت) دَرغو انگشت (Dareghō-angušta) برخورداریم که بمعنی دراز انگشت است و از آن انگشت بلند و باریک
اراده شده است ممکن است که از دراز بازو و یادراز دست زبردستی و تسلط و اقتدار
اراده شده باشد یعنی کسی که دستش همه جا میرسد چه پنجین پادشاه هخامنشی اردشیر
اول را (۴۶۴-۴۲۴ پیش از مسیح) دراز دست میگفته اند که نزد مورخین یونان
ماکروخیر Makrokheir و نزد مورخین رُم لنگی مانوس Longimanus نامیده میشده است
عنوان مذکور اصلاً بمعنی مقتدر و زبردست بوده و قدماء نیز همین معنی گرفته اند اما مورخین
متأخر آن را بمعنی حقیقی کله گرفته از آن کسی را که دارای دستهای بلند بوده مقصود
دانسته اند رجوع شود به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke S. 49.
Geschichte der Meder u. Perser von Prářak II. B. S. 162. و به

گریزان نشوم که از من همه دیوها برخلاف میل شان ترسیده فرار کنند
(و) از ترس در تاریکی بدونند ۱ ☸

۲۶ بشتافت، فرارسید: ارت نیک بزرگوار هوشنگ پیشدادی این توفیق را یافت
برای فروغ و قرش ۲ ☸

﴿کرده: ۴﴾

۲۷ ارت نیک را ما میستائیم . . . ۳ ☸

۲۸ او را بستود جشید دارنده کله ورمه خوب در بالای (کوه) مرا •

۲۹ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من
از برای آفریدگان مزدا کله پرواری مهتا سازم، که من از برای آفریدگان
مزدا بیمرگی (زندگانی جاودانی) آورم •

۳۰ و که من از آفریدگان مزدا کرسنگی و تشکی را دور بدارم و که من از
آفریدگان مزدا پیری و مرگ را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا
در مدت هزار سال باد گرم و سرد را دور بدارم ۴ ☸

۳۱ بشتافت، فرارسید: ارت نیک بزرگوار جشید دارنده کله ورمه خوب
این توفیق را یافت
برای فروغ و قرش . . . ۲ ☸

﴿کرده: ۵﴾

۳۲ ارت نیک را ما میستائیم ۳ ☸

۳۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آبتین، از خاندان توانا در (مملکت)
چهار گوشه ورن •

۱ در تاریکی بدوند یعنی در جهان تیره سرنگون شوند رجوع شود بقره ۴ گوش یشت

۲ قره ۳ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل قره او

۴ رجوع شود بقرات ۹-۱۰ گوش یشت

۳۴ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که
 من به اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم،
 هزار مکر دارنده ظفریابم باین دروغ بسیار قوی دیو آسا (و) خبیث
 فیتنار جهان، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید
 و برای فتنای جهان راستی، که من هر دو زنتش را بر بایم: شهر ناز
 و ارنواز را کسانیکه از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند
 و که از یکوترین جهانند ۱ ❀

۳۵ بشتافت، فرارسید: ارت نیک بزرگوار فریدون پسر خاندان آبتین
 از خاندان توانا این توفیق را یافت
 برای فروغ و قرّش ۲ . . . ❀

❀ (کرده: ۶) ❀

۳۶ ارت نیک را ما میستائیم ۳ . . . ❀

۳۷ او را بستود هوم ۴ . . . در مان بخش شهریار زیبای زرد دیدگان
 در بلندترین قلّه کوه مرا •

۳۸ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که
 من افراسیاب تورانی نابکار را در بند آورم و بسته بکشم، و بسته برانم
 بسته برای کیخسرو (برم) تا او را روبروی دریا چه چنچست زرف و بهن
 (وسیع السطح) بکشد آن پسر کینفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیانت
 کشته شد و از برای (کین) اغریث دلیر • ❀

۱ رجوع شود بقره ۱۴ گوش یشت

۲ قره ۳ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل قره اول

۴ بجای قاط از کلمه فراشمی *frammi* معنی درستی بر نیاید رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۳

• در خصوص هوم عابد رجوع شود بحالّه افراسیاب صفحه ۲۱۰ در جلد اول و فقره ۱۸

گوش یشت نیز ملاحظه شود

۳۹ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار هوم . . . ۱ درمان بخش
شهریار زیبای زرد دیدگان این توفیق را یافت
برای فروغ و قرش . . . ۲ ۰

﴿کرده: ۷﴾

۴۰ ارت نیک را ما میستائیم . . . ۳ ۰

۴۱ او را بستود یل ممالك ایران متحد سازنده کشور خسرو •

۴۲ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که
من افراسیاب تورانی نابکار را رو بروی دریاچه چنچست (ارمیه)
ژرف و بهن بکشم من پسر کیفر کشنده از سیاوش که بخیان کشته شد
و از برای (کین) اغریرث دلیر ۴ ۰

۴۳ بشتافت، فرارسید: ارت نیک بزرگوار یل ممالك ایران متحد سازنده کشور
خسرو این توفیق را یافت
برای فروغ و قرش . . . ۲ ۰

﴿کرده: ۸﴾

۴۴ ارت نیک را ما میستائیم . . . ۳ ۰

۴۵ او را بستود زرتشت یاک در آریاویج (در کنار رود) دائیتیای نیک •

۴۶ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من
هوتسر نیک و آزاده را بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد، بحسب دین سخن
گوید، بحسب دین رفتار کند، او بدین مزدیسنا من ایمان آورد و
آن را در یابد، و از برای جمعیت من مایه شهرت نیک شود ۰ ۰

۱ بجای نقاط از کلمه فراشمی frāšmi معنی درستی بر نیاید رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۳

۲ فقره ۳ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل فقره اول

۴ رجوع شود بفقره ۲۲ گوش یشت

• هومس زن کی گشتاسب است رجوع شود بفقره ۲۶ گوش یشت

۴۷ بشتافت، فرارسید: اوت نیک بزرگوار زرتشت این توفیق را یافت

برای فروغ و فرش ۱ ۰

﴿کرده: ۹﴾

۴۸ اوت نیک را ما میستائیم . . . ۲ ۰

۴۹ اورا بستود کی گشتاسب بلند همت رو بروی آب دائیتیا •

۵۰ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای اوت نیک بزرگوار که من به آشت آئوروت پسر ویسپ ثور و آشتی . . . با خود سرتیز، با سپر سرتیز ۳ و ستر کردن که دارای هفتصد شتر است در عقب زینیاور خویذاه در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به ارجاسب خیون نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد، که من به درشینیک دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد •

۵۱ که تریاوت زشت نهاد را بر اندازم، که من دیویسنا سپینج اور و شک را بر اندازم، که من دگر باره همای و واریذکنا را از مملکت خیونها بخانه برگردانم، که من ممالک خیون را بر افکنم: پنجاها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها ۴ ۰

۱ فقره ۳ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ خود سرتیز و سپر سرتیز دو اوستا اوروی، خنود، «Urvi.xaodha» و اوروی ورتر «Urvi.verethra» آمده است و آن عبارت بوده از خود و سپری که در بالای آنها سیخی بشکل سر نیزه یا بشکل تیر نصب بوده این شکل خود و سپر در قرون اخیر هم در ایران معمول بوده است در بالای خودی از عهد شاه عباس صفوی که تصویر آن در مجله آلمانی انجمن شرقی دیده میشود سیخ بسیار بلندی نصب است بطوری که ارتفاع خود به سی سانتیمتر میرسد رجوع شود به Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI

Orientalische Rüstungsstücke von E. Rehatsch S. 655-656

۴ در خصوص اسامی خاص این دو فقره رجوع شود بقرات ۴۰-۴۱ گوش یشت

و توضیحات آن

توفیق را یافت

(کر د: ۱)

فرسیده اند

۲ مثل فقرہ اول

مندرج است :

۵۵ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارند: اسبهای تند^۱ مرا برمایندند
(تعاقب کردند) من خود را بزیر پای . . .^۲ گاوانری پنهان
کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده مرا برانندند^۳ ۵۵

۵۶ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارند: اسبهای تند مرا برمایندند
من خود را بزیر گلوی یک میش گشتم^۴ از یک گله مرکب از صد
(گوسفند) پنهان کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده
مرا برانندند، در آن هنگامی که تورانیان و نوذریان دارند: اسبهای تند
مرا برمایندند

۱ نوذر پسر منوچهر برادر زراسب مؤسس خاندان نوذریان است که پس از
منوچهر هفت سال پادشاهی نمود و بدست افراسیاب تورانی کشته شد در فقره ۹۸
آبان یشت نیز نوذریان دارای اسبهای تند و تعریف شده اند رجوع شود بمجلد اول یشتها
بصفحات ۲۶۵ و ۲۷۹ و فقره ۱۰۲ فروردین یشت در همین جلد
۲ بجای نقاط از کلمه *سده سده سده* معنی برنیاید

۳ مکرراً گفتیم که در یشتها استعاراتی است که باید در سر آنها دقتی کرد و بدون
تأمل در آنها حکمی نه نمود بسا شده که در اینگونه موارد مشکله یک دو کلمه را هم مفسرین
اوستا بر صواب ترجمه نکرده و در این صورت استعاره و کنایه ای را که ممکن بود پس از دقت
دریابیم معنایی ساخته اند و بکلی دور از فهم و ادراک در این فقره و فقره بعد از دانستن معنی
مناسب لغت یزدیه *سده سده* بتوسط بارتولومه Bartholomae که بمعنی رم دادن است معنایی
حل گردیده دانشمند دیگر آلمانی ریختل Reichelt ما را بمعانی بسیار دلکش و نیز این دو فقره که
اشاره است بر قنات نوذریان یعنی پادشاهان کیانی و تورانیان منتقل ساخته مینویسد: «چنگ دائمی میان
تورانیان و نوذریان ثروت را از مملکت بیرون کشید فرشته توانگری ارت بگا و گوسفند
که کنایه از مایه ثروت قومی است که هنوز در درجه پائین تمدن است پناه برد اما ملتی که
نظر بخای و بی تجربه کی بکودکان و دختران خرد سال تشبیه شده بمعنی التجاه فرشته ثروت
برنجورده، از اینکه دولت و ثروت بسته پیروش چارباغان و ستوران است، ناگزیر فرشته
ثروت را از پناهگاههای خود رانده باز بچنگ دائمی دلخوش داشتند» رجوع شود به

The Dastur Hoshang Memorial Volume ; Bombay 1918 p. 397—8.

۴ گشتم در اوستا و زرتشتی *سده سده* لغتی است که از برای گوسفند نر استعمال شده
است در فرهنگها بمعنی مطلق ستوران نر ضبط است

۵۷ در نخستین گله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزند نزاید^۱ :
 بمنزل او داخل مشو، و در بستر او میاسای. با شما چه کار کنم ؟
 بآسمان بالا روم^۲ بزمین فرو روم ؟ ☉

۵۸ در دومین گله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزندی از مرد
 بیگانه بوجود آورده از برای شوهرش آورد با شما چه کار کنم ؟ بآسمان
 بالا روم، بزمین فرو روم ؟ ☉

۵۹ در سومین گله شکوه کند ارت نیک بزرگوار: این از برای من خشن ترین
 کاری است که مردمان ستمگار میکنند از اینکه آنان دختری را
 از راه بدر برده و مدتی بی زنا شوئی (او را) آبتن کنند، با شما چه
 کار کنم ؟ بآسمان بالا روم، بزمین فرو روم ؟ ☉

۶۰ آنکه گفت اهورا مزدا، ای ارت زیبای آفریده کردگار، بآسمان بالا
 مرو بزمین فرو مرو، اینجا اندر خانه زیبای خسروی بنیان من بسر بر ☉

۱ در این فقره نیز مانند فقره ۵۴ از برای زن کلمه جیهکا استعمال شده است چنین
 بنظر میرسد که درین فقره زن بد عمل مقصود باشد که چنین پس اندازد در وندیداد
 فرگرد ۱۵ فقره ۱۴ از چنین زنانی که دوائی بکار برده جنین می افکنند و بچه سقط میکنند
 سخن رفته است در فقره مذکور از چهار دوا یا گیاه که شیرۀ آنها از برای جنین افکندن
 بکار میرفته اسم برده شده از آنجمله است بنگ که در اوستا بنگه۳۳۳ Banha و
 و در پهلوی منگ (۹۶) میباشد بنج و منج معرب بنگ و منگ است چرس یا جیش
 از همین گیاه که در لاتینی اندیکا Indika یا کانایس ساتیوا Cannabis Sativa گویند استخراج
 میکردند ناصر خسرو گفته است سپس بپشان دهر مرو گرتخوردی تو همچو ایشان بنگ
 در فرهنگ سروری نقل از صیده ایریمحان شده مندرج است: «منگ نوعی است
 از حبوب که چون خورده شود عقل خورنده مختل گردد و مست گردد آن را در
 معاین بکار برند و دانه آن باون سرخ بود و به ناخواه مشابهت دارد اما از آن بزرگتر
 باشد، سوزنی گفته است خرمنگ خورد گوئی دیوانه شد بشهر خر زهره خورده بودی باری
 بجای منگ در فرهنگها گذشته از اینکه منگ بزالبنج ضبط شده معانی دیگر هم از
 برای آن مسطور است در لغات فرس اسدی مندرج است: «منگ قمار باشد قریع الدهر
 گفت نشکیند زلوس و نشکیند ز فحش نشکیند زلاف و نشکیند ز منگ»

۶۱ با این نذر تو را درود گویم، با این نذر تو را نیایش کنم چنانکه گشتاسب
تو را نزد آب دائیتیا بستود، زوت^۱ باید در پشت برسم^۲ ایستاده با آواز
بلند بگویم: با این نذر تو را درود گویم، با این نذر تو را نیایش کنم
ای ارت زیبای آفریده کردگار ॐ

۶۲ یتا هو

آفرین (درود) میفرستم به ارت نیک، به چیستای نیک، به ایرث نیک،
به رَستات نیک، به فر (و) سود مزدا آفریده
اشم وهو
اهمائی رشتچه . . . ۳ ॐ

- ۱ زوت^۳ در اوستا زاوتر (Zaotar) اسمی است که بزرگترین پیشوای دینی
مزدیسنا میدهند رجوع شود بجلد اول صفحات ۱۰۳ و ۴۶۹
۲ در خصوص برسم رجوع شود. مقاله آن در جلد اول ص ۵۵۶-۵۶۰
۳ رجوع شود. مقاله ملحقات یشتها ص ۳۲ و بقره ۳۳ هر مزدیشت

اشتاد

رویت باد ویژه جان و دل شاد نگهدارت سروش و رشن و اشتاد

(زراشت بهرام)

ارشتات Arštāt که معمولاً در فارسی اشتاد گفته میشود ایزدی است که یاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست در یسنای ۱۶ فقره ۶ و در دو سیروزه کرچک و بزرگ فقره ۲۶ در ردیف سی فرشتگان روزهای ماه شمرده شده است ارشتات یعنی راستی و درستی آرش که بمعنی راست میباشد در سر یکدسته از کلمات مرکبه اوستا دیده میشود مثل آرش تکشش Arš tkašša یعنی راست کیش آرش مننگه Arš manah یعنی راست منش و راست پندار آرش و چنگه Arš vacuuh یعنی راست گفتار از همین ماده است کلمات اِرش ereš, اِرشو erešva و اِرشیه erešya که درگاهها استعمال شده و هر سه در بهاوی (راست) ترجمه شده است ارشتات که فرشته مؤث است غالباً در اوستا و کتب بهاوی یاد شده^۱ اما فقط بذکر اسمش اکتفاء گردیده بطوری که امروزه معلوماتی راجع باین ایزد در دست نداریم

چند باری هم در اوستا ارشتی Aršti آمده که ترکیب دیگری است از ارشتات چنانکه در یسنا ۵۷ فقره ۳۳ و در فقره ۱۹ سروش یشت هادخت که از فقره مذکور یسنای ۵۷ برداشته شده است در این دو موضع ارشتی با کله ایزد قید گردیده است^۲

۱ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ و یسنا ۳ فقره ۹ و ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ و هفت امشاسپند یشت فقرات ۵ و ۱۰ و مهریشت فقره ۱۳۹ و سروش یشت هادخت فقرات ۱۶ و ۲۱

۲ ارشتی Aršti بهین املاء بمعنی نیزه است در بهاوی، یشت گفته اند چنان بود تیرش کنزو پی کبان شمرند هر تیر یشت کران (اسدی)

این یشت دو بار کلمهٔ اَرَشَوْ خَذَ سَدَیْیَ aršindha که صفت است بمعنی راست گفته شده که در پهلوی راست گوشن ترجمه گردیده، تکرار شده است از این قرار: و گفتارِ راست گفته شده (راستین) پیروزمند در مان بخش را ما میستائیم، گفتار در مان بخش راست گفته شده (راستین) پیروزمند را ما میستائیم جزء اولی این صفت همان کلمهٔ (اَرَشَوْ) است که ذکرش گذشت این یشت کوچک که فقط دارای ۹ فقره است و از قطعات دلکنی کتاب

مقدس شمرده میشود نیز ائیرینم خوارنو سَدَیْیَ سَدَیْیَ airyanem xvarəno یعنی فرّ ایرانی نامیده میشود چنانکه یشت بعد که از فرکیانی صحبت میدارد موسوم است به فرکیانی اما معمولاً زامیاد یشت نامیده میشود

در فقرات ۳-۴ اشتاد یشت از ارت فرشتهٔ توانگری که یشت ۱۷ متعلق باوست سخن رفته و در فقرات ۵-۷ از تشر فرشتهٔ باران که هشتمین یشت منسوب باوست صحبت شده است اما مطالب مختلف این یشت چنانکه در تفسیر آن ملاحظه خواهید کرد ارتباطی با فرد دارد در انجام متذکر میشویم شاید میان اسم این یشت و مفهوم این یشت چنین ارتباطی بتوان تصور کرد که فرایانی یا شکوه و جلال سلطنت ایران نصیب کسی میشود که راستی دوست و درستکار باشد تفسیر پهلوی اشتاد یشت مثل قسمت عمدهٔ تفسیر پهلوی اوستا (زند) از دست رفته است در کتاب (زند بهمن یشت) فصل اول فقرهٔ ۶ از تفسیر و هومن یشت و خرداد یشت و اشتاد یشت اسم برده شده است^۱

اشتاد یشت

بخوشنودي قرّ ایرانی مزدا آفریده.

۱ اهورا مزدا گفت به سپنتمان زرتشت: من بیافریدم قزایران از ستور
برخوردار، پُر رمه، پُر ثروت، پُر قز را (که) خرد (علم و معرفت)
خوب فراهم شده، و دارائی خوب فراهم شده (بخشد) در همشکننده آز،
در همشکننده دشمن (است) ❀

۲ او (یعنی قز ایران) اهریمن 'پرگزند را شکست دهد'، خشم سلاح
خونین آژنده را شکست دهد^۲، 'بوشاس خواب آلوده را شکست دهد'^۳

۱. آز در اوستا آزی سگ دیو حرص و طمع است، در بندش فصل ۲۸ فقره ۲۷ چنین تعریف شده است: «آز دیوی است که همه چیز را فروبرد اگر چیزی نصیبش نشود خود را بخورد او غیثی است که اگر تمام اموال جهانی باو داده شود او را پر نکرده قانع نماند، گفته شده است: چشم آزمند دای است که جهان در آن فانی است» از دیو آز که غالباً باصفت دئو دات و دایو-دات daēu-da-ta یعنی دیو داد یا دیو آفریده آمده در یسنا ۱۶ فقره ۸ و یسنا ۶۸ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۱۹ و ۲۱ اسم برده شده است از این دو فقره اخیر چنین بر می آید که دیو آز دشمن آذر میباشد آرت هر روز بر فراز دهد وعده چیزی که نباشد چنان (ناصر خسرو)

۲ دیو خشم و غضب مقصود است رجوع شود بجلد اول ص ۴۷۵ و ۵۲۰

۳. بوشاسب اسم دیو خواب سنگین است که در فرهنگهای فارسی هم ضبط گردیده در بندهش فصل ۲۸ فقره ۲۶ چنین تعریف شده است: "بوشاسب دیوی است که تنبلی آورد" در اوستا بوشینستا *Bušiyansta* آمده در نندیداد فرگرد ۱۱ فقرات ۹ و ۱۲ و فرگرد ۱۸ فقره ۱۶ و مهریشت فقرات ۹۷ و ۱۳۴ از او اسم برده شده است غالباً با صفت در غوکو *Dareghō gava* یعنی دراز دست آمده است بجلد اول یشتها ص ۴۷۷ و ۵۲۱ - ۵۲۲ نیز ملاحظه شود

یخ (سرمای) در همفسرده را شکست دهد^۱، دیو ابوش را شکست دهد^۲،
ممالک غیر ایرانی را شکست دهد^۳ ॐ

۳ من بیافریدم ارت نیک بزرگوار را او درخانه زیبای خسروی بنیان
(من) بدر آید^۴ ॐ

۴ همراه شود ارت بسیار خوشی بخشنده آن مردی را که راستی را خوشنود
سازد او (ارت) بدر آید در خانه زیبای خسروی بنیان (درحالی که)
همه رمه، همه پیروزی، همه خرد (معرفت و دانش)، همه قز ارزانی دارنده است
(اگر) آن ارت نیک بزرگوار یک پا فرو نهد در خانه زیبای
خسروی بنیان ۰

۵ هزار اسب و هزار رمه آورد و فرزندان کار آزموده
سراسر ستاره تشر بجنبش در آید، سراسر باد زبردست مزدا آفریده و
سراسر قز ایرانی (بجنبش در آیند) ॐ

۱ یخ در اوستا آئینج سیم ۱۵ در فقره ۶ همین یشت نیز آمده است در هادخت
نسک فرگرد ۳ فقره ۲۵ نیز بایستی همین کلمه باشد اما در نسخ اشتباهی در املاء این کلمه
اتفاق افتاده که آن را نامفهوم ساخته است در فرگرد سوم هادخت نسک دیدیم که روان
مرد گناهکار پس از سر آمدن شب سوم مرکب در صبح از جسد جدا میشود و او را چنین
می نمایند که در میان برفها و یخها در آمده باشد و از طرف شمال باد گندیده بمشامش رسیده باشد
سرما و زمستان سخت و یخ و فسر دگی طبیعت کرده اهریمنی است در این فقره لابد از
کلمه یخ سرمای سخت اراده گردیده است

۲ ابوش (آپوش سرسپیش Apaoša) دیو خشکی است این کلمه لفظاً هم بمعنی
خشک کننده است ابوش رقیب تشر فرشته باران است در تشر یشت منازعه فرشته باران
و دیو خشکی بطرز شاعرانه تعریف شده همچنین در بند هشت فصل ۷ فقرات ۸-۱۲
شرحی راجع بآفات مندرج است رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۳۲ و بفقرات
۲۸-۲۹ تشر یشت

۳ غیر ایرانی بجای کلمه ان آئیریه Anairya ترجمه شده است آن از
ادوات نفی است یعنی (نه ایرانی) یا (نران)

۴ رجوع شود بفقره ۶۰ ارت یشت

۶ و آنها همه قلل کوهها حاصل دهند (و) همه ژرفا (دره های) رودها و همه گیاههای نو دمیده زیبای سبز رنگ نشو و نما بخشند به یخ در همفسرده زوال آورند^۱ و به دیو ابوش زوال آورند ॐ

۷ درود بستاره تشر را یومند، فرهمند درود به باد زبردست مزدا آفریده درود بفر ایرانی

یتا هووئیریو (چهار بار)

اشم و هو (سه بار) ॐ

۸ (نماز) اهون وئیریو را ما میستائیم^۲ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را ما میستائیم گفتار راست گفته شده پیروزمند درمان بخش را ما میستائیم گفتار درمان بخش راست گفته شده پیروزمند را ما میستائیم کلام مقدس، دین مزدیسنا، خواستار هوم را ما میستائیم فر ایرانی را ما میستائیم ینگه هانم ॐ

۹ یتا هووئیریو . . . (دو بار)

آفرین (درود) میفرستم بفر ایرانی مزدا آفریده

اشم و هو

اهمائی رنشنجه ۳ ॐ

۱ نظر باینکه در دو جله یش در همین فقره ۶ کلمه فرداث 𐬱𐬀𐬎𐬭𐬀 Fradatha کله ای که در پهلوی فراك دهشیه Frakdahišnih شده و نگارنده بمناسبت مقام (حاصل) و (نشو و نما) ترجمه کرده ام تکرار شده و نساخین قدیم ملتفت نشده همین کلمه را در جله سوم هم نوشته اند در صورتی که بایست کلمه مهرک 𐬨𐬀𐬭𐬀 Mahrka بنویسند چنانکه در جله چهارم همین کلمه اخیر از برای دیو ابوش آورده شده است شکی نیست که اصلاً از برای یخ یا سرمای سخت کلمه مهرک که بمعنی فنا و نیستی است و امروزه در فارسی مرگ گوئیم و نگارنده در فقره فوق (زوال) ترجمه کرده ام آورده شده بوده است زیرا که یخ و فرسردگی طبیعت از سرمای سخت و در نتیجه آسیب یافتن گیاهها و حیوانات، مانند خشکی و بی آبی که دیو ابوش نماینده آن قرار داده شده از کرده اهریمنی بشمار اند و فرشته باران تشر که زمین را بارور و قلل کوهها و دره ها را خوش و خرم و حاصل خیز مینماید دشمن آنهاست و آنها را بطرف فنا و زوال میکشاند

۲ نماز معروف یتا هو وئیریو مقصود است

۳ رجوع شود بمقاله یشتها ۲۲ و فقره ۳۳ از هر مزدیشت در جلد اول

کیا نیان

مقدمه

کی بود در زمانه وفا جام می بیار تا من حکایت جم و کاوس کی کنم (حافظ)
یشت آینده موسوم است به زامیاد یشت اما در نسخ خطی کیان یشت
نامیده شده زیرا در این یشت از فرّکیانی یا گَوَنَم خوارنو و «سَـنْـدِـرْـمَـوُـشَـا»
(Kavaenem. X^Varenō) صحبت میشود پیش از اینکه بتفسیر این یشت پردازیم
لازم است از سلسله کیانیان سخن بداریم بخصوصه در طی مطالعه کتب مقدس
ایرانیان ناگزیریم که اطلاعی از این سلسله داشته باشیم چه پیغمبر ایران حضرت
زرتشت در عهد کی گشتاسب که یکی از پادشاهان این سلسله است ظهور نموده
و در کتب دینی بجائی بر نمیخوریم که از پیغمبر سخن رفته و از پادشاه
معاصرش یاد نشده باشد گذشته از این از همه پادشاهان این سلسله چنانکه
از همه پادشاهان سلسله پیشدادی در اوستا و کتب پهلوی یاد شده اما باندازه
سخن نرفته که بتوانیم بدون استعانت از کتب دیگری باحوال آنان بریم
بنابر این از برای روشن نمودن معنی فقراتی که در اوستا باعمال این ناموران
اشاره شده شرح و توضیحی لازم است

در مقالات دیگر متذکر شدیم که این پادشاهان نزد ایرانیان بمنزله انبیاء بنی اسرائیل اقوام سامی میباشند پس از نفوذ اسلام در ایران همانطوری که دین ما بتاراج دین عرب رفت و زبان ما آلوده و خط ما نابود و رسوم و عادات ما دگرگون گشت داستانهای ملی ما نیز باقصص اقوام سامی آمیخته شد ناموران و پادشاهان ما با پیغمبران بنی اسرائیل سروکاری پیدا کردند در کتب مورخین عرب و ایرانی بذکر پادشاهی بر نمیخوریم که با یکی از انبیاء بنی اسرائیل مربوط نباشد یا یک قسم پیوند و خویشی با یکی از آنان نداشته باشد و بساهم تعصب عربی مورخین را بر آن داشت که این پادشاهان را پیرو دین یکی از انبیاء بنی اسرائیل پندارند و باین واسطه آنان را از قهر و غضب الهی نجات داده سعید دانستند حتی پیغمبر ایران را شاگرد امیا یا عزیز علیه السلام شمرند اما با و رحم نپاورده

او را نفرین شده استادش خواندند! از طرف دیگر غرور ملی ایرانیان را بر آن داشت که پادشاه گردنکشی را مثل بخت النصر (نبوکدنصر Nebukadnazar ۶۰۵-۵۶۲ پیش از مسیح) پادشاه مقتدر کلد و فاتح بیت المقدس و اسیرکننده جهودان را از فرزندان گودرز و از سرداران کی لهراسب بشمرند و از همین غرور ملی بوده که اسکندر را پسر دارا قرار دادند باین معنی که دارا دختر فیلقوس (فلیپ) را بزنی گرفته اسکندر از او بوجود آمد چون اسکندر دولت بزرگ هخامنشی را در هم شکست و تاج و تخت ایران بیونانیان رسید بایرانیان ناگوار آمد که بیگانه را بخود مسلط دانند از این جهت او را ایرانی و از پشت دارا و وارث تاج هخامنشیان قرار دادند از این اضافات و تصرفات که خواه تمصّب و نادانی و خواه غرور ملی آنها را برانگیخته باشد صرف نظر نموده داستان ملی ما بکلی روشن و تفکیک عناصر بیگانه که بعدها بآنها افزوده شده آسان است بخصوصه این داستانها در شاهنامه مفصل تر و بی آرایش تر از سایر کتب باقی مانده است نگارنده در این مقاله محتاج بذکر کلیّه و قایع این پادشاهان نیستم و نه بذکر اضافات و تصرفاتی که فقط از برای نمونه بیک دو فقره آن در فوق اشاره گردیده زیرا که وقایع آنان را متقدمین مثل فردوسی و طبری و مسعودی و حمزه و مؤلف جمل التواریخ مشروحاً ذکر کرده اند و مورخین متأخر مثل ابن الاثیر و میرخواند و غیره نقل از متقدمین نموده مفصلاً در کتب خود نگاشته اند در این مقاله باندازه از مورخین مذکور ذکر خواهیم کرد که ممّد فهم مندرجات اوستا و کتب بهلوی باشد و در آن واحد آنچه از اوستا که قدیم ترین آثار کتبی ایران است و از کتب بهلوی مینگاریم دلیل صحت مندرجات شاهنامه و سایر کتب خواهد بود در جلد اول یشتها و در همین جلد از پادشاهان پیشدادی که هوشنگ و تهمورث و جمشید و ضحاک و فریدون و منوچهر و نودر و زاب و کرشاسب باشند صحبت داشتیم^۱ و آنچه در اوستا و کتب بهلوی راجع بآنان آمده بجای

۱ هوشنگ در جلد اول صفحات ۱۷۸-۱۷۸، تهمورث ج ۲ ص ۱۳۸-۱۴۴، جمشید ج ۱ ص ۱۸۰-۱۸۸، ضحاک ج ۱ ص ۱۸۸-۱۹۱، فریدون ج ۱ ص ۱۹۱-۱۹۵، منوچهر ج ۲ ص ۵۰-۵۲، نودر ج ۱ ص ۲۶۵، زو ج ۲ ص ۴۶-۴۹، کرشاسب ج ۱ ص ۱۹۶-۲۰۸

خود در مقالات هر يك نگاشته ایم در میان این پادشاهان از نوذر مختصر آید کرده ایم اما در همین مقاله بمناسبت اینکه کی گشتاسب در اوستا از خاندان نوذر خوانده شده از این پادشاه پیشدادی ذکری خواهیم کرد همچنین در این جلد کیومرث را که بنا بشاهنامه نخستین پادشاه کیانی است اما نظر بمندرجات اوستا و کتب پهلوی و بسیاری از کتب تواریخ نخستین بشر است شرح داده ایم^۱ از پیشدادیان تا باندازه که مربوط باوستا و مزدیسناست کاملاً اما منفصل از همدیگر سخن داشته ایم اینک در این جا از کیانیان در يك جا و برتیبی که در داستان ملی ماست بحث میکنیم و آنچه در اوستا راجع بآنان آمده کاملاً نقل خواهیم کرد و نیز مندرجات کتب پهلوی را تا باندازه که بنظر نگارنده رسیده و تا باندازه که در تحصیلات مزدیسنا بدانستن آنها ناگزیریم ذکر خواهیم کرد همچنین در طی مقالات کیانیان يك دسته لغات مربوط بآنان را معنی خواهیم کرد از پادشاهان کیانی بحسب ترتیب از کیقباد و کیکاس و کیخسرو و کی لهراسب و کی گشتاسب صحبت خواهیم نمود بدلیلی که بجای خود ذکر خواهد شد فقط چند کلمه در خصوص پادشاهان دیگر این سلسله که بهمین و دختر وی همای معروف به چهر آزاد و دارا و دارا پسر دارا باشد سخن خواهیم داشت در اوستا نیز پس از کی گشتاسب از پادشاهان دیگر این سلسله اسمی برده نشده است

در مقاله زو پسر تهااسب (جلد ۲ ص ۴۶-۴۷) گفته ایم که بنا بمندرجات کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۲ یکی از نسکهای عهد ساسانیان که عبارت بوده از دوازدهمین نسک یا کتاب اوستا چیترا دات Utradāt نام داشته و در آن از نژادها و بخصوصه از سلسله پادشاهان ایران صحبت میشد بنا بفهرستی که در دینکرد راجع باین نسک مندرج است در آنجا از همه پیشدادیان و کیانیان سخن رفته بود بدبختانه این نسک امروزه در دست نیست محققاً مؤلف دینکرد در قرن سوم هجری از مجموع ۲۱ نسک اوستای عهد

ساسانیان ۲۰ نِسک را بازند یعنی تفسیر پهلوی آنها در زیردست داشت بنا بقصریح خود مؤلف، نِسک ۱۱ که موسوم بوده به وشتگ (vaštag) نِسک با تفسیر پهلوی آن در عهد او موجود نبوده و از نِسک ۵ موسوم به نَآتَر (Nātar) متن موجود و تفسیر از دست رفته بود بنابر این چیتَرَدات در آن عهد هنوز موجود بوده که مؤلف دینکرد بشرح مندرجات آن پرداخته و از يك يك پادشاهان پیشدادی و کیانی اسم برده است 'بدبختانه این نِسک امروزه مثل بسیاری از نسکهای دیگر در دست نیست و از گردش روزگار از سرچشمه و آبخشور بسیار قدیمی داستان مقدس ملی خود بی بهر مانده ایم نظر بمندرجات مسعودی که در حدود سال ۳۴۵ هجری وفات نموده ترجمه فارسی چیتَرَدات نِسک نیز در عهد او موجود بود اینک عبارت مسعودی در کتاب النبیة والاشراف: «وزرادشت احدث هذا الخط والمجوس تسمیه دین دبیره ای کتابه الدین و کتب [الابستا] فی اثنی عشر الف جلد نور یقضبان الذهب حفرا باللغة الفارسیة الاولى ولا یعلم احد الیوم یعرف معنی تلك اللغة و إنما نقل لهم الى هذه الفارسیة شیئی من السور فهی فی ایدیهم یقرّونها فی صلواتهم کاشتاذا^۱ و جترشت^۲ و بانیست^۳ و هادوخت^۴ و غیرها من السور فی جترشت الخبر عن مبدأ العالم و منتهاه و فی هادوخت مواعظ^۵ یعنی زرتشت این خط را احداث کرد و زرتشتیان آن را دین دبیره یعنی خط دین مینامند اوستا در روی دوازده هزار پوست گاو زرنشان بزبان پُرس قدیم نقش بسته شده بود امروزه کسی این زبان را نمیداند جز اینکه برخی از سوره ها و فصلهای آن را بفارسی کنونی نقل داده اند که حالیه در دست دارند و در نماز شان میخوانند مثل اشتاد و جترشت و بانیست و هادوخت

۱ نسخه بدل: کاشتان، کاستیان

۲ نسخه بدل: حترست، حبرست، حسرست

۳ نسخه بدل: وانیست، وانیست

۴ نسخه بدل: درخه

۵ رجوع شود به کتاب التنبیه ولاشراف چاپ دخویه De Goeje ص ۹۱—۹۲

و فصلهای دیگر در جترشت از آغاز و انجام جهان سخن رفته و هادوخت در موعظه و پنداست

اشتاو با نیست و هادوخت در اوستای حالیه موجود است اولی را اشتاد یا اشتات یشت گوئیم و آن عبارت است از یشت هجدهم که در چند صفحه پیش بتفسیر آن پرداخته ایم، دومی محققاً تحریف شده، آیین یشت است که در جلد اول تفسیر کرده ایم، سومی را در جزو مقاله دین در همین جلد شرح داده گفته ایم: هادخت نسک که جزوی از قطعات اوستا بشماراست پاره ایست از بیستمین نسک موقوف شده عهد ساسانیان اما جترشت که در برخی از کتب روایات نیز بهمین املاء ضبط شده^۱ همان چیتردات کتاب پهلوی دینکرد است که از دو کلمه اوستائی چیترا^۲ و دات^۳ که بمعنی تخمه و نژاد است و اکنون چهار گوئیم و از کلمه دات^۴ بمعنی قانون است و در فارسی داد گوئیم مرکب شده است جترشت مسعودی مرکب است از کلمه اولی مذکور و یشت چیتردات که یک قسم کهن نامه یا آئین نامه و خدای نامه و شاهنامه (منثور) و سیرالملوک بوده مانند این کتابهای مذکور از دست رفته شاید شاهنامه فرودسی آنها را تاباندازه جبران کرده باشد اما از مأخذ اوستائی بقایائی از چیتردات سراغ نداریم از این نسک نه متن موجود است و نه تفسیر پهلوی عهد مؤلف دینکرد و نه ترجمه فارسی زمان مسعودی بنابر مندرجات دینکرد در نسخهای دیگر اوستا نیز از پیشدادیان و کیانیان سخن رفته بود و در دینکرد در جائی که مندرجات اوستا شرح داده شده غالباً با سامی این پادشاهان برمیخوریم

شکی نیست که در سراسر اوستای عهد ساسانیان مکرراً از پادشاهان این دو سلسله یاد گردیده و از باب مثال بداستانهای آنان که معروف خاص و عام

Haug's Essays p. 181

۱ رجوع شود به

در کتاب روایات داراب هرمزدیار بمبئی ۱۹۲۲ میلادی در دفتر اول صفحه ۳ کلمه چدرشت و در صفحات ۶ و ۸ و ۱۱ خشت طبع شده بجای چیتردات یا چتر یشت

۲ Fragmens relatifs a la religion de Zoroastre (کتاب علمای اسلام و نام ۲۱

Paris M. DCCC. XXIX p. 14.

نسک اینها ویریو) نیز ملاحظه شود

بود اشاره شده بود چنانکه نمونه آن را اکنون در اوستای باقی مانده می‌بینیم همچنین در زند یا تفسیر پهلوی اوستا مکرراً از آنان سخن رفته بود و اکنون در تفسیر باقی مانده اسامی برخی از این پادشاهان از باب توضیح موجود است

در کتاب هفتم دینکرد که موسوم است به زرتشت نامه در دیباچه آن باز از پادشاهان پیشدادی و کیانی سخن رفته بترتیب از کیومرث نخستین بشر و از مشیا و مشیانه (آدم و حوا) و از سیامک پسر مشیا و مشیانه و از هوشنگ و از همورث و از جشید و از فریدون و از ایرج پسر فریدون و از منوچهر پسر ایرج و از زو پسر تهماسب و از سام گرشاسب یاد شده و از کارهای هر یک مختصراً سخن رفته است بطرز زامیادشت اعمال نیکی که از ناموران بروز کرده از پرتو فرایزدی بوده که آنان دارای آن بودند پس از ذکر پیشدادیان از فقره ۳۳ دیباچه مذکور از پادشاهان کیانی که موضوع مقاله ماست سخن رفته و مندرجات آن را بجای خود ذکر خواهیم کرد همچنین در بندهش بزرگ در یکی از آخرین فصول آن که خلاصه اش را دارمستتر در ترجمه اوستای خود (ج ۲ ص ۳۹۸-۴۰۲) نقل کرده از همه شهریاران پیشدادی و کیانی یاد گردیده و باعمال عمده آنان اشاره شده است آنچه در اوستا و کتب پهلوی راجع بکیانیان آمده غالباً مطابق شاهنامه و کتب مورخین است اختلاف روایاتی که در کتب مورخین و شاهنامه دیده میشود جزئی است اساس داستان بهم نخورده بهمان ترکیب باستانی خود باقی است

داستان پادشاهان پیشدادی مشترك است میان آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان اسامی برخی از ناموران این طبقه همانطوری که در کتاب مقدس اوستا و کتاب رزمی ما شاهنامه ذکر شده در وید کتاب دینی هندوان و در کتاب رزمی آنان مهابهارت نیز موجود است و اعمال برخی از آنان در کتب هر دو دسته آریائی با همدیگر شبیه است چنانکه قصص انبیاء بنی اسرائیل در میان اقوام سامی مشترك و در تورات و انجیل و قرآن رواج دارد اما داستان سلسله

کیانی دارای جنبه ملی است و اختصاصی بایرانیان دارد برخی از مستشرقین خواسته اند که از برای يك دو تن از پادشاهان کیانی نیز در میان کتب برهمنان نظایری بجویند اما موفق نشده حدس و احتمال شان مبنی بر اساسی نیست فقط اندك شباهت لفظی و ظاهری مایه تصورات شان شده است همچنین برخی از مورخین و مستشرقین خواسته اند که سلسله کیانیان و سلسله هخامنشیان را یکی بدانند^۱ درن اواخر هرتل Hertel این مسئله را که سابقاً يك چند نفری طرفدار داشته بشدت تعقیب کرده است در کتاب خود موسوم به (زمان زرتشت)^۲ اصراری دارد که زرتشت را معاصر داریوش بزرگ سومین پادشاه هخامنشی قرار دهد و گشتاسب معروف را که در اوستا و سنت مزدیسنان معاصر و دوست و حامی پیغمبر ایران بوده با گشتاسب پدر داریوش که بنا بکتابتیه بهستان (بیستون) در ایالت های پارت و کرگان از طرف پسر خود خستریاوان (ساتراپ) یا مرزبان و حاکم بوده یکی بداند و باین ترتیب زمان زرتشت را در سال ۵۵۰ پیش از مسیح معین نماید^۳ هرتل در مقابل تنقیدات دانشمندان شش ماه پس از انتشار کتاب مذکور از برای اثبات ادعای خود کتاب دیگری موسوم به (هخامنشیان و کیانیان) منتشر ساخته است^۴ در این کتاب سلسله داستانی و سلسله تاریخی را یکی پنداشته و بنابراین گشتاسب باید همان پدر داریوش باشد هرتل در این کتاب حالات سختی به بزرگترین دانشمندان موثق اوستا شناس و مورخین نموده کلیه عقاید آنان را راجع بزمان زرتشت و پادشاهان کیانی باطل شمرده، سنت های قدیم ایران را بمیل و مذاق خود تأویل نموده تمام اوستا

History of Persia from the Most Early Period to the Present Time by ۱

Sir John Malcolm 2 vols. London 1815, 1829.

و رجوع شود بترجمه فارسی آن (تاریخ سر جان مالکم)

Histoire des Perses par Le Comte de Gobinau; Paris 1869 II Tomes.

Persia by Benjamin; London 1889.

Die Zeit Zoroaster von Hertel; Leipzig 1924

۲

۳ رجوع شود به گاتها تفسیر نگارنده ص ۲۹ — ۳۱

Achaemeniden und Kayaniden von Hertel: Leipzig 1924

۴

و کتب پهلوی و خطوط میخی و بالاخره شاهنامه و کتب تواریخ را زیرورو نموده اما بدبختانه چیز تازه بازار نیاورده همان کالای پیش را بشکلی درهم و برهم و ترکیبی دگرگون با نشان میدهد

از اینکه در گاتها بهیچ وجه اسمی از هیچیک از پادشاهان هخامنشی نشده و ابدأ اشاره ای بسلطنت مقتدر این سلسله نگردیده بجای خود محفوظ در سایر قسمتهای اوستا نیز که بحکم علم اشتقاق چندین صد سال متأخرتر از گاتهاست ابدأ اسمی از هخامنشیان و ناموران آن عهد نیست شاهنشاهان این سلسله که کورش و کبوجیا و داریوش و خشیارشا و اردیشر و غیره باشند در سراسر دنیای قدیم معروف بودند چه رسد در وطن شان ایران این پادشاهان خود نیز زرتشتی بودند چطور ممکن است که در کتاب دینی ایرانیان از آنان یاد نشده باشد! همچنین از پادشاهان سلسله ماد که پیش از هخامنشیان سلطنت داشتند اسمی نیست اگر در گاتها اصلاً اسم خاصی موجود نبوده و از چندین تن از ناموران مثل گشتاسب و جاماسب و فرشوشتر یاد نشده بوده میتوانستیم بگوئیم که پیغمبر ایران در موعظه و تعلیم دینی خود محتاج بذکر اسمی امراء و بزرگان نبوده از این جهت اسمی پادشاهان ماد و هخامنشی هم در آن نیست چنانکه پادشاهان هخامنشی در کتیبه های سیاسی خود محتاج بذکر اسم زرتشت و روحانیون نبودند گذشته از گاتها در سراسر اوستا از هیچ يك از چهار پادشاه معروف ماد که دیاکو و هووخشتر و فروزتی و استیاج که یونانیها Astyages, Phraortes, Kyaxares, Deiokes نامیده اند اسمی نیست در فروردین یشت اسمی چندین صد تن از پادشاهان و ناموران و یارسانان محفوظ مانده و بفروهر هر يك درود فرستاده شده اما در این فهرست بسیار بلند بهیچ اسمی بر نمیخوریم که یادآور یکی از پادشاهان ماد یا هخامنشی یا یکی از ناموران آن عهدها باشد در صورتی که از طرفی بدون شك پادشاهان هخامنشی مزدیسنا کیش بوده و از طرف دیگر شاه پرستی از خصایص قوم ایران است و از اوستا هم محبت نسبت بشاه بخوبی مفهوم میشود با وجود این ها اتفاق بسیار عجیبی است که عمداً

در اوستا از ذکر اسامی این پادشاهان یا لا اقل يك دو تن از میان آنان خودداری کرده باشند و باز عجیب تر که ترکیب اسامی فروردین یشت نیز شبیه بترکیب اسامی معمولی عهد ماد و هخامنشی نیست مثلاً هیچ اسمی در این فهرست بلند موجود نیست که مثل دسته ای از اسامی خاص عهد هخامنشی با کلمه مهر ترکیب یافته باشد^۱ نظر باین دلیل و دلایل دیگری که در این جا موقع ذکر آنها نیست یشتهای بزرگ هم پیش از عهد ماد سروده شده چه رسد بگاتها که سراینده آنها خود پیغمبر ایران است و هیچکس او را مثل هرتل معاصر گشتاسب پدر داریوش (۵۲۱-۴۸۵ پیش از مسیح) تصور نخواهد کرد گذشته از اینکه گروهی از دانشمندان عهد او را پیش از سلطنت ماد یعنی پیش از قرن هشتم پیش از مسیح دانسته اند

کاری بایر ادانی که به هرتل وارد آمده^۲ و ممکن است باز وارد آید نداریم فقط در این جا متذکر میشویم که پادشاهان کیانی را آن طوری که در اوستا از آنان یاد شده و آن طوری که در سنت کهن ایرانیان آمده ابدأ نمیتوان با پادشاهان هخامنشی مربوط کرد و نه پادشاهان ماد را با پیشدادیان بخصوصه یاد آور میشویم که اسامی پادشاهان دو سلسله داستانی بکلی غیر از اسامی پادشاهان دو سلسله تاریخی است مثلاً فریدون و فروری، کیخسرو و کورش لفظاً از يك ریشه و بنیان نیستند چیزی که هست این است برخی از وقایع پادشاهان هخامنشی را که بیادها مانده بود بعدها بیادشاهان کیانی نسبت داده اند و نیز ممکن است که برخی از داستانهای ملی را بعدها بتاریخ يك پادشاه واقعی ضمیمه کرده باشند همچنین چند تن از پادشاهان اخیر هخامنشی را که در آخر مقاله ذکرشان بیاید بیادشاهان کیانی پیوسته اند و اسکندر فاتح ایران و برهم زننده دولت هخامنشیان را جانشین کیانیان پنداشته اند و نیز باید گفته شود که اسامی این پادشاهان اخیر

۱ رجوع شود بصفحه ۲۶ همین کتاب

۲ Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Christensen
Kobenhavn 1928 p. 25-35

نیز بعدها بواسطه یونانیان و داستان اسکندر بایرانیان رسیده است بد بختانه از دولت ماد^۱ و هخامنشی در تاریخ ما اسمی نمانده چنانکه از دوره سلطنت چهار صد و هفتاد و شش ساله اشکانیان نیز از مآخذ خودمان جز چند سطر مبهم خبری بمانرسیده است

۱ از اینکه نگارنده در طی تفسیر یشتها همیشه (ماد) گفته ام بجای (مد) که بدبختانه نویسندگان دیگر ایران میگویند برای این است که نحوایم در استعمال اسم يك قسمت از وطن خود یونانیها را تقلید کرده باشم ماد Māda که اسم قوم و مملکت غربی ایران است در مقابل پارس مملکت جنوبی ایران همین ترکیب در پنج قرن پیش از مسیح تقریباً پنجاه بار در کتیبه های پادشاهان هخامنشی در بهستان (بیستون) و ابنة قصور فارس و شوش وغیره گاهی اسم مملکت و گاهی کسی که منسوب باین قسمت ایران بوده، یعنی مادی، تکرار شده است (۱) نخست یونانیهای آسیای صغیر یعنی ساکنین نواحی خلیج از میرحاله که مملکت آنان نیز جزو قلمرو سلطنت ایران بود و در کتیبه های خطوط میخی هخامنشیان یون (Yonie) نامیده شده اسم ماد و پارس را بارو یا رسانیدند چون یونها تلفظ (ā = Ȟ) باز نداشته و باین آهنگ آشنا نبوده ناگزیر کلمات خارجه را در وقت ضرورت به (ā = Ȟ) مبدل میکردند از این جهت ماد و پارس نزد آنان مد و پرس شد (۲) و همین هبت و تلفظ بیونانیهای دیگر رسید و بعد از آنان به رُمها رسیده میان سایر اقوام غربی منتشر گردید که حالیه نزد کلیه اروپائیها بهمان ترکیب قدیمی یونها باقی است در کتاب پهلوی کارنامک اردشیر پایکان این کلمه بهمان ترکیب قدیمی هخامنشی خود مادیک = ماد آمده اما معمولاً در پهلوی تغییر یافته ماه میگفته اند در کتاب مذکور مکرراً از يك پادشاه کُرد ماديك اسم برده شده که رقیب اردشیر پایکان بود نخست اردشیر در جنگ او شکست خورده فرار کرد و پس از چندی دوباره لشکری آراسته با چهار هزار نفر باو شبخون برده هزار تن از گردها را کشت و گروهی را زخمدار و دستگیر نمود و پادشاه کُرد را با پسران و برادران و بسگانش با غنائم بسیار به پارس فرستاد (۳) مادیک پهلوی در عربی ماهی شده است (۴) در کتب مورخین و جغرافیوت ایرانی و عرب قرون وسطی غالباً

(۱) رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 150.

(۲) Aufsätze zur persischen Geschichte von Nöldeke S. 147.

Histoire de l' Art par Perrot et Chipier p. 411. و به

(۳) Artachšîr i Pâpakân übersetzt von Nöldeke S. 48. رجوع شود به

Kârnâmê i Artakhshîr i Pâpakân by D.D. Peshotan Sanjana; Bombay و به 1896 p. 22.

(۴) رجوع شود به آثارالباقیه چاپ زاخو Sachau ص ۱۱۱

کي

شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد ز تخت جم سخی مانده است و افسر کی (حافظ)
اینک چند سطر در خصوص کله کی نگاشته پس از آن مرتباً بذکر پادشاهان
این سلسله می پردازیم کی که در فارسی عنوان پادشاهان کیانی است

باسم ماه برمیخوریم ولی از دائره وسعت آن کاسته به برخی از نواحی غربی ایران
اطلاق میشده مثل ماه نهاوند و ماه دینار و ماه شهریاران و غیره همین نواحی را
نیز جغرافیوت عرب جبال نامیده اند (۱) طبری در ذکر سلطنت بهرام گور
(۴۲۰-۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) مینویسد: « بهرام گور در آخر عمرش از برای
شکار به ماه رفت » و در ذکر سلطنت هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ میلادی)
مینویسد: « عادت او بر این بود که تابستان را در ماه میگذرانید (۲)
در دیوان ویس و رامین که سراینده آن فخرالدین گرگانی آن را از یک داستان
پهلوی بنظم فارسی در آورده مکرراً بکشور ماه و بوم ماه و ماه آباد و زمین ماه
که از همه یک کشور اراده شده برمیخوریم (۳) زیرا که ویس دختر
شاه قارت و ملکه شهر و خواهر و پرو و زت شاه موبد و معشوقه رامین
برادر شاه موبد از کشور ماه بود شاه قارت در سر زمین ماه پادشاهی
داشت و شاه موبد در مشرق ایران در خراسان شهریار بود (۴) کله ماد
با کله میان که در اوستا مثذبه Maidhya آمده و کله ایست

(۱) در خصوص ماد و ماه و ماهات و ماه البصره و ماه الکوفه و هیئت سربانی و ارمنی این

Eränfahr von Marquart S. 17-20.

اسم رجوع شود به

Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen; Leipzig 1121 و به

IV. Abt, S. 445.

و به معجم البلدان کلمات ماه و ماه دینار و نهاوند

Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 108 u. 265.

(۲) رجوع شود به

(۳) بشهر بود شهر و را یکی شاه بزرگ و نامور از کشور ماه (ص ۲۰)

مدار او را به بوم ماه آباد سوي مروش کسی کن بادل شاد (ص ۲۹)

ترا دارم چو جان خویشتن شاد زمین ماه را همواره آباد (ص ۲۹)

زمین ماه یکسر باد ویران چو دشت رنگ و چون شور یابان (ص ۳۳)

وگر نه بوم ماه از کن شود پست پس آنکه چون توانی زین گنه رست (ص ۵۱)

(۴) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۰۵ و ۳۳۴

مثل کیقباد و کیخسرو و غیره و اسم خاندان این سلسله بشمار رفته در اوستا کوی و Kavi آمده و در سانسکریت نیز کوی گویند از گاتها چنین برمیآید که کوی بمعنی پادشاه و امیر و مطلق فرمانده باشد چه این کله از برای اُمرا و شهریاران دیویسنا که مخالف آئین مزدیسنا بودند و بزرگداشت خصومت میورزیدند نیز استعمال شده است چنانکه در گاتها یسنا ۳۲ قطعات ۱۴ و ۱۵ و یسنا ۴۴ قطعه ۲۰ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعه ۱۲ کوی در این چند جا باستانهای قطعه اخیر با گرهم Grehma یا با کرین و ولسوس Karapan و اوسیح Ushih یکجا نامیده شده است گرهم و کرین و اوسیح از پیشوایان دیویسنا و مخالف مزد یسنا میباشند همچنین همین عنوان را

مشترک میان اقوام هندو اروپائی (در سانسکریت میدهه mādhyā و در لاتینی مدیوس medius) ارتباطی ندارد بنابر این وجه اشتقاق کاسل Cassel بی اساس و ماد را نمیتوان کشور میانگی یا مملکت مرکزی و وسطی ترجمه کرد (۱) لابد ماد یک قبیله ایرانی بوده که اسم خود را باقامتگاه خود دادند همین مادها بودند که در حدود سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای استقلال گذاشتند و همدان (اکباتان) را پایتخت خود قرار دادند و دولت آشور را منقرض کردند و سراسر ایران زمین و قسمتی از ممالک مجاور را در زیر فرمان خود درآوردند و زمینه جهانگیری هخامنشیان و عظمت و جلال ایران را حاضر نمودند سزاوار نیست که ما امروزه اسم آنان را شکسته و نادرست بزبان آوریم بدبختانه برخی از نویسندگان ما بزرگترین پادشاه ایران و سر سلسله هخامنشیان را که یکی از ناموران جهان بشمار است مثل یونانیها سیروس مینویسند و در این اواخر چندین خانواده ایرانی سیروس نامیده شده اند بجای کورش چنانکه در کتیه ها آمده و ابوریحان بیرونی هم بهین هشت ضبط کرده است (۲)

Zoroaster, Sein Name und Seine Zeit von D. Paulus Cassel ; Berlin (۱)
1886 S. ۱.

(۲) رجوع شود به آثار الباقیه ص ۱۱۱ در این جا کورش همان کیخسرو تصور شده:
«کورش و هو کیخسرو» رجوع شود. عقالة کیخسرو

حضرت زرتشت بیادشاه عصر و بدوست و حامی خود گشتاسب داده است چنانکه در گاتها: یسنا ۴۶ قطعه ۱۴ و یسنا ۵۱ قطعه ۱۶ و یسنا ۵۳ قطعه ۲ فقط يك بار در یسنا ۲۸ قطعه ۷ گشتاسب بدون عنوان کوی نامیده شده است کوی در قسمتهای دیگر اوستا گاهی بمعنی امیر ستمکار و مطلق گمراه کننده و مفسد با کَرّین و جادو و پری یکجا ذکر شده چنانکه در یسنا ۹ فقره ۱۸ و فروردین یشت فقره ۱۳۵ و زامیاد یشت فقره ۲۸ و گاهی هم عنوان یکی از پادشاهان سلسله کیانی است و در هر جا آمده بجای خود ذکر خواهیم کرد کلمه کوی در وید برهمنان بمعنی امیر و یا شهریار و سرور نیامده بلکه از برای ستاینندگان دیوها یعنی پروردگاران هندوان استعمال شده است یا بعبارت دیگر کوی در آئین برهمنی يك قسم شمنی است بنابر این بسیار منطقی است که دیویسنان در اوستا از گمراه کنندگان و دشمنان مزدیسنا شمرده شده اند نظر بمندرجات اوستا میتوان گفت کویّی عنوانی است بمعنی پادشاه و شهریار که بدون امتیاز هم از برای اُمَرای دیویسنان و دشمنان بکار رفته و هم از برای اُمَرای مزدیسنا بنابر این بایستی چنین تصور کرد که اساساً کوی عنوان بوده و بعدها این عنوان از برای پادشاهانی که بعد از سلسله پیشدادی بسرکار آمدند اختصاص یافته و رفته رفته اسم مخصوص خاندان این سلسله پنداشته شده است اصلاً کوی اسم کسی نبوده که پادشاهانی بدو منسوب شده باشند همان طوری که هخامنشیان به هخامنشیا که یکی از اجداد کورش بزرگ است منسوب گشته و سلسله اشکانیان و ساسانیان بارشک (اشك) و ساسان نسبت داده شده اند عنوان پیشدادی نیز که در اوستا پرذات پَرَدَهَاتَه paradhāta آمده و اسم نخستین سلسله پادشاهان ایران قرار داده شده نیز عنوانی است مثل کیانی زیرا که پیشداد بمعنی نخستین قانونگذار است و اسم شخص مخصوصی نبوده زامیاد یشت که گفته ایم فرکیانی یشت هم نامیده میشود از فرکیانی صحبت میدارد اما در این یشت از "فرکیانی" شکوه ساهنت کیانیان بخصوصه اراده نشده بلکه از آن مطلق

فرّ پادشاهی اراده شده زیرا در این یش از فر کیانی یعنی فر پادشاهی اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و زرتشت و سوشیانتها یاد شده همچنین در کرده‌های (فصلهای) ۴ و ۵ و ۶ از فر کیانی هوشنگ و طهمورث و جشید سخن رفته چنانکه میدانیم این پادشاهان از سلسله پیشدادی میباشند و بخصوصه هوشنگ در کرده ۴ فقره ۲۶ پَرذات قید شده است. عنوان فصل ۳۱ بندهش که از پادشاهان صحبت میدارد چنین است: «در نژاد و نسب کیانیان» اما در این فصل از پادشاهان پیشدادی و ضحاک و پادشاهان کیانی و ساسانی سخن رفته و این خود دلیل است که از کادّه کیانیان در عنوان مذکور مطلق پادشاهان ایران اراده شده است نه سلسله مخصوصی در کتاب هفتم دینکرد فصل ۳ فقره ۶۴ (چاپ سنجانا) مندرج است: «زرتشت بواسطه الهامی آگاهی یافت که زاگ زشت و بدکیش و پر آسب از کریان‌های گشتاسب و بسا از کی‌ها و کریانه‌های دیگر که دزد دربار گشتاسب بودند باهمدیگر متحد گشته قصد هلاک وی کردند» لابد در این جا صحبت از وقتی است که هنوز گشتاسب بزرزشت نکروده بود که زاگ نام از پیشوایان دینی با سایر کی‌ها یعنی امرای دربار نسبت بزرزشت سوء قصد نموده بودند چنانکه ملاحظه میشود در این جا نیز کی بمعنی امیر آمده و احتمال هم دارد که کی‌ها شاهزادگان و بستگان خاندان گشتاسب باشند در شاهنامه غالباً کی عنوان پادشاهان مخصوص کیانی است و گاهی بمعنی مطلق پادشاه آمده چنانکه در این شعر: چواغریث آمد ز آمل بری از آن کار او آگاهی یافت کی^۱ در این جا کی از برای افراسیاب پادشاه توران آمده است در لغات فرس اسدی کی بمعنی پادشاه ضبط شده از این قرار: «بزرگترین ملکان را کی خوانند و این از کیوان گرفتند» معلوم است که وجه اشتقاق اسدی بکلی بی اساس است در سلسله نسب کعبیاد که مؤسس پادشاهان کیانی است کوی یا کی نامی سراغ نداریم اما در ایران قدیم کوی اسم خاص هم بوده چنانکه در فروردین یش فقره ۱۱۹

۱ شاهنامه جلد اول صفحه ۵۹ چاپ عکسی از روی خط اولیاء سبع شیرازی

فروهر یا کدین کوی (کی) ستوده شده است همچنین در فقره ۱۱۴ و ۱۲۳ بفروهر دو تن از پارسایان درود فرستاده شده که اسم پدر هردو کوی بود در این جا باید متذکر شویم که در اوستا در هرجا که کلمه کوی از برای امرای دیو بسنا آمده بصیغه جمع «کوی‌ها» استعمال شده است با این که در اوستا کوی بمعنی مطلق شهریار آمده ولی در برخی از موارد چنان بنظر میرسد که این عنوان از همان قدیم از برای تعیین خاندان کیانی تخصیص یافته باشد چه در فقره ۷۰۱ زامیاد یشت از کیقباد و کی ایوه و کی کاوس و کی آرش و کی پیشین و کی و یارش و کی سیاوش یاد شده و در فقره بعد مندرج است که کیانیان همه چالاک و همه بهلوان و همه پرهیزگار و همه بزرگ منش و همه چست و همه بیباک بودند صفات مذکور از برای پادشاهان و شاهزادگانی که همه از کیانیان هستند آورده شده است دیگر اینکه در اوستا هیچ يك از پادشاهان پیشدادی مثل هوشنگ و طهمورث و جمشید و فریدون و منوچهر و غیره کوی یا کی خوانده نشده اند اما شاهزادگان سلسله کیانی که میدانیم برخی از آنان بتاج و تخت نرسیدند و پادشاهی نداشتند مثل ایوه و آرش و پیشین و و یارش و سیاوش همه کوی یا کی نامیده شده اند از فقره ۶۶ زامیاد یشت برمیآید که سیستان وطن کیانیان است چه در فقره مذکور آمده: «فرکیانی کسی راست که در سر زمینی که در آنجا دریای کیانسیه واقع است شهریار دارد، دریائی که رود هلمند در آن فرو ریزد» در فصل ۲۱ بندهش فقره ۷ مندرج است کیانسیه در جایی است که در آنجا منزل خاندان کیانی است» در فصل ۱۳ بندهش فقره ۱۶ مندرج است که دریای کیانسیه در سیستان است شکی نیست که این دریا چه همان است که امروزه دریاچه هامون گوئیم عَجَالَةً بهمینقدر اکتفاء نموده تا در توضیحات فقره ۶۶ زامیاد یشت مفصل تر از آن صحبت بداریم اختصاص دادن پایگاه و خانه کیانیان به سیستان نیز دلیل است که از آن سلسله خصوصی اراده شده زیرا که در سنت کهن ایران و اوستا و داستان ملی و تاریخ میدانیم که بخصوصه سلطنت کیانیان پس از کیخسرو با مشرق ایران ارتباطی داشته

و آن سرزمینها محل نشاء و نهای دین پیغمبر ایران زرتشت بود و اسامی ممالکی که در اوستا از آنها اسم برده شده غالباً در شرق ایران واقع است از آنچه گذشته خلاصه کرده کوئیم: با اینکه در اوستا کوی یا کبی بمعنی مطلق امیر و پادشاه آمده از برای تعیین طبقه مخصوصی از پادشاهان نیز استعمال شده است بنابر این بجاست که سنت کهن و مقدس ایران را حفظ نموده گیانان را مثل پیشدادیان سلسله مخصوصی بشماریم

کیقباد

قدح بشرط ادب گیر ز آنکه ترکیبش ز کاسه سر جشید و بهمنست و قباد (حافظ)
کیقباد سر سلسله پادشاهان کیانی است راجع باو و پادشاهان دیگر این سلسله تقریباً مندرجات مورخین با همدیگر موافق است پس از مردن کرشاسب آخرین پادشاه پیشدادی با اینکه طوس و گستم پسران نوذر در حیات بودند و خاندان فریدون هنوز از میان نرفته بود اما چون فر ایزدی با آنان نبوده ناگزیر بیادشاهی نرسیدند پس از مشورت زال با موبدان، کیقباد را که دارای فر ایزدی و برازنده تاج و تخت بود بشهریاری برگزیدند رستم پسر زال رفته او را از البرز کوه باستخر آورد بعد از رسیدن شاه نو تورانیان که بایران هجوم آورده بودند شکست یافته برگشتند در کتب مورخین بنای چندین شهر منسوب باوست از آنجمله بقول حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء استان ابرانو ثارث کواذ در اصفهان؟

نسب کیقباد را مختلف ذکر کرده اند و برخی او را پسر زغ یا زاغ (لابد زاو مراد است) ذکر کرده اند و برخی دیگر او را از خاندان نوذر یا منوچهر دانسته اند که زاو هم منسوب به اوست خاندان است حمزه نمیکوید که کیقباد بازو نسبی دارد فقط مینویسد که مؤسس سلسله کیانی کیقباد در عهد زو بن طهاسب نشاء و نهاء کرده و در مدت سلطنت خود مردم را با آبادانی گلشت در تاریخ بلعمی مندرج است: «گویند که کیقباد از فرزندان منوچهر بود و دختری بزنی داشت از مهران ترکستان و از او پنج فرزند بودش یکی را نام

کیکائوس و دیگری را کیراش و یکی را کی پشین و یکی یارش و یکی را اوسد و این کیقباد ملکی با عدل و داد بود و جهان آبادان کرد و شهرها بنا کرد و حدها و فرسنگها پدید کرد؛ ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه سلسله نسب قباد را این طور ذکر کرده است؛ کیقباد بن زغ بن نوذکا بن یشو بن نوذر بن منوچهر بنا بمندرجات بندهش کیقباد از خاندان و پشت زو نبود بلکه پسر خوانده او بود زیرا در فصل ۳۱ فقره ۲۴ این کتاب مندرج است: «که کیقباد نوزاد را در یارچه پیچیده در تابوتی گذارده روی آب انداخته بودند زاب پسر نهاسب آن بچه لرزان و ناتوان را که در شرف هلاک شدن بود در روی رود دیده از آب برگرفت» نظر باین خبر کیقباد در خانه زو پرورش یافته و نسبت پسر خواندگی بنجات دهنده خود دارد داستان باب انداختن کیقباد شبیه است بداستان موسی^۱ پیغمبر بنی اسرائیل: چنانکه در تورات آمده فرعون بقابله ها فرمان داده بود که آنچه پسر از زنان بنی اسرائیل مقیم مصر متولد شوند بکشند چه هلاکت قوم خود را در از دیاد آنان می پنداشت اما قابله ها پسران را نکشتند پس از آن فرعون بقوم خود امر کرد که آنچه پسر زائیده شود به نهر اندازند شخصی از خاندان لاوی یکی از دختران لاوی را بزنی گرفت و از او پسری آمد چون بسیار نیکو منظر بود ویرا سه ماه نهان داشت و چون نتوانست او را دیگر پنهان کند تا بوئی ازنی برایش ساخته آن را از قیر و زفت اندوده طفل را در آن نهاده باب انداخت دختر فرعون تابوت را در میان نیزاردیده بکنیزانش گفت تا آن را بگیرند بچه را موسی^۱ نام داده در قصر فرعون پرورش دادند . . . مدت سلطنت کیقباد را صد سال نوشته اند این مدت غیر طبیعی که از برای غالب پادشاهان قائل شده اند شاید از این جهت باشد که اسم چندین تن از پادشاهان یا چندین تن از آباء و اجداد آن شاه از قلم اقتاده فراموش کرده بوده اند و مدت سلطنت یا مدت عمر چندین نفر را بمشهور ترین آنان داده اند چنانکه بزودی خواهیم دید که در میان کیقباد و کیکائوس اسم پسر کقیباد که کی ایبوه باشد از قلم

اقتاده است در بند هشت فصل ۳۴ فقره ۷ مدت سلطنت کی کباد فقط ۱۵ سال ذکر شده است

کیقباد در اوستا کَوَیْ کَوَاتِ و «و» و «و» و «و» و «و» Kavi Kavāta آمده در بهلوی کواد گویند گاهی هم کباد و قباد معرب آن است کوی را که اسم سلسله اوست در مقاله پیش معنی کرده ایم کوات مرکب است از دو جز، اولی که کوا Kavā باشد نیز بمعنی کوی یا کی میباشد و بقول بارتولومه یعنی محبوب و عزیز کی^۱ چنانکه در اسم کوار سمن^۲ که در فقره ۱۰۳ فروردین یشت آمده و در شاهنامه کرزم یا کرزم شده نیز همین جز اولی دیده میشود و معنی این اسم مرکب چنین است: دارندۀ صف رزم کیانی در اوستا فقط دوبار باسم کیقباد بر میخوریم نخست در فروردین یشت فقره ۱۳۲ و پس از آن در زامیاد یشت فقره ۷۱ در فقره مذکور فروردین یشت اول از فروهر پاکدین کیقباد و بعد از فروهرهای پاکدینان کی ایپوه و کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی وبارش و کی سیاوش و کیخسرو یاد شده است در فقره مذکور زامیاد یشت نیز بهمین ترتیب اول از کیقباد و بعد از ناموران دیگر این سلسله یاد شده و در فقرات ۷۴-۷۷ از کیخسرو مفصل تر ذکر شده است گفته ایم کی ایپوه پسر کیقباد است این اسم در اوستا کوی آئیی و نگهو Aipi vanhu و «و» و «و» و «و» و «و» آمده فقط دو بار در دو فقره مذکور فروردین یشت و زامیاد یشت پس از کیقباد از او اسم برده شده است در فصل ۳۱ بندهش در فقره ۲۵ مندرج است: «از کواد کی ایپوه بوجود آمد، کی آرش، کی وبارش، کی پیسان و کیکاوس از کی ایپوه بوجود آمدند، سیاوش از کیکاوس بوجود آمد، کیخسرو از سیاوش بوجود آمد» در فقره ۲۸ همین فصل از بندهش مندرج است: «لهراسب پسر اوزاو Aūzāv پسر مائوس پسر کی پیسین پسر کی ایپوه پسر کواد» پیسین لابد همان پیسان فقره ۲۵ بندهش است ایپوه در کتب مورخین مثل طبری و حمزه و بیرونی و مجمل التواریخ و ابن الاثیر و ابوالفداء و غیره نیز ذکر شده اما تحریف گردیده برخی کیا فوه و کی افوه

نخستین چه کاوس با آفرین
کیارش دوم بُد سوم کی پشین
چهارم کی ارمین کجا بود نام
سپردند گیتی بآرام و کام

اما صواب در این است که آنان را مثل بندهش و بسیاری از کتب دیگر پسران کی ایوه و از نوگان کيقباد بدانيم در فقره ۱۳۲ فروردین يشت و در فقره ۷۱ زامیاد يشت این اسامي چنین است: کوي^۱ اوسَدَن^۲ و سَدَن^۳ و سَدَن^۴ و سَدَن^۵ و سَدَن^۶ و سَدَن^۷ و سَدَن^۸ و سَدَن^۹ و سَدَن^{۱۰} و سَدَن^{۱۱} و سَدَن^{۱۲} و سَدَن^{۱۳} و سَدَن^{۱۴} و سَدَن^{۱۵} و سَدَن^{۱۶} و سَدَن^{۱۷} و سَدَن^{۱۸} و سَدَن^{۱۹} و سَدَن^{۲۰} و سَدَن^{۲۱} و سَدَن^{۲۲} و سَدَن^{۲۳} و سَدَن^{۲۴} و سَدَن^{۲۵} و سَدَن^{۲۶} و سَدَن^{۲۷} و سَدَن^{۲۸} و سَدَن^{۲۹} و سَدَن^{۳۰} و سَدَن^{۳۱} و سَدَن^{۳۲} و سَدَن^{۳۳} و سَدَن^{۳۴} و سَدَن^{۳۵} و سَدَن^{۳۶} و سَدَن^{۳۷} و سَدَن^{۳۸} و سَدَن^{۳۹} و سَدَن^{۴۰} و سَدَن^{۴۱} و سَدَن^{۴۲} و سَدَن^{۴۳} و سَدَن^{۴۴} و سَدَن^{۴۵} و سَدَن^{۴۶} و سَدَن^{۴۷} و سَدَن^{۴۸} و سَدَن^{۴۹} و سَدَن^{۵۰} و سَدَن^{۵۱} و سَدَن^{۵۲} و سَدَن^{۵۳} و سَدَن^{۵۴} و سَدَن^{۵۵} و سَدَن^{۵۶} و سَدَن^{۵۷} و سَدَن^{۵۸} و سَدَن^{۵۹} و سَدَن^{۶۰} و سَدَن^{۶۱} و سَدَن^{۶۲} و سَدَن^{۶۳} و سَدَن^{۶۴} و سَدَن^{۶۵} و سَدَن^{۶۶} و سَدَن^{۶۷} و سَدَن^{۶۸} و سَدَن^{۶۹} و سَدَن^{۷۰} و سَدَن^{۷۱} و سَدَن^{۷۲} و سَدَن^{۷۳} و سَدَن^{۷۴} و سَدَن^{۷۵} و سَدَن^{۷۶} و سَدَن^{۷۷} و سَدَن^{۷۸} و سَدَن^{۷۹} و سَدَن^{۸۰} و سَدَن^{۸۱} و سَدَن^{۸۲} و سَدَن^{۸۳} و سَدَن^{۸۴} و سَدَن^{۸۵} و سَدَن^{۸۶} و سَدَن^{۸۷} و سَدَن^{۸۸} و سَدَن^{۸۹} و سَدَن^{۹۰} و سَدَن^{۹۱} و سَدَن^{۹۲} و سَدَن^{۹۳} و سَدَن^{۹۴} و سَدَن^{۹۵} و سَدَن^{۹۶} و سَدَن^{۹۷} و سَدَن^{۹۸} و سَدَن^{۹۹} و سَدَن^{۱۰۰} و سَدَن^{۱۰۱} و سَدَن^{۱۰۲} و سَدَن^{۱۰۳} و سَدَن^{۱۰۴} و سَدَن^{۱۰۵} و سَدَن^{۱۰۶} و سَدَن^{۱۰۷} و سَدَن^{۱۰۸} و سَدَن^{۱۰۹} و سَدَن^{۱۱۰} و سَدَن^{۱۱۱} و سَدَن^{۱۱۲} و سَدَن^{۱۱۳} و سَدَن^{۱۱۴} و سَدَن^{۱۱۵} و سَدَن^{۱۱۶} و سَدَن^{۱۱۷} و سَدَن^{۱۱۸} و سَدَن^{۱۱۹} و سَدَن^{۱۲۰} و سَدَن^{۱۲۱} و سَدَن^{۱۲۲} و سَدَن^{۱۲۳} و سَدَن^{۱۲۴} و سَدَن^{۱۲۵} و سَدَن^{۱۲۶} و سَدَن^{۱۲۷} و سَدَن^{۱۲۸} و سَدَن^{۱۲۹} و سَدَن^{۱۳۰} و سَدَن^{۱۳۱} و سَدَن^{۱۳۲} و سَدَن^{۱۳۳} و سَدَن^{۱۳۴} و سَدَن^{۱۳۵} و سَدَن^{۱۳۶} و سَدَن^{۱۳۷} و سَدَن^{۱۳۸} و سَدَن^{۱۳۹} و سَدَن^{۱۴۰} و سَدَن^{۱۴۱} و سَدَن^{۱۴۲} و سَدَن^{۱۴۳} و سَدَن^{۱۴۴} و سَدَن^{۱۴۵} و سَدَن^{۱۴۶} و سَدَن^{۱۴۷} و سَدَن^{۱۴۸} و سَدَن^{۱۴۹} و سَدَن^{۱۵۰} و سَدَن^{۱۵۱} و سَدَن^{۱۵۲} و سَدَن^{۱۵۳} و سَدَن^{۱۵۴} و سَدَن^{۱۵۵} و سَدَن^{۱۵۶} و سَدَن^{۱۵۷} و سَدَن^{۱۵۸} و سَدَن^{۱۵۹} و سَدَن^{۱۶۰} و سَدَن^{۱۶۱} و سَدَن^{۱۶۲} و سَدَن^{۱۶۳} و سَدَن^{۱۶۴} و سَدَن^{۱۶۵} و سَدَن^{۱۶۶} و سَدَن^{۱۶۷} و سَدَن^{۱۶۸} و سَدَن^{۱۶۹} و سَدَن^{۱۷۰} و سَدَن^{۱۷۱} و سَدَن^{۱۷۲} و سَدَن^{۱۷۳} و سَدَن^{۱۷۴} و سَدَن^{۱۷۵} و سَدَن^{۱۷۶} و سَدَن^{۱۷۷} و سَدَن^{۱۷۸} و سَدَن^{۱۷۹} و سَدَن^{۱۸۰} و سَدَن^{۱۸۱} و سَدَن^{۱۸۲} و سَدَن^{۱۸۳} و سَدَن^{۱۸۴} و سَدَن^{۱۸۵} و سَدَن^{۱۸۶} و سَدَن^{۱۸۷} و سَدَن^{۱۸۸} و سَدَن^{۱۸۹} و سَدَن^{۱۹۰} و سَدَن^{۱۹۱} و سَدَن^{۱۹۲} و سَدَن^{۱۹۳} و سَدَن^{۱۹۴} و سَدَن^{۱۹۵} و سَدَن^{۱۹۶} و سَدَن^{۱۹۷} و سَدَن^{۱۹۸} و سَدَن^{۱۹۹} و سَدَن^{۲۰۰} و سَدَن^{۲۰۱} و سَدَن^{۲۰۲} و سَدَن^{۲۰۳} و سَدَن^{۲۰۴} و سَدَن^{۲۰۵} و سَدَن^{۲۰۶} و سَدَن^{۲۰۷} و سَدَن^{۲۰۸} و سَدَن^{۲۰۹} و سَدَن^{۲۱۰} و سَدَن^{۲۱۱} و سَدَن^{۲۱۲} و سَدَن^{۲۱۳} و سَدَن^{۲۱۴} و سَدَن^{۲۱۵} و سَدَن^{۲۱۶} و سَدَن^{۲۱۷} و سَدَن^{۲۱۸} و سَدَن^{۲۱۹} و سَدَن^{۲۲۰} و سَدَن^{۲۲۱} و سَدَن^{۲۲۲} و سَدَن^{۲۲۳} و سَدَن^{۲۲۴} و سَدَن^{۲۲۵} و سَدَن^{۲۲۶} و سَدَن^{۲۲۷} و سَدَن^{۲۲۸} و سَدَن^{۲۲۹} و سَدَن^{۲۳۰} و سَدَن^{۲۳۱} و سَدَن^{۲۳۲} و سَدَن^{۲۳۳} و سَدَن^{۲۳۴} و سَدَن^{۲۳۵} و سَدَن^{۲۳۶} و سَدَن^{۲۳۷} و سَدَن^{۲۳۸} و سَدَن^{۲۳۹} و سَدَن^{۲۴۰} و سَدَن^{۲۴۱} و سَدَن^{۲۴۲} و سَدَن^{۲۴۳} و سَدَن^{۲۴۴} و سَدَن^{۲۴۵} و سَدَن^{۲۴۶} و سَدَن^{۲۴۷} و سَدَن^{۲۴۸} و سَدَن^{۲۴۹} و سَدَن^{۲۵۰} و سَدَن^{۲۵۱} و سَدَن^{۲۵۲} و سَدَن^{۲۵۳} و سَدَن^{۲۵۴} و سَدَن^{۲۵۵} و سَدَن^{۲۵۶} و سَدَن^{۲۵۷} و سَدَن^{۲۵۸} و سَدَن^{۲۵۹} و سَدَن^{۲۶۰} و سَدَن^{۲۶۱} و سَدَن^{۲۶۲} و سَدَن^{۲۶۳} و سَدَن^{۲۶۴} و سَدَن^{۲۶۵} و س

در مینوخرّد فصل ۲۷ فقرات ۴۵-۴۸ آمده: «و از کی کواذ سوز این
 بوذکو اندر یزدان سپاسدار بوذوش خدائی خوب کرد پیوند و تخم کیان از اوی
 اواژ گرفت» در فقره ۳۳ دیباچه هفتمین کتاب دینکرد مندرج است: «فر مدت
 زمانی به کی کباد سر سلسله کیانی تعلق داشت از پرتو آن پادشاهی ایران رونق
 گرفت او پادشاهی در خاندان خود بر قرار ساخت و کارهای درخشان و سودمند
 نمود» اینک چند کلمه در خصوص معانی لفظی سه پسر کی اییوه گفته پس از آن
 از جانشین قباد که کاوس باشد سخن میداریم آرشن^۱ که در فارسی آرش گوئیم
 در اوستا گذشته از اینکه اسم خاص است اسم مجرد هم استعمال شده بمعنی
 مرد و نر در مقابل زن و از برای تعیین جنس نر ستوران نیز آمده چنانکه
 در فقره ۵۸ ارث یشت بمعنی مرد و در فقره ۵۵ همین یشت از برای تعیین گاو نر
 استعمال گردیده از همین ماده است اسم خاص ارشک (ارشک) و ارشادا Aršada
 که اسم قلعه ای بوده در هرووتی Harauvati یعنی در قندهار حالیه که داریوش
 در کتیبه بهستان (بیستون) در ذکر یکی از فتوحاتش از آن اسم میبرد لابد اسم
 خاص آرشن^۲ یا آرش بمعنی مرد و دلیر و جوان مناسبی با اسم قلعه مذکور دارد
 مشتبه نشود با آرش تیر انداز معروف معاصر منوچهر که در اوستا ارخش^۳
 Eraxša نامیده شده^۴

معنی لفظی پسین سومین پسر کی اییوه معلوم نیست این اسم در تاریخ
 طبری فاشین ضبط شده در برخی از نسخ شاهنامه کی پیشین و در برخی دیگر
 کی نشین نوشته شده این اسم با این ترکیب اخیر مثل بسیاری از اسامی غیر مأنوسه
 دیگر در شاهنامه دگرگون نوشته شده است چنانکه حی^۵ قتیبه را در شعر
 حی^۶ قتیبه است ز آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان حسین قتیبه
 نوشته اند پیشین که از اسامی متروکه است بکلمه نشین که از لغات رایج است
 تبدیل یافته است مسلم است که این اسم باید در فارسی پیشین یا پیشین باشد
 تغییر یافتن سین اوستا به شین در فارسی از قبیل تغییر یافتن کرساسپ اوستائی است

به گرشاسب یا گرشاسب شاهنامه ناصر خسرو گفته است شکارت کیقباد و کی پیشینست بسا کس کز تو با تاج و نگینست
 بیرشن که در تاریخ بلعمی بیارش ذکر شده مرکب است از دو جز جز
 اخیر آن را که ارشن باشد معنی کرده ایم جز اولی آن که بی bi باشد همان است که
 در لاتینی بیس bis گویند و بمعنی دو بار میباشد و در سر یکدسته از لغات السنه
 اروپائی دیده میشود مثل biennial فرانسه یعنی دو ساله در اوستا نیز همین
 کلمه در سر برخی از کلمات موجود است مثل بیاردراجہ (byāre drājah) و در
 byāre drājah یعنی دو ساله یا بدرازای دو سال یا مدت طول دو سال بیارش
 را اگر دارنده دو اسب نر ترجمه کنیم بخطا نرفته ایم چنانکه بزودی خواهیم دید
 که سیاوش در اوستا سیاو رشن مرکب است از سیاو + آرشن Syāva + aršan
 یعنی دارنده اسب سیاه

کیکاوس

مرغی دیدم نشسته بر باره ظوس در پیش نهاده کله کیکاوس
 با کله همیگفت که افسوس افسوس کو بانگ جرسها و کجا ناله کوس (خیام)
 کیکاوس دومین پادشاه کیانی که گفته ایم بقول بندش و بسیاری
 از مورخین پسر ایبوه و نوه کیقباد است در داستان ملی ما و کتب تواریخ
 شهریار خیره سر و بوالهوسی تعریف شده است کاوس پس از لشکر کشی بسوی
 مازندران و در آنجا اسیر دیوها شدن و بالاخره بواسطه رستم رهائی یافتن و
 مازندران را تصرف نمودن قصد تسخیر هاماوران نمود در آنجا آوازه حسن
 جمال سودابه دختر پادشاه هاماوران بگوش وی رسید او را خواستاری کرده
 بزنی گرفت طبری سودابه را دختر پادشاه یمن مینویسد مسعودی مینویسد:
 کیکاوس نخستین پادشاهی بود که پایتخت خود را از عراق به بلخ نقل داد و
 در عراق از برای ستیزگی با خدا بنائی برپا کرده بود یمن را او خراب کرد
 پادشاه یمن موسوم به شمر بن برعش بچنگ وی شتافت و کیکاوس را گرفتار
 کرده بزندان انداخت اما سعدی دختر پادشاه یمن عاشق کیکاوس شده رنج

زندانی را از او بکاهید پس از چهار سال رسم او را از زندان برهائید و بازنش سعدی^۱ بمملکتش برگشت و پسری از او آمد موسوم به سیاوخش چنانکه ملاحظه میشود سعدی^۱ که در شاهنامه سودابه شده نزد مسعودی هم دختر پادشاه یمن است جز اینکه برخلاف مشهور سیاوش که ذکرش بیاید پسر سودابه تصور شده است نظر بتعریفی که از هاماوران یا هاموران و ممالک متحد وی مصر و بربر در جنگ بضد کائوس در شاهنامه شده قهراً منتقل میشود که هاموران باید مملکت قوم قدیم حمیر و یمن حالیه باشد در روضة الصفاء نیز مسطور است: «در شاهنامه یمن را بهاموران تعبیر کرده است» مندرجات بندهش بزرگ هم ممد بر این است در جایی که مینویسد: «در عهد کیکاوس دیوها قوی شدند و اشنر کشته شد دیوها کیکاوس را بر آن داشتند که با آسمان صعود کند اما سرافکنده بزمن افتاد و قر شاهی از او جدا گشت پس از آن در خاک شمبران Šambrān با بزرگان و سران بزنجیر بسته شد دیوی بود موسوم به زنگیاب Zīngyāb^۱ که زهر در چشم داشت و از مملکت عربها آمده بود و در ایران پادشاهی یافت بهر که بادیدگان بد نگاه میکرد میکشت ایرانیان افراسیاب را بکشور خود خواندند افراسیاب این زنگیاب را کشت و خود در ایران پادشاهی نمود بسیاری از ایرانیان را گرفته بترکستان فرستاد ایران را ویران کرد تا اینکه رستم از سیستان برخاسته جامه رزم پوشیده پادشاه شمبران را دستگیر کرد و کیکاوس را از اسارت برهائید آنگاه بجنگ افراسیاب شتافت و او را شکست داد و بترکستان راند افراسیاب دگر باره جنگ آغاز نمود کی سیاوخش برزم وی شتافت اما بواسطه مغلطه سوتاپیه که زن کیکاوس بود سیاوخش بایران بازنگشت و بنزد افراسیاب رفت و بدو پناه آورد بنزد کیکاوس برنگشت دختر افراسیاب را بزنی گرفت کی خسرو از او بوجود آمد سیاوخش در آنجا کشته شد کی خسرو افراسیاب را کشت و بکنک رفت و پادشاهی بکی لهراسب برگذار نمود وقتی که

۱ راجع به زنگیاب که در اوستا زئینگو Zainigu آمده بتوضیحات فقره

۹۳ زامیادیش ملاحظه شود در شاهنامه و کتب تاریخ این اسم نیامده است

گشتاسب سی سال پادشاهی کرد این هزاره بیایان رسید آنگاه هزاره چهارم آغاز کرد در این هزاره زرتشت آئین اهورا مزدا پذیرفت و آن را بگشتاسب نمود که آن را بپذیرفت و مجری ساخت و جنگ شکست آمیزی بضد ارجاسب کرد ایران و آن ایران (ایران و خارجه) بجنگ در افتادند^۱ شکی نیست که هاماوران شاهنامه و شمبران بندهش بزرگ هر دو يك مملکت است پروفیسور مارکوات مینویسد که شمبران ^۱ بندهش بزرگ را باید سمران ^۲ Samarān خواند چنانکه در فهرست شهرها^۳ آمده است مملکت یمن را که در میان سنوات ۵۶۲-۵۷۲ میلادی خسرو انوشیروان گرفت در قدیم نزد ایرانیان چنین نامیده میشده است ابن خرداداذ به بیز عنوان پادشاه یمن را سمدار شاه (باید سمران شاه خواند) درج کرده و ابن الفقیه نقل از ابن الکلبی ساکنین بربر یمن را سامهران ضبط کرده است^۴ از جمله خیره سربهای کیکاوس این بود که بوسوسه اهریمن خیال عروج بعالم بالا نمود طرز آسمان پیمائی او را مختلف ذکر کرده اند بنا بشاهنامه چهار عقاب بیایه تخت بست که پس از چندی پرش خسته شده بآمل فرود آمدند در معجم البلدان مندرج است که

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 401-402.

۱ رجوع شود به

۲ فهرست شهرها عبارت است از يك جزوه بهاوی در آخر کتاب یادگار زریران این جزوه دارای هشتصد و هشتاد کلمه است و در آن از صد و ده شهر سخن رفته و از بناکنندگان این شهرها که غالباً ساسانیان هستند نیز یاد شده است همچنین اسامی اشخاص پیش از عهد ساسانیان که بنای برخی از شهرها منسوب بآنان است نیز ذکر شده است در آخر فهرست از بغداد اسم برده مینویسد سازنده آن ابو جعفر است که او را ابود وانیق مینامند رجوع شود به Pahlavi Literature by West im Grundriss der Irani. Philolo. B. II S. 118.

Ērān-fahr von Marquart S. 26

۳ رجوع شود به

Etudes Irani. par Darmesteter vol II p. 221-224.

و به

Iranische Nationalepos von Noldeke im Grundriss der Irani. Philolo. و به B. II S. 168.

یاقوت در معجم البلدان در ماده ابرقوه مینویسد «سعدی دختر تبع زن کیکاوس بود» تبایه نیز از پادشاهان یمن بودند امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم در اقلیم اول در ذکر یمن (چاپ کلکته ص ۷) مینویسد: «و بزعم فارسیان کیکاؤس بدست ذوالاذهار گرفتار گشته بود»

کیکائوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف فرود افتاد باز یاقوت در ماده ری مینویسد: من در يك کتاب قدیم ایرانی خوانده ام که کیکائوس گذاشت از برای رقتن بآسمان چرخ می‌سازند و آن را با بزار لازم آراستند خداوند به بادهای امر کرد که او را تا بابرها برسانند و پس از آن بحال خود واگذارند آنگاه کیکائوس پرتاب شده بدریای جرجان افتاد غرور کیکائوس سبب گردید که فرایزدی از او جدا شد چنانکه جشید از غرور خویش فرایزدی را از دست داد^۱ و در فقرات ۳۱-۳۸ زامیادشت خواهیم دید که چگونه فرایزدی از او روی برتافت در اوستائی که اینک در دست داریم در خصوص سیر آسمان کیکائوس اشاره نشده اما در یکی از قطعات اوستائی موسوم به آئوگدئچا در فقره ۶ مندرج است: «کسی از چنگال مرگ رهائی نیابد» نه کسی که مانند کیکائوس بگردش آسمان پرداخت و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی خود در تک زمین پنهان نمود و در آنجا کاخ آهنین ببلندی هزار قد آدمی با صد ستون ساخت»

در کتاب نهم دینکرد فصل ۲۱ فقرات ۴-۱۲ مندرجات نخستین نسک اوستای عهد ساسانیان که موسوم بوده به سوتکر نسک تجزیه گردیده چنین شرح داده شده است: چگونه کیکائوس در روی هفت کشور پادشاهی نمود، چگونه دیوها و مردمان را تندتر از حرکت دست فرمانبردار خود کرد، چگونه او در بالای البرز هفت کاخ برپا نمود یکی زرین و دو سیمین و دو پولادین و دو آبکین (بلورین) و چگونه گروه دیوهای مازندران را از ویران کردن جهان باز داشت و آنان را از برای خدمت خود دربند نمود و چگونه مردمانی که بواسطه طول زمان زور خود را باخته و جان شان نزدیک بود که از تن شان بیرون شود خود را بقصر او رسانده و پیرامون کاخ او گشته جوانی بآنان برگشت و بآن جوانی پانزده ساله شدند پس از آن دیوها قصد هلاک کیکائوس کردند و دیو خشم از پی تباهی بنزد او آمد و بنظر او پادشاهش را در روی هفت کشور خوار نمود و او را بشهر یاری آسمان

و نشیمنگاه امشاسپندان بفریفت چگونگی کیکاوس بفریب دیو خشم و دیوهای دیگر بنای ستیزگی با ایزدان گذاشت و کیکاوس با گروه دیوها و دروندان (مفسدین) بتاریکی بیکران پرتاب شد و از سپاهش جدا گردید و از خیره سری از ستیزه خود برضد ایزدان دست برنداشت آفریدگار فر ایزدی را از او برگرفت سپاه کیکاوس از اوج (فر) بزمین افتاد و کیکاوس بفراخکرت فرود آمد و این نیز گفته شده که در هنگام گردش آسمان کسی متصل بکیکاوس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ (فرشته ایست که پیک خدائی سپرده باوست) میتاخت و میخواست او را جدا کند ناگاه از کیخسرو که هنوز متولد نشده بود چنان آوازی برخاست که گویا از هزار مرد خروش برآمده باشد و گفت ای نریوسنگ او را مکش زیرا که اگر تو او را هلاک سازی در آینده کسی نخواهد بود که سپاه کینخواه را بضد توران برانگیزاند زیرا که از این مرد سیاوش بوجود خواهد آمد و از سیاوش من یا بدائرة هستی خواهم گذاشت من کیخسرو که دلیران و یاوران دینی را بضد یلان توران در هنگام کار زار برانگیزم آن یلان را نابود کنم و آب لشکر را پریشان سازم و چنان کنم که شهریاران توران روی بگریز نهند نریوسنگ از این سخنان فروهر کیخسرو شاد گشته دست از کیکاوس برداشت اما کیکاوس فناپذیر گردید از این خلاصه مطالب بخوبی برمیآید که در اوستای عهد ساسانیان مفصلاً از کیکاوس صحبت میشده و از عصیان وی نیز سخن رفته بوده است از این خلاصه نیز برمیآید که کیکاوس پس از سیر آسمان و گسستن فرایزدی از او مادر سیاوش را بزنی گرفت اینک شرح این پیوند بنا بشاهنامه: روزی در شکار گاهی بهلوانان ایران طوس و کیو و گودرز بدختر خوبچهری که از بیم خنجر آخته پدرمست خویش سر بدشت و بیابان نهاده بود برخوردند این دختر از خاندان کرسیوز برادر افراسیاب بود و نسبش بفریدون میرسید دل بهلوانان بدو گرم شد طوس گفت این دختر بمن میرسد زیرا که من او را یاقم کیو گفت از آن من است برای اینکه اسب من نخست باین جا رسید سخنشان بتندی بجائی رسید که بناچار داورى نزد کاوس بردند و او را میانجی برگزیدند کاوس چون

آن دخترک بدید شیفته گشته اورا برازنده خود دیده بزنی گرفت از او
 پسری آمد که اورا سیاوش نام کردند چون سیاوش بزرگ شد سودابه
 بدو عاشق گشت پس از برانگیختن و سایل و کامی نیافتن از او نومید
 شده کین او در دل گرفت و اورا نزد کیکاوس متهم ساخت از اینکه او
 دست خیانت بسوی وی دراز نمود کیکاوس از پسرش خراست که از برای
 اثبات بیگناهی خود بمیان آتش برود از این محاکمه و قضاء عهد قدیم که
 در اوستا ورنه ~~مادوس~~ و در پهلوی ور و اکنون باید سوگند بگوئیم در
 جلد اول صحبت داشته ایم^۱ سیاوش از این سوگند از آتش گزند ی ندید
 اما سودابه جرأت نکرد که بآتش نزدیک شود بنا بسنتی که یاقوت در
 معجم البلدان در ماده ابرقوه ذکر میکند: «ابر قوه محلی بوده که در آن جا
 کیکاوس از برای آزمایش آتش افروخته بود و در آنجا هنوز تپه که از
 خاکستر آن آتش تشکیل یافته موجود است» اما اشتباهها در این سنت کیخسرو
 بجای سیاوش ذکر شده سودابه عاشق کیخسرو شده و کیخسرو در آتش رفت
 در اقلیم سوم از کتاب هفت اقلیم تپه مذکور بنا بر وایت دیگری سیاوش منسوب
 شده است سیاوش برای اینکه از نهمت و افتراء نامادری خود سودابه دور
 باشد بهمراهی رستم بجنگ افراسیاب رفت و او را شکست داد و صد تن
 از خاندان و بستگان افراسیاب را گروی گرفته بنای صلح نهاد کیکاوس از خبر
 صلح بر آشفته سیاوش پیام فرستاد که صد تن گروی را کشته باز با تورانیان
 بجنگد اما سیاوش نخواست که برخلاف قولش رفتار کند بناچار کس بنزد
 افراسیاب فرستاده از او در خاك توران پناه خواست پس از داخل شدن
 بتوران پیران و یسه سپهبد افراسیاب دختر خود جریره را بدو داد از او پسری آمد
 موسوم به فرود پس از چندی سیاوش بمیل خود پیران دختر افراسیاب را موسوم
 به فرکیس بزنی گرفت و نزد پادشاه توران منزلتی یافت و گنگ دژ را بنانهاده
 در آنجا بسر میبرد گنگ دژ ظاهراً در خوارزم بوده و ابوریحان بیرونی

مینویسد که ورود سیاوش مبدأ تاریخ سال خوارزمیان بوده است^۱ سران و ناموران توران هنرهائی که از سیاوش دیده بودند بدو رشك بردند بخصوصه کرسیوز برادر افراسیاب که همواره او را متهم میساخت از اینکه او با ایرانیان در رابطه است و خیال تسخیر توران دارد بالاخره بسعایت کرسیوز پادشاه توران فرمان داد که دامادش را بکشند^۲ فرنگیس را که از سیاوش آهستن بود به پیران سپرد که اگر پسری زاید آن پسر را بکشد اتفاقاً فرنگیس پسری زاد و او را کیخسرو نام کردند اما پیران را دل نشد که او را بکشد افراسیاب که پس از چندی از وجود چنین پسری آگاهی یافت به پیران گفت که او را بشبانان بسپرد تا در میان آنان بزرگ شود تا حسب و نسبش را نداند و بکینخواهی پدرش قیام نکند بنا بمندرجات بلعمی کیخسرو تا هفت سالگی در میان شبانان بود روزی افراسیاب به پیران گفت که امشب در اندیشه کودک بودم که چگونه پادشاه زاده در میان شبانان تواند ماند برو او را نزد من آر پیران رفته او را از شبانان برگرفت و در راه باو پیاموخت که آنچه افراسیاب از تو میپرسد جواب غیر آن بده که من از او بر تو همی ترسم

۱ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۳۵ و به چهار مقاله نظامی العروضي السمرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۴۷ - ۲۴۸
رجوع شود مجلد اول یشتها عقاله و یسه و کنگک دژ ص ۲۱۹
۲ فردوسی میگوید که از خون سیاوش گیاهی روئید که آن را خون سیاوش نامزد کرده اند:

بساعت گیاهی از آنخون برست جز ایزد که داند که او چون برست
گیارا دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون سیاوشان
سی فایده خلق را هست از او که هست آن گیا اصلش از خون او

در بحرالخواهر و تحفه حکیم مؤمن مندرج است که خون سیاوشان فارسی دم الاخوین است و آن عصاره یا صمغی است سرخ رنگ که از گیاه یا درختی استخراج میشود
گیاهی موسوم به یرسیاوشان که در ایران در جاهای نمناک میروید معروف است آن را در لاتینی *Capillus veneris* یا *Capillus muliebris* و در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسه *Adiantum, adiante* نامیده میشود معمولاً *Capillaires de Montpellier, Frauen haar, cheveux de vénus* و غیره میگویند این گیاه در طب قدیم یونانی و ایرانی دوائی معروفی بوده و امروزه نیز در طب جدید مورد استعمال دارد بخصوصه دوائی است مسکن و ضد سرفه بکار میرود

بناباستور پیران سئوالات افراسیاب را کیخسرو بعکس پاسخ گفت افراسیاب تصور کرد که این کودک کم مغز کسی نخواهد شد که باندیشه خونخواهی پدرش افتد و اسباب زحمت توران فراهم آورد به پیران گفت این را برگیر بهادرش سپار از اوکاری نیاید من از سومی برسم او پاسخ از پامیدهد پیران کودک را بهادرش سپرد ما بقی حکایت را در مقاله کیخسرو ذکر خواهیم کرد

در خصوص حسن جمال سیاوش که سودا به را گرفتار ساخت و بالاخره سبب کشته شدن وی گردید در تاریخ بلعمی مندرج است، «کیکائوس را پسری آمد او را سیاوش نام کردند و در همه جهان ازین سیاوش نیکو روی تر کسی نبود» در آفرین پیغمبر زرتشت در فقره ۳ پیغمبر ایران بگشتاسب دعا کرده فرماید: «بکنند که تو مانند کی سیاوش زیبا بیکر و بی آرایش شوی» سیاوش در اوستا سیاوَرشن Syāvāršan و در پهلوی و گاهی هم در فارسی سیاوخن گویند این اسم مرکب است از سیاو و درشن که در جز و اسامی مرکبه صفت است بمعنی سیاه و ارشن که آن را در مقاله کیقباد معنی کرده ایم این اسم مجموعاً یعنی دارنده اسب سیاه چنانکه سیاوسپی Syāvāspi که در فقره ۱۱۴ فروردین یشت آمده و اسم یکی از پارسایانی است که فروهرش ستوده شده در معنی با سیاوش یکی است از گنگ دژ که ساخته سیاوش است در جلد اول (ص ۲۱۸-۲۲۱) صحبت داشته ایم در مقدمه کتاب هفتم دینکرد فقره ۳۸ و در مینوخرد فقرات ۵۷-۵۸ نیز این بنا منسوب باوست در این جا بیش از این محتاج بذکر سیاوش نیستیم چه در مقاله کیخسرو خواهیم دید که غالباً در اوستا سیاوش و کیخسرو یکجا ذکر شده اند

اینک برگردیم بر سر کیکائوس این اسم در اوستا گوی «اوسَن» و «اوسَن» Kavi, Usan یا «اوسَن» Usadban میباشد در آبان یشت فقرات ۴۵-۴۶ و در بهرام یشت فقره ۳۹ و در آفرین پیغمبر زرتشت فقره ۲ «اوسَن» و در فقره ۱۳۲ فروردین یشت و در فقره ۷۱ زامیاد یشت «اوسَن» آمده گذشته از این فقرات دیگر در اوستا از کاوس سخن نرفته است در فقرات مذکور

آبان یشت کاوس از برای فرشته آب ناهید نذر نموده خواستار است که بزرگترین شهریار ممالک گردد و بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کویها و کریانها چیر گردد در فقره مذکور بهرام یشت کاوس آرزومند است که پیروزگارشود در فقره مذکور آفرین پیغمبر زرتشت که از قطعات متأخر اوستا بشمار است زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده فرماید: "بکند که تو مانند مزدانیك کنش شوی، مانند فریدون پیروز مند گردی، مانند جاماسب نیرومند شوی، مانند کاوس بسیار توانا (واحد: سرزه) باشی، مانند آئوشنر بسیار بزرگ شوی، مانند طهمورث مسلح (زیناوند) گردی" در فقره ۱۳۲ فروردین یشت و در فقره ۷۱ زامیاد یشت که ذکرش در مقاله کیقباد گذشته در اولی فروهر کاوس در ردیف پادشاهان و شاهزادگان کیانی ستوده شده و در دومی باز در ردیف پادشاهان و شاهزادگان کیانی کاوس دارند: قزکیانی شمرده شده است در فقره ۱۲۱ فروردین یشت از یک اوسدَن (اوس) نامی که یکی از یارسایان و پسر مزدیسناست یاد گردیده بفروهرش درود فرستاده شده است چنانکه ملاحظه میشود اسم کاوس بدون عنوان کی در اوستا اوسَن یا اوسدَن میباشد و در فارسی بایستی اوس باشد در جز و اسامی قدیم ایرانی نیز در طی تاریخ با اسم اوس برمیخوریم کاوس اسمی است که با عنوان کی ترکیب یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان را با و اضافه نموده گفته اند کیکاوس بنابر این در کیکاوس دوبار کلمه کی موجود است قابوس معرب کاوس است و بعدها همین اسم معرب اسم ایرانیان قدیم شده چنانکه قابوس بن وشمگیر زیاری (۵۵۷-۴۰۴ هجری) اوسَن اوسَن نیز در اوستا اسم مجرد استعمال شده بمعنی اراده و میل و آرزو چنانکه در گاتها: یسنا ۴۵ قطعه ۹ این کلمه در تفسیر پهلوی (زند) خرسندی ترجمه شده است بارتولومه اسم خاص اوسَن را از کلمه اوسَن مشتق میداند بنابر این "دارای چشمه ها" ۱

مدت سلطنت کیکاوس در شاهنامه و غالب کتب تواریخ صد و پنجاه سال ذکر شده در آثار الباقیه (ص ۱۰۴) و در بندهش فصل ۳۴ فقره ۷ نیز همین مدت ذکر شده جز اینکه هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان و هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان قید گردیده است^۱

کیخسرو

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو (حافظ)
پس از چندی خبر کشته شدن سیاوش در توران بایران رسید سراسر کشور در ماتم و سوگواری نشست آتش کین افراسیاب در دلها زبانه کشید رستم که سیاوش را پروریده بود از بی کینخواهی برخاست نخست سودابه را که سبب مهاجرت سیاوش شده بود کشت و پس از آن لشکر آراسته با پسرش فرامرز بتوران زمین روی نهاد سرخه پسر افراسیاب و ییلم برادر پیران در این جنگ کشته شدند افراسیاب شکست دیده از میدان روی بتافت از بیم اینکه مبادا کیخسرو بدست ایرانیان افتد به پیران گفت که او را بکشد اما پیران او را نکشت و بآنطرف دریای چین آرام داد رستم متدرجاً ممالک توران را فراگرفت ولی چون پادشاه بی فرو گناهارکاری مثل کاوس شهریار ایران بود در نیک بختی و خوشی بروی ایرانیان بسته شد خشکسالی و قحطی همه را ستوه آورده بود شبی سروش کو درز را بخواب آمده بدو گفت که چاره درد ایران در این است که کیخسرو پسر سیاوش را بایران آورند و جز از کیو پسر تو کسی این کار را نتواند ساخت کیو بامر پدرش کو درز رهسپار دیار توران شد پس از چندی تفحص بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کیخسرو را پیدا کرده با مادرش فرنگیس بایران آورد اما کیخسرو پس از ورود بشاهی برگزیده نشد زیرا که طوس با سران دیگر همدستان نبوده میخواست که فربرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد نه کیخسرو نو که از طرف مادر با افراسیاب تورانی منسوب است

۱ در جلد اول یشتها نیز از کیکاوس صحبت داشته ایم از برای مزید اطلاعات رجوع شود

گیو در این مناقشه بطوس گفت که تاج و تخت ایران بکسی میرسد که داری
قز ایزدی باشد اگر نه با بودن تو چرا کیقباد را از البرز آورده پادشاهی بدو
برگذار کردیم

ترا کربدئی قز و رای درست ز البرز شاهی نبایست جست
کسی را دهد تخت شاهی خدای که با قز و برز است و با هوش و رای

پس از گفتگوها و پرخاشها قرار شد که فریبرز و کیخسرو باردیبل رفته
دژ بهمن را که مقر اهریمن بوده تسخیر کنند و هر کدام که بگرفتن آن قلعه
کامیاب گشت پادشاه شود نخست فریبرز با طوس لشکر کشیده بتسخیر دژ بهمن
رفتند چون بنزدیک قلعه رسیدند زمین همچو آتش بردمید سناها از گرمی
بر فروخت و بدن درمیان زره بسوخت در مقابل گرما تاب نیاورده برگشتند
و یقین کردند که کسی در مقابل جادوی اهریمنی تاب چنین گرمای سوزان
را نخواهد داشت پس از آن کیخسرو با گودرز و سپاهیان بسوی دژ بهمن
شتافتند چون کیخسرو بنزدیک دژ بهمن رسید در نامه ای ستایش و درود
خداوند نوشته آن را بنیزه بلندی بست و بگیو گفت یزدان را یاد نموده این نامه را
بدیوار دژ نه وقتی که نامه بدیوار دژ نهاده شد خروش از دشت و کوهسار
برخاست جهان تیره و تار شد پهلوانان جائی را نمیدیدند کیخسرو اسب سیاه
خود برانگیخته بیاران گفت که دژ را تیر باران کنند گروهی از دیوهای قلعه
هلاک شدند

و زانپس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید

در دژ نمودار گشته کیخسرو داخل دژ شد

یکی شهر دید اندران دژ فراخ	پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشنی بردمید	شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
بفرمود خسرو بدانجا بگاه	یکی گنبدی تا بابر سیاه
در از او پهنای او ده کند	بگرداندش طاقهای بلند

ز بیرون چونیم از تگ نازی اسب بر آورد و بنهاد آذر کشب
 نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان

کیخسرو پس از يك سال درنگ در آن آتشکده بنزد پدر برگشت و همه دانستند که فر ایزدی یار و همراه اوست او را بشاهی برگزیدند

کیخسرو و آذرکشب

اینک در این جا از آتشکده آذرکشب که در تاریخ ما بسیار معروف و محل آن را در شهر شیز نوشته اند صحبت میداریم و ضمناً اشتباهی را که متأسفانه بنگارنده در تفسیر گاتها روی داده خرابه تخت سلیمان حالیه را بنا بعقیده راولنسن Rawlinson خرابه آذرکشب نگاشته ام اصلاح و جبران میکنم و بهمین ملاحظه مندرجات شاهنامه را راجع به دژ بهمین از برای روشن نمودن مطالب ذیل مفصلاً نگاشته ام

آتشکده آذرکشب که در شاهنامه و کتب پهلوی آغاز داستانی دارد در ایران قدیم از امکنه بسیار متبرکه و در عهد ساسانیان زیارتگاه خاص و عام بوده و چندین سال پس از استیلای عرب و منقرض شدن دولت زرتشتی باز برپا و مورد توجه بوده است بدبختانه امروزه این پرستشگاه که در پارینه دارای آن همه عظمت و جلال و تقدس و شهرت بوده چنان با خاک یکسان است که در تعیین محل آن هم که شهر شیز باشد عاجزیم مطابق مندرجات شاهنامه راجع بآذرکشب در فصل ۱۷ بندهش که از اقسام آتша صحبت شده در فقره ۷ مندرج است: "آذرکشب تا هنگام پادشاهی کیخسروب همواره پناه جہان بود وقتی که کیخسروب بتکده دریاچه چچست را ویران کرد آن آتش بیال اسب او فرو نشست سیاهی و تیرگی را بر طرف نموده روشنائی بخشید بطوری که او توانست بتکده را ویران کند در همان محل در بالای کوه اسنوند Asnavand دادگاهی (معبدی) ساخت و آذرکشب را فرونشاند" چنانکه ملاحظه میشود در شاهنامه فروغی که تیرگی را بر طرف نموده روشنی نامیده شده است

اما در بندهش این فروغ موسوم به آذرکشب یکی از سه شراره مینوی بوده که بجهان خاکی از برای امداد جهانیان فرود آمده در آذر بایجان قرار گرفت دو شراره دیگر را یکی موسوم به آذر فرو با و دیگری آذر برزین مهر نیز مانند آذرکشب سرگذشتی است که در فصل مذکور بندهش از آنها سخن رفته است در عهد ساسانیان آتشکده آذر فرو با در کاریان (فارس) و آتشکده آذر برزین مهر در ریوند (خراسان) در مقابل آذرکشب آذر بایجان بسیار معروف و زیارتگاه بوده اند اما ظاهراً بعظمت و جلال آذرکشب نبوده اند زیرا که آذرکشب آتش پادشاه و سپاهیان بوده و آذر فرو با یا آذر فروغ به پیشوایان دینی و آذر برزین مهر به برزیگران اختصاص داشت در شاهنامه این سه آتش چنین نامیده شده: «چو آذرکشب و چو خَراد و مهر فروزان چو بهرام و ناهید و مهر»^۱ در مقدمه کتاب هفتم دینکرد (زرتشت نامه) در فقره ۳۹ نیز تأسیس آذرکشب بکیخسرو منسوب است از این قرار: «فر بکیخسرو پسر سیاوختس رسید از پرتو آف او بافراسیاب جادوی تورانی و یاران بدکش وی چیر گشته شکست داد چنانکه کرسیوز و سایر یاران جهان ویران کن وی را و او کامیاب گشته بتکده کنار دریاچه چچست را که آرامگاه دروغ سهمکین بوده ویران کرد در پاداش اعمال نیکش اینک بر تختی نشسته ستوده است در محلی پنهان یک جاودانی تا روز رستاخیز تن او را یاسبانی میکند»^۲ همچنین در فصل ۲۷ مینو خرد فقرات ۵۹-۶۳ مندرج است: و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و در کنار دریاچه چچست بتخانه را ویران کرد و گنگ دیز را بیاراست و سوشیانت پیروزگر را در روز واپسین یاری

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۵۱۳

۲ معانی جلات اخیر درست معلوم نیست معانی فوق تقریبی است از مجموع آنها مفهوم میشود که کیخسرو نمرده و جاودانی است و بعدها هم خواهیم دید که در کتب دینی مزدیسنان مکرراً به جاودانی بودن کیخسرو اشاره شده است

خواهد نمود^۱ یا قوت در ماده شیز نقل از بودلف مسعر بن المهلهل که ذکرش بیاید مفصلاً از آتشکده شیز صحبت میدارد همچنین در ماده جزئق مینویسد که این شهر در آذربایجان نزدیک مراغه واقع است و در آنجا آثار ابنیه پادشاهان قدیم ایران و ویرانه يك آتشکده موجود است و باز یا قوت در ماده گزن مینویسد که این شهر کوچک درش فرسخی مراغه واقع است و در آن جایك پرستگاه و يك آتشکده قدیمی که بنای آن بکیخسرو منسوب است دیده میشود گروهی از مورخین و جغرافی نویسان مثل ابن خردادبه و ابن الفقیه و طبری و مسعودی و غیره کم و بیش از آتشکده آذرکشب و شیز و گنجک ذکر کرده اند با وجود وفور اخبار باز تعیین محل آتشکده معروف آذرکشب دشوار است بنا بمندرجات شاهنامه دژ بهمن که بدست کیخسرو بآتشکده تبدیل یافته در ولایت اردبیل واقع بوده، در بندهش دیده ایم که محل آذرکشب در کوه اسنوند میباشد در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲۶ مندرج است که کوه اسنوند در آتروپاتکان است

از این کوه در فقره ۵ زامیاد یشت اسم برده شده بجای خود از آن صحبت خواهیم داشت امروزه بطور تحقیق نمیدانیم که این کوه در کجای آذر بایجان واقع است در زاد سپرم نیز در فصل ۶ فقره ۲۲ مندرج است «آذرکشب پیروزگر در کنار دریاچه چچست واقع است» باز در زاد سپرم در فصل ۱۱ فقره ۹ مندرج است؛ «آذرکشب در کوه اسنوند در آتروپاتکان است» در دو سیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۹ و در آتش نیایش فقرات ۵-۶ از

۱ در شاهنامه دژ بهمن که کیخسرو بگرفت آن کامیاب گشته بروبوم اهریمن خوانده شده در کتب پهلوی مذکور اوزدیزار uzdaēzār نامیده شده این کلمه که از لغات متروکه فارسی است باید بتکده ترجمه شود در کتب پهلوی و یازند این کلمه بمعنی مطلق بتکده استعمال شده است اوزدستار Uzdiatār بمعنی مجسمه بت اوزدست پرستشی یعنی بت پرستی این کلمات از لغت اوستائی اوزدازر **اوزدازر** uzdaēza مشتق شده که بمعنی پشته و تپه و بلندی است و نیز بمعنی دیوار و برج و بارو آمده از ریشه فعل دَازَر **دازر** که بمعنی انباشتن و چیدن است مثل انباشتن سنگ و گل لغت دز یا دیز و دژ در فارسی که بمعنی قلعه و حصار است با لغت اوستائی دَازَر **دازر** که بمعنی سنگ یا گل انباشه و رویهم گذاشته است یا بعبارت دیگر بمعنی پشته و تپه و تل است یکی است

کوه اسنوند (أسنوت سمنده) و کوه ربوند که در نیشابور محل آتشکده معروف آذر برزین مهر بوده یکجا ذکر شده است شکمی نیست که از این دو کوه در فقراتی که مختص باذر است، مناسبت آتشکده‌های آنها ذکر شده است همچنین در فقرات مذکور از فر ایرانی و فرکیانی و کیخسرو و دریاچه خسرو یاد گردیده بنا بر این میتوان گفت که از اوستا نیز برمیآید که کوه اسنوند محل آذرکشب بوده است احتمال دارد که این کوه سهند حالیه باشد که در طرف مشرق دریاچه ارمیه (چچست) و در جنوب شهر تبریز واقع است یاقوت در معجم البلدان در ماده شیز مینویسد: «شیز ولایتی است در آذر بایجان این اسم در فارسی جزن یا گزن میباشد عربها آن را معرب کرده شیز گفته اند» اما عبیداله بن خرداذبه که در حدود سنه دویست هجری میزیسته در کتاب خود موسوم به المسالك والممالك^۱ از شهرهای مهم آذر بایجان صحبت داشته جنزه (کنجه) را شهر خسرو پرویز و ارمیه را شهر زرتشت و شهر شیز را محل آتشکده آذر جشنس شمرده میگوید این آتشکده نزد مجوسان محترم است و رسم پادشاهان بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین بزیارت این آتشکده میآمدند چنانکه ملاحظه میشود ابن خرداذبه برخلاف یاقوت گنجک و شیز را دوشهر مختلف میشارد ابن الفقیه همدانی در کتاب البلدان که در حدود سنه ۲۹۰ هجری تألیف شده همان مطالب ابن خرداذبه را تکرار کرده آتشکده آذر جشنس را در شیز قرار میدهد

و در جای دیگر کتابش مینویسد که آذر جشنسف در (برزه) آذر بایجان بوده اما انوشیروان آن را به شیز نقل داده است^۲ در تاریخ قم همین روایت مفصل تر از همدانی نقل شده اما آذر جشنسف در فردجان که یکی از دههای قم است قرار داده شده ولی موقتی بنا بروایتی در عهد قباد باذر بایجان نقل گردیده و پس از کشته شدن مزدك دو باره به فردجان برگشته است و آتش

۱ المسالك والممالك چاپ دخویه De Goeje ص ۱۱۹

۲ کتاب البلدان چاپ دخویه ص ۲۸۶ و ۲۴۶

معروف شیز که باتفاق اکثر مورخین آذرگشسب بوده و معرب آن بایستی جشنسف باشد در تاریخ قم نقل از همدانی ما جشنسف نامیده شده است عین عبارت تاریخ مذکور این است: "و اما آتش ما جشنسف که آت آتش کیخسره است بموضع برزّه آذر بیجان بود انوشروان در حال آن نظر و فکر فرمود و آن را بشیز که اولین موضعی است از مواضع آن ناحیت نقل کرد زیرا که این آتش بنزدیک ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است" ^۱ از مؤلفین متأخر امین احمدالزازی در هفت اقلیم مینویسد: شیز نام شهری است میان مراغه و زنجان در آنجا آتشکده بزرگی موسوم به آذر جشنسف واقع بوده پادشاهان ایران آن را بسیار محترم میداشته پیاده بآنجا میآمدند زرتشت از همین شهر بود از این جا بکوه سبلان رفت و در آنجا کتاب ابستار را تألیف نموده نزد کی گشتاسب آورد ^۲ یکی از قدیمترین مؤلفین عرب که از شیز و آتشکده آن اسم برده ابوسعید عبدالملک بن قریب معروف به اصمعی است که در سال ۱۲۲ هجری در بصره تولد یافت و در ۲۱۳ هجری در هانجا در گذشت و چندی در بغداد در دربار هرون الرشید مربی پسرش الامین بود ^۳ اینک اصمعی گوید: "پادشاه (خسرو پرویز) پیشتر رفت تا بشهر شیز رسید، در آنجا آتشکده بزرگی است که تا با امروز بر پاست خسرو در این معبد پیوسته ستایش نمود و سپاه خود را بیار است در مدت یک ماه با سپاهش در آنجا بیاسودند و آذوقه فراهم کرد و بازارها مرتب ساخت" خبر

۱ نگارنده نسخه خطی فارسی تاریخ قم را در سال ۱۳۰۴ شمسی هجری در طهران نزد آقای سید عبد الرحیم خاخال دیده ام و چند صفحه سواد از آن برداشته ام از آنجمله آنچه راجع بآتشکدهاست کتاب مذکور را حسن بن محمد بن الحسن القبی در سال ۳۷۸ بزمان عربی تألیف نموده و در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ حسن بن علی بن الحسن بن عبدالملک القبی آن را بفارسی ترجمه نموده نسخه ای از این ترجمه نیز در طهران نزد آقای اقبال آشتیانی موجود است مقاله آتشکده فردجان قم را آقای مجتبی مینوی از روی نسخه آقای خاخال استنساخ نموده از برای توضیحات لنت آذر برزین در دیوان ناصر خسرو درج شده است رجوع شود به دیوان ناصر خسرو چاپ طهران ۱۳۰۷-۱۳۰۴ ص ۶۵۷-۶۵۸

۲ رجوع شود به Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes 12. 288.

Persia Past and Present by Jackson p. 186.

و به

۳ رجوع شود به ابن خلکان و به Geschichte der Arabischen Literatur von

Brockelmann I. 104.

فوق را راولنسن Rawlinson از اصمعی ذکر کرده ^۱ و جکسن Jackson این خبر را از راولنسن گرفته در کتاب خود نقل کرده است ^۲ از برای نگارنده ممکن نشده که تحقیق نموده بدانم این خبر از کدام کتاب اصمعی استخراج شده و اول و آخر آن چه بوده است ولی چنان بنظر میرسد که این خبر راجع باشد بجنک خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) و بهرام چوبینه زیرا که خسرو پرویز پیش از اینکه بجنک بهرام چوبینه در آید بآشکده آذرگشسب رفت و در آنجا نماز و ستایش بجای آورد و از خداوند پیروزی و یاری در خواست نمود در شاهنامه راجع بآن آمده

وزان دشت بی بر برانگیخت اسب همی تاخت تا پیش آذر گشسب
 بیژاندر آمد بآشکده دلش بود بکسر بدرد آزده
 بشد هیربد زند و استا بدست به پیش جهاندار ایزد پرست
 گشاد از میان شاه زرین کمر بر آتش بر آکند چندی گهر
 نیایش کنان پیش آتش بگشت بنالید و از هیربد بر گذشت
 همی گشت کای داور داد پاک سر دشمنان اندر آور بخاک

لابد همین آشکده است که در اواخر سلطنت خسرو پرویز در سال ۶۲۴ میلادی پس از شکست یافتن ایرانیان امپراطور هرaklius (هرقل) آن را غارت و خراب کرد ^۳ و کنج و ثروت هنگفت این پرستشگاه که بقول ثوفانس Theophanes (۷۵۰-۸۱۷ میلادی) مورخ بیزانس شبیه گنجهای کرزوس بود دستبرد میخورد ^۴ بملاحظه اینکه آذرگشسب آتش پادشاهی بوده، گذشته

Journal of the Royal Geographical Society 10. 76. ۱

Persia Past and Present p. 135. ۲

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke S. 127. ۲ رجوع شود به

Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II و به

B. S. 544.

۴ ثروت هنگفت پادشاه لیدی (Lydie) مملکتی بوده در سواحل غربی آسیای صغیر) کرزوس Kroesus که در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش از مسیح از کوروش هخامنشی شکست یافته در قدیم ضرب المثل بوده است و حالیه هم نزد اروپائیان

از نذورات معمولی مردم، از طرف پادشاهان هدایای گرانبها باین پرستشگاه تقدیم میشده و رفته رفته ثروت هنگفتی در آن جمع شده بوده است از مندرجات شاهنامه و تاریخ طبری راجع به جنگ بهرام کور (۴۲۰-۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) با خاقان (پادشاه هیتال) بخوبی میتوان دریافت که گنج و خزینه آذرکشیسب بچه اهمیت بوده است

فردوسی میگوید که بهرام کور پیش از بمیدان جنگ خاقان رفتن در آذربایجان بآتشکده آذرکشیسب رفت و پس از آن بجنگ شتافته دشمن را شکست داده پیروزمند دوباره با ذربایجان برگشت و در آتشکده با سران و بزرگان بستایش ایستادند پرستش گنان پیش آذر شدند همه موبدان دست بر سر شدند بعد از آنکه بهرام کور در پرستشگاه مراسم سپاسگزاری بجای آورد و خداوند را از فتح و پیروزی که نصیب وی شده بود بستود با صطخر رفت اموال و غنائمی که با خود از جنگ آورده بود به بینوایان و لشکریان و غیره بخشید همچنین ارمغانی که بایستی با ذرکشیسب بدهد فراموش نکرد

بفرمود تا تاج خاقان چین به پیش آورد موبد پاکدین
کهرها که بود اندران آزد بکنند و دیوار آتشکده
بزر و بگوهر ییاراستند سرتخت آذر به پیراستند
یقیناً از آذر در شعر فردوسی همان آذرکشیسب اراده شده زیرا که طبری همین خبر را ذکر کرده صراحتاً از این آتشکده اسم میبرد طبری نیز مانند فردوسی مینویسد که بهرام کور پیش از بجنگ خاقان رفتن در آذربایجان بآتشکده آنجا بستایش پرداخت و در چند سطر بعد مینویسد پس از شکست دادن و گرفتن مملکت وی و بدست آوردن تاج و دیهیم وی با ذر بایجان برگشت و امر کرد که یاقوت و سایر جواهرات دیهیم خاقان را در آتشکده آذر بایجان بیاویزند در چند سطر بعد دیگر نیز مینویسد: بهرام کور در وقت مراجعت از این جنگ با ذر بایجان رفت یاقوت و جواهرهای تاج خاقان را همچنین شمشرش را که برآورد و جواهرات دیگر در نشانده بود و بسیاری از زینتهای دیگر او را

با تشکده شیز بخشید خاتون, زن خاقان را (ملکه هیاطله را) خدمتکار آف پرستشگاه نمود^۱ بمناسبت این قبیل ثروت ها و اشیاء نفیسه که در شیز جمع شده بود آن را گنجک نام داده اند در واقع این کلمه بهلوی که امروزه در فارسی گنج میگوئیم عنوان شهر شیز بوده در ایران زمین قدیم اسم گنجک تخصیصی بیک شهر معین آذر بایجان نداشته بسا از شهرهای دیگر هم چنین نامیده میشده اند از آن جمله است گنجه در اران (در قفقاز) و غزنه یا غزنین در زابلستان (در افغانستان) گنجه و غزنه نیز اصلاً گنجک بوده است^۲ بنابر این برخلاف آنچه ابن خردادبه نوشته و ذکرش گذشته شیز و گنجک دوشهر مختلف آذربایجان نبوده بلکه این هر دو اسم بیک شهر اطلاق میشده است گنجک را که یکی از شهرهای بسیار قدیم ایران و پایتخت آذربایجان محسوب میشده غالباً مورخین و جغرافی نویسان یونان و رُم با اسم غزکا Ghazaka یا گنزکا Ganzaka و با شکل مختلف دیگر ذکر کرده اند^۳ آذربایجان در قدیم دو پایگاه داشته یکی همین گنجک بوده که معرب آن جزن یا جزنق است اسم پایگاه دوم آذر بایجان از قلم استرابون Strabon اقتاده در کتابش ذکر نشده است

Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 100-104.

۱ رجوع شود به

Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II. B. ۵۲۷.
S. 527.

نظامی شاعر که مکرراً در اسکندر نامه از گنج و ثروت آتشکدها یاد میکند و میگوید آنها را اسکندر غارت کرد و بعد خراب نمود ضمناً از یک آذرگشسب اسم میبرد که در بلخ واقع بوده و فرمان اسکندر ناراج و ویران شد

بطلوفان ششیر چون آب کشت	بیلخ آمد و آتش زرد هشت
کزو تازه گلرا دهن تلخ بود	بهار دلفروز در بلخ بود
صنمخانهائی چو خرّم بهار	یری یکرانی درو چون بهار
نهاد بهر گوشه بی دست رنج	درویش از اندازه دینار و گنج
شده نام آن خانه آذر گشسب	زده موبدش نعل زرین براسب

۲ رجوع شود. معجم البلدان بکلمه غزنه و غزنین

Zand-Avesta par Darmesteter vol. 2. p. 165.

۵۹

Erānfahrt von Marquart S. 39.

۵۹

۳ در خصوص اشکال مختلف این اسم رجوع شود به ترجمه تاریخی طبری نولد که ص ۱۰۰

مورخین ایرانی و عرب پس از استیلای اسلام کرسی نشین اولی را شیز و کرسی نشین دومی را اردبیل نوشته اند محققاً اردبیل پایگاه تابستانی بوده چه ابن الفقیه آن را سردترین دشت ایران شمرده (ص ۲۰۹) بلاذری صراحةً اردبیل را پایگاه مرزبان نوشته است (ص ۳۲۵) ^۱ گروهی از دانشمندان مثل دار مستتر و نولدکه و جکسن و مارکوارت گمان کرده اند که کلمه شیز باید از يك کلمه ایرانی چس ^۲ Čes یا چیس Čis یا چیز Čiz معرب شده باشد استاد مارکوارت بنا بر تحقیقی که نگارنده شخصاً از او کرده ام بعقیده قدیم خود باقی نیست برخی از این دانشمندان نیز آنچه بنظر نگارنده رسیده مثل دارمستتر و جکسن شیز را بالاخره بکلمه اوستائی چشچست Čačasta که اسم دریاچه ارمیه است مربوط دانسته اند ^۲ هرچند که این اسم بدریاچه مذکور و نواحی آن اطلاق میشده اما ارتباط لفظی و لغوی این کلمه با شیز بسیار بعید بنظر میرسد احتمال قوی دارد و بنکارنده تا باندازه یقین شده که شپیگان Šapigān یا شسپیگان Šaspigān که مکرراً در کتاب دینکرد آمده همان شیز باشد مگر اینکه این اسم را در بهلولی بدخوانده بهیئت مذکور در آورده اند و در نتیجه در سر تعیین چنین شهری در ایران قدیم عاجز مانده اند سابقاً دارمستتر در ترجمه اوستای خود (vol. III p. XXI) نوشته که ممکن است شپیگان یا شسپیگان را نیز شیزیگان Šhizigān خواند و شهر معروف شیز را از آن مقصود دانست بنظر نگارنده این حدس همیشه درست میرسد تا اینکه از استاد دانشمند مارکوارت Marquart شنیده ام که او خود این اسم را در دینکرد شیچیگان Šiēikan خوانده یعنی شیز بنا بر این معنای حل شده و میتوان گفت که بنامندرجات دینکرد در قدیم یک جلد اوستا در شهر شیز در آذربایجان لابد در خود آتشکده معروف آنجا در آذرگشسب محفوظ بوده و جلد دیگر در دفتر خانه دولتی در فارس (پرسپولیس) اینک

Erānšahr von Marquart S. 108.

۱ رجوع شود به

Erānische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 133-134.

و به

Zand-Avesta par Darmesteter vol 3. p. XXI.

۲ رجوع شود به

Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 197.

و به

Persia Past and Present p. 78.

و باز بکتاب همین مؤلف

از برای روشن نمودن مسئله مندرجات کتاب سوم دینکرد: "یست و يك نسك (کتاب) اوستا را که اهورا مزدا بعدد کلمات يتا اهو وئیریو^۱ آفریده و بواسطه زرتشت نزد گشتاسب آورده شده بود بفرمان گشتاسب در دو نسخه کامل نوشتند بنا بر سنت دیگر بفرمان آخرین دارا، دارا پسر دارا - یکی از آن دو نسخه را در گنج شیپگان *šapigān* گذاشتند و نسخه دیگر را در دژپشت در هنگام استیلای اسکندر نسخه‌ای که در دژپشت بود سوخت نسخه دیگر را که در گنج شیپگان بود یونانیها برداشته بزبان خود ترجمه کردند پادشاه اشکانی و لحنی^۲ امر کرد تا قطعات باقی مانده اوستا را که پراکنده و پریشان شده بود خواه آنچه مدون باقی مانده بود و خواه آنچه بیادها مانده بود، جمع آوری کنند پادشاه بزرگ اردشیر پایکان (۲۲۴-۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی) هیربدان هیربد تنسر را بدربار خود خوانده بدو گفت که مابقی مانده اوستا را کرد آورده در یکجا مدون سازد شاپور پسر اردشیر (۲۴۲-۲۷۲) فرمان داد تا قطعات راجع بطب و نجوم و جغرافیا و فلسفه را که نزد هندوان و یونانیان پراکنده بود بدست آورده جزو اوستا سازند و نسخه از آن در گنج شیپگان گذاشتند بالاخره شاپور (دوم) پسر هرمزد (۳۱۰-۳۷۹) از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی که در میان فرق مختلف برخاسته بود آذرید مهراسپند را بر آن داشت که باوستا مرور نموده سند و حجتی بر صحت آن بدست بدهد^۳ دژپشت که بمعنی قلعه نوشته

۱ دعای معروف يتا اُهو وئیریو . . . که فقره ۱۳ یسنای ۲۷ را تشکیل میدهد و در یسنا ۱۹ از فضیلت و تأثیر آن سخن رفته نیز اُهو وئیریو سه دوسه واهه دلده *Ahuna vairya* گفته میشود این دعا که در قدیم همیشه در سر زبان ایرانیان و حالا هم در سر زبان هر زرتشتی است مرکب است از ۲۱ کلمه

۲ و لحن = بلاش احتمال کلی دارد که بلاش اول (۵۱-۷۸ میلادی) اشکانی باشد که بخصوصه در تاریخ ایران خدا پرست و پرهیزگار تعریف شده و احتمال هم دارد که بلاش سوم (۱۴۸-۱۹۱ میلادی) باشد رجوع شود بگاتھا تفسیر نگارنده ص ۵۲

۳ مدت سلطنت پادشاهانی که نگارنده در میان ابروان در جزو مندرجات دینکرد افزوده ام از تاریخ ایران نولدکه *Aufsätze zur persischen Geschichte von Nöldeke* استخراج شده مورخین دیگر کم و بیش در این تاریخها باهمدیگر اختلاف دارند

یہ دفترخانه است محققاً در پارس جزو قصر سلطنتی بوده که حالیه تخت جمشید کوئیم (پرسپولیس) در تاریخ ایران نیز مشهور است که این قصر را اسکندر در سال ۳۳۱ پیش از مسیح غارت کرد و بعد آتشی زد در سنت قدیم ایرانیان و در کتب پهلوی است که اسکندر ملعون یک جلد اوستا را نیز که در دفتر خانه کوشک شهر یاری پارس بود بسوخت تنسره بیدان هیربد اردشیر پایکان در جزو کاغذی که به جسنفشاه پادشاه طبرستان نوشته و اورا باطاعت اردشیر دعوت کرده میگوید "میدانی که اسکندر کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو، بسوخت با صطخر" ^۱ در ارداویرافنامه فصل ۱ مندرج است: "زند اوستا که در روی پوستهای گاو بخط زر نوشته شده بود در ستخر پایکان بود، در دفترخانه، اهریمن بتیاره شوم اسکندر بدکنش را بر آن داشت که آن را بسوزاند" غرض از ذکر این دو ققره این است که هیچوقت شکی در میان نبوده که دژ پشت دینکرد همان دفترخانه یا بقول اروپائیه archives ارگ دولتی پارس باشد ^۲ ابداً غریب نیست که شیگان که بنا باختلاف املاء در نسخه بدلها سسیگان و شیان و شیزیکان هم خوانده شده همان شهر معروف شیز باشد که از زمان بسیار قدیم یکی از پایتختهای ایران و در عهد ساسانیان بخصوصه اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز بوده است بنابر این میتوان گفت که یک جلد اوستا در آذربایجان در شهر شیز در خود آتشکده آذرکسب محفوظ بوده است اینکه باید دید که شهر گنجک یا شیز که محققاً آذرکسب در آنجا بوده در کجا واقع است امروز محلی که گنجک یا شیز نامیده شود یا اسمی که یادآور این شهر قدیمی باشد و یک شباهت لفظی با کلمات گنجک و شیز داشته باشد در آذربایجان سراغ نداریم جز اینکه در شمال خرابه تخت سلیمان حالیه محلی موسوم است به گنج آباد خرابه هائی هم که در آن سر زمین واقع است دارای

۱ در خصوص کاغذ تنسره رجوع شود به Journal Asiatique Mars-Avril 1894 p.212.

۲ حمداله مستوفی در نزهة القلوب (ص ۲۰۰) مینویسد: «کوه نقش» در فارس نامه

آمده که بمحدود اصطخر است و صور همه چیز و همه حیوانات به قاری بر آن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده چنانکه صافان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد اکاسره کتاب زند را بر آن کوه داشتندی»

کتیبه و خطوط و علاماتی نیست راولنسن Bawlinson خرابه تخت سلیمان را در آذربایجان خرابه شهر قدیم شیز تصور نموده^۱ یوستی Justi نیز او را پیروی کرده^۲ و جکسن هم این عقیده را تقویت کرده است^۳

نگارنده را پس از چندی که دانشمندان فوق را پیروی نموده آذرکشب را در میان خرابه های معروف به تخت سلیمان حالیه می پنداشته ام تردیدی روی داده باستاد مارکوارت متوسل شده ام ایشان بنگارنده نوشته اند: «کنجک یا الشیز اقامتگاه نابتانی خسرو پرویز اما اقامتگاه زمستانی شهریاران سابق اتریات بود اقامتگاه نابتانی این شهریاران اخیر موسوم بوده به فراذه اسپ یعنی اسب خیز که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده میشود برخلاف کنجک یا الشیز بنا با آنچه در سیاحتنامه مندرج است باید در نواحی دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز در نزدیک لیلان باشد نظر بتعریف مفصلی که مسعر بن المهلهل کرده در نزدیک آن معدنها و چشمه نفتی بوده که آتشکده آذرکشب بواسطه آن روشن بوده است چنانکه در باکو»^۴ مفصل ترین و موثق ترین خبری که از شیز و آتشکده آن بمان رسیده همان خبر ابو دلف مسعر بن المهلهل است که در اواسط قرن چهارم هجری چندی در بار سامانیان میزیسته و بحین هم سفر کرده بوده است سفرنامه داشته که بدبختانه از دست رفته است یاقوت غالباً مطالب آن را در مواقع مختلفه نقل کرده است از آنجمله آنچه در ماده شیز مینویسد از آن کتاب است مسعر بن المهلهل از برای بدست آوردن جواهرات و فلزات قیمتی بشیز رفته بود و بقول خود او این شهر در کوه در میان مراغه و زنجان بنزدیکی شهر زور و دینور واقع است در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جست موجود است مسعر پس از ذکر اقسام طلا و کیفیت و کمیت سایر معادن آنجا مینویسد: «دیوارهای شهر

Journal of the Royal Geographical Society X.

Beiträge I. 20.

Persia Past and Present p. 124—143.

۴ آتشکده معروف باکو که حالیه در دهی موسوم به سوراخ خانه در نزدیک شهر

واقع است همیشه بواسطه چشمه نفت در آنجا روشن بوده هنوز هم بنای آن برپا است

دریاچه عمیقی را احاطه کرده است . . . در شیز آتشکده بریاست که نزد اهالی بسیار مقدس است تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش بر افروخته میشود در بالای گنبد آن هلال نقره نصب است که طلسمی تصور میشود چندین تن از امراء خواستند که آن را بکنند اما موفق نشدند بخصوصه چیزی که در این جا جالب وقت است این است که این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است نه خاکستری از آن میباند و نه خاموش میشود میگویند که این شهر را پادشاه هرمز از سنگ و آجر بنا نهاد این آتشکده و عمارات بلند و باشکوه اطراف آن را او برپا ساخت این است مختصراً آنچه مسعر بهشتم خود در اواسطه قرن چهارم در شیز دیده و بك افسانه محلی هم راجع بتأسیس این آتشکده بتوسط هرمز نقل کرده که چندان دارای فائده نیست و از ذکر آن در این جا صرف نظر میکنیم مسعر راجع بمعادن و عمق دریاچه شهر باندازه مبالغه کرده که با قوت صحت حکایات گراف و دروغ آمیز او را بعهدہ نگرفته و در انجام می افزاید: "مؤلف دیگری مینویسد که نار درخش آتشکده معروف مغها در شیز واقع است و پادشاهان ایران در هنگام بتخت نشستن پیاده بزیارت آن می آمدند اهالی مراغه این ناحیه را گزن مینامند" هرچند که مسعر بن المهلهل نمیکوید که اسم آتشکده شیز چه بوده ولی جز بآذرگشسب خیال کسی بآتشکده دیگری متوجه نمیشود همچنین آتشکده نار درخش (آذر درخش) شیز که باقوت از مؤلف دیگری نقل میکند باید اسم دیگر آذر جُشنس (یعنی آذر گشسب) ابن خرداداذ به باشد که گفتیم بقول او در شیز واقع و نزد مجوسان بسیار محترم است و پادشاهان ایران را رسم بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین بزیارت آن می آمدند

چنانکه ملاحظه میشود گذشته از تخت سلیمان حالیه که چند تن از دانشمندان محل آذر گشسب در آنجا تصور نموده اند اردبیل که در شاهنامه محل دژ بهمن و بعد آذرگشسب شمرده شده و کوه اسنوند که در بندهش آمده

و شاید کوه سبیلان یا سولان حالیه نزدیک اردبیل باشد؟ و بخصوصه مراغه و اراضی نزدیک آن نیز قابل توجه است در انجام باید بگوئیم که تعیین محل شهر شیز یا گنجک و پرستشگاه با شکوه آذرگشسب بسته به تحقیقات و کشفیات آینده است عجله چنان بنظر میرسد که آذرگشسب مانند بانی خود کیخسرو از جهان روی برنافته باشد چه دشتها و کوهها و دره‌های آذر بایجان نیز از در بر داشتن سنگهای فرو ریخته آن کاخ مقدس نیز بی بهره مینماید

گذشته از آذرگشسب آشکده دیگری نیز در بالای کوه کوشید میان فارس و اصفهان منسوب بکیخسرو و نار کوشید موسوم بوده است^۱ حمداله مستوفی قزوینی همین آشکده را اسم برده دیر کوشید نامیده است^۲



اینک برگردیم بسر کیخسرو:

فرازنده جوشن و زین اسب فروزنده فترخ آذر گشسب

کیخسرو چندی پس از مراجعت از آذرگشسب لشکری آراسته بسر کردکی طوس از برای خونخواهی پدرش سیاوش بتوران فرستاد از خیره سری طوس برادر کیخسرو (بسر سیاوش و جریره) فرود گشته شد ایرانیان روی رستگاری ندیده برگشتند کیخسرو بار دوم طوس را بجنگ افراسیاب فرستاد پس از چندی زد و خورد در یک جنگ تن بتن گروهی از ناموران توران بدست پهلوانان ایران گشته شد از آنجمله پیران بدست کیو گرفتار گشته بفرمان کیخسرو بند از بندش جدا کردند افراسیاب بگریخت و تورانیان زهار خواستند خبر مرگ پیران در یکنند بافراسیاب رسیده دیگر باره بایران تاخت پسروی شیده بدست

۱ رجوع شود به سنی ملوک الارض چاپ برلین ص ۲۷

۲ نزهة القلوب ص ۶۹ رجوع شود به Iranian Influence on Moslem Literature

Part I. Translated from the Russian of M. Inostranzev with supplementary appendices from Arabic sources by G. K. Nariman ; Bombay 1918. p. 204,

کیخسرو کشته شد بناچار پادشاه توران از میداب روی گردانیده به بهشت کنگ پناه برد. کیخسرو از بی او رفت جهن و کرسیوز گرفتار ایرانیان شدند افراسیاب خود را رها کرده فرار کرد تمام خاک توران بدست کیخسرو افتاد اما لشکر فغفور چین بیاری افراسیاب شتافت دو باره آتش جنگ زبانه کشید افراسیاب زخم برداشته بناچار از میدان برگشت و باطرف دریا در کنگ دژ که سیاوش ساخته بود پناه برد کیخسرو نیز برای دستگیر نمودن او از بی رفت در هیچ جا اثری او نیافته نا امید برگشت فقط امیدش در این بود که با توجه ایزدی کامیاب خواهد شد و انتقام پدرش را از افراسیاب خواهد کشید از برای رسیدن باین آرزو باجدش کیکاوس باذر بایجان پیرستشگاه آذر گشسب رفتند نشستند چون باد هردو باسب دهان تا در خان آذر گشسب

در آنجا بستایش و نماز پرداختند و از خداوند پیروزی و کامیابی خواستند افراسیاب از بیم جان خویش سرگشته میکشت تا اینکه در بالای کوه بنزدیک بردع (برده) در غاری پنهان شد هوم پارسا که در همان کوه منزوی بود او را شناخته در بند نموده خواست بنزد کیخسرو به برد اما در راه افراسیاب از بند او رهائی یافته در دریای خنجست فرو رفته پنهان شد کیکاوس و کیخسرو واقعه را باز یافته از آذر گشسب بکنار دریاچه آمدند بتدبیر هوم برادر افراسیاب کرسیوز را که امیر ایرانیان بود در کنار دریا پالهنک بگردش انداخته بخروش در آوردند افراسیاب را مهر برادری بقرار ساخته از آب بیرون آمد آنگاه او را دستگیر نموده هردو را از برای انتقام خون سیاوش کشتند^۱ کیکاوس نیز چندی پس از کشته شدن افراسیاب از جهان درگذشت کیخسرو پس از شصت سال

۱ در جلد اول ص ۲۰۹-۲۱۰ مفصلاً از هوم و گرفتار شدن افراسیاب صحبت داشته ایم در این جا یاد آور میشویم که برده در جایی که افراسیاب پنهان بوده نزدیک کنگج یا شهر شیر بوده که کیکاوس با نوه اش در آتشکده آذر گشسب آنجا بمبادت مشغول بود (رجوع شود بمجم البلدان به کله برده) دیگر اینکه دریاچه خنجست همان چچست اوستاست که دریاچه ارمیه باشد و در کنار آن افراسیاب و کرسیوز بسزا رسیدند بنا بمندرجات شاهنامه این دریاچه را نباید چندان از آذر گشسب دور پنداشت

پادشاهی از دنیا دل سرد شد يك هفته بنه‌از و ستایش ایستاد و فرمان داد که کسی را نزد او بار ندهند در روز هشتم یلان و ناموران از او سبب دل‌تنگی و گوشه‌گیری پرسیدند کیخسرو در پاسخ میگوید که از کسی آزرده و دل‌تنگ نیست فقط او را آرزوی سفر اخروی است بزرگان ایران چنان پنداشتند که در کیخسرو نیز مانند کیکاوس اهریمن رخنه نموده او را باندیشه خام انداخت کیو بفرمان پدرش کودرز بزابلستان شتافته تا زال و رستم را از بدبختی آینده ایران آگاه سازد کیخسرو دوباره و سه باره بغلوت نشست و در بروی دیگران بسته بستایش پرداخت و کسی را بخود راه نداد شبی سروش را در خواب دید که باو مژده کامیابی و توفیق سفر مینوی داد و گفت لهراسب را جانشین خود گردان زال چون بایران رسید سبب رخ پنهان داشتن کیخسرو پرسید شاه در پاسخ گفت که آنچه او از هر مزد خواستار بود باو مژده کامیابی داده شد و کناهان او بخشیده شده از این سرای خاکی رسته بجهان مینوی جاودانی روی خواهد نهاد سران و بزرگان باو شوریده پرخاش کردند و سخنان وی را یاوه و ناسزا پنداشته و او را فریفته اهریمن انگاشتند اما از صبر و ملایمت و متانت کیخسرو دانستند که در شاه یزدان پرست اهریمن راه نیافته بلکه پرتو ایزدی رهنمون او است کیخسرو سران و بزرگان و لشکریان را در دشتی گرد آورده هر يك را بارمغان و بخششی بنواخت و لهراسب را جانشین خود خواند زال گفت چنین بی نام و نشانی را بیادشاهی نخواهیم آنگاه کیخسرو در خصوص لهراسب گفت

نبیره جهاندار هوشنگ هست همان راد و بینا دل و پاک‌دست
ز تخم پشین است و از کیقباد دلی پر ز دانش سری پر ز داد
مرا گفت یزدان بدو کن توروی نکردم من این جز بفرمان اوی

ناموران پس از شنیدن این سخنان او را بیادشاهی پذیرفته برازنده تاج و تخت و دارنده فرّ ایزدی دانستند پس از آن کیخسرو کسان خود را بدرود گفته باهنک سفر مینوی باستان و رستم و کودرز و کیو و بیژن و گسته‌م و

فریبرز و طوس و صد هزار ایرانیان باخروش و ناله بکوه و دشت روی نهادند ناله و خروش سودی نه بخشید آنچه سران و بزرگان التماس نمودند که کیخسرو از خیال خود منصرف شود اثری نکرد و بیاران و مهتران گفت که او را تنها گذاشته برگردند زیرا که بالاتر راه سخت و بی آب و علف است کسی که دارای قتر ایزدی نیست از آن ریگ زار نتواند گذشت سته تن از ناموران که زال و رستم و گودرز باشند برگشتند اما طوس و کیو و فریبرز و بیژن برگشتند يك شبانروز با کیخسرو رفتند پس از پیمودن بیابان بچشمه رسیدند شب را در آنجا ماندند کیخسرو بیاران گفت فردا صبح کسی مرا نخواهد دید و شما هم این جا نمانید زیرا که برف خواهد بارید و شما دچار خواهید شد

همراهان کیخسرو بختند چون در بامداد بیدار شدند شاه را ندیدند چندی بی او گشتند از گردش بسیار خسته شده دوباره بهمان سرچشمه باز آمدند و گمان نمیکردند که در هوای خوش برف نا هنگام آنان را دچار سازد در آنجا چیزی خورده بخواب رفتند ناگاه باد و دمه برخاست چندان برف بارید که همه را هلاک کرد

اینک به بینیم از کیخسرو از این پادشاه پارسا و پرهیزگار که آغاز و انجام شکفت آمیزی داشته و کارش همه دین پروری و دادگستری بوده و در داستان ملی ما بسان پیغمبری تعریف شده در کتاب مقدس ایرانیان تا بچه اندازه سخن رفته و بکدام يك از اعمالش اشاره شده است

خسرو که معرب آن کسری^۱ و در یونانی خسروئس Xosroes شده در اوستا هئوسروه 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬎 Haosravah آمده لفظاً یعنی نیکنام یا کسی که بخوبی مشهور است و دارای آوازه و شهرت نیک است هئوسرونکهن 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 اسم مجرّد است یعنی شهرت خوب و آوازه نیک در سانسکریت سئوسروس- Sausravasa میباشد این کلمه بمعنی مذکور در تشریشت فقره ۴ و در مهریشت فقره ۳۳ استعمال شده است هئوسرونکهن 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎 صفت است یعنی دارنده شهرت خوب یا نامور در بهرام یشت فقره ۳۹ استعمال گردیده است^۱

۱ لومل Lommel در ترجمه یشتهای خود آن را اسم خاص پادشاه گرفته یعنی کیخسرو

هوسرو به سدیلاسیس گذشته از اینکه اسم کسی است اسم دریا چه ای (وئیری ماسدلا) نیز میباشد در زامیادیشْت فقره ۵۶ که بزودی بآن خواهیم پرداخت آمده همچنین در آتش بهرام نیایش فقره ۵ و در دوسیروزه کوچک و بزرگ فقره ۹ اول بکیخسرو و بعد بدریاچه خسرو درود فرستاده شده است در فصل ۲۲ بندهش فقره ۸ آمده: «دریا چه هوسرو (خسرو) در پنجاه فرسنگی دریاچه چچست (ارمیه) واقع است^۱ در دو فقره مذکور فقط بکیخسرو درود فرستاده شده و با عنوان کی آمده است گذشته از این دو فقره در جاهائی که از کیخسرو اسم برده شده بحسب ترتیب یشتها از این قرار است:

(نخست) در آبان یشت در فقرات ۴۹-۵۰ آمده: «یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور خسرو از برای فرشته آب ناهید رو بروی دریا چه ژرف و بهن چنچست (ارمیه) صد اسب و هزارگاو ده هزار گوسفند قربانی کرده از او درخواست که او را در همه ممالک بزرگترین شهریار گرداند و بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کلوپها و کریانهای ستمگار چیر سازد که کردونه اش در تکاپو پیش از کردونه دیگران باشد و در کینگاه گرفتار نشود ناهید حاجتش را بر آورده او را کامر و ساخت» در این جا خسرو بدون عنوان کی آمده است صفتی که غالباً در اوستا از برای کیخسرو آورده شده اولی آرشن^۲ میباشد یعنی دلیر و یل و پهلوان دومی هَن^۳ - کَرَم^۴ han-kerema که آن را میتوان استوار سازنده یا متحد کننده ترجمه کرد لابد این صفت باین مناسبت است که او استحکام و اتحادی بممالک ایران بخشید و دشمن دیرینه ایران افراسیاب را شکست داده کشت و دست تورانیان را از ایران دور داشت در فقره فوق نیز کیخسرو همان طوری که در داستان ملی ماست بسیار توانا و زبردست و در همه جا پیروزمند و همه فرمانبردار او و در میدانهای جنگ کامروا تعریف شده است

۱ West احتمال میدهد که این دریا چه وان یا سوان باشد

S.B.E. Vol. V. p. 86.

رجوع شود به

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II. p. 681.

و به

دیگر اینکه در این فقره می بینیم که کیخسرو در کنار دریاچه چنچست
 از برای ناهید نذر نموده و بعدها هم خواهیم دید که در نزدیک همین
 آب از پدر خود انتقام کشیده افراسیاب را کشت همین اسم است که در شاهنامه
 تحریف شده خنجست شده بجای اینکه مثل کتب پهلوی چچست باشد
 یعنی دریاچه ارمیه

(دوم) در فقرات ۱۷-۱۸ گوش یشت (درواسپ یشت) در این جا
 هوم در بلندترین قله کوه هرا از برای درواسپ فرشته نگهبان ستوران نذر نموده
 خواستار است که افراسیاب نابکار تورانی را در بند آورد و او را دست بسته بنزد
 کیخسرو برد تا او را روبروی دریاچه ژرف و پهن چنچست بکشد آن پسر
 کفرکننده از سیاوش دلیر که بخیان کشته شد و از برای (کین) اغریث دلیر
 وایزد درواسپ هوم را کامروا ساخت

هئوم هه هه Haoma در اوستا همان هوم نامور شاهنامه است که
 در کوه منزوی بوده خدای را میپرستید^۱ کوه هرا هه Harā نیز در آنجائی
 که هوم نذر نموده همان است که امروزه هربرز یا البرز کوئیم^۲ اما اغریث که در فقره
 فوق و در فقراتی که بعد خواهد آمد در اوستا اغریث^۳ Aghraeratha
 میباشد^۳ برادر افراسیاب و کرسیوز است و برخلاف دو برادرش در مزدیسنا از
 نیکان شمرده شده و در فروردین یشت فقره ۱۳۱ فروهر پاکش در ردیف
 نامورانی مانند جم و فریدون و اشتر و زوو منوچهر و پادشاهان کیانی ستوده
 شده است اغریث با اینکه برادر پادشاه توران و سپهد سپاه افراسیاب است
 اما محبت مخصوصی بایران داشته و بهمین جرم بفرمان افراسیاب کشته شد زیرا که
 او ناموران ایران را که پس از شکست یافتن نوذر پسر و جانشین

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۰

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۱۳۱

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۱

منوچهر (پادشاه پیشدادی) گرفتار تورانیان شده بودند از بند رهانیده آزاد ساخت^۱

(سوم) باز در گوش یشت فقرات ۲۱-۲۲ از این قرار: «از برای درواسپ یل ممالك ایران و متحده سازنده کشور خسرو (بدون کی) روبروی دریاچه ژرف و بهن چنچست صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده و آب زور نذر نموده از او درخواست که او را بکشتن افراسیاب نابکار تورانی در روبروی دریاچه ژرف و بهن چنچست کامروا سازد آن پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیمات کشته شد و از برای (کین) اغریث دلیر درواسپ او را کامیاب ساخت»

(چهارم) در فروردین یشت فقره ۱۳۲ پس از یاد کردن فروهر کیقباد و کی اییوه و کیگوس و کی آرش و کی پشین و کی و یارش و کی سیاوش

۱ در فصل ۳۱ بندهش در فقرات ۲۰-۲۲ مندرج است: «از اغریث گویت شاه بوجود آمد وقتی که فراسیاه منوچهر را با ایرانیان در کوه بدشخوارگر اسیر نمود و در میان آنان پریشانی و ویرانی و فطعی افکند اغریث از درگاه ایزدی خواستار شد که او را کامیاب گرداند تا سیاه و ناموران ایران را از تنگنا برهاند فراسیاه اغریث را از این کار ناصوابش کشت اما در پاداش (عمل نیک) پسر ی مثل گویت شاه از او بوجود آمد» در فصل ۲۹ بندهش فقره ۵ اغریث پسر یشتنگ یکی از جاودانیها و شهریار مملکت ساوکوستان Saukavastān شمرده شده در فقره ۱۳ همین فصل مندرج است: مملکت ساوکوستان در طرف شمال در سر راه ترکستان و کستان واقع است یوستی Justi در ترجمه بندهش خود (ص ۱۷۳) این مملکت را کاشغر تصور کرده است اغریث همیشه در اوستا با صفت نَرَوَ Narava آمده نظر بترکیب کلمه باید اغریث یکی از اعضاء خاندان نرو Naru باشد اما بنا بحد درجات بندهش و شاهنامه اغریث پسر یشتنگ و برادر کرسیوز و افراسیاب است در سلسله نسب این خاندان نرو نام وجود ندارد باوجود این گروهی از دانشمندان مثل اشیگل و دارمستر و یارتولومه و لومل نَرَوَ را اسم خانوادگی اغریث گرفته اند اما دهارله De Harlez آن را Valeureux و گلدنر held ترجمه کرده اند یعنی دلیر و بهلوان رجوع شود بترجمه اوستایی این مستشرقین بفقره ۱۸ گوش یشت نگارنده آن را دلیر ترجمه کرده ام نظر باین است که در اوستا کلمه نَرَوَ گذشته از اینکه در مقابل ماده استعمال شده بمعنی دلیر و جنگی هم آمده است مستشرقین هیچ دلیلی ندارند که (نَرَوَ) را اسم خانوادگی بدانند فقط ترکیب کلمه آنان را باختیار کردن این معنی گاشته است نگارنده در معنی مذکور منطقی را رعایت کرده ام نه صرف و نحو را

فروهر پاکدین کیخسرو ستوده شده و فقرات بعد که ۱۳۳-۱۳۵ باشد نیز متعلق است بکیخسرو یعنی در این فقرات سبب ستایش فروهر کیخسرو و مزیت‌های این ستایش ذکر شده است

(پنجم) در رام یشت فقرات ۳۱-۳۳: «اَئورَوَسارَ سَدَدَسَدَسَد»
 Aurvāsāra بزرگ مملکت در بیشه سفید در روی تخت زرین و بالش زرین و فرش زرین، نزد برسم گسترده و با کف دست سرشار ایزدهوا، اندروای را بستود و از او درخواست که او را بدست کیخسرو یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور گرفتار نسازد و کیخسرو بکشتن وی کامیاب نگردد و که او بتواند خود را از دست کیخسرو برهاند اما اندروای درخواست او را پذیرفت و نذرش مقبول نیفتاده کامروا نشد برخلاف کیخسرو کامیاب گشته اَئورَوَسارَ را در تمام بیشه‌های ایران شکست داد» در این فقرات یک بار خسرو بی عنوان و دو بار با عنوان کی آمده است در شاهنامه که سرچشمه عمده داستان ملی ماست از این اَئورَوَسارَ که یکی از رقبای کیخسرو است یاد نشده است

(ششم) در ارت یشت فقرات ۳۷-۳۸ در این فقرات مثل فقرات ۱۷-۱۸ گوش یشت که ذکرش گذشته از کیخسرو یاد شده جز اینکه در این جا هم بفرشته توانگری، ارت متوسل شده و از برای او نذر نموده خواستار است که او را بدستگیر نمودن افراسیاب و دست بسته بنزد کیخسرو بردن کامیاب سازد

(هفتم) باز در ارت یشت فقرات ۴۱-۴۲ از این قرار: خسرو (بی عنوان کی) یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور فرشته توانگری ارت را ستوده خواستار است که وی را کامیاب سازد تا اینکه او روبروی دریاچه ژرف و پهن چنچست افراسیاب نابکار تورانی را تواند کشت او پسر کفر کننده از سیاوش دلیر که بخنایت کشته شد و از برای (کین) اغریث دلیر

(هشتم) در زامیاد یشت فقرات ۷۴-۷۷: در این فقرات آمده که فرکیانی چندی بکیخسرو متعلق بوده است مندرجات این فقرات همان است که

در ققره ۵۰ آبان یشت و در ققرات ۱۳۳-۱۳۵ فروردین یشت ذکر شده جز اینکه در این جا کیخسرو از پرتو فرکیانی افراسیاب و برادرش کرسیوز را در زیر بند آورده از سیاوش دلیر، اغریث دلیر انتقام کشید

(۴م) باز در همین یشت در ققره ۹۳ آمده: "از پرتوگرز پیروزمندی بوده که افراسیاب تورانی بکشتن دروغپرست زئینگو Zainigu^۱ کامیاب شد و کیخسرو بکشتن افراسیاب کامروا گردید" در هردو جای زامیاد یشت کیخسرو با عنوان کی آمده است: کرسیوز بزادر افراسیاب که در اوستا ذکر سوزد و در «Keresavazda» می باشد همان است که به سعایت وی افراسیاب داماد خود سیاوش را کشت این اسم لفظاً یعنی لاغر (کم) دوام

(دهم) در آفرین ییغمبر زرتشت ققره ۷ در این جا ییغمبر بکی گشتاسب آفرین خوانده فرماید "بکنند تو مانند کیخسرو از ناخوشی و مرگ ایمن گردی" در این ققره مجاودانی بودن کیخسرو اشاره شده است چنانکه در شاهنامه دیده ایم که کیخسرو شصت سال پس از پادشاهی از دنیا دل سرد شده خدای را ستایش نموده درخواست که وی را بسوی خود خواند آرزویش بر آورده شد از نظرها ناپدید گردید در سنت و کتب پهلوی هم خواهیم دید که کیخسرو از جاودانیهاست و از برای او مرگ طبیعی قائل نشده اند این است آنچه در اوستا راجع بکیخسرو آمده چنانکه ملاحظه میشود آنچه در شاهنامه و کتب تواریخ درخصوص او گفته شده در کتاب مقدس ایرانیان نیز این سنتهای کهن یاد شده است از رقیب وی افراسیاب پادشاه توران زمین که در اوستا فرنگر سین *Hankana* آمده و از هنگ وی در اوستا هنگن *Hankana* در جلد اول در مقاله افراسیاب (ص ۲۰۷-۲۱۴) صحبت داشته ایم^۲

۱ راجع به زئینگو = زنگیاب با آغاز مقاله کیکاوس و توضیحات ققره ۹۳ زامیاد یشت ملاحظه شود معنی لفظی این اسم معلوم نیست رجوع شود به Iran. Namenbuch von Justi S. 495

۲ کلمه افراسیاب را مورخین مشرقی جناح الطاحونه یعنی پره آسیا معنی کرده اند البته این معنی درست نیست رجوع شود به جلد اول ص ۲۱۱

گفته ایم کیخسرو در سنت ایرانیان از جاودانیهاست و يك فقره از مندرجات دینکرد را راجع باین موضوع در آغاز این مقاله ذکر کرده ایم (ص ۲۴۰) در کتاب نهم دینکرد نیز در فصل ۱۵ فقره ۱۱ کیخسرو در جزو هفت جاودانیها شمرده شده است در مینو خرد فصل ۲۷ فقرات ۵۹-۶۳ پس از ذکر اینکه کیخسرو افراسیاب را کشت و بتخانه کنار دریا چه چچست را ویران کرد او از پرتو کردار نیکش در روز واپسین برانگیخته و از یاوران سوشیانت پیروزگر شمرده شده است همچنین ناموزانی که در سفر اخیر با کیخسرو همراه بودند و بقول فردوسی پس از غایب شدن شاه در زیر برف مانده هلاک شدند در مزدیسنا از جاودانیها میباشند و در روز واپسین ظهور کرده سوشیانت را در نو نمودن جهان یآوری خواهند کرد در فصل ۲۹ بندهش فقره ۶ از توس پسر نوذر و کیو پسر گودرز در جزو جاودانیهای دیگر اسم برده شده است در صد در بندهش فصل ۳۵ کیخسرو و طوس و کیو و پشوتن و سام نریمان از جاودانیهایی هستند که در روز واپسین از یاوران اوشیدرماه خواهند بود از طوس که در اوستا توس $Tuša$ آمده و در آبان یشت فقرات ۵۳-۵۴ و ۵۷-۵۸ از او و رقبای وی پسران و پسر و کارزار وی با تورانیان سخن رفته در جلد اول (ص ۲۱۶-۲۱۸) از همه آنان صحبت داشته ایم

همانطوری که داود و سلیمان از پادشاهان بنی اسرائیل در ادیان سامی از پیغمبران شمرده شده اند کیخسرو پادشاه ایران نیز در مزدیسنا مقام تقدس و جنبه روحانی دارد چنانکه حمزه اصفهانی نوشته (ص ۲۷): ایرانیان کیخسرو را پیغمبری دانسته اند

در انجام متذکر میشویم که برخی از مستشرقین بیهوده بخود زحمت داده که ثابت کنند کیخسرو همان کورش سرسلسله هخامنشی (۵۵۹-۵۲۹ پیش از میلاد) است این عقیده باندازه نامربوط و بی اساس و غیر منطقی است که بهیچ وجه بآن نمی ارزد کسی وقت تلف نموده چیزی در خصوص آن بگوید یا بنویسد راست است برخی از اعمال کیخسرو آن طوری که در

داستان ملی ماست شبیه است ب برخی از اعمال کورش هخامنشی از آنجمله بزرگ شدن کورش در میان شبانان آن طوری که هرودت و مورخین دیگر یونانی ذکر کرده اند بخوبی یاد آور داستان کودکی کیخسرو است قسمتی از اخبارات این مورخین راجع به هخامنشیان افسانهها و داستانهای بوده که در همان عهد در میان ایرانیان رایج و بگوش یونانیها رسیده بوده است

اینک از برای مزید اطلاع مندرجات هرودت (I. 107—180) راجع بولادت کورش بطور اختصار نقل میشود، «استیاج آخرین پادشاه ماد در خواب دید که از دخترش مند^۱ چندان آب فرو ریخت که شهر و همه آسیا را غرق کرد موبدان این خواب را چنین تعبیر کردند که از این دختر پسری بوجود خواهد آمد که تاج و تخت استیاج را خواهد برداخت بنابر این استیاج دخترش را بیک ایرانی در فارس موسوم به کمبوجیا بزی داد تا از مملکت ماد دور باشد و فرزندش نتواند بتاج و تخت استیاج دست اندازی کند دگر باره استیاج در خواب دید که از شکم دخترش شاخه رزی روئیده سراسر اسیرا فرا گرفت باز موبدان تعبیر کردند که از دخترش فرزندی بوجود خواهد آمد که بجای استیاج پادشاهی خواهد کرد استیاج دخترش را که آبستن بود از فارس بنزد خود خواند و میخواست که بچه اش را بکشد وقتی که کورش متولد شد استیاج او را بوزیرش هارپکوس Harpagos داد که او را بخانه خود برده بکشد^۲ اما هارپکوس او را نکشت و یکی از شبانان استیاج موسوم به مهر داد سپرد که او بچه را در بالای کوه گذاشته تا تلف شود مهر داد بنا بخواهش زلش بچه را نکشت و بجای بچه خود نگهداری کرد تا اینکه کورش بسن دوازده سالگی رسید و در میان بچگان شبانان رشد نمود روزی در هنگام بازی منازعه میان او و یکی از پسران اشراف روی داد و بنزد استیاج شکایت کردند از اینکه بچه شبانی بشریف زاده برتری جسته است کورش را پیش استیاج بردند و او بقیافه و حرکات

۱ اسم این دختر را هرودت Mandane ضبط کرده این اسم باید حایه در فارسی مند باشد که در فرهنگها عبرت سیاه ضبط شده است

۲ ترکیب فرس اسم هارپکوس Harpagos معلوم نیست

کودک دریافت که او باید از خاندان پادشاهی باشد و بعد بنا برتقریر شبان حدسش بیقین پیوست موبدان باستیاج گفتند که خواب تو تعبیر شد دختر زاده تو در بازی پادشاه شد و بکودکان دیگر در ده فرمان راند دیگر احتمال خطری نمرود کورش را با مادرش بفارس روانه کرد اما از برای انتقام کشیدن از هارپکوس که حکم او را مجری نداشته بود امر کرد در پنهانی پسر بچه هارپکوس را گرفته بکشند و از گوشت او طعمی بپزند پس از آن هارپکوس را مهمانی خوانده غذای مذکور را باو خوراند و بعد از اتمام غذا سرواعضاء بچه را باو نمود هارپکوس دانست که گوشت پسر بچه خود را خورده است کورش وقتی که بزرگ شد بدستیاری همین هارپکوس که همیشه کین استیاج در دلش بوده تاج و تخت ماد را بدست آورد

قسمت اخیر این خبر باندازه پست و زشت و مخالف دین و آئین و رسم ایرانیان قدیم است که ابداً نمیتوان احتمال داد که چنین داستانی در ایران ساخته شده بیونانیان رسیده باشد گذشته از اینکه مؤرخ دیگر یونانی کتزیاس Ktesias طبیب اردشیر هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از میلاد) مینویسد که این خبر هرودت دروغ است، خود این داستان تنقیر انگیز بهترین دلیل است که از مأخذ ایرانیان نیست چه تنقیر فوق العاده که ایرانیان قدیم بلاشه داشته اند و تنفیری که بخصوصه از آئین ایران سرایت کرده ابداً مجال ساختن چنین داستانی بایرانیان نمیداده آنها خوراندن لاشه بکسی و آنها از طرف پادشاهی که بگلی ضد مردانگی و بزرگ منشی ایرانیان قدیم است سراسر داستانهای ما بر از پهلوانی و مردانگی و بزرگی و جاه و جلال است

حتی دشمنان را هم که تورانیان باشند پست بقلم نداده اند آنان نیز پهلوان و جنگجو و غیر نمند و راد مرد و با داد و دهش و دانا و هوشیار تعریف شده اند جز از جادوئی عمل پست و زشت دیگری از برای آنان نه پسندیده اند سلوك افراسیاب تورانی با وزیرش پیران در سر دختر زاده اش کیخسرو ابداً شبیه سلوك استیاج پادشاه ماد با وزیرش هارپکوس در سر دختری زاده اش کورش نیست افراسیاب پس از آنکه دانست پیران کیخسرو را

نکشت شاد شد و از یران خوشنود گردید و سپاس گفت و یران هم با وجود محبتی که بکیخسرو داشت بمملکتش خیانت نه نمود بلکه در جنگ بضد کیخسرو خود و کسانش را فدای افراسیاب و وطنش توران کرد

کی لهراسب

کنون ناج و اورنگ لهراسب شاه بیارایم و بر نشام بگاه (فردوسی)
کی لهراسب پس از کیخسرو بتخت نشست گفته ایم بقول شاهنامه لهراسب از خانواده کیان از پشت پیشین و کیقباد است در تاریخ بلعمی مندرج است که کیخسرو پیش از غیبت همه سپاه و رعیت را گرد کرد و گفت این مملکت و حکومت هرکرا خواهید بدهید "گفتند پس ما را مردی نامزد کن تا این مملکت بدو دهیم لهراسب آنجا نشسته بود از اهل البیت ملک بود و کیخسرو انگشت بسوی او فراز کرد و خاموش گشت " حمزه اصفهانی مینویسد کیلهراسب پسر عموی کیخسرو بوده زیرا که لهراسب بن کیاوجان بن کیمنش بن کیفشین ابن کیا فوه بوده است

ابوربحان مینویسد کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد بوده است مسعودی نیز سلسله نسب لهراسب را مثل حمزه نوشته است همچنین در محل التواریخ جز اینکه در این کتاب اخیر کیاوجان یا کیوجی افتاده است ابن الاثیر مثل حمزه اصفهانی لهراسب را پسر عموی کیخسرو نوشته است محمد بن جریر طبری در آغاز تاریخ ساسانیان نسب ساسانیان را بیادشاهان کیانی رسانده در سلسله نسب اردشیر بابکان مینویسد: " اردشیر پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر مهر مس^۱ پسر ساسان پسر بهمن

۱ در متن تاریخ طبری مهر مس آمده استاد نولدکه Nöldeke احتمال میدهد که تلفظ درست این اسم مهرسان باشد بنظر نگارنده (گذشته از اینکه چنین اسمی در جای دیگر در جزو سلسله ساسانیان دیده نشده) این اسم تحریف شده نیست مس در پهلوی که اکنون در فارسی مه گوئیم یعنی بزرگ است مثل مسغان در لهجه دری که مصطلح زرتشتیان ایران است ما مس یعنی مادر بزرگ و با مس یعنی پدر بزرگ بنابر این مهر مس درست اسمی است مثل بزرگهر و بزرگهر معرب از وچورگ متر Vachurgmitr پهلوی است که وزیر خسرو انوشیروان بوده این اسم را نیز بوزرگهر گویند

پسر اسفندیار پسر بشتاسب پسر لهراسب پسر کی اوکی پسر کی مانوش^۱ بوده است در بندهش فصل ۳۱ قمره ۲۸ مندرج است: "لهراسب پسر اوزاو (زاو) پسر مانوش پسر کی پیشین پسر کی اییوه پسر کی کواد بود" چنانکه ملاحظه میشود لهراسب از خاندان قباد است پسر یا نوه و نبیره کیخسرو نیست در فروردین یشت قمره ۱۳۷ از آخر *سکاهد* *Axtura* نامی اسم برده شده که از خاندان یا پسر خسرو است با بودن چنین پسری وجه مناسبت پیادشاهی رسیدن لهراسب معلوم نیست جز اینکه تصور کنیم که این پسر پیش از غیبت کیخسرو مرده بوده یا اینکه این خسرو در قمره مذکور غیر از کیخسرو پادشاه است و این شق اخیر بیشتر احتمال دارد.

از لهراسب به بعد اوضاع کیانیان رنگ و روی دیگری بخود گرفته دیگر صحبت از پایتخت استخر نیست بلکه بلخ پایتخت ایران است و در آثار الباقیه همین مناسبت لقب لهراسب بلخی ضبط شده است دیگر اینکه در عهد او دین یکتا پرستی در ایران رواج گرفت جنگهای که میان ایرانیان و تورانیان واقع شده جنگهای دینی است برخلاف جنگهای پیش که از برای خونخواهی بود مثل جنگ کینخواهی ایرج در عهد پیشدادیان و جنگ کیخسرو و افراسیاب از برای انتقام خون سیاوش ره و رسم یکتا پرستی که بواسطه پیغمبر زرتشت اسپنتمان در میان ایرانیان رواج گرفته بود سبب ناخوشنودی تورانیان دیویسنا گشته جنگهای سخت برانگیخت فردوسی میگوید که لهراسب در بلخ آتشکده بر زمین ساخت و در شاهنامه دو پسر منسوب باوست یکی گشتاسب و دیگری زریر مدت پادشاهی او ۱۲۰ سال بود بندهش در فصل ۳۱ قمره ۲۹ مینویسد: "از لهراسب، گشتاسب و زریر و برادران دیگر بوجود آمدند" در فصل ۳۴ بندهش قمره ۷ مدت پادشاهی او نیز ۱۲۰ سال معین شده

۱ کیاوجان و کیوجی و اوکی مر سه يك اسم است که تحریف شده باهمدیگر فرقی پیدا کرده است ترکیب اصلی و قدیمی این اسم معلوم نیست ولی احتمال برده میشود که همان اسم زاو یا اوزو *Uzava* باشد که باین هیتها در آمده است

Tabari übersetzt von Nöldeke S. 2.

رجوع شود به

Irani. Namenbuch von Justi S. 281.

کلیه مورخین هم همین مدت را ذکر کرده اند بقول دقیقی در شاهنامه
 لهراسب از تاج و تخت چشم پوشیده در آنشکده نوبهار جای گزید و در آنجا
 بستایش و پرستش خدای پرداخت^۱ و پسرش گشتاسب را جانشین خود گردانید
 در فقره ۱۳۲ فروردین یشت که از کلیه پادشاهان و شاهزادگان کیانی
 یاد شده از لهراسب اسمی نیست همچنین در فقره ۷۱ زامیاد یشت در جزو
 پادشاهان و شاهزادگان کیانی اسم او ذکر نشده پس از ذکر اسم کیخسرو
 در فقرات ۷۴-۷۷ در زامیاد یشت از زرتشت در فقرات ۷۹-۸۲ یاد شده
 و پس از آن از کی گشتاسب در فقرات ۸۳-۸۷ سخن رفته بدون اینکه در میان
 کیخسرو و کی گشتاسب ذکر از لهراسب شده باشد عجب در این است که در
 فهرست بسیار بلند فروردین یشت که از کلیه پادشاهان پیشدادی و کیانی و کروهی
 از ناموران و دلیران و بزرگان و یارسایان اسم برده شده از لهراسب سخنی نیست
 فقط در يك فقره اوستا اسم او موجود است آنهم بواسطه پسرش گشتاسب
 از او اسم برده شده و آنهم بدون عنوان کی و آن فقره ۱۰۵ آبان یشت است
 از این قرار: "زرتشت در آریا ویج در کنار رود داییتیا با هوم و برسم و با پندار
 و گفتار و کردار و با آب زور فرشته آب ناهید را ستوده از او درخواست:
 این کامیابی را بمن ده ای اردویسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر
 لهراسب را همراه بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد، بحسب دین سخن گوید،
 بحسب دین رفتار کند نذر و ستایش زرتشت پذیرفته شده کامروا گردید"
 لهراسب در اوستا آاوروت اسپ *Aurvat-aspa* آمده
 لفظاً یعنی تیز اسب، تند اسب مکرراً همین کلمه صفت از برای خورشید استعمال گردیده
 خورشید تیز اسب گفته شده است^۲ و بسا هم این صفت از برای آبم نبات که
 یکی از ایزدان آب است آمده است^۳

۱ رجوع شود بمقاله گنوم در همین جلد ص ۳۲-۳۴

۲ رجوع شود به خورشید یشت فقرات ۱ و ۶ و مهریشت فقرات ۱۳ و ۹۰
 و فروردین یشت فقره ۸۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و وندیداد فرکرد ۲۱ فقره ۵ و غیره

۳ رجوع شود به زامیاد یشت فقره ۵۱ و یسنا ۲ فقره ۵ و یسنا ۶۵ فقره ۱۲ و غیره

از کی لهراسب اطلاعات زیادی در دست نداریم بیشتر وقایع عهد او متعلق است به عهد کی گشتاسب که در مقاله بعد در ذکر پادشاهی او بیان خواهیم کرد در مینو خرد فصل ۲۷ فقرات ۶۴-۶۷ مندرج است: "و از کی لهراسب سوز این بود: کوش خدائی خوب کرد، و اندر یزدان سیاستدار بود، و دین پدیر قنار کی گشتاسب از تن او برهینیهست (پیدا شد)"

کی گشتاسب

بگشتاسب گفت ای جهان گدخدای رسوم بنزدیک تو از خدای (زرتشت بهرام یژدو)

کی گشتاسب پس از گوشه گیری کی لهراسب بجای پدر بتخت نشست زن او در شاهنامه دختر قیصر روم (یونان مقصود است) تصور شده است دقیقی گوید:

پس از دختر نامور قیسرا که ناهید بُد نام آن دخترا
کتایونش خواندی گرانمایه شاه دو فرزند آمد چو ناینده ماه
یکی نامور قزخ اسفندیار شه کارزاری نبرده سوار
پشوتن دگر گرد شمشیر زن شه نامبردار لشکر شکن

بعد فردوسی میگوید دو تن از شاهزادگان کیکاوسی نزد لهراسب بوده و توجه شاه را بخود کشیده بودند دست گشتاسب از کار کوتاه شده رنجیده خاطر از ایران بیرون رفت و بالاخره بروم (یونان)^۱ رسید بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کتایون دختر قیصر شیفته حسن جمال گشتاسب گشته زن وی شد چنین بنظر میرسد که این داستان نسبتاً نو باشد و بعدها بداستان گشتاسب افزوده شده باشد زیرا در اوستا و کتب پهلوی ذکری از کتایون نشده ناهید و کتایون

۱ کتایون یونان را به روم تسیر کرده اند اسکندر نیز رومی نامیده شده است

هر دو اسم ایرانی است در فصل ۳۱ بندهش فقره ۸ کتابوت و برمایون دو برادران فریدون هستند^۱ گذشته از اینکه بهیچ وجه در کتب دینی ایرانیان کتابیون یا کی تابون نامی زن گشتاسب ذکر نشده و این خود دلیل نو بودن این داستان است، در عروسی کتابیون با گشتاسب و دو خواهر دیگرش با شاهزادگان دیگر از اسقف (Episcopus) سخن رفته که مراسم عقد و نکاح بجای آوردند لابد بایستی این داستان پس از نفوذ دین عیسی بوجود آمده باشد که پیشوایان این دین مراسم زناشوئی بجای آوردند فردوسی نیز مانند دقیقی کتابیون را مادر اسفندیار خوانده است بنا بر مندرجات اوستا و با اتفاق کلیه کتب پهلوی و یازند زن گشتاسب موسوم است به هوتس که در اوستا هوتوسا Hutaosa می باشد^۲ و این زن مانند خود گشتاسب از خاندان نوذر که ذکرش بیاید بوده است شاید همین اسم باشد که نزد یونانیان آتسا Atossa شده و شاعر یونانی اشیلُس Aeschylus (۵۲۵-۴۵۶ پیش از میلاد) در کتاب تیتر خود "ایرانیان" و هرودت از او اسم میبرد که دختر کورش و زن داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۵ پیش از میلاد) بوده است

در کتب دینی مزدیسنا از کی گشتاسب بیش از پادشاهان دیگر کیانی سخن رفته برای اینکه پیغمبر ایران حضرت زرتشت اسپنتهان در عهد او و پدرش ظهور نموده در هرجائی که از زرتشت ذکر شده بناچار از گشتاسب که دوست و پشتیبان و مروج دین و بقول خود اوستا پناه و بازوی کیش زرتشتی بوده نیز سخن رفته است وقایع مهم عهد این پادشاه کلیه مربوط است بمزدیسنا گرویدن این شاه بزرشت سبب شد که تورانیان دیویسنا بایران تاختند وقایع این جنگ را دقیقی در هزار بیت در شاهنامه بیادگار گذاشته و پس از کشته شدن او فردوسی آن را بانجام رسانیده است بنا بر اتفاق مورخین کی گشتاسب ۱۲۰ سال پادشاهی کرد طبری مینویسد که سال سی ام سلطنت گشتاسب بود وقتی که زرتشت دین خود بدو نمود حمزه اصفهانی مینویسد که سال

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۱۹۴

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۷

سی ام سلطنت گشتاسب و سال پنجاهم عمرش بود وقتی که زردشت از آذربایجان بسوی وی آمد و دین خود را با و آشکار ساخت ابوریحان در آثار الباقیه مینویسد مدت سلطنت کی گشتاسب بن لهراسب تا ظهور زرادشت سی سال و پس از آن نود سال بود مسعودی در مروج الذهب نقل میکند: سی سال از پادشاهی کی گشتاسب گذشته بود وقتی که زرتشت دین خود با و اظهار کرد در فصل ۳۴ بندهش فقره ۷ مندرج است کی ویشناسپ تا هنگامی که او دین پذیرفت سی سال و رو بهمرفته صد و بیست سال پادشاهی کرد در اوستا مکرراً از جنگ دینی ایرانیان و تورانیان سخن رفته همچنین از یاران و بستگان گشتاسب و دلیران و پهلوانانی که در جنگ مقدس جانشانی کردند در کتاب مقدس یاد شده است گشتاسب در اوستا ویشناسپ *vištāspa* آمده و چندین اشخاصی نامی در قرون تاریخی ایران چنین نامیده میشده اند که نزد یونانیان هیستاسپس *Hystaspes* ضبط شده اند بسا از مورخین ایرانی و عرب این اسم را بشتاسب و بشتاسف ضبط کرده اند این اسم لفظاً یعنی دارنده اسب چموش و رمو در کاتها چهار بار پیغمبر ایران از این پادشاه دوست و پشتیبان خود نام میبرد: (نخست) در یسنا ۲۸ قطعه ۷ در این جا زرتشت خواستار است که گشتاسب بآرزوی خود رسیده کامروا گردد (دوم) در یسنا ۴۶ قطعه ۱۴: زرتشت کی گشتاسب را پیرو و دوست خود خوانده از مزدا اهورا خواستار است که او را در فردوس با خود او محشور بگرداند (سوم) در یسنا ۵۱ قطعه ۱۶: زرتشت کی گشتاسب را شهریار مزدا اهورا پرست و پیرو منش پاک و راستی میشارد (چهارم) در یسنا ۵۳ قطعه ۲: پیغمبر کی گشتاسب را با یکی از پسرانش که اسمش را نمیرد و با فرشوشت (وزیر گشتاسب) یکجا نام میبرد و آنان را یاوران دین اهورا مینامد و خواستار است که آنان با پندار و گفتار و کردار مزدا را از خود خوشنود سازند

در سایر قسمتهای اوستا غالباً با اسم این پادشاه معاصر پیغمبر برمیخوریم از آنجمله در یسنا ۱۲ فقره ۷ که کی گشتاسب مزدیسنا کیش خوانده شده

ارت را ستوده خواستار کامیابی و دست یافتن بدشمنان است در فقره ۶۱ همین یشت نیز کی گشتاسب بر سوم و عادات مزدیسنا فرشته توانگری ارت را ستوده است در زامیادیشث فقرات ۸۴-۸۷ آمده که کی گشتاسب دارای قر کیانی بوده و از پرتو آن بحسب دین اندیشید و سخن گفت و رفتار نمود و بدین مزدیسنا گروید و بدخواهان و دیوها را برانداخت و از نیروی گرز خویش مروج راستی گشته و بازو و پشت و پناه دین زرتشت شده و دین اهورائی را از بند رهایده بمقام برازنده جای داده و به تریاوت و به پشن و به ارجاسب و بسایر خونیهای نابکار چیر گشت در یکی از قطعات اوستا موسوم به «آفرین پیغمبر زرتشت» که دارای ۹ فقره است و در متن اوستای وسترگارد Westergaard یشت ۲۳ محسوب شده حضرت زرتشت یکی گشتاسب آفرین خوانده باو درود میفرستد یکی از قطعات دیگر اوستا منسوب بخود گشتاسب و موسوم است به ویشتاسپ یشت این قطعه نیز در متن اوستای وسترگارد یشت ۲۴ شمرده شده و دارای هشت فرکرد یا فصل است فرکرد اول آن مثل آفرین پیغمبر زرتشت است در سایر فرکردها نیز زرتشت پیادشاه معاصر خود دعا میکند و باو پند و اندرز میدهد و او را پیرستش خداوند و نیایش ایزدان میخواند و با اجرای وظایف دینی و مراسم آئینی تشویق میکند چنین مینماید که اساساً آفرین پیغمبر زرتشت وقتی سر آغاز ویشتاسپ یشت بوده و بعدها از آن منفصل شده باشد ویشتاسپ یشت نظر بقواعد صرف و نحوی نو مینماید این یشت نیز ویشتاسپ نسک نامیده شده است شکی نیست که در ویشتاسپ یشت کنونی بقایائی از دهمین نسک اوستای عهد ساسانیان موجود است بنا بمندرجات فصل دهم از هشتمین کتاب دینکرد دهمین نسک اوستا موسوم بوده به ویشتاسپ ساست یعنی آموزش گشتاسب این نسک راجع بوده بتعلیماتی که یکی گشتاسب داده شده بوده است همچنین از نمودار شدن امشاسپندان بگشتاسب از طرف اهورا مزدا و بدو بشارت دادن بیامبری زرتشت سخن رفته بوده است و راجع بوده بمجنگ ارجاسب خیون که بتحریک دیو خشم بصد گشتاسب جنگ برانگیخته بوده است بدبغخانه این نسک که ظاهراً مفصلاً از گشتاسب صحبت میداشته از دست رفته است در ویشتاسپ

یشتی که امروزه در دست داریم. مطالبی بر نمیخوریم که شرح حالی از خود گشتاسب بدست بیاید بسا از مندرجات آن از سایر اجزاء اوستا برداشته شده بخصوصه قسمتی از آن در فرکرد ۱۹ و نیدداد موجود است و فرکرد دوم و یشتاسپ یشت که به فروشتر وزیر کی گشتاسب خطاب شده خلاصه ایست از فرکرد دوم ها دُخت نسک که در جزو دین یشت آن را تفسیر کرده توضیحات لازمه داده ایم^۱

در فقرات مذکور در فوق دیدیم که از چندین رقیب و همورد نامی کی گشتاسب مثل تریاوت و پشن و آشت و آئوروت و درشینیک و سپینج اوروشک در اوستا اسم برده شده اما در شاهنامه و سایر کتب نامی از آنان نیست واریذکنا که با همای در فقره ۳۱ گوش یشت آمده و کی گشتاسب آرزومند است که آنان را از مملکت توران دگر باره بخانه شان برگرداند بی شک همان به آفرید و همای دو دختر کی گشتاسب میباشند که پس از افتادن بلخ بدست تورانیان و کشته شدن لهراسب که ذکرش بیاید این دو خواهر اسیر ارجاسب شدند و بعد برادرشان اسفندیار آنان را نجات داده از توران بایران برگردانید^۲ اینک نوذریان که در آغاز این مقاله گفتیم هوتس و شوهرش گشتاسب هر دو در اوستا باین خاندان منسوب اند در مقاله کیقباد دیدیم که سرسلسله کیانیان کیقباد بنا. مندرجات بندهش پسر خوانده زاب پسر نهماسب بوده چون زاب از خاندان نوذر پسر منوچهر است باین مناسبت کیانیان از خاندان نوذر بشمار رفته اند گشتاسب در آبان یشت فقره ۹۸ از نوذریان (نئوتئیریه سداسده و دوم نوذری) شمرده شده از این قرار: هو و ها و نوذریها ناهید را ستوده دولت و اسبهای تند رو خواستند هو و ها^۳ کامیاب گشته از ثروت بی نیاز شدند و گشتاسب کامروا گردیده با اسبهای تند رو رسید همچنین هوتس زن کی گشتاسب

۱ بجلد اول ص ۲۷ نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۹۱

۳ جاماسب و برادرش فروشتر از خاندان هو و ها هستند رجوع شود بجلد

از خاندان نوذر (نَوْتَرْ) خوانده شده چنانکه در رام یشت فقره ۳۵ آمده: هوتس از خاندان نوذر در روی تخت و بالش و فرش زرین فرشته هوا "اندروای" را ستوده از او درخواست که چنان سازد او در خانه کی گشتاسب خوب پذیرفته شده عزیز و محبوب گردد

دیگر اینکه کلیه پادشاهان کیانی نوذریان نامیده شده اند چه در فقرات ۵۵-۵۶ اوت یشت نوذریان را در مقابل تورانیان نامیده اند لابد در این جا از نوذریان همان پادشاهان کیانی اراده کرده اند در فقره ۷۶ آبان یشت و در فقره ۱۰۲ فروردین یشت ویستور و ویدد و نیز بخاندان نوذر منسوب شده است^۱

فقراتی که راجع بگشتاسب ذکر شده بخوبی حاکی جنگ دینی است و مکرراً از ارجاسب برادرزاده افراسیاب که پس از کشته شدن افراسیاب در جنگ کیخسرو بتاج و تخت توران رسیده نیز یاد شده است و از فقرات مذکور همینقدر برمیآید که از گشتاسب شکست یافته است بنا به مندرجات شاهنامه ارجاسب بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است ارجاسب در اوستا چنانکه در یادگار زیران قید شده از قبیله خیون (خویثون) توران است^۲ و صفت دروت و دسپس (درگاهها در گوشت و دسپس) یعنی دروغپرست و متیریه و دسپس یعنی فریفتار و نابکار متصف شده است همچنین از اندریمان (در اوستا و ندرمینیش و دسپس و دسپس) برادر ارجاسب که یکی از پهلوانان توران و در جنگ دینی بدست اسفندیار کشته گردید در اوستا یاد شده است^۳ در آبان یشت فقرات ۱۱۶-۱۱۸ آمده: اندریمان (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده از او درخواست که یکی گشتاسب و زیر چیر شود و ممالک ایران را براندازد اما ناهید او را کامروا نساخت از ناموران ایران

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۵-۲۶۷

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۳-۲۸۹

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۹

که در این جنگ جانفشانی کردند نیز در اوستا یاد شده یکی از آنان زریر پسر لهراسب و برادر گشتاسب است که سپهبد ایران بوده و بدست بیدرفش تورانی کشته شد در فقرات ۱۱۲-۱۱۳ آبان یشت آمده: زریر (زئیری و ئیری) سواره جنگ کنان رو بروی آب داییتیا صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید نذر نموده درخواست که به دیو یسنا هوم یگ^۱ و ارجاسب دروغپرست در میدان کارزار غلبه کند و کامروا گردید در فروردین یشت فقره ۱۰۱ فروهر پاکدین زریر نیز ستوده شده است^۱ از هوم یگ Humayaka در شاهنامه اسمی نیست همچنین از نستور پسر زریر که در اوستا بست^۲ و ئیری^۳ و در یادگار زریران بستور نامیده شده در فقره ۱۰۳ فروردین یشت پس از ذکر اسم اسفندیار یاد شده بفروهر پاکش درود فرستاده شده است بنا بر مندرجات شاهنامه و یادگار زریران نستور (بستور) بهمراهی عثم اسفندیار از خون پدر خود زریر انتقام کشید^۲ دیگر از دلاوران این جنگ و کسان گشتاسب که در اوستا هم از آنان یاد شده باشد پشوتن و اسفندیار و فرشید ورد و فرشوکر میباشند که هر چهار از پسران گشتاسب هستند (نخست) پشوتن در اوستا پشوتنو^۴ در ویشتاب یشت فقره ۴ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید: « بشود که تویی ناخوشی (آیسک) (دودوس) و بیمرک (آمهرک) (دودوس) شوی مانند پشوتن » پشوتن در سنت مزدیستان از جاودانیهاست در هنگام ظهور سوشیانت با کیخسرو و کیو و طوس و سام نریمان از یاوران سوشیانت خواهد بود^۳ (دوم) اسفندیار در اوستا سپنتودات^۵ و در فروردین یشت فقره ۱۰۳ و در ویشتاب یشت فقره ۲۵ از او یاد شده و در هر دو جا باصفت تخم^۶ یعنی تهم و دلیر و بهلوان آمده بزودی

۱ در متن اوستای گلدنر در فقره ۱۱۲ آبان یشت و در فقره ۱۰۱ فروردین یشت «دودوس» آمده است

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۷

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۰-۲۲۱

باز از او صحبت خواهیم داشت^۱ (سوم) فرشیدورد در اوستا فرَشْ هَمْ وَرِتَ
 ۱۰۲ فقره در فروردین یشت فروهرش ستوده شده است
 بنا به شاهنامه فرشیدورد در جنگ دومی تورانیان بدست کهرم سپهبد توران
 کشته شد و پس از آن برادرش اسفندیار از او انتقام کشیده کهرم را کشت
 (چهارم) فرشو کر در اوستا ۱۰۲ فقره که نیز در فقره ۱۰۲ فروهرش
 درود فرستاده شده است هر چند که در شاهنامه از او اسم برده نشده اما بطور
 یقین میدانیم که او سرگشتاسب است زیرا در یادگار زریران مکرراً از او یاد شده
 و در همین جنگ دینی بدست ناخواست پسر هزار سردار تورانی کشته شد^۲
 دقیقی در شاهنامه گذشته از اسفندیار و پشتون که در آغاز این مقاله متذکر شدیم
 از چهار پسر دیگر گشتاسب که اردشیر و شیرو و شیداسب و نیوزار باشند نام میبرد
 از هیچکدام این چهار پسر اخیر در اوستا اسمی نیست برخی از مستشرقین گمان
 کرده اند که سیزده تن از یارسانی که در فقرات ۱۰۲-۱۰۳ فروردین یشت
 فروهرهایشان ستوده شده از فرَشْ هَمْ وَرِتَ گرفته ناخود اسفندیار همه
 از پسران گشتاسب باشند فردوسی در شاهنامه مینویسد که سی و هشت تن از
 پسران گشتاسب در جنگ تورانیان کشته شدند

پسر بود گشتاسب راسی و هشت دلیران کوه و سواران دشت
 بکشتند یکسر بر آن رزمگاه بیکبارگی تیره شد تخت شاه

همچنین در یادگار زریران بنا به پیشگوئی جاماسب بیست و دو تن از پسران
 گشتاسب در جنگ کشته خواهند شد و در جای دیگر یادگار زریران گشتاسب
 از سی دختر و پسرش که از هوتس داشته اسم میبرد^۳ دیگر از کسان گشتاسب
 گرزم است که در اوستا کوارسمن نامیده شده است در شاهنامه
 مندرج است که پس از زد و خورد بسیار و کشته شدن گروهی از ناموران

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۱۰۳ فروردین یشت مجلد اول ص ۷۰ نیز
 ملاحظه شود

۲ راجع باین دو اسم بتوضیحات فقره ۱۰۲ فروردین یشت ملاحظه شود

۳ بتوضیحات فقرات ۱۰۲-۱۰۳ فروردین یشت ملاحظه شود

ایران و توران در انجام اسفندیار در میدان کارزار کامروا گشته تورانیان را شکست داد پس از این پیروزی و گریختن دشمنان گشتاسب به بلخ برگشت و اسفندیار را از برای رواج دادن دین زرتشت بگرد جهان فرستاد چندی بعد یکی از ناموران نامزد به گرزم از خویشان گشتاسب که کین اسفندیار در دل داشت اسفندیار را نزد پدرش متهم ساخت از اینکه او لشکری گرد آورده خیال دارد توران را از تحت براندازد و خود شهریار گردد گشتاسب از سعایت گرزم بدگمان شده جاماسب را پی او فرستاد وقتی که اسفندیار بنزد پدر آمد او را بزنجیر بسته بزدان گنبدان دژ افکندند در برهان قاطع ضبط است که گرزم برادر اسفندیار بود و از يك شعر فردوسی هم این طور برمیآید از این قرار: در هنگام جنگ دومی وقتی که ایرانیان در کوهی محاصره شده در تنگنا افتاده بودند گشتاسب پس از مشورت با جاماسب او را به گنبدان دژ فرستاد تا اسفندیار را از زندان رها کند بیاری ایرانیان آورد: اسفندیار کله کنان بجاماسب میگوید: مرا بند کردند بر بیگناه همانا گرزم است فرزند شاه ممکن است که در این جا اسفندیار بطور شکوه و طعنه گرزم را پسر گشتاسب شاه خوانده باشد چه دقیقی صراحتاً در خصوص او میگوید: شنیدم که گشتاسب را خویش بود پسر را همیشه بداندیش بود بقول فردوسی گرزم (در تاریخ طبری قرزم) در همین جنگ دومی بدست تورانیان کشته شد در اوستا کوارسمن (گرزم) از پارسایان شمرده شده و در فقره ۱۰۳ فروردین یشت پس از اسفندیار و بستور فروهر پاکش ستوده شده است^۱ در این جا فقط یاد آور میشویم که از دو وزیر کی گشتاسب که جاماسب و فروشتر باشند غالباً در اوستا سخن رفته و مکرراً از آنان در طی تفسیر یشتها صحبت داشتیم^۲

Yātkār-i Zarīrān von Geiger S. 76.

۱ رجوع شود به

و به Neupersische Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Irani. Philolo. I. B. II. Abt. S. 24.

بتوضیحات فقره ۱۰۳ فروردین یشت نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول مقاله جاماسب ص ۲۲۷-۲۳۰ و بتوضیحات فقره ۱۰۳

فروردین یشت همچنین بتوضیحات فقره ۱۰۴ فروردین یشت که از اولاد و احفاد جاماسب و فروشتر یاد شده نیز ملاحظه شود

پس از اینکه دانستیم تا بجه اندازه در کتاب مقدس ایرانیان از گشتاسب و ناموران زمان وی و از جنگ دینی و از دلیران آن رزم چه از تورانیان و چه از ایرانیان سخن رفته اینک از برای روشن نمودن برخی از وقایع این سنت مندرجات شاهنامه را مختصراً مینگاریم و پس از آن بذکر يك دو فقره توضیحات می پردازیم دقیقاً در شاهنامه گوید: ارجاسب پادشاه توران از گردیدن گشتاسب بزرگوار برآشفته بایران تاخت پس از چندی زد و خورد تورانیان شکست یافته برگشتند گشتاسب پسرش اسفندیار را برای هویدا کردن دین زرتشت برگرد جهان فرستاد و خود از برای روا کردن دین بزابلستان رفت پس از اندی گشتاسب بسعایت کرزم از اسفندیار بدگان شده او را بزدان افکند ارجاسب از بند شدن اسفندیار و رفتن گشتاسب بایستان و نهی ماندن بلخ از سپاه آگاه شده موقع را غنیمت شمرده با صد هزار جنگی بسرکردگی پسرش کهرم دگر باره بایران هجوم آورده بسوی بلخ رو نهاد فردوسی پس از در گذشتن دقیقی ما بقی وقایع این جنگ را چنین مینگارد: سپاه توران داخل بلخ شد لهراسب پیر از پرستشگاه بیرون آمده سلاح برگرفت و بجنگ تورانیان شتافت دشمنان او را احاطه نموده از پای در آوردند و پس از آن داخل آتشکده شده زند او ستارا با پرستشگاه بسوختند و هیر بدان را کشتند زن گشتاسب با لباس تبدیل خود را بزابلستان رسانیده واقعه را از برای گشتاسب نقل میکنند:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ	بگشتند و شد روز ما تار و تلخ
و ز آنجا بنوش آذر اندر شدند	رد و هیر بد را همه سر زدند
ز خونشان فروزنده آتش بمرد	چنین بدکنش خوار توان شمرد
بردند پس دخترانت اسیر	چنین کار دشوار آسان مگیر

هشتاد هیر بد که بخدمت آتشکده گماشته بودند کشته شدند گشتاسب پس از شنیدن این سخنان از زابلستان سپاهی آراسته بی رزم برخاست میمنه لشکر را به پسر خود فرسیدورد سپرد و میسر را به نستور پسر زوریر داد و خود

در قلبگاه ماند ارجاسب نیز سپاه آراسته بمیدان جنگ ایرانیان در آمد سه شبانروز جنگ طول کشید فرشید و در جزوسی و هشت برادرش کشته شد گروهی از سران و ناموران ایران از پای در آمدند بناچار گشتاسب روی از معرکه بگردانید از تورانیان گریزان بکوهی پناه برد

یکی کوهش آمد بره پر گیا بدو اندرون چشمه و آسیا
که برگرد آن کوه یک راه بود وز آنرا گشتاسب آگاه بود
سپهدار ایران بر آن کوه شد زییکار ترکان بی اندوه شد

ارجاسب با سپاهش از پی ناخته بآن کوه رسیدند چون راه آن کوه نیافتند چهار سوی آن را گرفته محاصره کردند گشتاسب در آن محاصره چاره کار از وزیرش جاماسب خواست جاماسب گفت که باید اسفندیار را از زندان گنبدان دژ بخواهی در صفحه پیش گفتم که جاماسب با لباس مبدل خود را با اسفندیار رسانیده او را بسوی کوه مذکور رهنمون گشت پس از آمدن اسفندیار ایرانیان دل گرفتند و تورانیان بهراس افتادند پهلوانان توران مثل کهرم و کرگسار و اندریمان بدست اسفندیار کشته شدند سپاه توران پراکنده و پریشان شد و ارجاسب چاره جز این ندید که از کارزار روی بگرداند و بروئین دژ برگردد آنگاه اسفندیار باندیشه رها کردن دو خواهرش افتاد بهمراهی پشتون کالا بر گرفته بالباس بازارگانی بسوی روئین دژ رفت باین حیل که از برای داد و ستد آمده داخل قلعه شد شبی بر بام قلعه بعنوان جشن آتش انبوهی افروخته لشکریانش را که دور از قلعه با برادرش پشتون نگاهداشته بود بهجوم اشاره کرد ارجاسب در آن گیرو دار بدست اسفندیار کشته شد روئین دژ بدست ایرانیان افتاد همای و به آفرید دو دختر گشتاسب از اسارت نجات یافتند

چنانکه دیدیم همین مطالب عمده در اوستا هم ذکر شده مگر اینکه در کتاب مقدس اشاره نشده که حضرت زرتشت هم در هجوم دومی تورانیان در شهر بلخ بالهراسب شهادت یافته باشد در صورتی که بنا بسنت کهن و بشهادت کلیه کتب دینی پهلوی پیغمبر ایران در همین جنگ در آتشکده بلخ بدست

یک تورانی موسوم به "برات روکرش" Bratrōkres در روز خرداد از ماه اردیبهشت در سن هفتاد و هفت سالگی شهید گردید و تا آن روز شهادت چهل و هفت سال از رسالتش گذشته بود هر چند که در شاهنامه نیز صراحتاً نیامده که حضرت زرتشت هم در همان روز در میان گروه هیربدان در بلخ شهادت یافته باشد اما قریب یقین است که از کلمه "رد" در شعر:

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند ردو هیر بد را همه سرزدند
همان پیغمبر ایران اراده شده که در آتشکده نوش آذر در هنگام پرستش
با هشتاد تن از هیربدان و موبدان یعنی پیشوایان دینی کشته شدند

نخست چند سطر در خصوص کلمه هیربد نگاشته بعد کلمه رد را معنی خواهیم کرد و بقرائن خواهیم دانست که رد اسم برازنده و مناسبی است از برای پیغمبر و در خود اوستا هم غالباً این کلمه از برای زرتشت آمده است هیربد در اوستا آثر پیتی سهرپایته aethrapaiti آمده بمعنی آموزگار (معلم) این کلمه مرکب است از دو جزء: اولی که آثر سهرپایته باشد بمعنی آموزش و تعلیم است و جزء دوم که پیتی باشد بمعنی مولا و صاحب و دارنده است که در فارسی "بدا" شده و در آخر یک دسته از لغات مرکبه مانند موبد و سپهد دیده میشود اثریه سهرپایته aethrya بمعنی شاگرد و آموزنده است کلمات اثر پیتی و اثریه بمعنی استاد یا آموزگار و شاگرد یا آموزنده در اوستا بسیار استعمال شده چنانکه در مهریشت فقره ۱۱۶ و در فروردین یشت فقره ۱۰۵ و یسنا ۲۶ فقره ۷ در هیچ جای اوستا کلمه اثر پیتی یا هیربد بمعنی آثر بان یا موبد نیامده بعدها این معنی بر آن اطلاق شده است در فقره ۵۹ آئوکم ایچا کلمه اثر پیتی استعمال شده و در توضیحات آن افزوده اند مغویتان مغویت (موبدان موبد) اما بدون شک بعدها از کلمه هیربد همیشه پیشوای دینی اراده میکرده اند چون در ایران قدیم پیشوایان دینی استاد و آموزگار بودند یا بعبارت دیگر تربیت و تعلیم مردم با آنان بوده بی مناسبت نبوده که آنان در آن واحد که آثر بان نامیده میشده اند هیربدان هم خوانده شوند

تسریشوای معروف عهد اردشیر پاپکان (۲۲۴-۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی) که هیربدان هیر بد بوده در تاریخ ایران مشهور است کلمهٔ در ادبیات فارسی هیربد کلمهٔ مترادف موبد است چنانکه در شاهنامه آمده:

چو برداشت پرده ز در هیربد سیاوش همی بود ترسان ز بد

نظامی گفته: اگر راهبم بیند از راه دور برد سجده چون هیربد پیش نور در فرهنگها "هیر" بمعنی آتش ضبط شده البته این اشتباه از این جا برخاسته که هیربد را درست بمعنی آتربان و مترادف آن پنداشته اند چون جزء اولی این لغت آتَر سَد بمعنی آذر و آتش است کلمهٔ هیر را نیز بمعنی آتش گرفته اند ولی در اوستا اثر سَد بمعنی است که ذکر کردیم نه بمعنی آتش

اما کلمهٔ رد که در اوستا رَتَو سَد آمده و بمعنی سرور روحانی و بزرگ مینوی است غالباً با کلمهٔ آهُو سَد اهُو که بمعنی مطلق سرور و بزرگ است یکجا استعمال شده است

در گاتها رد بمعنی داور از برای خود زرتشت آمده چنانکه در یسنا ۲۹ قطعات ۲ و ۶ در قطعه اولی مزدا اهورا از اشا فرشتهٔ راستی میبرد: آیا داوری (رَتَو) از برای گوش (ایزد یا روانی که نگهبان کلمهٔ جانداران است) میشناسی که بدو آسایش بخشد در فقرهٔ ۶ اشا در پاسخ گوید: جز دهقان چارپایان پرور داوری از برای او نیست و بعد از قطعهٔ ۸ برمیآید که خود زرتشت رد جهان است و آسایش نوع بشر و کلیه مخلوقات بسته بآئین اوست یا بعبارت دیگر نجات و خوشی جهان بسته بکشت و کار است زراعت و پرورش ستوران مایه زندگانی است نه غارت و جنگ و دستبرد که عادت اقوام چادر نشین و تورانیان دیویسنا بوده است در سایر قسمتهای اوستا غالباً زرتشت سرور جسمانی (آهُو) و بزرگ روحانی (رَتَو) خوانده شده است چنانکه در تشریشت فقرات ۱ و ۴۴ و ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۴ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۵۲ و غیره در این فقرهٔ اخیر آمده: زرتشت بزرگ جهانی (آهُو) و سرور مینوی (رَتَو) و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان خاکی را ما میسنائیم کلمهٔ رد در فرهنگها بمعنی دانا و بخرد ضبط شده

فصل ۱۲ که از کوهها سخن رفته در فقرات ۳۲-۳۳ راجع بآن مندرج است: «از همین کوه بدشخوار کرنا کوه کومش که آن را کوه «مدو فریاد» مینامند، همان کوهی که در آنجا گشتاسب بارجاسب شکست داد، «کوه میان دشت» است که پاره ای از آن کوه است میگویند در هنگام جنگ دینی ایرانیان در آنجا بتنگنا افتاده بودند، آنگاه لختی از کوه شکسته در میان دشت بغلطید و چون سبب رستگاری ایرانیان شد آن را «مدو فریاد» نامیدند، مدو فریاد در پهلوی یعنی بیاری آمد و فریاد رسید قورمس که معرب کومش است بنابتعریف یاقوت دامغان و سمنان و بسطام امروزی است^۱

بنامند درجات شاهنامه گشتاسب چندین بار باسفندیار وعده داد که تاج و تخت باو برگذار کند و خود مثل پدرش لهراسب منزوی شود در بار اول قرار بود که اگر اسفندیار از گنبدان دژ بیاری ایرانیان آید و تورانیان را شکست دهد تاج و تخت او را باشد پس از شکست یافتن تورانیان گشتاسب باو گفت باین شرط بوعده خود وفا خواهم کرد که دو خواهرت را از اسارت ارجاسب نجات داده از روئین دژ بایران برگردانی پس از انجام این کار هم گشتاسب بوعده خود وفا نکرد و شرط کرد که اگر رستم را دست بسته بنزد من آوری پادشاهی توران باشد بهانه ستیزگی با رستم این بود که او پس از خدمات شایانی که بکیکائوس و بکیخسرو نموده از زمان لهراسب کناره جوئی کرده بجنگ دینی شرکت نه نمود و بدین زرتشت نکرود اسفندیار بامر پدر از برای انجام تکلیف دشوار بزا بلستان رفت یقین است که یل ناموری مثل رستم چنین توهینی بخود نمی پسندید و دست بسته بنزدکی گشتاسب نمیرفت ناگزیر کار بمبارزه کشید رستم با تیری از چوب گز اسفندیار روئین تن را کور کرد که از اثر آن جان سپرد^۲ دو پسر اسفندیار نیز که نوش آذر و مهر نوش باشند در همین مبارزه کشته شدند

چندی پس از کشته شدن اسفندیار گشتاسب مرد نظر بمندرجات کتب پهلوی کی گشتاسب ده سال پس از شهادت حضرت زرتشت از جهان درگذشت بهمن پسر اسفندیار جانشین وی شده پادشاه ایران گردید از رستم و واقعه کشته شدن اسفندیار و از جا نشین گشتاسب در اوستا ذکر نشده پس از گشتاسب اصلاً از پادشاهان دیگر کیانی نامی در اوستا نیست از اسفندیار که هنوز پیادشاهی نرسیده کشته شد فقط دو بار در فروردین یشت و ویشناسپ یشت که ذکرش گذشت یاد شده است

در آغاز مقاله گفتیم که بملاحظه معاصر بودن کی گشتاسب بایغمبر ایران از او غالباً در کتب پهلوی صحبت شده ناگزیر از ذکر آن مطالب که مناسب تر است در جزو سیرت خود پیغمبر گفته آید در این جا صرف نظر میکنیم در انجام می افزائیم که کی گشتاسب را بهیچ وجه نمیتوان يك شهریار داستانی پنداشت آن طوری که زرتشت از او و دو وزیرش جاماسب و فرشوشتر درگاهها اسم میبرد ابدأ جای تردید نیست که او یک شهریار یا امیر واقعی و تاریخی بوده است در صورتی که این مسئله مسلم باشد که زرتشت پیغمبر مؤسس دین مزدیسناست و گاتها از سرودهای خود این پیغمبر است باید بتصریح این کتاب کی گشتاسب را معاصر و دوست و پشتیبان و مروج دین زرتشت بشماریم البته همان اشکالی که در سر تعیین زمان پیغمبر داریم در سر تعیین عهد شهریار معاصر وی نیز داریم در سنت اواسط قرن ششم پیش از میلاد زمان پیغمبر معین شده ولی ظهور زرتشت در این عهد ما را باشکالات حل نشدنی تاریخی میکشاند امید است سبب اختیار کردن این عهد را در سنت در موقع دیگر بیان کنیم گروهی از دانشمندان و مؤرخین و مستشرقین عقیده دارند که زرتشت پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد تشکیل یافته میزیسته است از آنجمله اند: تیل Tiele و هوگ Haug, وندیشمان Windischmann و یلهم کیکر Wilh. Geiger اولدنبورگ Oldenburg, ادوارد میتر Edward Meyer میلز Mills, مولتون Moulton, بار تولومه Bartholomae

ریخلت Reichelt, هورن Horn, کلن Clemen, کریستنسن Christensen, مارکوارت Marquart و غیره این دانشمندان بتفاوت آراء زمان زرتشت را میان هشتصد و هزار و دوست سال پیش از مسیح میداند بنابر این کی گشتاسب نیز در میان قرون ۱۲۰۰-۸۰۰ پیش از مسیح میزیسته است



بهمن، همای، دارا، دارا پسر دارا، اسکندر

در مقاله پیش گفتیم که در اوستا از اسفندیار پسر کی گشتاسب نیز اسم برده شده اما از پادشاهان دیگر این سلسله که بهمین و هما و دارا و دارا پسر دارا باشند در کتاب مقدس نامی نیست بنابر این وقایع سلطنت آنان بیرون از موضوع این کتاب است در این جا فقط بذکر ملاحظات چندی اکتفاء میکنیم از این پادشاهان در کتب پهلوی چنانکه در شاهنامه و کتب تواریخ کم و بیش سخن رفته اما داستان سلسله کیانیان پس از گشتاسب رنگ و روی دیگری گرفته باین میباید که از سیر خود منحرف گشته و تصرفانی در آن شده باشد در کتب پهلوی از اردشیر بهمین جا نشین کی گشتاسب بیش از پادشاهانی که پس از او بسرکار آمده اند سخن رفته است و مخصوصه پادشاه پارسا و دینداری تعریف شده است در فصل ۳ کتاب پهلوی زند بهمین یشت در فقرات ۲۰-۲۹ مندرج است که اهورا مزدا درختی بزرگتر نشان داد و گفت: «این درخت عبارت است از کیتی و هفت شاخه فلزی که از آن سرزده عبارت است از هفت دوره آینده جهان شاخه زرین آن اشاره است بعهد زرتشت و گشتاسب، شاخه سیمین آن اشاره است بعهد ارنخشتر (اردشیر) کی که و هومن سپند دانات خوانندش، شاخه های دیگر این درخت که شاخه های روین و برنجین وار زیزین و پولادین و آهن آلوده و تیره (آسن کو میخت) باشد بحسب ترتیب متعلق است بعهد های اردشیر پایکان و بلاش اشکانی و بهرام کور و خسرو پسر قباد و آخرین شاخه که آهن آلوده و تیره باشد عبارت است از عهد سلطنت

دیوهای ژولیده موی خشم نژاد (آئشم نخمک)^۱ لابد از این عهد خشم و کین عهد زشت و شوم استیلای عرب اراده شده است در کتاب مذکور بهمن چندین بار کی شاه خوانده شده است در کتاب هفتم دینکرد فصل ۶ فقره ۴ (چاپ سنجانا) آمده: « در میان شهریاران و پارسایان که پس از زرتشت میزیسته‌اند وهومن سپندداذات از برای مزدیسنان شهریار راستکردار و عاملی بود » مدت پادشاهی اردشیر بهمن و دخترش همای معروف بچهر آزاد که پس از او پادشاهی کرد و جانشینان دیگر وی در فصل ۳۴ بندهش فقره ۸ از این قرار است: « وهومن پسر سپندداد صد و دوازده سال، همای دختر وهومن سی سال، دارای پسر چهر آزاد که دختر وهومن باشد دوازده سال، دارای پسر دارای ۱۴ سال و اسکندر اروماک arumāk (یونانی) ۱۴ سال » همین ترتیب با اندک تفاوتی در مدت پادشاهی آنان در شاهنامه و کتب تواریخ نیز مندرج است از اینکه گفتیم چنین مینماید که در سلسله کیانیان پس از گشتاسب تصرفاتی شده باشد از این جهت است که این اردشیر بهمن ملقب به دراز دست و بقول مورخین عرب طویل الباع بخونی یادآور اردشیر اول (۴۶۴-۴۲۴ پیش از میلاد) پنجمین پادشاه هخامنشی است که نزد یونانیان ماکروخیر Makrokheir و نزد مورخین رُم لنگی مانوس Longimanus نامیده شده است^۲ اتفاقاً این شاهنشاه نیز در تاریخ ایران خدا پرست و پارسا تعریف گردیده است بخصوصه دو پادشاه اخیر که دارا و دارا پسر دارا باشند و پس از آنان اسکندر رومی (یونانی) ابداً جای شک و شبهه نمیگذارند که چندتن از پادشاهان اخیر هخامنشی را بسلسله کیانی پیوسته اند زیرا که داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد) آخرین پادشاه سلسله هخامنشی نبیره داریوش دوم (۴۲۳-۴۰۴) در اول ماه اکتوبر سال ۳۳۱ پیش از میلاد از اسکندر شکست فاحش دیده و در راه ژوئیه یا اوت سال ۳۳۰ در مشرق ایران در خاک پارتها بدست مرزبان بلخ

Zand-i-Vohūman Yasn by B. T. Anklesaria.

۱ رجوع شود بهتن

۲ رجوع شود بتوضیحات فقره ۲۲ اربت یشت

گشته شد تاج و تخت ایران بی مدعی مانده با سکندر و بعد بجا نشینان یونانی وی رسید^۱

از تاریخ پادشاهان هخامنشی چیزی بیاد ایرانیهای قدیم نمانده بود اسم این پادشاهان اخیر در قرون بعد از یونانیان بایران رسید داستان اسکندر آن طوری که در شاهنامه و تاریخ طبری آمده و در قرون وسطی در نزد سایر اقوام نیز شیوع یافته از يك رُمان یونانی است که به کالیستنس Kallisthenes منسوب است^۲ پیوستن سلسله ای بسلسله دیگر باز در تاریخ ایران نظیر دارد: اشکانیان به دارا منسوب شده اند و سلسله ساسانیان را نیز مصنوعی به هخامنشیان و کیانیان پیوسته اند در دینکرد فصل ۲۲۹ فقره ۵ (جلد ۶ ص ۳۷۶ چاپ پشتون سنجانا) مندرج است: «شهرباران نیک از خاندان جشید پس از فریدون، نخست اعقاب منوچهر بودند دوم کیانیان بودند سوم به آفریدگانی که از اعقاب همین کیانیان بودند و آنان را ساسانیان مینامند^۳ در آغاز کار ما مک ارتخشیر پاپکان آمده:

«پس از مرگ اسکندر ارومیک (یونانی) ایرانشهر دویت و چهل کدخدای داشت، سپاهان و پارس و کُشتی (اطراف) نزدیک آن بدست اردوان بود پایک مرزبان شهر پارس بود، گاشته اردوان بود، اردوان درستخر می نشست و پایک را هیچ فرزند نامبردار نبود و ساسان شپان پایک بود و همواره نزد

۱ رجوع شود به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke s. 57 und 81 und 88-84.

۲ کالیستنس Kallisthenes (۳۶۵-۳۲۸ پیش از میلاد) مورخ یونانی در هنگام لشکر کشی اسکندر به همراه او بایران آمد و بعد طرف غضب اسکندر واقع شده کشته گردید در جز و تألیفات او تاریخی راجع باسکندر اما نا تمام از او مانده است بعدها رمانی بزبان یونانی ظاهراً در قرن سوم میلادی راجع باسکندر ساخته شده باین نویسنده نسبت داده اند آنچه در داستانهای ایران در خصوص اسکندر نقل شده از همین رُمان یونانی است رجوع شود به Geschichte des Artachšir i Papakān von Nöldeke s. 86.

۳ ترجمه فوق از روی انتقادی است که وست West بترجمه نادرست پشتون سنجانا کرده است بدبختانه نمیتوانم معین کنم که این انتقاد در کدام مجله منتشر شده است در جزو رسالات خود رساله از وست در زیر دست دارم که در آن مندرج است

Notices of Books: The Dinkard Vol. VI by West

انتقاد مذکور در صفحه ۱۷۱ آن مجله؟ مندرج است

کله بود و از تخمه داراب دارایان بود، هنگام دُش خدائی (پادشاهی زشت) اسکندر او بگریخت و باشپانان کرد بدر رفت، پایک نمیدانست که ساسان از تخمه داراب دارایان است. . . . در بندهش فصل ۳۱ فقره ۳۰ آمده است: « مادر اردشیر دختر پایک بود، پسر ساسان، پسر وه آفرید و زیرد، پسر اردشیر و هومن پسر اسفندیار بود »^۱ سامانیان نیز که دولت آنان در اواخر قرن دوم هجری تشکیل یافته بنوبت خود سلسله نسب خود را بسامانیان پیوستند^۲

کوه لا نفشت

در پاورقی صفحه ۲۴۹ آنچه حمداله مستوفی در کتاب تزهة القلوب در خصوص کوه نفشت از فارس نامه نقل نموده نگاشته ایم اینک که فارس نامه را در زیر دست داریم لازم دانسته عین عبارت آن را راجع باین کوه که در کتاب بهلولی دینکرد در نپشت نامیده شده و در آنجا يك جلد اوستا محفوظ بوده بنگاریم فارس نامه دو قرن پیش از تزهة القلوب در آغاز قرن ششم هجری نوشته شده و مؤلف آن ابن البلخی آن را بسلطان غیاث الدین محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) تقدیم کرده است اینک ابن البلخی گوید: « و چون زردشت بیامد و شتاسف او را با ابتدا قبول نکرد و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب زند آورده بود همه حکمت و بر دوازده هزار پوست کاو دباغت کرده نبشته بود بزر و شتاسف

۱ در شاهنامه ساسان پدر اردشیر بابکان نسب خود را به بابک کسی که نزد او ساسان شتایی میکرد و در آغاز تژاد خود را پنهان میداشت چنین میگوید:

بیابک چنین گفت از آن پس جوان که من یور ساسانم ای بهلولان
نییره جهاندار شاه اردشیر که بهمنش خواندی همی یاد گیر
سر افراز یور یل اسفندیار ز گشتاسب اندر جهان یادگار

در شاهنامه بداستان اردشیر بهمن و ولعهد شدن های و رفتن ساسان پسر اردشیر به نشابور نیز ملاحظه شود

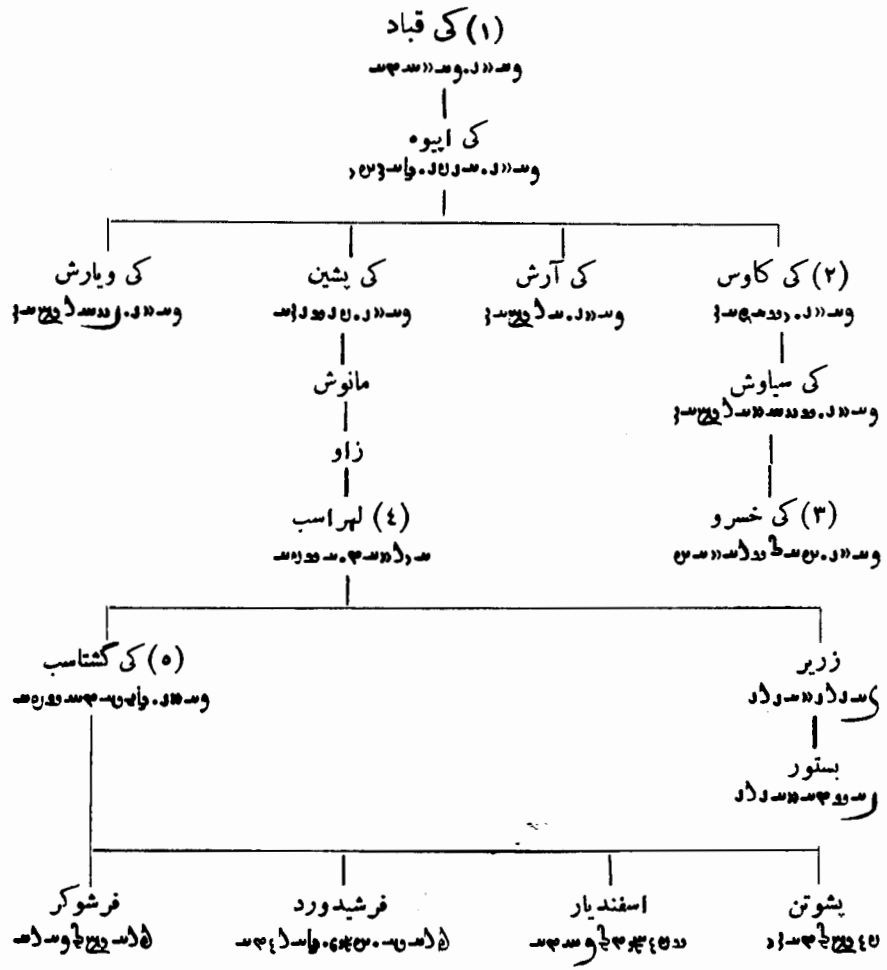
در مقاله لهراسب گفتیم که در تاریخ طبری سلسله اردشیر بابکان به مانوش نییره کیباد منتهی شده است

Geschichte Irans in islamischer Zeit von P. Horn im Grundriss der
Irani. Philolo. II B's. 561.

راجع بسلسله نسب سامانیان به زین الاخبار کردیری چاپ برلین سنه ۱۳۴۷ ص ۱۹ نیز ملاحظه شود

آنها قبول کرد، و با صطخر پارس کوهی است کوه نفشت^۱ گویند کی همه صورتها و کننده گری ها^۲ از سنگ خارا کرده اند و آثار عجیب اندر آن نموده و این کتاب زند و بازند آنجا نهاده بود . . .^۳

اینک سلسله کیانیان آن طوری که در اوستا آمده و در این مقاله شرح داده شده است آنانی که شماره دارند بنا بداستان ملی ما پادشاه بوده اند



۱ نسخه بدل نفشت

۲ کنده گری، حجازی

۳ رجوع شود بصفحات ۴۹-۵۰ فارس نامه تألیف ابن البلخی بسمی و اهتمام لیستراج Le stange و نیکلسون Nicholson چاپ کتبرج ۱۳۳۹ هجری بصفحات ۵۱ و ۱۶۸ این کتاب نیز ملاحظه شود

هامون

در این مقاله از برای تفسیر و توضیح چندین فقرات اوستا و از برای روشن نمودن برخی از مطالب مقاله پیش (کیانیان) از هامون و از سیستان سرزمینی که این دریاچه در آن واقع است بحث میکنیم و بنا بر رویه ای که در تفسیر یشتها برگزیده ایم يك رشته مسائل دینی و تاریخی و لغوی را با هم ذکر میکنیم گذشته از اینکه هامون ورود هلمند که در آن میریزد مکرراً در کتاب مقدس یاد شده نیز بواسطه اهمیتی که این دریاچه در سنت مزدیسنان دارد سزاوار است که مفصل تر از آن سخن بداریم و از آبی که کنار آن محل ظهور موعودهای زرتشتی شمرده شده و از سرزمینی که بنا بداستان ملی ما مقرر بهلوانان بوده و بتصریح اوستا و کتب پهلوی وطن پادشاهان کیانی بوده اطلاعی بهمرسانیم اینک گوئیم: دریاچه هامون در مشرق ایران مانند دریاچه اُرمیه در مغرب شمالی ایران مقدس است نظربستت کهن پیغمبر ایران حضرت زرتشت در نواحی دریاچه اُرمیه که در اوستا چنچست *Čačasta - apaspa*^۱ و در کتب پهلوی چچست^۲ و در شاهنامه خنجست^۳ و در نزهة القلوب چچست^۴ نامیده شده بوجود آمد

۱ رجوع شود به آبان یشت فقره ۴۹ و گوش یشت فقرات ۱۸ و ۲۱-۲۲ و ارت یشت فقرات ۳۸ و ۴۱ و سیزده فقره ۹

۲ بندهش فصل ۷ فقره ۱۴ و فصل ۲۲ فقرات ۲ و ۸

۳ در این آب خنجست پنهان شده است بگفتم بتوراز چونان که هست احتمال دارد که اصلاً در شاهنامه چچست بوده و بعدها بقلم نسخین تحریف شده باشد

۴ حمداله مستوفی در نزهة القلوب مینویسد: «بحیره چچست بولایت آذر بایجان آنرا دریای شور گویند بلاد ارمیه واشنویه و ده خوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و درمیانش جزیره و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تفتو و جفتو و صافی و سرا و رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد»

رجوع شود به نزهة القلوب بسعی و اهتمام استرنج Strange چاپ لیدت ۱۹۱۵

شرافت ارمیه در این است که در پارینه از سرزمین آن پیغمبری برانگیخته شده که بایرانیان دین یکتا پرستی بخشید و بواسطه مواعظ خود آنان را بکشت و کارگماشت و آباد داشتن خانه فردای قیامت را منوط بآباد نگهداشتن خانه جهانی نمود شرافت هامون در این است که در آینده سه پسر از پشت پیغمبر از کنار آن ظهور خواهند کرد که هر يك بفاصله هزار سال از همدیگر یا بعرضه وجود خواهند گذاشت در ظهور پسر آخری که غالباً کله سوشیات بر او اطلاق میشود لشکر دروغ اهریمنی یکسره نابود خواهد شد، سپاه راستی درفش پیروزی، خواهد برافراشت، جهان از گزند اهریمن رسته نو و خرم خواهد گردید، دوستاران راستی کامروا گشته بزندگانی روحانی و جاودانی خواهند رسید برخلاف دریاچه اُرمیه که بسیار تلخ و شور است و ۳۷ در صد نمک است و هیچ جاننداری جز يك قسم کرم ریزی که مخصوص همان آب است در آن نمیتواند زندگی کند، آب هامون شیرین است و انواع ماهیها و مرغابیها در آن بسر میبرند و مایه تغذیه سیّادان سواحل آن هستند باوجود این در فصل ۱۳ بندهش فقرات ۱۶-۱۷ راجع بهامون مندرج است «درمیان دریاچه‌های خُرد، دریاچه کیانسیه Kyānsih (هامون) از همه سالم تر بود، آن در سیستان است، جانوران زیان رسان مثل مارها و وزغها در آن نبودند و آبش از دریاچه‌های دیگر شیرین تر بود، بعدها شور شد بالاخره چنان گندیده شد که بیک فرسنگی آن هم نزدیک نمیتوان شد بواسطه وزش باد بگندیدگی و شوری آن افزود در هنگام رستاخیز (ظهور سوشیات) دیگر باره شیرین خواهد شد» این تعریف بندهش بهامون که گفتیم آبش شیرین است مصداق نمیآید و نه بدریاچه دیگری در سیستان که در جنوب هامون، در جنوب غربی خاک افغانستان است و موسوم است به گودی زره هرچند که آب گودی زره بواسطه همسایگی بازمین شوره زار بسیار شور است اما «سون هدین» آن را در صافی به بلور و در رنگ بزمرد تشبیه کرده است^۱ شکی نیست که مقصود

۱ رجوع شود به Zu Land nach Indien durch Persien, Seistan, Belutschistan von Sven Hedin; Leipzig 1920 II B. S. 340

بندهش همان دریاچه هامون است که اطرافش در تابستان از شدت گرما دوزخی است و از هجوم پشه سرزمینی است طاقت فرسا و گذشته از این ها باد گرم معروف سیستان که (باد صد و بیست روز) نامیده میشود و تقریباً در انجام دومین ماه بهار شروع بوزیدن میکند و در تمام تابستان طول میکشد طوری است که در نزدیک دریاچه کسی را از آزار ریگ (ریگ روان) یارای اقامت و خودداری نیست ایالتی که این دریاچه در آن واقع است موسوم است به سیستان که اصلاً سکستان بوده و سجستان مغرب آن است چندان از دانشمندان و سخن سرایان قرون وسطی باین ایالت منسوب اند آنان را سگری یا سجری خوانده اند از آن جمله است شاعر معروف ابوالحسن علی بن جلولوغ فرخی سگری که در سال ۴۲۹ هجری در گذشت^۱ آنچه حمزه راجع بوجه اشتقاق کلمه سکستان ذکر کرده و در معجم البلدان تکرار شده از اینکه این کلمه مثل کلمه اصفهان بالغت سیاه مناسبتی دارد بکلی بی اساس است سکستان یعنی سرزمین ساك Sake, قومی که غالباً داریوش در کتیبه های میخی خود چه در بهستان (بیستون) و چه در تخت جمشید (پرسپولیس) و نقش رستم یاد کرده است سکا Saka جزو ممالك هخامنشی است و در نقش رستم از سه قبیله ساك اسم برده شده از این قرار: ساکهای هوم ورك Haumavarka^۲ و ساکهای دارنده خود سرتیز و ساکهای آن طرف دریا لابد از این قبیله اخیر ساکهای بوسفور و دریای سیاه مقصود است^۳ ظاهراً ساکها در سال ۱۲۸ میلادی بسیستان دست اندازی کرده و اسم خود را بآن مملکت داده اند^۴ ساکها یکی از قبایل ایرانی بودند همانند که مورخین قدیم یونان آن را اسکیت Skyth ضبط کرده اند پیش از

۱ رجوع شود به چهار مقاله عروضی ص ۳۶-۴۰ و به لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۴۷

و به Neupersische Litteratur von Ethé im Grundriss der Iranischen Philologie II B. S. 224

۲ یوستی Justi میگوید هوم ورك Haumavarga قبیله بوده از ساکها که برکهای کبانه هوم را میجوشانیدند رجوع شود به Geschichte Irans im Gir Ph. Band II S. 401

۳ Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 158

۴ Encyclopédie de l'Islam: Sistān par Büchner p. 478 رجوع شود به

دست اندازی ساکها این ایالت با اسم بومی خود زرنك Zaranka نامیده میشده اسمی که در کتب متأخرین هم ضبط شده است^۱ داریوش در کتیبه بیستون و تخت جمشید در میان سه مملکت شرقی خود از پارثاو Parthava (خراسان)، زرنك (سیستان) و هرثیو Haraiva (هرات) یکجا اسم برده و در کتیبه نقش رستم همین سه مملکت با سایر ممالک شرقی ایران که بلخ و سغد و خوارزم و قندهار و غیره باشد با هم نامیده شده است اسم مملکت زرنك و اسم کرسی نشین آن زرنج که در کتب جغرافیون عرب و ایرانی ضبط شده و شهری که امیر تیمور گورگان در سال ۷۸۵ خراب کرده و هنوز آثار قدیم و خرابه‌های زیاد در آن جا موجود است نیز مناسبتی با دریاچه هامون دارد زیرا که زرنك یعنی مملکت آبی و دریائی و این اسم بمناسبت دریاچه هامون باین سرزمین داده شده است در اوستا زریه Zrayah کلمه‌ای که زرنك از ماده آن است بمعنی دریاست و در فرس هخامنشی دریاه Drayah میگفتند بنا باختلاف لهجات ایران قدیم زاء و دال بهم‌دیگر مبدل شده است لغت دریا در فارسی نیز از همین ریشه است از این اختلاف لهجات ایران قدیم است که این اسم را قدماء از یونانیان Sarangoi یا Zarangoi و Drangiana نوشته اند گذشته از زرنك یا زرنج کلمه‌ای که امروزه یاد آور اسم قدیم این مملکت باشد همان کلمه زره است که در شاهنامه و در کتب جغرافی نویسان ایرانی و عرب اسم دریاچه هامون است بقول فردوسی افراسیاب از میدان کیخسرو روی گردانده از آب زره گذشته به گنگ در پناه برد و کیخسرو از بی او شتافته پس از شش ماه از آب زره گذشته خود را به گنگ در رسانید

بشش ماه کشتی برقی بر آب کزو ساختی هر کسی جای خواب

۱ حمداله مستوفی در نزهة القلوب ص ۱۴۲ مینویسد: ولایت سیستان را جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنك نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریک روات نزدیک بحیره زره بندي عظیم بست تا شهر از آسیب ریک روان این شد بعد از آن بهمن مجید عمارتش کرد و سگان خواند عوام نیز سکستان گفتند و عرب معرب کردند سجستان خواندند. برور سیستان شد

بی شک کلمات زره و زریه که ذکرش گذشته هر دو بمعنی دریاست این دریاچه را در قدیم زره کیانیسه میگویند بمرور کلمه کیانیسه از استعمال افتاده فقط زره که در پهلوی بمعنی دریاست بجا مانده است گفتیم که امروزه آبگیری در جنوب غربی خاک افغانستان کودری زره نامیده میشود سیستان در شاهنامه و در کتب جغرافی نویسان قدیم نیز نیمروز که بمعنی جنوب است نامیده شده

دونده همیاخت تا نیمروز چو آمد بر زال کیتی فروز

وجه مناسبتی که در معجم البلدان و در فرهنگهای فارسی برای این اسم ذکر شده اساسی ندارد نامیده شدن سیستان به نیمروز از این جهت است که این سرزمین در جنوب خراسان که یکی از بزرگترین ایالت ایران بوده واقع است در روی مسکوکات ملوک کیانی یعنی امرائی که در عهد سلجوقیان و صفویان حکومت سیستان میرائی آنان بوده و خانواده خود را بیادشاهان کیانی داستانی منسوب میدانستند^۱ نیمروز نقش شده است بنا بمندرجات اوستا که بزودی بذکر آن خواهیم پرداخت سر زمین رود معروف سیستان مانند خود رود هلمند نامیده میشده است سیستان از همان آغاز جهانگشائی ایرانیان جزو ممالک کورش هخامنشی بوده^۲ و در عهد داستانی نیز خاک جهان پهلوانان زال و رستم شمرده شده است از زمان قدیم تا بامروز راجع بشهرها و ابنیه سیستان داستانهای سیستانیها نقل میکنند و وقایع شاهنامه در سرزبانهای آنان است در معجم البلدان در ماده کلمه سجستان مندرج است که کیکاوس زمین داور را خاص رستم قرار داد و در بست خرابه طویله اسب رستم موجود است در شهر کرکویه در شمال زرنج آتشکده برپا بوده که بخصوصه نزد زرتشتیان محترم بوده در نزد اهالی چنین شهرت داشته که رستم کنبش را ساخته است کوه خواجه را که ذکرش بیاید اهالی نیز کوه رستم مینامند

۱ رجوع شود به Eranische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 555

Geschichte des Alten Persiens von Justi s. 28

این خاک ۲۸۴۸ متعلق است بایران و ۴۱۵۹ متعلق است بافغانستان، جمعیت آن به ۲۰۵۰۰۰ نفر میرسد^۱ بی شک سیستان در قدیم بخارایی و بیچارگی و کم جمعیتی امروزه نبوده جمعیت سیستان نسبت بایالت‌های دیگر ایران بسیار کمتر شده است یکی از دلایل این انحطاط همان است که از برای کلیه ممالک ایران میتوان ذکر کرد و آن عبارت است از جنگ‌های پی در پی، هجوم و غارت بیگانگان و بی لیاقتی حکومت سابق دلیل دیگری که بخصوصه از برای تنزل سیستان میتوان اقامه نمود این است که ترتیب آبیاری سابق در این سر زمین از دست رفته امروزه از رود هلمند کمتر از پارینه استفاده میشود جوها و قناتها که در قدیم از برای آبیاری کشت و ورز از هلمند کشیده بودند اکنون در کار نیست زمینهای خشک و تفتیده دیگر بکار زراعت نیامد ناکزیر کرسنگی و بیچارگی و در اثر آن آسیب‌های دیگر فرا رسید مشتی ساکنین آن خاک از میان رفتند و لختی از آن خاک غیر قابل سکني گردید خرابی عمده سیستان در عهد استیلای تیمورلنگ (۷۷۱-۷۰۸ هجری) روی داد این درنده مغولی جویها و بندهای سیستان را ویران نمود از آن جمله است بند معروف رستم

هولدیچ Holdich مینوسد: «سیستان در پارینه انبار گندم آسیا بود و ممکن است هم دیگر باره چنین بشود در صورتی که طرز آبیاری بسیار عالی آن را که در قدیم معمول بود بسرکار آورند» سون هدین هم که خود این مملکت را دیده و تحقیقات عالمانه در آنجا کرده در این موضوع دانشمند فوق را تصدیق میکند^۲ در عهد هخامنشیان در میان ممالک شرقی ایران بخصوصه سیستان مالیات هنگفتی میپرداخت و این نیز دلیل ثروت آن خاک است هرودت در کتاب سوم خود که از مالیات ممالک هخامنشی صحبت میدارد در فقره ۹۳ مینویسد: «سیستان با خاکهای همسایه خود هر سال شصت تالنت Talente بخزانة دولتی میپردازد» گذشته از اینها چیزی که امروزه در سیستان دلیل آبادی و ثروت و جمعیت انبوه قدیم آن است همان آثار و خرابیهای فراوان است که از قرونهای مختلف در همه جای

Encyclopédie de l'Islām : Sīstān par Büchner p. 476

۱

Zu Land nach Indien von Sven Hedin II B. S. 220

۲

آن خاک پراکنده و گواه عهد بزرگی و سرافرازی است پس از بیاد آوردن عهد آبادی سیستان ابدأً عجیب بنظر نخواهد آمد از اینکه در مزدیسنا بخصوصه دریاچه آن مورد توجه شده باشد هامون بآن وسعتی که در شاهنامه آمده و ذکرش گذشته نیست یا قوت طول آن را ۳۰ فرسخ و عرضش را یک روز راه نوشته است^۱ نظر بتعریف جغرافی نویسان قدیم وسعت آن در قدیم بیش از آنچه امروزه هست بوده حالیه هم عرض و طول این دریاچه که ۴۸۶ متر بلندتر از سطح اقیانوسهاست در عرض سال یکسان نیست در وقت آب شدن برفهای سر چشمه هلمند این دریاچه بسیار بزرگ میشود و گودهای اطراف را فرامیگیرد و سراسر نیزار جنوب هامون را آب گرفته بواسطه جوئی موسم به شله یا شلاق به گودی زره پیوسته میشود تقریباً در هرده سالی طغیان بزرگی روی میدهد و یک دریای نسبتاً بزرگی تشکیل مییابد در اوقات معمولی آب گودی زره از هامون نیست بلکه از رودهای کوههای جنوبی است در هنگام ازدیاد آب گرداگرد کوه خواجه را که پشته ایست به بلندی چهار صد پی آب گرفته مثل جزیره میشود در انتهای حدود شمالی این پشته مقبره ایست که باین مناسبت آن را کوه خواجه نامیده اند اهالی آنجا در نوروز جشنی بیاد این خواجه می آرایند که بقول سیکس Sykes بسیاری از عادات و رسوم پیش از اسلام در آن دیده میشود البته در وقت طغیان باتلاقیهای بسیاری در آن سر زمین بوجود می آید هرودت در کتاب هفتم درجائی که از لشکر کشی شاهنشاه هخامنشی خشایارشا ضد یونان صحبت میدارد و وضع لباس و اسلحه هر دسته از سپاهیان او را شرح میدهد در فقره ۶۷ مینویسد: «سیستانها جبه رنگین و موزه که تابزانو میرسید داشتند کمان و نیزه آنان بطرز ماد (مد) بود» لابد چکمه بلند سیستانها بمناسبت خاک آبگیر آنان بود^۲ آبادی سیستان در قدیم و حالیه زراعت آنجا از یرتو رود هلمند است و آب عمده دریاچه

۱ حمداله مستوفی در زهره القلوب ص ۲۴۷ مینویسد: بحیره زره بحدود سیستان طولش سی فرسنگ است و عرضش شش فرسنگ آب هرمند و آب فره درو میریزد

Ostiranische Kultur von Geiger S. 105

هامون نیز از همین رود است این رود مقدس ایرانیان در شاهنامه هیرمند نامیده شده سرا پرده زدر بر لب هیرمند بفرمان پیروز شاه بلند^۱ جغرافی نویسان ایرانی و عرب قرون وسطی هند مند و مورخین قدیم یونان اتمیاندروس Etymandros یا اریماندروس Erymandros نوشته اند سرچشمه آن از سلسله غربی کوه پغمان، سلسله کوهی که نزدیک کابل و بهندوکش و کوه بابا پیوسته است، میباشد احتمال دارد که کوه اوشیدرن ۵۴۹۰ و Uši-darena یا اوشیدم ۵۴۹۰ Ušidam که هردو یکی است و مکرراً در اوستا یاد شده^۲ همان سلسله کوهی باشد که رود هلمند از آن میخیزد بسیاری از مستشرقین بکوه بابا که ۵۴۹۰ متر ارتفاع آن است متوجه شده اند در فصل ۱۲ بندهش فقره ۱۵ این کوه اوش تا شتار Uštāštār نامیده شده و قید گردیده که در سیستان است اما تعیین چنین کوهی در دشت یمن سیستان آسان نیست بناچار باید بکوههای سرچشمه هلمند متوجه گردیم و فقره ۶۶ زامیادشت نیز عمدتاً بر این است زیرا که در فقره مذکور آمده «فرّ کیانی از آن کسی است که شهر یاری وی از آنجائی است که رود هلمند دریاچه هامون را تشکیل میدهد، برخاسته در آنجائی که کوه اوشیدم واقع است و از گرد آن آب بسیار از کوهها آمده با هم سرا زیر میشود» در بندهش فصل ۲۰ فقره ۱۷ مندرج است: «رود هلمند در سیستان است و سرچشمه اش در اپارسن Apārsan میباشد» اپارسن در فقره ۳ زامیادشت اوبائیری ستن Upāiri-saēna نامیده شده است این کوه را نیز میتوان شعبه ای از هندوکش تصور نمود^۳ بقول کیگر طول رود هلمند از سرچشمه اش تا هامون هزار کیلو متر است^۴ این رود از دره های باریک گذشته

۱ در کتاب نزهة القلوب صفحه ۲۲۰ مندرج است: آب هیرمند آنرا آب زره خوانند از جبال غور بر میخیزد و بر ولایت بُست گذشته چند نهر که هر یک گذار اسب بدشواری دهد ازو بر میگيرند و ولایات بسیار بر آن مزروع میکنند و چون بسیستان میرسد آن ولایت را سقی کرده فواصلش در بحیره زره میریزد و طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد

۲ راجع به اوشیدرن بتوضیحات سرآغاز زامیادشت ملاحظه شود ص ۳۲۳

۳ راجع به اوبائیری ستن بتوضیحات فقره ۳ زامیادشت ملاحظه شود

۴ رجوع شود به Geographie von Iran von Wilh. Geiger im Grundriss der Iranischen Philologie II. B. S. 379

تقریباً در وسط خط سیرش میرسد بدشتهای سرزمینی که در قرون وسطی زمین داور میگفتند در آنجا ارغنداب از جمله رود مهمی است که بآن می پیوندند و این رود اخیر و مملکتی که گذرگاه آن است نزد مورخین و جغرافیون قدیم یونان ارخوزیا Arachosia نامیده شده، در کتیبه های داریوش هر او و تی Harauvati نام دارد و در اوستا هر خوائیتی Haraxvaiti آمده در وندیداد فرگرد اول فقره ۱۲ هر خوائیتی دهمین مملکتی است که اهورا مزدا بیا فرید و در آنجا اهریمن عادت زشت لاشه و مردار بخاک سپردن بوجود آورد اسم این مملکت لفظاً یعنی رودمند یا جوی مند و امروزه قندهار مینامند در فصل ۲۰ بندهش فقره ۳۴ رود هلمند نیز زرین مند نامیده شده است^۱

هلمند و هیلمند یا هرمند و هیرمند و یا هندمند در اوستا هئومنت Hastumant آمده جزء اول این اسم که هئو Haetu باشد بمعنی پل و سد و بند است چنانکه در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۰ استعمال شده است هئومنت یعنی بند و سد مند یا دارای پل و بست در فقرات ۶۷-۶۹ زامیاد یشت هلمند باشکوه و با قز و امواج سفید برانگیزاننده و طغیان کننده تعریف شده است و رودی است که نیروی اسبی در آن است و نیروی شتری در آن است و نیروی مرد دلیری در آن است فرکیانی همراه آن است باندازه دارای فرکیانی است که ممالك غیر ایرانی را غرقه تواند ساخت، دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار کرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند نمود هئومنت نیز در اوستا اسم سرزمینی است که این رود از آن میگذرد یعنی که سیستان در کتاب مقدس هئومنت نامیده شده است چنانکه در فرگرد اول وندیداد فقره ۱۳ آمده: "یازدهمین کشوری که من اهورا مزدا بیافریدم هلمند باشکوه و فراست اهریمن برگزند در آنجا جادوئی زشت پدید آورد" در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۳۹ باز از مملکت هئومنت یاد شده است گذشته از هلمند در فقره ۶۷ زامیاد یشت از هشت رود دیگر سیستان اسم برده شده که همه بدریاچه هامون میریزد در میان این رودها فقط تعیین چهار رود ممکن است

و بجای خود ذکر خواهیم کرد^۱ اینک مصّب این رودها که هامون باشد
هامون که بمعنی دشت و بیابان است، چنانکه فردوسی گفته

مرآن تخت را دیو برداشتی ز هامون بابر اندر افراشتی

اسمی است که بعدها باین دریاچه داده شده چندین آبگیر یا باتلاق
در بلوچستان و کرمان و صحرای لوط نیز با اضافه و قیدی هامون
نامیده میشود گودی زره که ذکرش گذشته، شلاق هامون هم گفته میشود هامون
معروف همان دریاچه ایست که موضوع مقاله ماست و از برای امتیاز هامون
هلمند خوانده شده است این دریاچه در اوستا کنس اویه و *kyānsih* و در کتب فارسی
Kāsaoya نامیده شده^۲ و در پهلوی کیانسیه *Kyānsih* و در کتب فارسی
مثل صد در بندهش و روایات هرمزد یار کانسه ضبط شده است^۳ بنا بقراءت
دیگری در اوستا نیز کنسو و *Kasū* خوانده شده و در پهلوی و پازند کانسیه
این اسم در اوستا گاهی با کلمه زرّیه و *zr̥yē* قید شده یعنی که دریای کیانسیه
نامیده شده چنانکه در قفّره ۶۶ زامیادیشث و گاهی با کلمه *sē* (āp) ذکر
گردیده یعنی که آب کیانسیه چنانکه در فرگرد ۱۹ و ندیداد قفّره ۵

موعودهای زرتشتی از کنار همین دریاچه ظهور خواهند کرد در قفّره ۶۲
سوشیانت
فروردین یشت آمده که نود و نه هزار و نهصد و نود و نه
(۹۹۹۹۹) فروهرهای نیک و توانای پارسایان نطفه اسپنتمان
زرتشت پاک را پاسبانی میکنند، لابد این فروهرها از برای پاسبانی نسل آینده
پیغمبر بدریاچه هامون گهاشته شده اند زیرا بنا بتفصیلی که در کتب پهلوی
مندرج است اینزد نریوسنگ *Nairyōsanha*^۴ نطفه پیغمبر را
بفرشته آب ناهید سپرد تا نگهداری کند^۵ گذشته از کتب پهلوی مکرراً در خود

۱ رجوع شود بتوضیحات قفّره ۶۷

۲ رجوع شود به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae S. 471

و ۳ Erānfahr von Marquart S. 120 A. 8

۴ رجوع شود به صد درنثر و صد در بندهش سیمی و اتمام دهابر Dhabhar فصل ۳۵

چاپ بمبئی ۱۹۰۹

۵ رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۸ و ۵۲۹

۵ بندهش فصل ۳۲ قفّره ۸-۹

اوستا کنس اویه (هامون) محل ظهور سوشیانت خوانده شده در ققره ۹۲ زامیادشت آمده: استوت اِرتَ *astvat-ereta* (آخرین موعود مزدیسنا) پیک مزدا اهورا با گرز پیروزمندی از آب کیانسیه بدر خواهد آمد در فقرات بعد همین یش که فقرات ۹۳-۹۶ باشد از اثر این ظهور سخن رفته مندرج است: "استوت اِرتَ (سوشیانت) جهان را از دروغ پاک خواهد نمود سراسر جهان مادی را با دیدگان خرد خواهد نگریست و گیتی را فنا ناپذیر خواهد نمود یاران سوشیانت که با وی ظهور خواهند کرد همه نیک پندار و نیک گفتار و نیک کردار و نیک دین اند، آنان هرگز دروغ بزبان نیاورند، در مقابل آنان خشم روی بگریزنهد، راستی بدروغ چیر گردد منش زشت از منش خوب شکست یابد خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی را نابود سازند اهریمن از گیتی سرنگون گردد" همچنین در فرگرد ۱۹ و نیدداد ققره ۵ مندرج است: "زرتشت آگاه نمود اهریمن را، ای اهریمن زشت من آنچه آفرینش دیو است خواهم برانداخت من نسا را خواهم برانداخت^۱ من خشنویتی پری را خواهم برانداخت^۲ تا اینکه سوشیانت (استوت اِرتَ) پیروزگر از طرف مشرق از آب کیانسیه تولد گردد" در کتب پهلوی مفضلاً از کیفیت تولد موعودهای مزدیسنا که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند سخن رفته که چگونه مادرهای آنان در هامون تن شسته بارور خواهند شد در ققره ۱۲۸ فروردین یشت اسامی موعودها و در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ اسامی مادرهای آن ضبط شده است^۳ بنا بر مندرجات کتاب هفتم دینکرد در فصول ۷-۱۰ سی سال پیش از سپری شدن دهمین هزاره دختری در آب (هامون) تن شسته بارور خواهد شد و نخستین موعود که هوشیدر باشد از او متولد خواهد گردید سی سال مانده بهزاره هوشیدر، بهمان ترتیب، هوشیدر ماه دومین موعود از دوشیزه یا بعرضه وجود خواهد گذاشت در پایان هزاره هوشیدر ماه، باز بهمان ترتیب، سوشیانت آخرین آفریده اهورا مزدا تولد خواهد یافت مادرهای هر سه موعود از خاندان پروچ

۱ در اوستا *Nasu* دیولاشه و مردار

۲ *Xnathaiti* پری نماینده بت پرستی

۳ رجوع شود به توضیحات فقرات مذکور

(بهروز) میباشند و بسن پانزده سالگی حامله خواهند گردید^۱ و پسرانشان در سی سالگی از طرف اهورا مزدا از برای رهنمای جهانیان برانگیخته خواهند شد گذشته از دینکرد در فصل سوم بهمن یشت نیز مفصلاً از موعودها و از معجزات و علائم ظهور آنان سخن رفته در این جا باید از ذکر آنها صرف نظر کنیم و در موقع دیگر از ظهور سوشیانت و رستاخیز صحبت بداریم^۲ هریک از موعودها وقتی از طرف اهورا مزدا فرستاده خواهد شد که جهان دچار گزند و آسیب شده و نیکان در چنگال ستم و بیداد اهریمنی بسته آمده باشند از پرتو ظهور موعودها یا رهاندگان متدرجاً آسیبها برطرف خواهد شد در هزاره هوشیدر ماه زمینه از برای ظهور سوشیانت حاضر خواهد گردید جهان رو بکمال خواهد گذاشت متدرجاً از مادیات رهایی یافته بعالم روحانی نزدیک خواهد شد در فصل ۳۰ بندهش که از رستاخیز و برخاستن مردگان سخن رفته مندرج است: همانطوری که مشیا و مشیانه (آدم و حوا) پس از فرود آمدن بزمین نخست از آب و پس از آن از گیاهها و پس از آن از شیر و پس از آن از گوشت تغذیه نمودند و همانطوری که مردمان پس از فرارسیدن مرگ نخست از گوشت و پس از آن از شیر و پس از آن از نان امساک میکنند و تا برسیدن دم آخر و جان سپردن با آب میسازند همینطور خواهد شد در هزاره هوشیدر ماه نخست میل و رغبت بتغذیه کم شود و مردمان از غذای نذر خود تاسه شبانروز سیر خواهند ماند پس از آن از خوردن گوشت خود داری کنند و با گیاهها و شیر بسازند پس از آن از شیر نیز امساک کنند و از آب تغذیه یابند بالاخره چنان شود که ده سال پیش از ظهور سوشیانت مردمان را بغذا حاجت نیفتد

۱ راجع بسن پانزده سالگی بتوضیحات فقره ۹ هادخت نسک در صفحه ۱۶۸ و به صفحه ۲۳۰ در همین جلد ملاحظه شود

۲ در این جا یاد آور میشویم که در عهد هوشیدر پادشاهی برکار خواهد آمد که او را بهرام ورجاوند خوانند این پادشاه که ایران را نجات خواهد داد و در داد گستری هوشیدر را یاری خواهد نمود نیز از پشت پادشاهان کیانی است چنانکه ملاحظه میشود در مزدیسنا همیشه و در هر زمان و هر حال دین زرتشتی ارتباط تامی با سلسله کیانی دارد

رجوع شود به فصل سوم بهمن یشت فقره ۱۳ در ترجمه وست S.B.E. vol. 5 by West و بفصل هفتم فقره ۴ در متن و ترجمه بهرام گور انکلیس یا چاپ بمبئی ۱۹۱۹

و کسی از گرسنگی نمیرد^۱ اینک در انجام مقال می افزائیم: چون در گذشته دین مزدیسنا از پادشاه کیانی گشتاسب که سلسله وی از سیستان بود رونق گرفت از برای آینده نیز رونق مزدیسنا را از رهاوندکافی دانسته اند که از کنار دریاچه همین خاک ظهور خواهند نمود همچنین یاد آور میشویم که یکبار وطن ما از پرتویکی از راد مردان آن سر زمین نجات یافت این راد مرد یعقوب سرلیث صفاری است (۲۵۳-۲۶۵) که از ده قرن بر خاست و بنای استقلال گذاشت و ایران را تقریباً پس از دویست و چهل سال اسارت از چنگال ستم عربها برهانید پس از اینکه دست این دشمنان فرو مایه از ایران کوتاه شد ملیت ما دیگر باره جانی گرفت و زبان منسوخ شده ما بدوران آمد یعقوب پس از راندن بیگانگان و پاک کردن خاک نیاکان قصد تسخیر بغداد و برانداختن خلیفه معتمد نمود گرچه بآرزوی خود نرسید اما بکلی عربها را از ایران نومید و ایرانیان را از بیم و هراس آنان آسوده ساخت^۲ نظر باینکه در مزدیسنا نومیدی راه ندارد و در سراسر اوستا روزهای امیدگشوده، هماره برستگاری بشارت داده شده ما نیز امیدواریم که دیگر باره خاک پاک پیغمبر ایران روی دستگاری بیند و از تمام جهات خواه از پیرامون دریاچه هامون و ارمیه و خواه از کنار دریای خزر و فارس درهای دانش و هنر بروی ما گشاده گردد و اهریمن جهل و تعصب از سر زمین ایران رخت بر بندد و فرزندان آن از فرّ ایزدی و اخلاق نیک نیاکان خود بهره مند گردند

۱ رجوع شود برساله سوشیانس تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۷ در فصل ۳۵ صد در بندهش مندرج است: « دختران بهدینانی که در بالای کوه خدا بنزدیکی کاغسه (هامون= کیانسه) منزل دارند در هنگام جشن نوروز و مهرگان در آن آب خود شویند و هریک بنوبت خود یکی از موعودها بارور گردند » شاید در این جا کوه خدا همان کوه خواجه باشد که ذکرش گذشته زیرا که در دشتهای هموار اطراف هامون پشته و تپه ای جز همین کوه خواجه وجود ندارد

در زامباد یشت فقره ۵ در جزو کوهها از کوهی موسوم به آهورن یاد شده که بمعنی کوه خداست از کلمه اهورا رجوع بقره مذکور

۲ رجوع شود به زین الاخبار تألیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود کردیزی بمعی و اهتمام محمد ناظم چاپ برلین ۱۳۴۷ هجری ص ۱۰-۱۴

فر

یشت نوزدهم معمولاً زامیاد نامیده میشود اما نظر بمندرجاتش باید آن را
 کیان یشت نامید چنانکه در يك نسخه خطی قدیم که شرحش بیاید
 چنین نامزد شده است، زامیاد یعنی زم یزد یا بعبارت دیگر فرشته زمین
 زمین در اوستا زَمَ۱ آمده، در پهلوی زمیک و در فارسی زمی نیز گفته میشود
 چنانکه نظامی گفته

اساسی که در آسمان و زمی است باندازه قدرت آدمی است^۱

زمین مانند آسمان (آسمَن سَدَس asman) در مزدیسنا مقدس است هر دو
 در اوستا یکجا نامیده شده اند چنانکه در تشریشت فقره ۸ و مهریشت فقره ۹۵
 و فروردین یشت فقره ۱۳ و غیره بسا از زمین و آسمان ایزدانی اراده شده که
 بنکبهانی سپهر و خاك گماشته شده اند و نیز روزهای بیست و هفتم و بیست
 و هشتم ماه موسوم باسم این دو ایزد است

چون روز زامیاد نیاری زمی تو یاد زیرا که خوشتر آید می روز زامیاد

مسعود سعد

در یسنا ۱۶ فقره ۶ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ در فقرات ۲۷ و ۲۸
 هر دو ایزد در ردیف سی فرشتگان ماه یاد شده اند^۲ در ایران قدیم
 عمق زمین را سه طبقه میدانسته اند چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۷
 آمده است و سطح آن را بهفت پاره یا کشور تقسیم کرده اند چنانکه در یسنا ۵۷
 فقره ۲۳ و در اشهنگاه فقره ۵ ذکر شده است^۳ ایزد زمین غالباً با صفت
 هوَ۴ یعنی نیک کنش یاد شده است گذشته از اینکه بتوسط

۱ مشته نشود بکلمه زم که در پهلوی و فارسی بمعنی سرما و زمسان است و در اوستا
 زم سَدَس آمده

۲ راجع بوظیفه زامیاد که در بندهش بزرگ ذکر شده بهمین جلد ص ۲۰۲ ملاحظه شود

۳ رجوع شود بفقره ۲ فروردین یشت و بتوضیحات آن در ص ۶۰ در همین جلد

مورخین قدیم یونان میدانیم که این عنصر نزد ایرانیان مقدس بوده^۱ از خود اوستا نیز سبب مقدس بودن آن را میتوان دانست خاک مانند سه عنصر دیگر که آب و آتش و هوا باشد بملاحظه فوایدی که آدمی از آنها دارد در مزدیسنا ستوده شده است عنصری در فواید این عناصر گفته

ز آذر آید نور و ز باد زاید جان ز آب خیزد در و ز خاک زاید زر^۲
در فروردین یشت فقره ۹ راجع بسود زمین که موضوع مقاله ماست مندرج است:
«زمین فراخ اهورا آفریده بلند و پهن حامل چیزهای زیبا و سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان و کوههای بلند و چراگاههای بسیار و آب فراوان برآن است» یکی از اسباب ترقی ایران قدیم محترم داشتن همین خاک بوده که مهادسایش ما و آنچه از برای زندگانی ما باید از اوست آبادانی و کشت و ورز را ثواب میشمردند^۳ هنوز زرتشتیان پیروان آئین کهن زراعت را از اعمال نیک میشمردند و آن را بکارهای دیگر برتری میدهند بی شک در آینده هم ایران باید بتوسط خاک و سיעش ترقی کند و از پرتو زراعت روی بهبودی بیند رستگاری وطن ما در دست کشتا ورزان و برزیگران است هر آنروزی که دامن خاک ما از گندم سبز و از گله و رمه برخوردار بود خود را نیکبخت توانیم خواند اگر به پند نیاکان خود گوش داده فرشته زمین را در آباد کردن خاک و افشاندن تخم و پروراندن گاو و گوسفند و کندن جوی و کاریز خوشنود کرده بودیم و شخم و شیار را یگانه مایه روزی خود میدانستیم هر آینه وطن ما چنین گرفتار پنجه دیو دریوزی و بیچارگی نمیشد و یک مشت فرزندان آن خاک از برای بدست آوردن لقمه نانی سرزمین فراخ و پهناور خود را بدرود نگفته در کال ذلت مهاجرت اختیار نمی نمودند و باطراف و اکناف عالم پناه نمی بردند و خانه نیاکان خود را نمی و یکس نمی گذاشتند از برای اینکه بخوبی دریابیم که تا بچه اندازه

۱ رجوع شود به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach den Griechen und Römischen Quellen von Rapp s.76

۲ باب الالباب جلد دوم ص ۳۰ چاپ لیدن

Edited by Bamanji Nasarvanji
Dhabhar; Bombay 1909 p. 17

۳ رجوع شود به «صد در نثر» باب نوزدهم

نیاکان ما بخاك اهميت ميداده و كشت و ورز را نيك ميشمرده مضمون چند فقره از فرگرد سوم و نديداد را در اين جا مينگاريم: فقره ۱ ای آفریدکار پاک جهان مادی در کجا زمین نخست بیش از همه جا شاد است؟—آنکه گفت اهورا مزدا براسی ای سپنتمان زرتشت در آنجائی که مرد پاکدینی هیزم و برسم و شیر و هاون در دست گیرد^۱ و سرود دینی بلب رانده مهر و زام را بستاید^۲ فقرات ۲-۳ دوم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟—در آنجائی که مرد پاکدینی خانه برپا کند و آن خانه از آتش و شیر و زن و فرزند و کله برخوردار باشد و کاو و راستی و علوفه و سگ و آنچه از برای زندگانی خوش باید در آنجا فراوان باشد فقره ۴ سوم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟—در آنجائی که بیشتر از همه جا کندم و گیاه و درختهای میوه بکارند، در آنجائی که زمین خشک است آب رسانند و در آنجائی که آبگیر است خشک کنند. فقرات ۵-۶ چهارم و پنجم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟—در آنجائی که کله و رمه خرد و بزرگ پرورانده شود و در آنجائی که کله و رمه فراوان باشد فقره ۲۴ زمین ناشاد است اگر مدت زمانی شیار شده بائر بماند مانند زن زیبا اندامی که مدتها از فرزند بی بهره مانده آرزومند مردی است زمین بائر نیز آرزومند شخم و شیار برزیکری است فقره ۲۵ ای سپنتمان زرتشت کسی که در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت و کار کند و آن را بارور سازد چنان است که مرد عزیزی به بستر زن عزیزی در آید، این يك از فرزند بارور گردد و آندکری از خرمن فقرات ۲۶-۲۷ ای سپنتمان زرتشت اگر مردی

۱ در این فقره مانند فقره ۹۱ مهریشت از لوازم عمده مراسم دینی اسم برده شده و هیزم از برای سوزاندن در آتشدان، برسم از برای بدست گرفتن و شیراز برای آمیختن با هوم و هاون از برای فشردن گیاه هوم مقصود از ذکر این لوازم این است: زمین نخست در جایی شاد و خوشنود است که در آنجا مردمان خدای پرست باشند و بستایش و نیایش پردازند صفحه ۴۷۵ جلد اول نیز ملاحظه شود راجع به آتش و برسم و هوم صفحات ۵۰۴-۵۱۵ و ۵۵۶-۵۶۰ و ۴۷۱-۴۷۳ ملاحظه شود

۲ از اینکه در این جا در میان فرشتگان بخصوصه خوشنود ساختن ایزد مهر و ایزد رام قید شده یاد آور میشوم که همیشه در اوستا مهر با صفت «دارنده دشتهای فراخ» و رام با صفت «چراگاه خوب بخشنده» آمده اند رجوع شود بجلد اول ص ۴۲۳ و همین جلد ص ۱۳۵

در روی این زمین بادیست چپ و راست و بادیست راست و چپ کشت و کار کند این زمین چنین باو گوید: ای مردی که در روی من بادیست چپ و راست و بادیست راست و چپ کار کردی، همواره من در آینده بارور خواهم بود همیشه بهره بخش خواهم ماند، گذشته از خرمن خوب همه گونه روزی از من بگیری فقرات ۲۸-۲۹ اگر کسی در روی زمین بادیست چپ و راست و بادیست راست و چپ کشت و کار نکند این زمین چنین باو گوید: تو ای کسی که بادیست چپ و راست و بادیست راست و چپ در روی من کار نکردی تو باید در آینده پشت در دیگران تکیه زده بیا ایستی و روزی خود را از آنان گدائی کنی آری خوراک پس مانده و ریزهائی که از دهان دیگران افتاده نصیب تو خواهد شد و از خوان کسانی که بفرآوانی و آسایش و خوشی اندر اند چنین چیزی بتو خواهد رسید فقرات ۳۰-۳۱ ای آفریدگار پاک جهان مادی تغذیه دین مزدیسنا از چیست؟ آنگاه گفت اهورا مزدا ای سپنتمان زرتشت دین مزدیسنا وقتی تغذیه یابد که مردم با غیرت و کوشش بکارند، کسی که بکارند میباید که راستی میافشاند و دین مزدیسنا را پیش میبرد گذشته از این فقرات در سراسر اوستا بآباد کردن زمین و محترم داشتن خاک توصیه شده است کلیه ایرانیان آنچه را که بیک و سودمند است میستوده اند و زمین را که در سود سر آمد همه است بکشافاتی نمی آلودند اقوام دیگر نیز همین احترامات را از برای زمین منظور دارند نزد چینیها آسمان و زمین پدر و مادر کلیه موجودات میباشند یهودها هم زمین را مادر خوانده اند لابد از این جهت که در تورات آدم از خاک آفریده شد^۱ در سفر پیدایش باب دوم فقره ۷ آمده: «و خداوند سرور آدم را از یک پارچه خاک بساخت و نفس زندگی در بینی وی بدمید و این چنین آدم جان زنده ای شد» بخصوصه سپندارمذ فرشته نگهبان زمین شمرده شده^۲ و بسا از کلمه سپنت آرمیشیتی (سپندارمذ) همان زمین اراده شده است^۳ در بندهش

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz; Gessen 1920 S. 100

۲ رجوع شود بگاتهایسنا ۴۷ قطعه ۳ و به یسنا ۱۶ فقره ۱۰ و به وندیدادفرکرد ۲ فقره ۱۰

۳ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۹۳-۹۴

فصل، ۲۷ فقره ۲۴ يك تسم نفعناك گیاه مخصوص ایزد آسمان و گل زعفران (کرکم) گل مخصوص زامیاد شمرده شده است^۱ بدبختانه امروزه در اوستا یشتی از برای ایزدزم در دست نداریم احتمال دارد که در عهد ساسانیان یشتی از برای این فرشته داشتند و از اسم زامیاد یشت نیز چنین برمیآید

نظر باسم زامیاد یشت بایستی در آن از ایزد زمین سخن رفته باشد
 اما مندرجات آن راجع است به قر فقط هشت فقره آن مناسبتی
 کوه با زمین دارد باین معنی که در این فقرات از پنجاه و سه کوه یاد شده بدون اینکه از زمین اسمی برده شده باشد این کوهها ستوده نشده فقط بذکر اسمی آنها اکتفاء گردیده است کوههای این فقرات باید کوههای عمده باشد و کوههای دیگر از آنها منشعب شده باشد مطابق هشت فقره اولی زامیاد یشت در فصل ۱۲ بندهش نیز از کوهها یاد شده و اکثر کوههای زامیاد یشت در آنجا هم موجود است احتمال دارد که این هشت فقرات بعدها باین یشت افزوده شده باشد نظر بزبان هم باید آنها نوتر باشد اساساً نیز این فقرات مثل سایر فقرات زامیاد یشت منظوم بوده اما بواسطه تصرفات و اضافات از ترکیب اصلی خود بیرون رفته امروزه نمیتوان آنها را بهیشت اصلی در آورد در صورتی که باوجود تصرفاتی که در فقرات دیگر این یشت نیز شده میتوان دانست که چه لغاتی بعدها افزوده گردیده و وزن شعری آنها را خراب کرده است و ممکن است آن اضافات را خارج کرد و دوباره فقرات را بترکیب قدیمی خود در آورد و از مجموع آنها قصیده کاملی ساخت چنانکه بارتولومه این کار را کرده است^۲ نظر بفقرات اولی این یشت را بدو قسمت غیر متساوی میتوان قسمت نمود: هشت فقره اولی

۱ زعفران را در لاتینی *Crocus Sativus* گویند در فرهنگهای فارسی کرکم کلمه فارسی زعفران پنداشته شده اما احتمال دارد که این کلمه اصلاً ساسانی باشد یوستی در ترجمه بندهش خود در ص ۲۰۶ کرکم را کلمه هندی و وطن اصلی این گیاه را نیز که زعفران باشد هندوستان دانسته است و رجوع شود به

Kulturpflanzen und Haustieren von Hehn, achte Aufgabe: Berlin 1911 S. 270
 Neupersische Schriftsprache von Horn im Gir Ph. B. I S. 6 و
 Arische Forschungen von Chri. Bartholomae, erstes Heft; Halle 1882 ۲
 S. 99-147

آن راجع است بکوهها و هشتاد و هفت فقره دیگر متعلق است به قَرّ امروزه نمیدانیم که چه ارتباطی میان کوه و قَرّ میباشد لابد وجه مناسبت میان این دو در قدیم معلوم بوده چه در اوستا مکرراً هردو باهم یاد شده از آنجمله در یسنا ۱ فقره ۱۴ و یسنا ۲ فقره ۱۴ و یسنا ۳ فقره ۱۶ و غیره در دو سیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۲۸ زمین ایزد نیک کنش و کوه اوشیدرین و همه کوههای رفاہیت راستی بخشند و قَرّ کیانی مزدا آفریده یکجا ذکر شده است در این هشت فقره کَلَه کَری (= کسیری) Gari (= کسیری) از برای کوه استعمال شده که در پهلوی کر (کَلَه) گویند در مقاله کیومرث صفحه ۴۴ گفتیم که کیومرث را نیز در فارسی گرشاه یعنی پادشاه کوه نامند در اوستا نیز مکرراً چنانکه یکبار در فقره ۳ زامیادشت از برای کوه کثوف و سَطَه Kaofa (در فرس هخامنشی کوف (Kaufa) هم استعمال شده است این کله در جزو لغات مرکبّه یعنی کوهه نیز آمده مثل سَستِ کثوف و سَطَه که در فقره ۱۳ ارت یشت از برای شتر استعمال شده یعنی شتر بلند کوهان

غالباً در اوستا کوه با صفات آتش خوانرَ سَطَه و سَطَه Xvāthra afa و پورو خوانرَ سَطَه و سَطَه pouru. Xvāthra آمده که در پهلوی اهرایکيه خواریه ahrākih Xvārih و پرخواریه pur. Xvārih ترجمه شده یعنی خواری و آسانی یا سهولت و رفاہیت راستی بخشنده و بسیار (پر) خواری و آسانی و خوشی دهند^۱ کوه مانند زمین نزد ایرانیان یک جنبه تقدسی داشته در وندیداد فرکرد ۲۲ فقره ۱۹ اشاره شده که اهورا مزدا و زرتشت در بالای کوه و در بیشه باهم مکالمه کردند در سَنَت نیز حضرت زرتشت در بالای کوه بالهام غیبی رسید زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد می نویسد «زرتشت از شیز آذر بایجان بود و چندی از مردم کنار کشیده در کوه سبلان بسر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به بستا^۲ در مقاله آذر کسب گفتیم که بنا بمندرجات شاهنامه دژ بهمن در بالای کوه بلندی نزدیکی اردبیل بوده کیخسرو پس از گرفتن آن

۱ توضیحات سرآغاز زامیادشت نیز ملاحظه شود ص ۲۲۳

۲ چلپ و وستفالد Wüstenfeld ص ۲۶۷

قلعه در آنجا آتشکده معروف آذر گشسب را ساخت بنابراین باید این کوه سبلان باشد که اردبیل در پای آن افتاده است حداله مستوفی نیز مینویسد که قلعه کوه سبلان را دز بهمن یا روین دز خوانده اند^۱ هر دوت مینویسد که ایرانیان در بالای کوه بلند از برای خداوند قربانی میکنند و بعد از زمین هم اسم میبرد که در جزو خورشید و ماه و آتش و آب و باد نزد ایرانیان ستوده هستند^۲ نزد بنی اسرائیل نیز کوه محل فیض رحمانی است در تورات سفر خروج در باب ۱۹ و ۲۰ مفصلاً مندرج است که یهوه، خدای قوم بنی اسرائیل در کوه سینا بموسی ندا در داد و در کوه سینا در آتش نجلی نمود و بقوم اسرائیل سخن گفت

مردم چو ز قرّ دین فرو ماند دنیا ندهش زیب و نه قرّه



ناصر خسرو

در آغاز مقاله گفتیم که در يك نسخه خطی قدیم یشتها زامیاد یشت کیان یشت نامیده شده است در این نسخه که قدیم ترین و درست ترین نسخه ایست که از یشتها باقی مانده یشت نوزدهم کیان یسن نامزد گردیده است این نسخه بسیار گرانها که دارای ۲۱ یشت و پنج نیایش (خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسور نیایش، آتش و هرام نیایش) است در روز دین از ماه اردیبهشت سال ۹۶۰ یزدگردی مطابق ۲۱ ژانویه ۱۵۹۱ میلادی بدست يك پارسی موسوم به آسدين كاكا دهنپال لخمدر از خانواده هرمزیار را میار در شهر نوساری از بلاد هندوستان نوشته شده است^۳ البته مناسب تر است که یشت نوزدهم را کیان یشت بنامیم زیرا که در این یشت از قرّ کیانی یا شکوه و شوکت پادشاهی ایران سخن رفته است در مقاله پیش از کیانیان صحبت داشتیم اینک در این جا از قرّ بحث میکنیم این کلمه را مفسرین اروپائی اوستا در زبانهای مختلف اروپا مطابق لغات لاتینی به *Potentia, maiestas, gloria, splendor, magnificentia* ترجمه کرده اند، ما در ترجمه فارسی خود محتاج

۱ رجوع شود به زمه القلوب ص ۸۱ Edited by G. Le Strange. Leyden 1915

Herodotos I, 131

Asdin Kaka Dhanpal Lakhmidhar

Avesta, herausgegeben von Geldner Band I s. III

رجوع شود به

بترجه نمودن این کلمه نیستیم زیرا که این لغت در فارسی موجود و بمعنی آن آشنا هستیم قر و مشتقات آن قرّه و قرهی و فراغت و فرمند و فرمند و فروهیده و فرهومند کلیّه در ادبیّات ما مستعمل است همچنین از برای هیئت دیگری از این کلمه خُزّه یا با واو معدوله خوره و مشتقات آن خُرهمند و خُرهناک شواهد بسیار داریم این لغات در فرهنگها بمعانی شان و شوکت و شکوه و هنگ و برازندگی و زبندگی و شکوهنده و غیره ضبط است و نیز بکلماتی مثل قر کیانی و قرّه ایزدی و کیانی قرّه و خرّه پادشاهی غالباً در ادبیّات برمیخوریم از همین ماده است کلمه قرّخ که بمعنی مبارک و نیکبخت است^۱ و مشتقات آن فرخنده و فرخندگی که بمعنی سعید و سعادت گرفته اند قرّخ نیز از اسامی خاص از زمان بسیار قدیم تا با امروز بسیار معمول بوده و هست کز نفون Xenophon در کتاب کوروش (Kyropadie) در کتاب ششم فصل ۳ از فرنوخس Pharnuchos نامی اسم میبرد که در هنگام لشکر کشی کورش بصد کرزوس Krösos پادشاه لیدی از سرداران ایران بود هرودت در کتاب هفتم فقره ۸۸ مینویسد که یکی از سرداران سپاه ایران موسوم به فرن رخس Pharneches در هنگام لشکر کشی خشایارشا بصد یونان در شهر سارد از اسب بزمین افتاده مُرد (در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح) ایشیلس Aischylos در کتاب "ایرانیان" (Persae) از یکی از سرداران خشایارشا موسوم به فرنوخس اسم برده که در جنگ بصد یونانیان در سلامیس Salamis کشته شد فرنوخس یا فرن رخس مورخین یونانی همان قرّخ است در عهد ساسانیان هم در تاریخ ایران چند تن از نامداران قرّخ و خُره نام داشتند از آنجمله اند قرّخ هرمز که یکی از بزرگان ایران و سپهبد خراسان بود و خواست که آذر میدخت را بزنی بگیرد اما بفرمان این ملکه کشته شد و بعد پسرش رستم فرخزاد سردار معروف که در جنگ قادسیه در سر لشکران یزدگرد سوم کشته شد از برای خونخواهی پدرش از خراسان بمداین شتافت و آذر میدخت را بسزا رسانید^۲ بنابمندی رجات حمزه اصفهانی در میان

۱ بر آمد بر آن تخت قرّخ پدر برسم کیان بر سرش تاج زر فردوسی

۲ رجوع شود به طبری ترجمه نولدکه Nöldeke ص ۳۹۳-۳۹۴

هجده تن از پسران خسرو پرویز که بدست برادرشان شیرویه کشته شدند سه تن از آنان خرّه و مرد خرّه و زادان خرّه نام داشتند^۱ محمد بن جریر طبری مینویسد که بنا بر وایتی پس از آرمیدخت یکی از باز ماندگان خسرو پرویز موسوم به خرّه زاد خسرو بیادشاهی رسید و چند روز شهریار ایران بود^۲ همین پادشاه در تاریخ بلعمی فرخزاد ذکر شده که پس از شش ماه پادشاهی کشته شد در شاهنامه آمده که فرخزاد پس از آرمیدخت يك ماه پادشاهی کرد و بدست بنده خود سیه چشم نام کشته گردید^۳ گذشته از اسامی اشخاص بسا از شهرهای ایران قدیم نیز دارای کلمه خرّه بود از آنجمله است اردشیر خرّه اسمی که اردشیر پایکان بشهر گور (معرب جور) و بایالت آن داد استخری اردشیر خرّه را دومین ایالت بزرگ ایران شمرده و کرسی نشین آن را جور نامیده است در تاریخ بلعمی مندرج است: «این شهر خوره شهر است اندر پارس از او خرم تر نیست با سیرغمها و درختان و میوه های بسیار و این کلاب که از پارس آرند ازین شهر خوره آرند اردشیر آرزو کرد که آن شهر را نشستگاه خویش کند . . .»^۴

اردشیر خرّه بسیار معروف است و محتاج بشرح دادن آن نیستیم فقط یاد آور میشویم که پس از استیلای عرب شیراز بجای اردشیر خرّه کرسی نشین فارس گردیده^۵ و عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲ هجری) که از سلاطین آل بویه بود گور را که اسم اردشیر خرّه بود تغییر داده فیروز آباد نامیده است دیگر از شهرهای معروف ایران قدیم خرّه شاپور است که بقول حمزه اصفهانی از بناهای شاپور ذوالاكتاف است^۶ و دیگر کواذ خرّه یا قباد خرّه است در پارس و شهرکارزین

۱ رجوع شود بکتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۴۲

۲ ترجمه نولدکه ص ۳۹۵

۳ ز جهرم فرخزاد را خواندند بر آن تخت شاهی نشاندند

۴ رجوع شود بتاریخ بلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان ص ۲۸۳

۵ رجوع شود به Artachšir i Pāpakān übersetzt von Nöldeke s. 48

و ۶ Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen von P. Schwarz

II s. 48,

۶ تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۳۷

کرسی نشین آن بود و قباد پدر نوشیروان بانی آن بود معلوم است که از این اسامی قر یا شکوه اردشیر و شاپور و قباد اراده شده است در معجم البلدان بخط قباد خرّه به "فرح قباد" ترجمه شده اما اردشیر خرّه بنا بر صواب "بهاء اردشیر" معنی شده است چندین ولایت دیگر ایران نیز دارای اسم خرّه بوده که از برای اختصار از ذکر آنها صرف نظر میکنیم^۱ در این جا نیز یاد آور میشویم که فرن بغ یا فروبا آتشکده معروف کاریان در فارس که آتش پیشوایان دینی شمرده میشده و در عهد ساسانیان زیارتگاه بوده دارای کلمه قرّ میباشد مؤلف کتاب معروف پهلوی، دینکرد، آترفرن بغ پسر فرخ زات بوده در اسم این پسر و پدر نیز کلمه فر موجود است^۲ پس از ذکر مطالب فوق تاریخی که فقط از برای نمونه بچند فقره آن اکتفاء گردیده بخونی میتوان دانست که تا بچه اندازه ایرانیان بکلمه قرّ مأنوس بودند با این همه شیوع بسیار شگفت آمیز است که در کتیبه های میخی پادشاهان هخامنشی با اینکه غالباً در آنها از جاه و جلال سخن رفته از قرّ ذکری نشده اما نظر با سامی خاصی که در کتب مورخین یونان راجع بمهد هخامنشیان ذکر شده و در فوق بآنها اشاره کردیم ابداً شکی نماند که این کلمه در آن عهد شهرت تام داشته است و بعلاوه در کتیبه بهستان (بیستون) نیز با اسم خاصی که دارای کلمه قرّ باشد برمیخوریم و آن اسم وند فرناه Vindafarnah میباشد در کتیبه مذکور دوبار این اسم یاد شده نخست داریوش میگوید "وند فرناه را که از سرداران من بود با لشکری از برای فرو نشاندن شورش بابل فرستادم در آنجا يك ارمنی موسوم به آرک Araka دروغ گفته بخود اسم بخت النصر (Nabu-Kuduri-ugur) داد و مدعی شد که پسر نبونائید (Nabunaid) میباشد و بابل را گرفته پادشاه شد وند فرناه او را در ۲۲ ماه مرگ جن (Margaḡana)

۱ رجوع شود به: Kārnamak-i-Artakhsir Pāpakān by Edalji Kersāspji Āntiā; Bombay 1900 P. 20

و به نزهة القلوب حمداله مستوفی قزوینی ص ۱۱۳
۲ رجوع شود بمجلد اول یشتا ص ط

قر و خرّه باشد اولی نزدیک است بلهجه فرس هخامنشی و دومی بلهجه اوستائی در کتب پهلوی بجای کله فر چنانکه از برای بسیاری از کلمات، (هنوزارش) يك کله سامی استعمال شده گدمن Gadman گفته اند^۱ گدمن از لغات ارامی است. یعنی مجد و جلال و شکوه در کارنامک اردشیر یاپگان فصل ۷ فقرات ۶-۹ آمده: "اما چون گدمن کیان (قرکیانی) با ارتخشیر (اردشیر) بود ارتخشیر پیروزی یافت، او اردوان را کشت و همه بارو بنه و خواسته او بدست ارتخشیر آمد و دختر اردوان را بزنی گرفت و دیگر باره بیارس برگشت او شهری ساخت نامزد به ارتخشیر گدمن (اردشیر خرّه) در آنجا دریاچه (ورّه) در اوستا و بیری و ابداد کند از آن آب را با چهار جوی روان ساخت و آتشکده برپا نمود." ۲۰

در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری صورتی شبیه به تیخه Tyche که نزد یونانیان الهه نیکبختی است و بمنزله فورتونا Fortuna رهاست نقش بسته شده و در زیر آن فرو Pharro نوشته شده است

هرچند که در سانسکریت کله ای مطابق فر موجود نیست اما شکی نیست که ریشه این کله در سانسکریت سور svar میباشد که بمعنی خورشید است و در اوستا هور hvar (در گاتها خوان xvan) و در فارسی هورو^۲ خر یا خورشید گوئیم در گاتها کله خوارنه^۳ بمعنی ای که معمولاً در سایر قسمتهای اوستا استعمال شده پیامده بلکه صفت است از برای جاماسب و بمعنی درخشان و نیکبخت یا سعادتمند است پس از بیاد آوردن چند فقره از مسائل تاریخی و لغوی که بذکر آنها پرداخته ایم و پس از قرأت زامیاد یشت که درواقع تاریخیه^۴ فر است میتوان دانست که فر چیست و میتوان آن را چنین تعریف نمود: فر فروغی است ایزدی بدل هر که بتابد از همکنان بر تری یابد از پرتو این فروغ است که کسی بیادشاهی رسد، برازنده تاج و تخت گردد و آسایش گستر

Hvaren⁵ by Dr. Eugen Wilhelm in Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa ۱

Jubilee Volume: Bombay 1914 p. 159-166

۲ رجوع شود بتن و ترجمه آنتیا Antia

و داد گر شود و همراه کامیاب و پیروز مند باشد همچنین از نیروی این نور است که کسی در کالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای رهنمای مردمان بر انگیخته گردد و بمقام پیغمبری رسد و شایسته الهام ایزدی شود عبارت دیگر آنکه مؤید بتائید ازلی است خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنر پیشه دارای فرّ ایزدی است چون فرّ پرتو خدائی است ناگزیر باید آن را فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزگار و دادگر و مهربان باشد بهمین جهت در اوستا ضحاک بیدادگرو افراسیاب ستمکار دارندۀ فرّ خوانده شده اند هر آن پادشاهی که از راه راستی برگشت و سر از فرمان بیسپید فرّ از او روی بر تافت و تاج و تختش بیادرفت جمشید تا زمانی کامکار بود که زبان بدروغ نیالوده بود یا بنا بمندرجات شاهنامه خود ستائی نکرده بود همینکه دروغ بزبان راند فرّ از او بگست و ضحاک ایران را دچار ستم نمود و بالاخره جمشید گرفتار و کشته شد همچنین پس از آنکه کیکائوس بفرب هریمن یا دیو خشم بخیال آسمان پیمائی افتاد و نسبت بساحت قدس دلیری و گستاخی نمود فرّ ایزدی از او جدا شد و ایران از وجود چنین پادشاه بی فرّ و گناهکاری گرفتار بدبختی و خواری و پریشانی و خشکسالی گردید و بزرگان ایران چاره در این دیدند که نوه اش کیخسرو کسی که دارای فرّ ایزدی بوده بیادشاهی بگزینند

معمولاً در اوستا دو فرّ نامیده شده یکی فرّ ایرانی یا ائیر-ینم خوارنو *Airyanem X^Varenō* و دیگری فرّ کیانی یا کوانم خوارنو *Kavaēnem X^Varenō* در دو سیروزه کوچک و بزرگ فرّ ایرانی و فرّ کیانی هر دو با هم ذکر شده است در فقرات اول و دوم اشتادیش دیدیم که فرّ ایرانی از ستور و رمه و ثروت و شکوه برخوردار و بخشنده خرد و دانش و دولت و در هم شکنندۀ غیر ایرانی تعریف شده است و در زامیادیشت خواهیم دید که چگونه فرّ کیانی نو بنوبه نصیب ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید و از پرتو آن رستگار و کامروا شدند این فرّ همیشه از آن ایرانیان بوده و تا ظهور سوشیانت و دامنه رستاخیز از ایران روی بر نخواهد تافت

در آغاز این مقاله گفتیم که در فقرات ۱-۸ زامیاد یشت از کوهها
 مندرجات سخن رفته و مربوط بمطالب مابقی فقرات آن نیست در این
 زامیاد یشت یشت گرانها که آن را قدیمترین قصیده رزمی ایران میتوان
 نامید از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۷ باشد از فر صحبت شده از این قرار:
 در فقرات ۹-۲۴ از فر اهورا مزدا و امشاسپندان و ایزدان یاد شده
 در فقرات ۲۵-۲۶ از فر هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته، پس از
 آن در فقرات ۲۷-۲۹ از فر نهمورث صحبت شده و پس از آن در فقرات ۳۰-۴۴
 شرحی راجع بفر جشید مندرج است که چگونه از پرتو فر کامیاب میبود
 و چگونه پس از دروغگوئی فر در سه بار از او روی گردانده در بار اول به مهر
 ایزد فروغ رسید، و در بار دوم بفریدون شکست دهنده ضحاک روی آورد
 و در بار سوم به کرشاسب پسر نامور رسید چنانکه ملاحظه میشود در زامیاد یشت
 درست همان ترتیبی که در داستان ملی ماست از پادشاهان پیشدادی اسم برده
 شده است

بنابر صواب هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی شمرده شده نه کیومرث
 که نخستین بشر است^۱ و بعد هم خواهیم دید که از پادشاهان سلسله کیانی
 نیز مرتباً یاد گردیده کرشاسب یکی که در سومین بار یک ثلث از فر
 جشید رسید در داستان ملی ما آخرین پادشاه پیشدادی است^۲ بیش از
 اینکه مندرجات فقرات دیگر را بر شمریم و از نامورانی که پس از
 کرشاسب از فر بهره مند بوده نام بریم بذکر توضیحاتی ناگزیریم: بنا به فقره ۳۵
 فر پس از دروغگوئی جمشید نخست بمهر پیوست چنانکه میدانیم این
 ایزد فرشته فروغ است و فرشته ایست که بخصوصه دشمن دروغگویان
 و پیمان شکنان است و در روز کارزار یشت و پناه پادشاهان است بنا بر این بسیار
 منطقی است که فر، این فروغ ایزدی، بسوی فرشته نگهبان فروغ برگردد و پادشاه

۱ رجوع شود بمقاله کیومرث در همین جلد ص ۴۱-۴۰

۲ رجوع شود بمقاله کرشاسب در جلد اول ص ۱۹۰-۳۰۷

پادشاهی بود و بعدها همین مرغ علامت اقتدار رُمها گردید و در قرون متأخر نشانه علم برخی از ممالک اروپا شد در شاهنامه مکرراً از علم عقاب ایران یاد شده است^۱ کزنفون Xenophon در کتاب کورش (Kyropädie) در جزو هفتم از فصل اول در فقره ۴ در وقایع لشکرکشی کورش ضد آشوریها مینویسد: "علم پادشاهی ایران یک عقاب زرین بود که بر روی یک نیزه نصب کرده بودند" در سطر بعد می افزاید: "امروزه نیز علم پادشاهی ایران این است" همین مؤلف در کتاب دیگرش موسوم به انا بازیس (Anabasis = لشکرکشی یا جنگ آرائی) در جزو اول از فصل دهم در فقره ۱۲ در وقایع جنگ کورش صغیر ضد برادر خود اردشیر دوم (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) مینویسد: "علم پادشاهی ایران عقاب شهباز گشوده از زر میباشد که بر روی نیزه نصب است" هرودت در کتاب سومش فقره ۶۷ میگوید: "پیش از آنکه داریوش و شش همراهانش به کوماتای^۲ منع حمله برند به برخی از آنان تردیدی روی داد و خواستند که جنگ را بتأخیر اندازند و باهم در این خصوص مشورت میکردند که ناگاه دیدند هفت جفت باز دو جفت کرکس را پی کردند این را بفال نیک گرفتند و علامت پیروزی دانستند آنگاه مهتای هجوم شدند و کامیاب گردیدند" کزنفون در کتاب کورش در جزو دوم از فصل اول در فقره اول نقل میکند هنگامی که کورش از فارس لشکر آراسته ییاری کیا کزارس (Κυαζαρεν) (در فرس

۱ در این جا متذکر میشوم که هلال و ستارده امروزه نقش یرق عثمانیها و بسیاری از ممالک آفریقا است نیز در قدیم نشان ایران بود (رجوع شود مجلد اول یشتها ص ۳۱۸) همچنین متذکر میشوم که برخی خواسته اند بنا باشعار فردوسی که مکرراً از رنگهای درفش سخن رانده از آنجمله گفته،

فرو هشت از زرد و سرخ و بنفش هنی خواندش کاویانی درفش ز
 هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش از تایدت کاویانی درفش ز
 میان اندرات کاویانی درفش جهات زو شده سرخ و زرد و بنفش
 رنگهای یرق ایران قدیم را معین کنند البته این اشعار را نمیتوان دلیل گرفت زیرا که دقیقی در شاهنامه همین رنگها را از برای درفش تورانیان شرده:

بدادند شان کوس و پیل و درفش ییاراسته سرخ و زرد و بنفش
 (رجوع شود بلشکرکشی ارجاسب بجنگ گشتاسب جلد سوم ص ۵ چاپ یونه)

هووخستر (Huvaxšatra) پسر استیاج پادشاه ماد (عد) بضد آشوربا میرفت وقتی که با پدرش کمبوجیا که از برای بدرقه وی آمده بود تا بسرحد خاک فارس رسیدند در آن جا عقابی را دیدند که از پیش آنان در پرواز بود آن را بفال نیک گرفتند و کمبوجیا با اطمینان خاطر فتح را از پسر خود کورش دانسته او را بدرود گفته بفارس برگشت^۱

از این اخبارات بخوبی میتوان دانست که شاهین در ایران قدیم مورد توجه بوده و مرغی خوش یمن و نیرومند شمرده میشده و بهمین ملاحظه در اوستا قَر در پیکر مرغ وارغن جلوه گر شده است کلیه اینگونه تعبیرات در اوستا ارتباط تامی با خصلتهای ایرانی نژاد دارد چون ایرانیان توانا و دلیر و پهلوان بودند قَر ایزدی نیز در اوستا بصورت مرغ نیرومند و پرزوری بسوی ناموران آنان در پرواز است اما در انجیل روح خدا بشکل کبوتری در عیسی^۱ حلول میکند چنانکه در انجیل متی در باب سوم فقره ۱۶ آمده: «و چون عیسی^۱ غسل تعمید یافت فوراً از آب برآمد، و بنگر، آنگاه آسمان بر وی گشاده شد و او دید که روح خداوند مانند کبوتری فرود آمد و بر وی در آمد» در انجیل مرقس در باب اول فقره ۱۰ آمد: «و چون او (عیسی) از آب برآمد و دید که آسمان شکافته شد و روح مانند کبوتری در وی فرود آمد»

اینک برگردیم بسر نامورانی که پس از گرشاسب بقَر رسیدند پس از این نامور قَر فوراً بکسی نه پیوست اهریمن موقع را غنیمت دانسته خواست بایران آسیب فرود آورد اما اهورا مزدا همواره این خاك را رستگار میخواست. بمناسبت بیصاحب ماندن قَر است که در آغاز کرده های ۷-۹ زامیاد یشت قَر باصفت بدست نیامدنی آورده شده است^۲ در فقرات کرده های ۷-۸ که از فقره ۴۵

۱ مناسب است یاد آور شویم از اینکه مندرجات کزقون راجع بکورش در بسیاری از موارد برخلاف مندرجات مورخین دیگر است این خبر هینقدر میرساند که ایرانیان با این مرغ آشنا و بحشم عزت و احترام در او مینگریستند

۲ رجوع شود بتوضیحات فقره ۴۵

تا خود فقره ۶۴ باشد قرّ موضوع ستیزه است در میان خرد مقدس (سپنت مینو) و خرد خبیث (انکره مینو = اهریمن) از طرفی خرد مقدس کماشتگان خود منش پاک و بهترین راستی و آذر را برای بدست آوردن قرّ برانگیخت، از طرف دیگر خرد خبیث کماشتگان خود منش زشت و خشم و ازدهاک (ضحاك) و سپیتور کشنده جشید را از پی فرستاد^۱ آنگاه آذر و ازدهاک بهم در افتادند هر يك از برای گرفتن قرّ بتکاپو درآمدند قرّ از تعاقب هموردان خود بدریای فراخکرت افکند، فرشته آب اَهمَ نیات^۲ آن را در حمایت خود گرفت تا آنکه نوبت زور آزمائی با فراسیاب تورانی رسید این پادشاه آزمند بامید یافتن قرّ و شکوه پادشاهی ایران سه بار خود بدریای فراخکرت انداخت هر چند در پی آن از هر سو شنا نمود سودی نبرد و دستش از دامن شوکت و جلال که فقط بایرانیان و زرتشت پاک برانزده است کوتاه ماند پس از آنکه افراسیاب نومید گشته دست از کوشش برداشت، در فقرات ۶۵-۶۹ از کرده ۹ بشارت داده شده که قرّ در آینده نصیب کیانیان خواهد شد سلسله ای که از نواحی دریایچه ها مون سلطنت خواهد برانگیخت در فقرات ۷۰-۸۷ از شهریاران کیانی: کيقباد و کي ابيوه و کيکاوس و کييارش و کي پشيت و کي بيارش و کي سیاوش و کي خسرو و کي گشتاسب نام برده شده که هر يك بنوبت خود دارای قرّ بودند در جزو کیانیان پیش از ذکر کي گشتاسب، معاصر پیغمبر ایران، از قرّ زرتشت پاک سخن رفته که از پرتو آن پندار و گفتار و کردارش از روی دستور دین شد و در جهان مادی در راستی و توانائی و شکوه و پیروزی سر آمد موجودات گردید و دیوها یعنی پروردگاران باطل از ظهور وی بهراس افتادند و کیتی از دست تعدی آنان رهائی یافت از سرود ستایش و نماز پیغمبر از برای دیوها یارای خود داری نماید ناگزیر عرصه را نهی نموده پنهان شدند در فقره ۲ بهرام یشت دیدیم که بهرام، فرشته پیروزی در کالبد باد تندى بسوی زرتشت بوزید و باو قرّ یکم مزدا آفریده

۱ راجع به سپیتور کشنده جشید بجلد اول ص ۱۸۷ ملاحظه شود

۲ رجوع کنید بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۰۹

انکتیل دوپرون Anquetil Duperron که اصلاً زامیاد یشت در آن موجود نیست در ترجمه اوستای مستشرقین دیگر مثل اشپیکل Spiegel و دهارله DeHarlez و دارمستتر Darmesteter و ولف Wolff و لومل Lommel و گلدنر Geldner و بارتولومه Bartholomae موجود و هریک از این ترجمه ها بملاحظه ای قابل استفاده است ^۱ همچنین ترجمه ریخت ^۲ و ترجمه چند فقرات از آن در کتاب دیگر گلدنر ^۳ بسیار کرانبها و از برای تفسیر این یشت راهنمای بسیار خوبی است

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۸-۴

Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt; ۲
Strassburg 1911 S. 127-182

Religionsgeschichte Lesebuch, herausgegeben von Bertholet ۳

I Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) von Karl F. Geldner; Tübingen 1926
S. 44-47

زامیاد یشت

بخوشنودی کوهِ مزدا آفریده، سهولتِ اشا (رفاهیتِ راستی) بخشنده^۱ اوشیدرین^۲ و فرّ کیانی مزدا آفریده و

۱ در متن اوستای گلدنر Geldner «آش» خوانده آمده ولی صواب در این است که آش باشد که بمعنی راستی است خوانر در پهلوی خواری ترجمه شده بنابر این «آش» خوانر یعنی سهولت یا آسایش اشا بخشنده در پهلوی کله خواری بمعنی آسانی است در فارسی بمعنی پستی و زبونی هم گرفته اند

۲ «اوشیدرن» ufi darena چند بار در اوستا با «اوشیدم» یا «اوشیدم» یکجا آمده چنانکه در قمره ۲ همین یشت و در فقرات ۲۸ و ۳۱ هرمزد یشت، غالباً «اوشیدرن» تنها آمده چنانکه در یسنا ۱ قمره ۱۴ و یسنا ۲ قمره ۱۴ و یسنا ۳ قمره ۱۶ و یسنا ۴ قمره ۱۹ و یسنا ۷ قمره ۱۶ و یسنا ۲۲ قمره ۲۶ و یسنا ۲۰ قمره ۷ و در دو سیروزه «کوچک و بزرگ فقرات ۲۶ و ۲۸ و غیره در اکثر این فقرات «اوشیدرن» کوه سهولت یا آسایش اشا (راستی) بخش متصف شده و با «فر کای» یکجا آمده است بقول بارتولومه Bartholomae «اوشیدم» و «اوشیدرن» هر دو اسم یک کوه است در قمره ۶۶ زامیاد یشت «اوشیدم» تنها آمده، معنی لفظی این دو کله یکی است نگارنده این کله را در جلد اول یشتها صفحه ۲۰ «هوش بخشنده» ترجمه کرده ام و این اشتباهی است که از یوستی Justi بنگارنده سرایت کرده است (۱) راست است در اوستا اوشی «ufi» بمعنی هوش است اما جزء اول «اوشیدرن» از ماده «اوشه» میاشد که بمعنی سیده دم و بامداد است و در سانسکریت «ufas» گویند (۲) بقول گبکر Geiger معنی آن فروغنده و درخشان است (۳) و بقول بارتولومه یعنی بامداد سرا یا سیده خان و مان (۴) و از همین کله است آشنهگاه که در مزدیسنا یکی از اوقات پنجگانه شبانروز است و آن عبارت است از نیمشب تا برآمدن خورشید (۵) این کوه که در پهلوی اوش داشتار «ufdāstar» نامیده شده بقول بندش در فصل ۱۲ قمره ۱۰ در سیستان است بنابر این در سر زمینی است که در سنت کهن وطن کبانان است از این جهت غالباً با «فر کای» یکجا نامیده شده است

در مقاله هامون گفته ایم که نظر بقره ۶۶ زامیاد یشت رود هلنده که بدریاچه هامون میرزد از سلسله "کوه اوشیدم" برمیخیزد باوجود این در حدود دشتهای پهن سیستان تعیین چنین کوهی آسان نیست دارمستر احتمال داده که این کوه دور از دریاچه هامون در جزو سلسله "جبالی که سرچشمه

- "Verstand Tragend" Handbuch der Zendsprache S. 7 (1)
 Neupersische Schriftsprache von Horn, im Gir Ph. I.B. S. 86 (2)
 "Lichtträger" Ostiranische Kultur S. 180 (3)
 "Der Sein Haus in, bei Morgenröte hat" Altiranisches Wörterbuch (4)
 von Bartholomae S. 416

قرمزا آفریده بدست نیامدنی ۱

۱ نخستین کوهی که از این زمین برخاست، ای سپنتمان زرتشت، هرئیتی ۲ بلند است که همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است دومین کوه زَرِدَز ۳ میباشد که از آن طرف مانوش ۴ نیز همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است

رود هلمند و رودهای دیگر سیستان است باشد یعنی کوه بابا یا کوه سیاه و ضمناً هم بکوه خواجه متوجه شده (۱) پشته ای که مکرراً در مقاله "هامون یاد کرده ایم و در نزدیک دریاچه است بنظر بکبر این کوه باید در نزدیک هامون باشد، شاید نهندان که در ساحل غربی دریاچه واقع است (۲) ۱ لغتی که بدست نیامدنی ترجمه شده در متن آخواریت *axvareta* آمده

و در پهلوی آگرفت ترجمه شده یعنی نگرفتنی رجوع شود بتوضیحات فقره ۴۵ ص ۳۳۹ ۲ هرئیتی *Haraiti* که غالباً *Harā* و بسا *Harā* بهریرزیتی *Harā berezaiti* آمده، اساساً یک کوه میبوی و مذهبی بوده بمدها این اسم را بکوه معروف ایران اطلاق کرده البرز یا هریرز گفته اند در جلد اول یشتها از آن صحبت داشتیم اینک در این جا افزوده گوئیم: بقول دینکرد سری از پل جنوب (پل صراط) بالبرز پیوسته است در فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۳۰ نیز بآن اشاره شده است بر زئیتی که یعنی بلندی و پشته و کوه است در اوستا مشتقات زیاد دارد، از همین ماده است کله برز که در فارسی به معنی بلندی و بزرگی و شکوه است چنانکه عنصری گفته

فرو کوفتند آن بتانرا بگرز نه شان رنگ ماند و نه فر و نه برز و نیز جدا گانه یعنی البرز کوه آمده چنانکه فردوسی گفته

چو خورشید برزد سراز برز کوه میانها به بستند یکسر گروه

در اوستا مکرراً از این کوه یاد شده از آنجمله است در آبان یشت فقره ۲۱ و مهریشت فقرات ۱۳ و ۵۰ و ۵۱ و ۹۰ و ۱۱۸ و رشن یشت فقره ۲۵ و رام یشت فقره ۷ و یسنا ۱۰ فقره ۱۰ و یسنا ۴۲ فقره ۳ و یسنا ۵۷ فقره ۱۹ و فرگرد ۲۱ و ندیداد فقره ۵ و غیره از فقرات فوق بخوبی برمیآید که از هرئیتی یک کوه معنوی اراده شده است

۳ زَرِدَز *Zeredbaza* بنا بفقره فوق بایستی سلسله جالبی باشد در مقابل البرز در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲ این کوه زَرِدَز *Zarid* نامیده شده و با کوه مانوش یکی دانسته شده است

۴ مانوش *Manuša* در فصل ۱۲ بندهش فقره ۱۰ مانوش خوانده شده و آن کوه بزرگی است که منوچهر در آنجا تولد یافت رجوع شود بمقاله منوچهر در همین جلد ص ۵۰

(۱) Zend-Avesta par Darmesteter vol. 2 p. 684

(۲) رجوع شود بکتاب مذکور بکپر ص ۱۳۰ بکتاب ذیل نیز ملاحظه شود:

Zorcastrische Studien von Windischmann S. 2-7

Heiligen Schriften der Parsen von Spiegel 2 B. S. 41-42.

۲ از این کوههای اوشیدم، اوشیدرن و سلسله ارزیفیه^۱ سرزد،
ششمین ارزور^۲ هفتمین بومیه^۳ هشتمین رنوذیت^۴ نهمین
مزیشونت^۵ دهمین اتر دنکهو^۶ یازدهمین ارزیش^۷ دوازدهمین
واپتی گش^۸ ۰۰

۱ ارزیفیه (Arzifya) در آبان یشت فقره ۴۵ نیز یاد شده و آن کوهی است که کیکاوس در بالای آن از برای ناهید قربانی نمود در فصل ۱۲ بندهش از آن اسمی نیست این کله بهمین املاء در جزو اسماء مرکبه بمعنی عقاب است چنانکه در ارزیفیو یرن (Arzifio yern) یعنی پرنده عقاب رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۰

۲ ارزور (Arzura) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۱ ارزور (Arzūr) نامیده شده و آن کوهی است که در طرف اروم (Arōm) واقع است در فقره ۲ همین فصل بندهش این کوه با کوه بومیه که در فقره فوق زامیاد یشت هفتمین کوه شمرده شده یکجا نامیده گردیده ارزور بوم خوانده شده است اسم این کوه با اسم دیوی که در مینو خرد فصل ۲۷ فقره ۱۴ ارزور نامیده شده و بدست کیومرث گشته گشته مناسبتی ندارد لابد کوه ارزور (Arzūra) که در فرگرد ۳ و ندیداد فقره ۷ و در فرگرد ۱۹ فقرات ۴۴ و ۴۵ آمده با اسم همین دیو نامیده شده گردنه و سره این کوه اخیر محل اجتماع دیوها خوانده شده در بندهش فصل ۱۲ فقره ۸ قله ارزور (Arzūr) در دوزخ است در دادستان دینیک فصل ۳۳ فقره ۵ ارزور در طرف شمال واقع و مقر دیوهاست

۳ بومیه (Būmya) ترکیب صفتی دارد یعنی خاکی و زمینی باید از کله بومی (Būmya) که بمعنی بوم و خاک است مشتق باشد در توضیحات شماره ۲ گفتیم که بقول بندهش ارزور بوم در حدود روم واقع است

۴ رنوذیت (Raothita) (یا رنواذیت) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲۷ روذیشنومند (Rōdhišnōmand) نامیده شده و لفظاً آن را بمعنی «کوهی که از آن گیاه فراوان روید» گرفته است دارمسترگان کرده که این کوه همان رویات جغرافیوت عرب باشد که در طبرستان است (Z. A. vol. 2 p. 416 et 619)

۵ مزیشونت (Mazīšvant) لفظاً بمعنی دارنده بزرگی است از کله مزیشونت که بمعنی بزرگتر یا مهست میباشد احتمال داده اند که این کوه ماسیس (Masis) باشد اسمی که ارمنیها در قدیم بکوه اراراط داده اند کوهی که در ارمنستان است و بنا بر درجات تورات در سفر پیدایش باب هشتم کشتی نوح پس از طوفان در بالای آن فرونشست (کوه نوح) ۶ اتر دنکهو (Antare danhu) این کله نیز جداگانه صفت است بمعنی «واقع در میان مملکت» و بهمین معنی در مهر یشت فقره ۱۴۴ آمده است

۷ ارزیش (Erezīša) یعنی راست برافراشته

۸ واپتی گش (Vāiti Gaśa) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ واتکیس نامیده شده و در فقره ۱۹ آن چنین شرح داده: «واتکیس کوهی است در سرحد واتکیسان جانی است پر از دار و پر از درخت» این محل همان است که بعدها بادغیس

از برف است فقط مقدار کمی از آن آب میشود^۱ دو سلسله کوه
همَنکُون^۲، هشت سلسله کوه وَشَن^۳، هشت قله آنور وَن^۴،
چهار کوه ویدَوَن^۵ ۰ ۰ ۰

۴ آئزَخ، مینَخ، واخْذَرِیک، آسِه، توْذَسْک، ویشو، در نوشیشوَن،
سائیرِیوَن، نَنگهوشَمَنَت، کَکَهِیو، آنْتَرِکَنگَهه^۶ ۰ ۰ ۰

که ظاهر آ عقاب باشد چه در سانسکریت سین Syen نیز بمعنی شاهین است (۱) او بائیری شن
یعنی برتر از پرش سیمرغ یا عقاب مقصود این است که آن کوه چندان بلند است که عقاب
بلند پرواز هم بفراز آن نتواند رسید فردوسی نیز در تعریف کوه بلندی میگوید:

یکی کوه بینی سر اندر سحاب که بر وی نیرید یران عقاب

حمداله مستوفی در نزهة القلوب صفحه ۱۹۹ در خصوص وجه تسمیه کوه کرگس چنین مینویسد:
«کوه کرگس در مغازه است بمحدود شهر نطنز و باهیج کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ باشد
کوهی سخت بلند است و از بلندی کرگس بفرازش نمی برد و بدان سبب بدین نام مشهور است . . .»

۱ معنی این جمله اخیر تقریبی است

۲ همَنکُون Hamankuna ?

۳ وَشَن vašan ?

۴ آنور وَن اُورَوَنت aurvant در اوستا چندین معنی دارد: نخست یعنی تند و تیز
و دلیر و پهلوان این صفت بخصوصه از برای اسب استعمال شده چنانکه در مهر یشت فقره ۴۲
دوم اسم مجرد است بمعنی اسب چنانکه در مهر یشت فقره ۱۲۵، سوم اسم کوهی است این کله
در پهلوی چه در تفسیر اوستا (زند) و چه در کتب دیگر پهلوی ارونند ضبط شده و امروزه
الوند گوئیم و آن اسم کوهی است در همدان که همه جغرافیون نیز آن را ارونند نامیده اند
همین اسم نیز به دجله داده شده است (۲) کله ای که به قله ترجمه شده در متن فانکو faonku
آمده که بمعنی سره و تپه کوه است

۵ ویدَوَن vidhvana ?

۶ آئزَخ Aēzaxa، مینَخ Maēnaxa، واخْذَرِیک vaxədhrīka، آسِه Asaya، توْذَسْک Tudhaska، ویشو vīšava،
در نوشیشوَن Draoñīvant، سائیرِیوَن Sairivant، نَنگهوشَمَنَت Nanhushmant، کَکَهِیو Kakahyu

از هیچک این کوهها اطلاعی نداریم

۷ آنْتَرِکَنگَهه Antare kanha یعنی کوهی که در میان کنگ است
در فصل ۱۲ بند هشت فقره ۲ سیچی داو Sicidav کوهی است در کنگ دیز بنابر این
سیچی داو که در آغاز فقره ۵ زامیاد یشت سیچی داو Sicidava نامیده شده
شعبه ایست از کوه اترکَنگَهه (رجوع بجلد اول ص ۲۲۰-۲۲۱)

(۱) Encyclopédie de l'Islam, livraison H. à l'article Sfmurgh par Büchner
p. 445-6

(۲) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۲۳-۲۲۵

Erānfahr von Marquart S. 150

۵ سیچی دَوَ ۱ اُهورَنَ ۲ رَمَنَ ۳ آش سِتِمَبَنَ ۴ اَوَرُونِیو
 وائِذِیْمِذَکَ ۵ اَسَنوَتَ ۶ اَوَشْمَوَمَ ۷ اَوَشْت خوارِه ۸ سیامَکَ
 وَفَرِیَه ۹ وَاوَرُونِش ۱۰ ۵۵

۱ رجوع کنید بتوضیحات انتر کنکه

۲ اُهورَنَ = Ahurana یعنی کوه خدا، از کَلَه اهورا، در فصل ۳۵
 صد در بند هشت کوه خدا نزدیک دریایه هامون است رجوع شود بآخر مقاله هامون ص ۳۰۲
 ۳ رَمَنَ = Raēmana شاید لفظاً یعنی دولتخانه یا ثروت سرا باشد ؟
 ۴ آش سِتِمَبَنَ = Aša stembana یعنی تکیه ساز اشا (راستی)
 ۵ اَوَرُونِیو وائِذِیْمِذَکَ = Uruvō vāidhimidhka
 ۶ اَسَنوَتَ = Asnavant (نسخه بدل = Asnavant) در بند هشت
 فصل ۱۲ فقره ۲۶ اسنوند کوهی است در آذر بابجان در فصل ۱۷ بند هشت فقره ۷ آمده،
 «کیخسرو آشکده آذرگشسب را در کوه اسنوند بنانهاد» در مقاله کیخسرو از آذرگشسب شهر
 شیز مفصلاً صحبت داشتیم در زاد سریم فصل ۶ فقره ۲۲ مندرج است، «آذرگشسب
 پیروزگر در کنار دریایه چچست (ارمیه) واقع است» و در فصل ۱۱ آن فقره ۹ آمده
 «آذرگشسب در کوه اسنوند در آذر بابجان است» بنا بر این اسنونت باید بنزدیکی دریایه
 ارمیه باشد امروزه نمیدانیم که کدام کوه آن حدود در قدیم چنین نامیده میشده جکسن گمان
 کرده که این کوه همان سپند باشد، کوهی که در جنوب شهر تبریز است (۱) در دو سیروزه
 کوچک و بزرگ فقره ۹ (آذر روز) و در آتش نیایش فقره ۵ از کوه اسنونت یاد شده
 در فقرات مذکور فرآیرانی و فر کای و کیخسرو و دریایه خسرو و دریایه چچست (ارمیه)
 و کوه ربوند و آذر و کوه اسنونت یکجا ذکر شده است (رجوع شود بص ۲۴۱)

۷ اَوَشْمَوَمَ = ušaoma ؟

۸ اَوَشْت خوارِه = ušta Xvarenah یعنی دارای فر آرزو شده
 ۹ سیامَکَ = Syāmaka، و فریه = vafraya هر دو در فصل ۱۲
 بند هشت فقره ۲ آمده اولی سیاه موی مند و دومی ورف مند (برف مند) نامیده شده هر دو
 از شعبات ایارسن که ذکرش در توضیحات فقره ۳ گذشته میباشد وست West احتمال داده که
 این دو کوه مطابق باشد با سیاه کوه و سفید کوه افغانستان که از طرف مشرق هرات به هری رود
 امتداد دارد (۲) سیامک که از ناموران دایستان ملی ماست و در مقاله کیومرث (ج ۲
 ص ۴۴-۴۵) از او صحبت داشتیم با کوه سیامک همنام است در جز اول این اسم کله
 سیاو = Syāva که بمعنی سیاه است موجود است و در جز اول اسم و فریه کله و فر
 vafra که بمعنی برف است دیده میشود

۱۰ وَاوَرُونِش = Vouruša یعنی دور کشیده

(۱) Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 48

Persia Past and Present p. 88

و باز تألیف همین مؤلف

Sacred Books of the East vol. V. p. 89

(۲)

۶ یَهْمِيَه جَتَرَ ۱ اَذَوْتَوَه ۲ سِيئِت وَرَنَه ۳ سِيئِنْتَوَدَات ۴
کَدَرَوَ اَسپ ۵ کَتَو ابریس ۶ و قَلَه بَرَو سَرین ۷

۱ بهیمه جتر Yahiya Jatar یعنی کوهی که از آن صمغ آید
لابد این اسم بمناسبت محصول کثیرا می باشد که در بسیاری از کوههای ایران بعسل می آید
کوههای معروف آلمان هارتس Harz نیز بمعنی صمغ است زَد که در فارسی بمعنی صمغ است
و در ترکیب لغات انگوزد و اتوزد نیز محفوظ مانده از ماده کله جتر می باشد که در لائینی
gummis گویند

۲ اَذَوْتَوَه Adhutavah یعنی (کوهی) که بر آب مسلط است؟
۳ سِيئِت وَرَنَه Spitavarenah: سیت = سفید وَرَنَه = رنگ
یعنی (کوه) سفید رنگ

۴ سِئِنْتَوَدَات Spentō data یعنی آفریده (خرد) مقدس این کله
باین معنی صفت است و در اوستا بسیار استعمال شده چنانکه در فروردین یشت فقره ۹۳
پسرگشتاسب نیز در اوستا سِئِنْتَوَدَات نامیده شد و امروزه اسفندیار گوئیم در مقاله گشتاسب
از او صحبت داشتیم (بتوضیحات فقره ۱۰۳ فروردین یشت ص ۱۷ نیز ملاحظه شود)
در فقره فوق سِئِنْتَوَدَات اسم کوهی است که در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ سِئِنْدَات نامیده شده
و در فقره ۲۳ همین فصل چنین شرح داده شده: کوه سِئِنْدَات در محیط ریوند است، بنابر این
باید این کوه در خراسان باشد زیرا ریوند که در همین فقره از زامیاد یشت از آن یاد شده
و در توضیحات شماره ۴ ص بعد از آن صحبت خواهیم داشت در نیشابور است در شاهنامه از یک کوه
موسوم به سِئِنْد مفضلاً سخن رفته کوهی است که رستم دژ (قلعه) آن را گرفته و گنج آن را
برداشته پس از آن قلعه را بسوخت بکوه سِئِنْد آتش اندر فکند که دودش بر آمد بچرخ بلند
۵ کَدَرَوَ اَسپ و کَدَرَوَ Kadrva aspa یعنی (کوه) با اسبهای کهر کله کهر
و کَندَرَوَ یکی است در سانسکریت Kadrāv, در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ این کوه کَندَرِاسپ
Kōndrāsp نامیده شده و در فقره ۲۴ آن مندرج است: کوه کَندَرِاسپ که در سره آت
دریاچه سوبر Sobar واقع است در ناحیه طوس است در فصل ۲۲ بندهش که از دریاچه
سخن رفته در فقره ۳ آن آمده: «دریاچه سوبر در بالای قله کوه طوس است گفته شده است
که سوبر معتدل و نیکو است و از آن بسیار حاصل خیزد» ظاهراً این دریاچه حوض کوچکی است
در کوه نزدیک مشهد (رجوع به S.B.E. vol. V by West p. 85)

۶ کَئَو ابریس و کَئَو Kəoirisa را برخی از مستشرقین با کوه کَندَرِاس
Kōndrāsp یا کَئِراس Kōirāsp که در فقره ۲۵ از فصل ۱۲ بندهش آمده یکی دانسته اند
و آن کوهی است در ایران و بزر (آریاوِج) در صورتی که این کوه همان کَئَو ابریس اوستا باشد
باز نمیدانیم که در جگاست زیرا که تعیین محل آن بسته بدانستن محل آریاوِج است که در سران
اختلاف بسیار کرده اند در جلد اول صفحه ۵۹ گفتیم که استاد مارکوآرت Marquart
آن را خوارزم دانسته است

۷ بَرَو سَرین و بَرَو Barō Srayan ترکیب صفتی دارد یعنی در بردارنده
نیکویی و زیبایی گدز (yashu s. 7) و دار مستر (Z. A. vol. II p. 620) آن را

بَرَن ۱ کوه فرایته ۲ اَوَدَرِیه ۳ کوه رَتَوَنَت ۴ و کوههای (دیگر) که

صفت گرفته اند از برای کله تثر taāra که بزعم آنان کوهی است ولی این اشتباهی است صواب در این است که کله تثر را بمعنی قله یا کوه سرو تیغه کوه بکیریم (Altira. Wörterbuch von Bartholomae S. 949 u. Die yašta des Avesta von Lommel S. 176) این کله مکرراً در اوستا آمده و بخصوصه از آن تیغه کوه البرز اراده شده است در یسنا ۴۲ فقره ۳ قله (تثر) کوه را ستوده شده و در رشن یشت فقره ۲۵ آمده: "اگر تو ای رشن (فرشته عدالت) در قله (تثر) هریتی (البرز) باشی در آنجائی که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید دور میزنند باز ما ترا بیاری میخوانیم" در رام یشت فقره ۷ آمده که هوشنگ پیشدادی در بالای قله (تثر) هریتی (البرز) فرشته هوا اندروای را بستود و از او کامیابی و رستگاری و شکست دیوهای مازندران و دروغپرستان و رَن (دیلیم=گیلان) درخواست نمود این کله در تفسیر پهلوی تیرک tēark شده در بندهش فصل ۵ فقره ۴ مطابق فقره ۲۵ رشن یشت مندرج است: در تیرک هرپورز (قله البرز) خورشید و ماه و ستارگان دور میزنند (رجوع مجلد ۱ ص ۱۳۱ و توضیحات فقره ۱ همین یشت)

۱ بَرَن Barana یعنی برنده

۲ فرایته Frāpayah ؟

۳ اودریه udrya ممکن است که معنی لفظی این کله چنین باشد: "کوه میان آب" یا کوه اَوَدَر udra که بمعنی سگ آبی است و در وندیداد فرکرد ۱۳ فقره ۵۱ و فرکرد ۱۴ فقره ۱ و غیره از آن سخن رفته و در سانسکریت udra مطلق جانور آبی است ۴ رَتَوَنَت Raevant این کله صفت است بمعنی با شکوه بسا در اوستا صفت مردمان یا ایزدان آمده غالباً با صفت فرهمند یا خرهمند یکجا استعمال شده چنانکه در ماه یشت فقره ۵ و تشریشت در تمام فقرات و زامیاد یشت فقره ۶۷ و غیره در پهلوی رایومند گویند کوه معروف رَتَوَنَت که جغرافیون ریوند ضبط کرده اند در خراسان است در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۸ آمده: "کوه ریوند در خراسان است در بالای آن آذر برزین برقرار شده است اسم ریوند بمعنی رایومند (شکوهنده) میباشد" باز در فقره ۳۴ همین فصل از بندهش مندرج است: کوه گناود (گنا باد) در نه فرسنگی طرف غربی یشت و یشتاسپان واقع است در آنجائی که محل آذر برزین مهر است" در فصل ۱۷ بندهش فقره ۸ آمده: "آذر برزین مهر تا زمان گشتاسب در گردش بوده پناه جهان میبود تا اینکه زرتشت انوشه روان دین آورد و گشتاسب دین پذیرفت آنگاه گشتاسب آذر برزین مهر را در کوه ریوند که آن را نیز یشت و یشتاسپان خوانند فرو نهاد" بنا بر این یشت و یشتاسپان که بمعنی یشت و پناه گشتاسب است اسم دیگری است از برای کوه ریوند

ریوند یکی از شهرهای معروف نیشابور یا ابر شهر بوده ابن رُسته (ص ۱۷۱) مینوسد: ابر شهرداری ۱۳ رستاق (مرب از روستاک پهلوی) و چهار طسوج (مرب از تسوک پهلوی در فارسی تسو) یعنی محل است ریوند یکی از آن چهار طسوج است (رجوع به Brāñfah von Marquart S. 74) این شهر بخصوصه بواسطه آذر برزین مهر که یکی از سه آتشکدهای معروف ایران قدیم بوده شهرت داشت مانند آذرگشسب شیز (در آذربایجان)

پیش از این مردمان بآنها نام دادند، از آنها گذشته بیندیشند؟ ۱ %

۷ پس این چنین ای سپنتمان زرتشت در هزار و دویست و چهل و چهار کوه ۲ %

۸ بهر اندازه که این کوهها امتداد یافته بهمان اندازه او (آفریدگار) آنها را بهره پیشوایان و رزمیان و برزیکران کله پرور بخش نمود ۳ %

❧ (کرده ۱ ❧) ❧

۹ فَرّ کیانی نیرومند مرزا آفریده را ما میستائم (آن فَرّ) بسیار ستوده زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است %

و آذر فرن یغ کاریان (در فارس) بسیار متبرک و زیارتگاه بود آذر برزین مهر آتش طبقه برزیکران و کشاورزان شمرده میشد در توضیحات فقره ۸ همین یشت از طبقات سه گانه ایران قدیم صحبت خواهیم داشت در فقره ۹ دوسیروزه و در فقره ۶ آتش نایش نیز از کوه ریوند یاد شده لابد ذکر اسم ریوند در این دو فقره باین مناسبت است که آتشکده آذر برزین مهر در آنجا بود زیرا که در همین فقره سیروزه بمناسبت همین روز ماه (آذر روز) با آذر درود فرستاده شده چنانکه ذکر کوه اسنوند که بقول بندهش محل آذر گشسب است در فقره ۹ سیروزه و فقره ۵ آتش نایش همین جهت است

۱ معنی این جمله اخیر درست معلوم نیست

۲ در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ البرز اساس شمرده شده و دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه دیگر از آن سرزده است بفصل ۸ بندهش نیز ملاحظه شود
۳ کلمات پیشوایان و رزمیان و برزیکران بحسب ترتیب بجای کلمات آثر و ن %
āthraavan رشتتر % rathashtar و واستریه % vāstrya
ترجمه شده که در پهلوی آتورنان، ارتشتاران، واستریوشان گویند در یسنا ۱۹ فقره ۱۷ یک طبقه دیگر که بیشتر % pistrā باشد (پیشه ور) و در پهلوی و یازند هتخشان گویند و از آن اهل حرفه و صنعت اراده کنند افزوده اند ولی اساساً مردم سه طبقه منقسم شده هتخشان را جزو واستریوشان میشمرند

سه آتشکده معروف عهد ساسانیان که آذر گشسب و آذر فرن یغ و آذر برزین مهر باشد بحسب ترتیب آتش پادشاهی و رزمیان و آتش آتوربانان یا پیشوایان دینی و آتش کشاورزان شمرده میشد در گاتها ص ۸۵-۸۹ از طبقات سه گانه صحبت داشتیم در این جا محتاج بتفصیل نیستیم بتوضیحات فقره ۶ بشماره ۳ نیز ملاحظه شود

راجع بفقره فوق در بندهش بزرگ مندرج است: «این کوهها آفریده شده تا ماه تقدیه آتوربانان و ارتشتاران و واستریوشان باشد» یعنی همه مردمان که به طبقه منقسم هستند ❧ در واقم این یشت از فقره ۹ شروع میگردد و آغاز کرده اول شمرده میشود

پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود، تباهاکار نابود خواهد گردید
فریفتار رانده خواهد شد انا رتوش ۱ ॐ

۱۳ برای شکوه و قرش من او را با ستایش بلند میستایم آن قر کیانی
نیرومند مزدا آفریده را با آب زور قر کیانی نیرومند مزدا آفریده را
مامیستایم با هوم آمیخته بشیر، با برسم، با زیان خرد، و کلام مقدس،
با گفتار و کردار و آب زور و کلام راستین
۲ ې ینکبه هاتم

﴿کرده: ۲﴾

۱۴ قر کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستایم (آن قر) بسیار ستوده
زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ې
۱۵ (فری) که از آن امشاسپندان است (آن) شهریاران، تند دیدگان،
بزرگواران، بسیار توانایان، دلیران، اهورائی، زوال ناپذیر مقدس ۳ ې

۱ انا رتوش ې این کلمات که در این فقره و در انجام فقره ۹۰ نیز دیده
میشود جزء دعای معروف یثا اهو و یر یو انا رتوش می باشد که
ې Yatha ahū vairyō atha ratuṣ می باشد که
در آخر فقرات یشتها تکرار شده است ولی معمولاً در هرجائی که آمده با کلمات آغازش که
یثا اهو و یر یو باشد شروع شده نه با چهارمین و پنجمین کلماتش که انا رتوش باشد شاید این
سهوازی این جا برخاسته باشد که کلمه پیش از انا رتوش را سهواً و یر یو vairyō خوانده و نوشته اند
بجای اینکه بنابر صواب مَثِرِیو مَثِرِیو (مَثِرِیو مَثِرِیو) که بمعنی فریفتار و ناپاک
و بزهکار است بخوانند و بنویسند و بعد بدون اینکه ملتفت باشند کلمات انا رتوش را که در دعای
معروف بعد از کلمه و یر یو می آید اضافه کرده اند در نسخ خطی یشتها در برخی مَثِرِیو نوشته شده
و در برخی دیگر و یر یو مسلّم است که مَثِرِیو درست و مناسب است بهرحال از انا رتوش
همان یثا اهو . . . اراده کرده اند و این دعا اصلاً جزو این یشت نیست بعدها این دو فقره
افزوده شده است رجوع شود به
Die Drei Yasht von Geldner S. 41

Die yasht's des Avesta von Lommel S. 177

و به

۲ این فقره در انجام کرده های دیگر تکرار میشود

۳ این فقره و دو فقره بعد بعینه مثل فقرات ۸۲-۸۴ فروردين یشت است تمام فقرات

کرده ۲ راجع است بامشاسپندان

۱۶ که هر هفت هماندیشه اند، که هر هفت همگفتار اند، که هر هفت همکردار اند
 آنان را یک پندار، یک گفتار، یک کردار است، آنان را یک پدر
 و یک سرور است، اوست دادار اهورا مزدا °

۱۷ یکی از آنان بروان دیگران نکران است (روانی که) پندار نیک اندیشد،
 بگفتار نیک اندیشد، بکردار نیک اندیشد، بگرزمان (بهشت) اندیشد،
 راه آنان روشن است هنگامی که بسوی آب زور پرواز میکنند °

۱۸ که آفرینش اهورا مزدا را، دادار، 'مصور' سازنده، نگهبان را یاور
 و پناه هستند °

۱۹ اینا نندکسانی که گیتی را بنا بخواهش شاف نو سازند (یک کیتی) پیر
 نشدن، نمردن، نگندیدن، نیوسیدن، جاودان زنده، جاودان بالنده
 و کامروا در آن هنگامی که مردگان برخیزند (و) بزرندگان بیمرگی روی کند
 پس آنگاه او (سوشیانت) بدر آید، و جهان را بارزوی خویش تازه کند °

۲۰ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد . . .
 برای شکوه و قرّش . . . °

﴿کرده ۳﴾

۲۱ قرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را مامیستائیم (آن قرّ) بسیار ستوده،
 زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است °
 ۲۲ (قرّی) که از آن ایزدان میتوی و جهانی است و بسوشیانت های زائیده شده
 و (هنوز) زائیده نشده که نو کنند گانند متعلق است ° ۲

۱ فقرات ۱۹-۲۰ مثل فقرات ۱۱-۱۳ میباشد

۲ در این جا سوشیانتها بصیغه جمع آمده و از آنان مطلق سود رسانندگان و رهاندگان
 که تجدیدی بجهان بخشند اراده شده خواه سوشیانت های زائیده شده (زات = سوشیانت = زاده)
 یعنی آنانی که بوده و هستند و خواه سوشیانت های که هنوز زائیده نشده (آزات = سوشیانت = آزاد)
 و بعدها یا برصیغه وجود خواهند گذاشت

- ۲۳ اینانند کسانی که گیتی را بنا بخواهندشان نوسازند ۱ ۰۰
- ۲۴ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد ۰۰
- برای شکوه و قرّش ۰۰

﴿کرده: ۴﴾

- ۲۵ قرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن قرّ) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۰۰
- ۲۶ (قرّی) که دیر زمانی از آن هوشنگ پیشدادی بود ۲ چنان که او بهفت کشور (بوم) پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، جادوان، پریها، کاویهای ستمگار و کریانها (دست یافت) که دو نلک از دیوهای مازندران و دروغپرستان ویران (دیلیم = کیلان) را برانداخت
- برای شکوه و قرّش ۳ ۰۰

﴿کرده: ۵﴾

- ۲۷ قرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن قرّ) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۰۰
- ۲۸ (قرّی) که از آن تهمورث زیناوند بود ۴ چنان که او بهفت کشور پادشاهی کرد به دیوها، مردمان، جادوان، پریها، کاویهای ستمگار و کریانها (دست یافت) ۰۰
- ۲۹ چنان که او بهمه دیوها و مردمان، بهمه جادوان و پریها چیرگشت که او اهریمن را بیبکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه (اتشاء) زمین همیراند
- برای شکوه و قرّش ۳ ۰۰

۱ فقرات ۲۳-۲۴ مثل فقرات ۱۱-۱۳ میباشد

۲ راجع بهوشنگ پیشدادی بجلد اول ص ۱۷۸-۱۸۸ ملاحظه شود

۳ مثل فقره ۱۳

۴ راجع به تهمورث زیناوند یعنی مسلح بهمین جلد ص ۱۳۸-۱۴۴ ملاحظه شود

❦ (کرده: ۶) ❦

۳۰. فَرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فَرّ) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ☞

۳۱. (فَرّی) که دیر زمانی از آن جشید دارند؛ کله خوب بود^۱ چنان که
او بهفت کشور پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، جاودان، پریها کاهیهایی ستمگار
و کریانها (دست یافت) ☞

۳۲. کسی که بر گرفت از دیوها هر دو را: ثروت و سود را: هر دو را
فراوانی و کله را: هر دو را: خوشنودی و سرفرازی را در هنگام
پادشاهی او خوراک و آشام فاسد نشدنی بود، جانوران و مردمان هر دو
فنا ناپذیر بودند، آنها و گیاهها هر دو خشک نشدنی بود ☞

۳۳. در هنگام پادشاهی او نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ (و)
نه رشک آفریده دیو (این چنین بود) پیش از اینکه او دروغگو بد،
پیش از اینکه او بسخن نادرست دروغ پردازد ☞

۳۴. پس از آنکه او بسخن نادرست دروغ پرداخت فَرّ از او آشکارا بیبکر
مرغی بیرون شتافت وقتی که جشید دارند؛ کله خوب دید که فَرّ بگست
افسرده (و) سرگشته همیگشت در مقابل دشمنی فرومانده زمین
پنهان شد ☞

۳۵. نخستین بار فَرّ بگست، آن فَرّ جشید (و) فَرّ جم پسر ویونکهان بیبکر
مرغ وارغ^۲ بیرون شتافت، این فَرّ را مهر دارند؛ چراگاههای فراخ
بر گرفت، آن مهر نیز گوش هزار چالاکي دارند، مهر شهریار همه ممالک را
ما میستائیم که او را اهورا مزدا فرهمندترین ایزدان مینوی بیافرید ☞

۱ در خصوص جشید پسر ویونکهان بجلد اول ص ۱۸۸-۱۸۰ ملاحظه شود

۲ راجع به مرغ وارغ^۲ (واسطه) (شاهین) صفحه ۱۱۳ و بتوضیحات فقره ۱۹

بهرام یشت و بمقاله "مندرجات زامیاد یشت" ص ۳۱۷ ملاحظه شود

۳۶ دومین بار فرّ بگسست، آن فرّ جشید (و) فرّ جم پسر و یونگهان پیبکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فرّ را پسر خاندان آبتین، فریدون برگرفت^۱ چنان که او در میان مردمان پیروزمند پیروزمندترین بود - گذشته از زرتشت -

۳۷ که ازی دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه گله، شش چشم هزار دستان را شکست داد، این دروغ بسیار قوی دیو آسا (و) خبیث فریفتار جهان این دروغ بسیار زورمند را که اهریمن بر ضد جهان مادی بیا فرید از برای فناء جهان راستی^۲ ۰

۳۸ سومین بار فرّ بگسست، آن فرّ جشید (و) فرّ جم پسر و یونگهان پیبکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فرّ را گر شاسب دلیر (نرمنش) برگرفت^۳ زیرا که او از پرتو رشادت مردانه در میان مردمان زورمند زورمندترین بود - گذشته از زرتشت - ۰

۳۹ زیرا که زور (و) رشادت مردانه بدو پیوست رشادت مردانه را ما میستائیم (آن رشادتی) که بر یا ایستاده، بیخواب و نیز در تخت آرمیده بیدار است (آن رشادتی) که بگرشاسب پیوست ۰

۴۰ کسی که از در شاخدار را کشت، که اسبها را فرو میبرد، مردمان را فرو میبرد (آن ازدر) زهر آلود زرد رنگ را که از او زهر ار شکم، بینی و گردن روان بود، که از او زهر زرد بیلندی یک ارش روان بود

۱ راجع فریدون پسر آبتین بجلد اول ص ۱۹۱-۱۹۰ ملاحظه شود

۲ این فقره مثل فقره ۸ یسنای ۹ میباشد که در فقره ۳۴ آبان یشت و فقره ۱۴ گوش یشت و فقره ۲۴ رام یشت نیز تکرار شده است درخصوص ضحاک بجلد اول ص ۱۸۸-۱۹۱ ملاحظه شود

۳ راجع بگرشاسب و ازدر شاخدار و رقبای وی که در فقرات ۴۰-۴۴ از آنان سخن رفته بجلد اول ص ۱۹۰-۲۰۷ ملاحظه شود

که بر او گر شاسب در (دیک) فلزی خوراک بیمروز (ظهر) میبخشت
این زیانکار از گرما تا فته عرق کرد از زیر دیک بجست و آب جوشان
فروریخت، گر شاسب دلیر را هراس فرا گرفته خود بکنار کشید ☉

۴۱ کسی که کندرب زرین پاشنه را کشت، که با پوزه گشوده از برای
تباه کردن جهان مادی راستی برخاسته بود، کسی که نه سرپنیه را کشت
و پسران نیویک را و پسران داشتیانی را، کسی که هیتاسپ
زرین تاج را کشت و ورشو از خاندان دانی را و پیتئون بسیار
پری دوست را ☉

۴۲ کسی که آرزو شمن رشادت مردانه دارنده را کشت (آن) دلیر، ۱
زیرک، کجروش، بیدار، پیش تا زنده را که بازیشت ۲
در هنگام رزم (بود) ☉

۴۳ کسی که سناویدک را کشت که شاخدار (بود) و دست سنگین داشت
او در انجمن چنین میگفت: من (هنوز) تا بالغ (نابرجا) هستم نه برنا
وقتی که من برنا شوم زمین را چرخ (خود) کنم، آسمان را
گردونه کنم ☉

۴۴ من سپنت مینو را از گرزمان روشن بزیر خواهم کشید، اهریمن را
از دوزخ تیره بیالا خواهم برد اینان: سپنت مینو و اهریمن باید
گردونه مرا بکشند، اگر گر شاسب دلیر مرا نکشد، او را گر شاسب
دلیر کشت جان از او بگرفت و قوه زندگایش را نابود ساخت
برای شکوه و فرش ۳ ☉

۱ بجای قاط از دو کله معنی ای بر نیاید

۲ در این جا سه کله خراب شده است بواسطه این کلمات خراب شده از سایر کلمات هم

معنی مناسبی بدست نیاید

۳ مثل قره ۱۳

﴿کرده ۷﴾

۴۵ فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی^۱ را اما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ॥

۴۶ از برای این (فر) بدست نیامدنی سپنت مینو و آنکره مینو (اهریمن) کوشیدند هر یک از دو چالاک ترین پیک از پی فرستاد، سپنت مینو پیک (خود) وهومن (منش نیک) و اردیبهشت (بهترین راستی) و آذر اهورا مزدا را فرستاد اهریمن پیک (خود) آک من (منش زشت) و خشم خونین سلاح و اژدهاک (ضحاک) و سپتیور ارّه کننده جم را فرستاد^۲ ॥

۴۷ پس آنگاه آذر مزدا اهورا پیش خرامید و این چنین اندیشه کنان: این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او اژدهاک سه پوزه زشت نهاد بشتافت این چنین ناسزا گویان *

۴۸ پس رو، این را دانسته باش تو ای آذر مزدا اهورا، اگر تو این (فر) بدست نیامدنی را بچنگ آوری هر آینه من ترا یکسر نابود سازم بطوری که تو توانی در روی زمین اهورا آفریده روشنائی دهی. از برای نگهداری کردن جهان راستی آنگاه آذر در اندیشه از خطر زندگی دستها و پس کشید چه اژدهاک سهمکین بود ॥

۱ در آغاز فقرات کرده ۷-۹ برخلاف آغاز فقرات کرده های دیگر این یشت فر با صفت کیایی نیامده بلکه با صفت آخوارت *axvareta* که در پهلوی آگرفت ترجمه شده آورده شده است این صفت که بمعنی بدست نیامدنی و نگرفتنی است باین مناسبت است که فر در کرده های ۷-۹ موضوع ستیزه خواستاران است و هنوز پس از گرشاسب بکسی تعلق پیدا نکرده

۲ راجع به سینور کسی که جشید را با ارّه بدونیم نمود بجلد اول ص ۱۸۷ ملاحظه شود

۴۹ پس از آن اژدهاك سه پوزه زشت نهاد بشتافت این چنین اندیشه كننا :
این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او آذر مزدا اهورا
برخاست باین سخنان گویا *

۵۰ پس رو، این را دانسته باش تو ای اژدهاك سه پوزه، اگر تو این (فر)
بدست نیامدنی را بچنگ آوری هر آینه من ترا از پی بسوزانم.
در روی پوزه تو شعله بر انگیزم بطوری که تو توانی در روی زمین
اهورا آفریده خروج کنی از برای تباہ کردن جهان راستی آنگاه
اژدهاك در اندیشه از خطر زندگی دستها را پس کشید چه آذر
سهمکین بود ❀

۵۱ این فر بدریای فراخکرت جست آنگاه آپم نیات^۱ نیز اسب فوراً او را
دریافت آپم نیات نیز اسب آرزوی داشتن آن نمود این فر بدست
نیامدنی را من خواهم گرفت از تك دریای ژرف، از تك دریاهای
ژرف ❀

۵۲ سرور بزرگوار شهریار شیدور آپم نیات نیز اسب را ما میستائیم، آن دلیر
استغاثه اجابت کننده را

(و آن) کسی که بشر را بیا فرید، که بشر را ساخت و آن ایزد آب را
که نیکو بشنود هر آنگاه وی را بستانند ❀

۵۳ پس باید هر يك از شما مردمان، چنین گفت اهورا مزدا، ای زرتشت پاك،
خواستار فر بدست نیامدنی باشد او از بخشش پاداش درخشان آتربانی
بهره مند گردد^۲ او از بخشش پاداش فراوان آتربانی بهره مند گردد
او از بخشش آتربان (بهره مند گردد) ❀

۱ در خصوص آپم نیات، فرشته آب رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۰۹
۲ یعنی کسی که دارای فر ایزدی گردد پاداش درخشانی که از برای يك آتربان
یا پیشوای دینی مقرر گردیده، خواهد رسید

۵۴ او از ارت^۱ بسیار رفاهیت بخشند. ۲ بهره مند گردد که ستور و علوفه ارزانی دارد پیروزی همه روزه از آن او شود که بانیرو شکست دهد و بیش از سالی (طول کشد) و از این پیروزی برخوردار او بشکر خونین چیر شود، و از این پیروزی برخوردار او همه دشمنان را شکست دهد برای شکوه و قشش من او را بانماز بلند و آب زور میستایم آن فر زورمند مزدا آفریده بدست نیامدنی را فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی را ما میستایم باهوم آمیخته بشیر، با برسم، بازبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و کلام راستین ینکبه هاتام

﴿کرده: ۸﴾

۵۵ فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی را ما میستایم (آن فر) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۵۶ که افراسیاب تورانی نابکار از دریای فراخکرت آرزوی داشتن آن میکرد، برهنه (شده) رختها را او بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که با قوام ایرانی کنونی و بعد و بزرگشت پاک متعلق است او شناور بسوی فر شتافت این فر تاختن گرفت، این فر بدر رفت از آنجاست که این آبشار^۳ نامزد بدریاچه خسرو^۴ از دریای فراخکرت برخاست ۵۵

۱ ارت فرشته توانگری است رجوع شود بمقاله ارت ص ۱۷۹-۱۸۰

۲ بجای تقاط از کله که سیار داشت در سده ۱۰۰۰ معنی ای بر نیاید

۳ کله که به آبشار ترجمه شده در متن آپ غزار ghzāra اما آمده در آبان یشت فقره ۱۰۱ و تیر یشت فقره ۴۶ و رام یشت فقره ۲۷ نیز بهیئت کله برخوردیم این کله را که مرگب است از آپ (آب) و غزار ghzar = ژغر zghar یعنی ریختن و روان شدن میتوان به رود و جویبار هم ترجمه نمود اما آبشار درست معنی تحت اللفظی آپ غزار میباشد. بهر حال از این کله در فقره فوق شعبه آپا اراده شده که از دریای فراخکرت آمده دریاچه خسرو را ساخته است رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۷ و توضیحات فقره ۲۷ رام یشت در صفحه ۱۵۰ همین جلد

۴ دریاچه خسرو قول بندهش فصل ۲۲ فقره ۸ در پنجاه فرسنگی دریاچه چچست (ارمیه) است رجوع بمقاله کبیسرو ص ۲۵۶

۵۷ آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: اِیْثَ، اِیْثَ، اِیْثَ رِیْشَنَ، آهْمائی^۱ من نتوانستم این فر را برابیم (فری) که باقوام ایرانی کنونی و بعد و بزرشت پاک متعلق است ॐ

۵۸ من اینک همه تر و خشک را (از) بزرگ (و) نیک و زیبا بهم در آمیزم، اهورا مزدا بتنگنا در آید ۲. آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند خود را بدریای فراخکرت انداخت ॐ

۵۹ پس دومین بار برهنه (شده) رختها را او بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که باقوام ایرانی کنونی و بعد و بزرشت پاک متعلق است او شناور بسوی فر شتافت این فر ناخن گرفت این فر بدر رفت از آبجاست که این آبشار نامزد بدریاچه و نکهزده^۲ از دریای فراخکرت برخاست ॐ

۶۰ آنگاه ای سپنتمان زرتشت افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: اِیْثَ اِیْثَ رِیْشَنَ آهْمائی^۳ اَوَئْثَ اِیْثَ رِیْشَنَ کَهْمائی^۴ من نتوانستم این فر را برابیم (فری) که باقوام ایرانی کنونی و بعد و بزرشت پاک متعلق است ॐ

۱ این کلمات باضافه چند کلمه دیگر در فقرات ۶۰ و ۶۳ دارای معنی ای نیست بسا در نسخه بدلها با ملاء مختلف ضبط شده اصلاً از این کلمات که بایستی ناسزاهای افراسیاب تورانی باشد معنی ای اراده نکرده اند در هر بار که افراسیاب از گرفتن فر نومبد گشت از شدت غضب چنین موهومات و مهلاتی بزبان راند و فر را قرین نمود رجوع شود به Arianische Forschungen von Bartholomae I Heft; S. 182

۲ بجای قاط از چند کلمات معنی درستی برنیاید

۳ و نکهزده و اوسون و دوسون Vanhazdāh صفت است بمعنی «بهتر دهند» و «بکوتربخشند» همین معنی در رینا ۶۵ فقره ۱۲ استعمال شده و در پهلوی وه دهک ترجمه گردیده است در فقره فوق اسم دریاچه است اما تعین آن غیر ممکن است با هیچیک از اسامی دریاچهائی که در فصل ۲۲ بندهش ضبط شده شباهتی ندارد
۴ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷

۶۱ من اینک همه تروخشک را (از) بزرگ (و) نیک و زیبا بهم در آمیزم
اهورا مزدا بتنگنا در آید^۱ آنگاه ای سپنتمان زرتشت افراسیاب
تورانی بسیار زورمند خود بدریای فراخکرت انداخت °

۶۲ پس سومین بار او رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری)
که باقوام ایرانی کنونی و بعدو بزرشت یاک متعلق است او شناور بسوی فر
شتافت این فر ناختن گرفت، این فر بدر رفت، از آنجاست که این
آبشار نامزد بدریاچه آوژ دان و ن^۲ از دریای فراخکرت برخاست °

۶۳ آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای
فراخکرت بیرون آمد، سخن ناسزا بزبان راند: ایت ایت پشن آهمائی
آوژ ایت ایت پشن آهمائی آویره ایت ایت پشن آهمائی^۳

۶۴ او نتوانست این فر را برآید (فری) که باقوام ایرانی کنونی و بعدو بزرشت
یاک متعلق است

برای شکوه و قرش °

﴿کرده ۹﴾

۶۵ فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی را ما میستائیم (آن فر) بسیار
ستوده، زبردست، پرهیزگار کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است °

۶۶ که از آن کسی است که شهریاری وی از آنجائی که رود هلمند
دریاچه کیانسه را تشکیل میدهد برخاسته، در آنجائی که کوه
اوشیدم^۴ واقع است و از گردا گرد آن آب بسیاری از کوهها آمده
بام سرا زیر میشود °

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۸

۲ آوژدان و ن^۳ «Awzdanvan» تعین محل این دریاچه غیر ممکن است
بقول بارتولومه یعنی «دارنده رود آب»^۴ Altira. wörterb von Bartho. S. 99.

۳ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷

۴ مثل فقره ۵۴

۵ راجع برود هلمند و دریاچه کیانسه که آبش از هلمند است و کوه اوشیدم که
ظاهر آن سرچشمه هلمند است بمقاله هامون ملاحظه شود

۶۷ بآن (دریاچه کیانیسه) فرود ریزد، بسوی آن روان گردد: خواسترا،^۱
 هوسپا،^۲ فردنا،^۳ و آن خوارنکھشتی^۴ زیبا، و آن اوشتویتی توانا^۵

۱ خواسترا در این فقره از هشت رود دیگر اسم برده شده که مانند هلمند به هامون میریزد. برخی از آنها را اشتین Stein با اسامی حالیه رودهای افغانستان که به هامون میریزد مطابق کرده است (Mark Aurel Stein: Academy 1885, 16 Mai) اینك خواسترا Xvāstra: این کلمه صفت است یعنی دارنده چمن خوب یا دارای چراگاه خوب چنانکه در یسنا ۶۸ فقره ۱۵ آمده غالباً این صفت از برای ایزد رام آورده شده و در مغله ویو=اندروای (فرشته هوا) صفحه ۱۳۵ از آن صحبت داشتهیم خواسترا در این فقره بترکیب تألیث اسم رودی است که حالیه خاش رود گویند از طرف شرقی بدریاچه هامون میریزد از سرچشمه اش که کوههای ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۳۸۰ کیلومتر است

Geogra. von Iran von Geiger im Gir. Phi. II B. S. 879

۲ هوسپا Hvāspā این کلمه نیز صفت است یعنی کسی که اسبش خوب است در فقره ۷۶ مهر یشت باین معنی استعمال شده و در فقره ۱۲۲ فروردین یشت اسم یکی از پارسایان است که بفروهرش درود فرستاده شده در فرس هخامنشی نیز هواسپ (huvaspa) آمده داریوش در کتیبه خرابه تخت جشید میگوید پارس دارای اسبهای خوب (هواسپ) و مردمان خوب است هوسپا در این جا اسم رودی است بطلمیوس یونانی جغرافی نویسنده قرن دوم میلادی آن را خواسپ Xoāspa ضبط کرده حالیه خوس پاس گویند رودی است که از طرف شرقی به هامون ریخته میشود

۳ فردنا Fradathā این کلمه بمعنی فزایش و بالاش یا ترقی و نمو است مکرراً باین معنی در اوستا استعمال شده از آنجمله در اشنادیشت فقره ۶ در ترجمه پهلوی اوستا فراخ دهشتی ترجمه شده است در این جا رودی است که از طرف شمال شرقی بدریاچه هامون میریزد اینك فراه رود گویند طول این رود از سرچشمه اش که کوههای ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۵۰۰ کیلومتر است شهر فره یا فراه که در کنار همین رود واقع است معروف است کلبه جغرافی نویسان کجایش از آن ذکر کرده اند این شهر پس از خرابیهای چنگیز دیگر آبادی و اهمیت قدیمش نرسید

۴ خوارنکھشتی Xvarenanhaiti این کلمه هم مانند کلمات پیش مؤنث است ترکیب مذکر آن خوارنکھونت Xvarenanhaiti: بمعنی فرهند و شکوهند است پلینیوس رومی Plinius (۷۹-۲۳ میلادی) آن را فرنکوئیس Phrnacotis ضبط کرده امروزه هر رود یا هاروت نامیده میشود طول آن از سرچشمه اش که سیاه کوه باشد تا هامون ۳۵۰ کیلومتر است

۵ اوشتویتی Uštavaiti ترکیب مؤنث کلمه اشتونت Uštavaiti: میباشد که صفت است بمعنی «دارنده آنچه آرزو شده بود» اوشتویتی نیز اسم زن پارسائی است که در فقره ۱۳۹ فروردین یشت از او یاد شده است در این جا رودی است که به هامون میریزد تعیین آن ممکن نیست

و اوروژا^۱ دارند؛ چراگاه بسیار، و ارزی،^۲ زرَنومئیتی^۳
 بآن فروریزد، بسوی آن روان گردد هلمند باشکوه و فرهمند که امواج
 سفید بر انگیزد که طغیان کند. ۵۰

۶۸ نیروی اسبی از آن اوست، نیروی شتری از آن اوست، نیروی مردی از آن
 اوست، فرکیانی از آن اوست، چندان فرکیانی در آن است، ای زرتشت
 پاک، که اینجا ممالک غیر ایرانی را کدده و غرقه تواند ساخت ۴ ۵۰

۶۹ پس آنگاه در آنجا آنان (ممالک یا اقوام) سرکشته کردند، کرسنگی و
 تشنگی دریابند، سرما و کرما دریابند، اینچنین فرکیانی پناه اقوام
 ایرانی و جانوران پنجگانه است^۵ از برای یاری مردان پاک و دین
 مزدیسنا

برای شکوه و قرشی . . . ۶

﴿کرده: ۱۰﴾

۷۰ قرکیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده،
 زبردست، پرهیزگار، کارگر چیست را که برتر از سایر آفریدگان است ۵۰

۱ اوروژا Urvadhā رودی است که به هامون میریزد؟

۲ ارزی Erezī رودی است که به هامون میریزد؟

۳ زرَنومئیتی Zarenumaiti ترکیب مؤث صفت زرَنومنت
 شده، که بمعنی زرمند یا دارای زراست میباشد از زرَنومنت در خورشید نیاش فقره ۸
 یاد شده و آن اسم دریاجه یا آبگیری است در بندهش فصل ۲۲ فقره ۶ آمده که دریاجه
 زَرینمند در همدان است در فصل ۲۰ بندهش فقره ۳۴ آمده هلمند را زَرینمند مینامند
 شکی نیست که این دو رود یکی در همدان و دیگری در سیستان، مربوط بهمیدگر نیست
 حداله مستوفی در نثرته القلوب صفحه ۲۱۶ مینویسد که آب زنده رود یا زاینده رود اصفهان
 را نیز زرین رود گویند شاید که زرَنومئیتی در فقره فوق زامیاد یشت رودی باشد مثل
 ارغنداب که برود هلمند پیوسته بد دریاجه هامون میریزد و بهین مناسبت در بندهش رود هلمند
 نیز زَرینمند خوانده شده است

۴ این فقره راجع است به رود هلمند

۵ راجع به جانوران پنجگانه بتوضیحات فقره ۱۰ فروردین یشت در ص ۶۱-۶۳ همین
 جلد ملاحظه شود

۶ مثل فقره ۱۳

۷۱ که به کیتباد پیوست و به کی ایپوه و به کیکاوس و به کیارش و به کی پشین
و به کی بیارش و به کی سیاوش تعلق داشت ۱ °

۷۲ بطوری که همه آنان کیانیان چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزگار،
همه بزرگ منش، همه چست، همه بیباک شدند
برای شکوه و قزّش ۲ °

﴿کرده ۱۱﴾

۷۳ قزّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است °

۷۴ که به کیخسرو تعلق داشت از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش، از برای
پیروزی اهورا آفریده اش، از برای برتری فائش، از برای حکم خوب
مجری شده اش، از برای حکم تغییر ناپذیرش، از برای حکم مغلوب نشد نیش
و از برای شکست فوری دشمنان از او °

۷۵ از برای قوت سالم و از برای قزّ مزدا آفریده و از برای تندرستی،
از برای فرزندان نیک باهوش دانای زبان آور، مقتدر روشن چشم،
از احتیاج رهانده دلاور، از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین
زندگی (بهشت) غیر قابل تردید °

۷۶ از برای سلطنت درخشان، از برای مدّت زندگانی بلند، از برای همه
خوش بختیها، از برای همه درّمانها ۳ °

۷۷ بطوری که کیخسرو به (دشمن) نابکار مسلط شد، در طول میدان تکاپو
بکمیّنگاه دُچار نکردید در هنگامی که (دشمن) زیانکار مگار سواره بندش

۱ راجع باین ناموران بمقاله کیانیان ص ۲۲۴-۲۲۶ ملاحظه شود

۲ مثل فقره ۱۳

۳ فقرات ۷۴-۷۶ مثل فقرات ۱۳۳-۱۳۵ فروردین یشت است رجوع شود بتوضیحات

آنها در صفحات ۱۰۳-۱۰۴

و بکام خواستار در آمدند چنانکه اراده من اهورامزدا
و دین مزدیسنا بود
برای شکوه و قرض . . . ۱ ۰۰

﴿کرده: ۱۳﴾

۸۳ فرکیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۰۰

۸۴ که بکی گشتاسب تعلق داشت، کسی که بحسب دین اندیشیده، بحسب دین
سخن گفت، بحسب دین رفتار کرد بطوری که او این دین را بستود،
دیوهای دشمن را از پاکان (مقدسین) براند ۰۰

۸۵ کسی که باکرز سخت از برای راستی راه آزاد جست، که با کرز سخت از برای
راستی راه آزاد یافت که بازو و پناه این دین اهورائی زرتشت بود °

۸۶ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود پایدار ساخته از بند برهانید
آن را در میان جای داد (آن دین) فرمانگزار مزرک نلغزیدنی پاک را
که ازستور و چراگاه برخوردار است که ازستور و چراگاه آراسته است ۲ ۰۰

۸۷ کی گشتاسب دلیر به تریاونت بدآئین چیرشد و به پشن دیویسنا و به ارجاسب
دروغپرست (دروغ) و بسایر خبیونهای مفسد و بد کنش ۳ ۰۰
برای شکوه و قرض . . . ۱ ۰۰

۱ مثل فقره ۱۳

۲ فقرات ۸۵-۸۶ مثل فقرات ۹۹-۱۰۰ فروردین یشت است رجوع شود بتوضیحات
آنها در صفحه ۸۴ در همین جلد

۳ راجع گشتاسب و رقباي وي تریاونت و پشن و ارجاسب و قبیله خبون توران بتوضیحات
فقره ۱۰۹ آبان یشت در جلد اول و بمقاله کی گشتاسب در همین جلد ملاحظه شود «دین را
در میان جاداد» یعنی بمقام برازنده خود رسانید و سر آمد سایر دینها ساخت

﴿کرده: ۱۴﴾

۸۸ قَر کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۰

۸۹ که به سوشیانت پیروزمند و سایر دوستانش تعلق خواهد داشت^۱ در هنگامی
که گیتی را نو سازد (یک گیتی) پیر نشدنی، نمردنی، نکندیدنی،
نیوسیدنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا، در آن هنگامی که
مردگان دگر باره برخیزند (و) بزندگان بیمارگی روی کنند، پس آنگاه
او (سوشیانت) بدرآید و جهان را بآرزوی خود تازه کند ۰

۹۰ پس جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد، دروغ دگر باره بهمان
جائی رانده شود که از آنجا از برای آسیب رساندن بر راستی پرستان و نژاد
و هستی وی آمده بود، تباهاکار نابود خواهد گردید فریفتار رانده خواهد شد
آثار توش^۲

برای شکوه و قرش ۳ ۰

﴿کرده: ۱۵﴾

۹۱ قَر کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده
زبردست پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۰

۱ دوستان و یاران سوشیانت جاودانیانی هستند که در روز واپسین برخاسته رستخیز خواهند، برانگیخت و سوشیانت را در کار نو نمودن جهان و تازه ساختن گیتی یاری خواهند کرد و از برتو فر آیزدی که با آنان است دروغ رخت برسته زندگی راستی جاودانی و مینوی روی خواهد نمود در بندهش فصل ۳۰ قمره ۱۷ یا نزده تن مرد و یا نزده تن زن از یاران سوشیانت شمرده شده اند اسامی برخی از آنان در کتب پهلوی ذکر شده از آنجمله اند کیخسرو و نرسی و طوس و گودرز و پشتون و اغریث و گرشاسب سام و غیره

۲ فقرات ۸۹-۹۰ مثل فقرات ۱۱-۱۲ همین یشت است از برای توضیحات آثار توش^۳

بفقرات مذکور ملاحظه شود ص ۳۳۳

۳ مثل قمره ۱۳

۹۲ در هنگامی که استوت اِرت، بیک مزدا اهورا، پسرویسپ تئور و ئیری^۱ از آب کیانسیه بدرآید، گرز پیروزمند آژنده، (گرزی) که فریدون دلیر داشت در هنگامی که اژی دهاک (ضحاک) کشته شد °

۹۳ که افراسیاب تورانی داشت در هنگامی که زنگیاب^۲ دروغگو کشته شد، که کیخسرو داشت در هنگامی که افراسیاب تورانی کشته شد، که کی گشتاسب داشت (آن) آموزگار راستی از برای سپاهش، با این (گرز) او (استوت اِرت) دروغ را اینجا از کیتی راستی بیرون خواهد کرد °

۹۴ او (استوت اِرت) با دیدگان خرد بنگرد، همه آفریدگان او نگاه خواهد کرد. °
آنچه زشت نژاد است، او با دیدگان بخشایش سراسر جهان مادی را خواهد نگرست و نظرش سراسر جهان را فنا نا پذیر خواهد ساخت °

۹۵ یاران استوت اِرت پیروزمند بدر خواهند آمد، نیک پندار، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخن دروغ بزبان نیاورند در مقابل آنان خشم خونین سلاح بی قَر و بگریز نهد راستی بدروغ زشت تیره بد نژاد غلبه کند °

۱ در خصوص استوت اِرت که آخرین موعود مزدیسناست و دو برادر دیگرش که پیش از او ظهور خواهند نمود در توضیحات فقره ۱۱۰ فروردین یشت و از مادرهای آنان در توضیحات فقره ۱۴۲ همان یشت صحبت داشتیم و علاوه در صفحات اخیر مقاله هامون و در توضیحات فقره ۱۰ همین یشت باز از سوشیانت و رستخیز بحث نمودیم فقط در اینجا یاد آور میشویم که مادر استوت اِرت به اِزردت فذری موسوم است و ویسپ تئور و ئیری عنوان اوست یعنی همه را شکست دهند. رجوع شود به صفحه ۱۰۸ در همین جلد

۲ در متن زئینگاو 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎 Zainlgao یکی از دشمنان ایران بوده که بدست افراسیاب کشته شد معنی لفظی آن معلوم نیست اما یوستی Yusti چنین معنی کرده: دارنده گاو زنده Iranisches Namenbuch S. 496 به صفحه ۲۲۸ این کتاب نیز ملاحظه شود

۹۶ منش بد شکست خواهد یافت، منش خوب بآن چیر شود. (سخن) دروغ گفته شده شکست خواهد یافت، سخن راست گفته شده بآن چیر خواهد شد. خرداد و امرداد^۱ هر دو را شکست دهند: گرسنگو و تشنگی را، خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند. اهریمن ناتوان بد کنش رو بگریز خواهد نهاد

برای شکوه و قرّش ۲ ۰۰

یتا اهو و ئیریو (دوبار)

درود میفرستم بکوه مزدا آفریده سهولت اشا (رفاهیت راسی) بخشنده اوشیدرن و بفر کیانی مزدا آفریده و فر مزدا آفریده بدست نیامدنی^۳ اشم وهو

اهمائی ریشچه ۴ ۰۰

۱ امشاسپند خرداد درجهات خاکی نکهبان آب و امرداد یاسبان گیاه است دیو تشنگی شوروی ۴۰۰۰۰۰۰۰ Taurvi رقیب خرداد و دیو گرسنگی زبیریچ ۴۰۰۰۰۰۰۰ airica رقیب امرداد شمرده شده اند رجوع شود بجلد اول ص ۹۵-۹۶

۲ مثل فقره ۱۳

۳ رجوع شود بتوضیحات سرآغاز این یشت

۴ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها در جلد اول ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هر مزدیشت

هوم

در سراسر اوستا غالباً از هئومَ *haoma* که در وید کتاب مقدس برهمنان سومَ *Soma* میباشد سخن رفته در یشتها مکرراً بآن برخوردیم از آن جمله در مهر یشت فقرات ۸۸-۹۰ و بهرام یشت فقره ۵۷ و ارت یشت فقره ۵ در جلد اول یشتها در صفحات ۴۷۱-۴۷۳ از این گیاه که نزد ایرانیان و هندوان مقدس شمرده میشود تا باندازه که از برای فهم برخی از فقرات یشتها لازم بوده صحبت داشتیم. همچنین در گوش یشت فقره ۱۸ و در ارت یشت فقره ۳۷ از هوم پارسا که در شاهنامه نیز از او اسم برده شده یاد گردیده است در جلد اول یشتها در جزو مقاله افراسیاب در صفحه ۲۱۰ از هوم پارسا که او را میتوان یکی از پیامبران پیش از عهد زرتشت شمرد ذکر کردیم

هرچند که بیستمین یشت هوم یشت نامیده شده و بایستی در این جا مقاله مفصلی راجع به هوم که بخصوصه در مزدیسنا دارای اهمیت است بنگاریم ولی هنوز موقع آن نرسیده این کار را باید در تفسیر یسناها در جلد دیگر انجام بدهیم زیرا که در واقع هوم یشت در میان یسناها جای داده شده و آن عبارت است از فقره اول یسنای نهم تا فقره دوازدهم یسنای یازدهم که مجموعاً هوم یشت نامیده شده و به سه کرده تقسیم گردیده است در این سه فصل از یسنا مفصلاً از هوم پارسا و گیاه هوم سخن رفته است دو فقره یشت بیستم نیز از یسنای ۹ و ۱۱ برداشته شده و خود دارای مطالب مستقلى نیست

عجالتاً بذکر تألیف چند تن از دانشمندان پارسی راجع به هوم یشت

(یسنا ۹-۱۱) اکتفاء نموده امیدواریم در آینده از عهده خود برآئیم

Haoma in the Avesta by Jivanji Jamshedji Modi ; Bombay 1905.

Zoroastrian Sanitary Code by Sorabji Edalji Dubash; Bombay 1906 p. 163-167.

Selections from Avesta and old Persian, Part I Edited with Translation and Notes by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922 p. 2-50.

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hōm Yašt (Yasna IX-XI) with the Original Avesta and its Pahlavi Version by Jamshedji Maneckji Unvala; Vienna 1924.

هوم یشت

بخوشنودی هوم راستی افزا

۱ هوم زرین (زرد رنگ) بلند را ما میستائیم، هوم . . . ۱. فزاینده کیتی را
ما میستائیم هوم دور دارنده مرگ را ما میستائیم ۲ ای (هوم) زرین
من بیائین میخوانم (خواستارم) نشاء ترا، بیائین نیروی (ترا)،
بیائین پیروزی (ترا)، بیائین درستی (صحت ترا)، بیائین درمان (ترا)،
بیائین فزاینده کی (ترا)، بیائین بالندگی (ترا)، بیائین زور (از برای) همه تن،
بیائین همه گونه فرزانه کی این را بیائین از اینرو (خواستارم) تا من در کیتی
مانند شهریار مطلق در گردش توانم بود، بدشمن شکست دهنده (و)
بدروغ ظفر یابنده بیائین از اینرو (خواستارم) تا من همه ستیزگی
بدخواه را شکست توانم داد (چه) دیوها و مردمان، (چه) جادوان
و بریها، (چه) کاویها و کریانههای ستمکار و زیانکاران دویا (و) راستی
تباہ کنندگان (کمرآه کنندگان) دویا و کرکهای چهارپا و لشکر دشمن
فریفتار (و) نازنده، باسنکر فراخ ۳ ॐ

۲ هوم زرین بلند را ما میستائیم، هوم . . . ۱ فزاینده
کیتی را ما میستائیم هوم دور دارنده مرگ را ما میستائیم،

۱ بجای نقاط در متن کلمه فراشی *frāšmi* آمده که صفت است از برای هوم
و مستشرقین آن را بزبانهای مختلف اروپائی *Invigorant, labend, increasing* و غیره ترجمه
کرده اند در تفسیر پهلوی اوستا (زند) این کلمه ترجمه نگردیده بهیشت فراشم *frāšm* باقی
مانده است رجوع شود بجلد اول ص ۳۵۷ و ۳۸۳

۲ این سه جمله از فقره ۲۱ یسنا ۱۰ برداشته شده است

۳ بعینه مثل فقرات ۱۷-۱۸ یسنا ۹ میباشد

همه هومها را ما میستائیم اینک بخشایش و فروهر زرتشت سپنتان پاک را

ما میستائیم ^۱

ینکبه هاتم

یتا هو . . .

آفرین (درود) میفرستم به هوم راستی افزا

اشم وهو . . .

اهمائی رتشیچه . . . ۲ ॐ

۱ بینه فقره ۲۱ یسنا ۱۰ بانجا نقل داده شده است

۲ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها در جلد اول ص ۲۲ و بفقره ۳۳ هر مزد یشت

و نند

آخرین یشت که یشت بیست و یکم شمرده میشود و نند نامزد شده است از این یشت بسیار کوتاه که بیش از یک فقره نیست اطلاعی از ستاره و نند بدست نمیآید در اوستا مکرراً به و ننت *vanant* بر میخوریم، این کلمه نیز بهمین املاء صفت است بمعنی چیر شونده و شکست دهنده و دست یابنده از فعل *van* که بمعنی غلبه نمودن و پیروزی یافتن است مشتق است در هر جائی از اوستا که از ستاره و نند یاد شده فقط بذکر اسم آن اکتفاء گردیده در کتب پهلوی هم مختصراً از آن ذکر شده بطوری که امروزه دائره اطلاعات ما در خصوص این ستاره مزدا آفریده مقدس که سرور (رد) راستی و درمان بخش خوانده شده بسیار تنگ است در میان ستارگانی که در اوستا نام برده شده فقط از تشریه *Tistya* که شعری یمانی (*Sirius*) است در یشت متعلق بآن مفصلاً سخن رفته است در طی تشر یشت از ستارگان دیگر هم ضمناً یاد شده است و نند که باقوی احتمال یکی از ستارگان نسرالواقع (*Vega*) میباشد در فقره ۱۲ تشر یشت با هپتوارنگ *Haptōirīga* یعنی هفتورنگ و پتوایزیه ائینی *Paoiryāini* یعنی پروین یاد گردیده و در همین فقره نیز به ستوئس *Satavcā* که ظاهراً "دبران" است اشاره شده است^۱ در رشن یشت در فقرات ۲۶-۲۸ و نند و تشر و هفتو رنگ یکجا نامیده شده اند در خورشید نیایش فقره ۸ به و نند و تشر یکجا بر میخوریم همچنین در سیروژه کوچک و بزرگ در فقره ۱۳ تشر و ستویس و و نند و هفتو رنگ با هم ستوده شده اند گذشته از این چند فقرات دیگر جائی در اوستا بنظر نگارنده نیامده که نامی از و نند برده شده باشد در فصل ۲ بند هش فقره ۷ آمده که و نند در عالم بالا در میان اجرام سماوی سپهبد نیمروز (جنوب) است در فصل ۵ همین کتاب

نیز در فقره اول برجیس رقیب و نند شمرده شده چنانکه هر یک از سبعة سیاره
بضد یکی از سبعة ثابتہ در تکاپو است مثلاً تیرهاورد نشتر و بهرام هاورد هفتورنگ
و ناهید هاورد ستویس و غیره پنداشته شده است در فقرات ۱۲-۱۵ مینو خرد
مندرج است که ستاره و نند از برای نگهبانی در و کذر کوه البرز گاشته
گردیده است^۱

یگانه مطلبی که در فقره منحصر بفرد و نند یشت میتوانیم بدست آوریم این است
که این ستاره بخصوصه از برای دفع زیان حشرات موزی (خرفستر) ستوده
و استغاثه میشود گذشته از دعا و نماز عملاً هم در مزدیسنا نابود کردن حشرات
توصیه شده و کشتن کلیه جانوران زیانرسان از اعمال نیکو و ثواب شمرده
شده است

کلمه ای که ما به حشره موزی ترجمه کرده ایم در اوستا خرفستر
𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀 آمده که بمعنی کلیه جانور موزی و درنده است
در گاه این کلمه بصیغه جمع از برای بدخواهان مزدیسنا و دشمنان
بیابان نورد و راهزنان و زیانکاران و نابکاران چادر نشین استعمال شده
چنانکه حضرت زرتشت در یسنا ۲۸ قطعه ۵ خواستار است که این خرفستران
(بزهکاران و راهزنان) را براه راست هدایت کند و در یسنا ۳۴ پیغمبر ایران
بدرگاه مزدا نالیده و بمنش پاک و راستی روی نموده خواستار است
که بیچارگان را بناء دهند زیرا که آنان از خرفستران (زیانکاران و بزهکاران
و راهزنان) و دیوها و از این گونه مردمان نیستند در سایر قسمتهای اوستا
خرفستر از برای جانوران اهریمنی زیانرسان و بخصوصه جانوران خرد مضریا
حشرات موزی استعمال گردیده و نابود کردن آنها نیک شمرده شده است از این
حشرات اند آژی 𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀 (مار) کسپ 𐬕𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀 (کشف = سنگپشت)

۱ در جلد اول یشتها در صفحات ۳۲۴-۳۳۶ مفصلاً از تشریح ستاره باران است و
در جزو همان مقاله (ص ۳۲۶-۳۲۹) کایش از ستارگان دیگر: وتند و ستویس و هفتورنگ
سخن داشتیم

وَزَغَ 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 Vazagha (وزغ) مئوئیری 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 Maoiri (مورچه)، پزدو
𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 Pazdu (پزدک = شیشه گندم، سوس) مخشی 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 Maxfi (مکس) ^۱
وسپیش 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 Spiš (شپش) ^۲

در صد در نثر باب چهل و سوم کشتن حشرات ذیل ثواب شمرده شده:
وزغ و مار و کژدم و مکس و مورچه و موش عقیده ایرانیان راجع بهحشرات
موزی در قدیم در همه جا شهرت داشته هرودت نیز در کتاب اول فقره ۱۴۰
مینویسد: منفا کشتن مورچه و مار را ثواب بزرگ میدانند^۳ درخصوص چوبدستی
سر سیخ که در اوستا خرفسترغن Xrafstraghna نامیده شده یعنی حشره کش که
آثربانان (موبدان) بایستی از برای کشتن حشرات موزی همیشه باخود همراه
ج

داشته باشند بجلد اول یستمها ص ۳۲ به ملاحظه شود

۱ رجوع شود به وندیداد فرکرد ۱۴ فقرات ۵-۶ و فرگرد ۱۶ فقره ۱۲ و فرکرد ۷

فقره ۲

۲ به وندیداد فرکرد ۱۷ فقره ۳ ملاحظه شود در این فقره مندرج است که سیش
خرفستری است (حشره است) که گندم مردم را در انبار و رخت آنان را در جامه دان میخورد
از این تعریف قهراً به ید و شیشه گندم منتقل میشویم

۳ در این جا متذکر میشویم که مورچه همیشه در اوستا با صفت دانو کرش 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥
𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥 dāu karša یعنی دانه کش آمده و همین صفت در شاهنامه از برای مورچه محفوظ
مانده است: میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
و از همین صفت میتوان دانست که چرا کشتن مورچه حشره ای که گندم را از خرمن بتاراج
میرد و در هر خوردنی در آمده میآلاید نزد ایرانیان برزیکر و پاکیزه ثواب شمرده شده است
راجع بهتدس بودن خاک و اهمیت فلاحت نزد ایرانیان قدیم بصفحات اولیه مقاله فر « زمین »
ملاحظه شود ص ۳۰۳-۳۰۶

وفاقی

بخوشنودی ستارهٔ مزدا آفریده و نمد

۱ ستارهٔ مزدا آفریدهٔ مقدس (و) سرور راستی و نند را ما میستائیم
و نند درمان بخش را نام گفته^۱ میستائیم، از برای مقاومت کردن بینه
حشرات (خرفسرها) مردود زشت اهریمن که یکسره باید راند
(سه مار) ❀

آفرین (درود) میفرستم بستارهٔ مزدا آفریده و نند

اشم وهو

اهمائی رٹشیجہ ۲

۱ «نام گفته یا نام برده» در متن آتوخونا من * sōxtō nāman {سختو نامن} آمده و صفت است یعنی کسی که برازند است از او در نماز نام برده شود و باسم مخصوص خود ستوده گردد این صفت غالباً از برای ایزدان آمده چنانکه در فقرات ۱۱ و ۲۳، ۲۵، تشریفات و در فقرات ۳۰ و ۴۱ و ۵۴ و ۵۶ مهریشث و غیره در تفسیر پهلوی (زند) «گفت نام» شده است

۲ رجوع شود. بمقالة ملحقات یشتها در جلد اول ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هر مزد یشت در خصوص و ننت باج رجوع شود به

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi,

p. 866.

متن اوستایی
یشت‌ها

૪૮
 ૪૯
 ૫૦
 ૫૧
 ૫૨

૪૯
 ૫૦
 ૫૧
 ૫૨
 ૫૩
 ૫૪
 ૫૫
 ૫૬
 ૫૭
 ૫૮
 ૫૯
 ૬૦
 ૬૧
 ૬૨
 ૬૩
 ૬૪
 ૬૫
 ૬૬
 ૬૭
 ૬૮
 ૬૯
 ૭૦
 ૭૧
 ૭૨
 ૭૩
 ૭૪
 ૭૫
 ૭૬
 ૭૭
 ૭૮
 ૭૯
 ૮૦
 ૮૧
 ૮૨
 ૮૩
 ૮૪
 ૮૫
 ૮૬
 ૮૭
 ૮૮
 ૮૯
 ૯૦
 ૯૧
 ૯૨
 ૯૩
 ૯૪
 ૯૫
 ૯૬
 ૯૭
 ૯૮
 ૯૯
 ૧૦૦

62 Gld. . . and . . . — 63 Gld. . . —
 64 Gld. omits. ; but cf. Yts. 15, 16 ; 19, 32 ; and Y. 9, 4.

[illegible]

93 Gld. .၂၂၅၆, — 94 Gld. .၃၂-၁၄-၅၀, — 95 Gld. .၂၈၅-၁၄၀၀-၁၁၂,

93 Gld. .၂၂၅၆, — 94 Gld. .၃၂-၁၄-၅၀, — 95 Gld. .၂၈၅-၁၄-၁၁၁၂,

93 Gld. .၂၂၅၆, — 94 Gld. .၃၂-၁၄-၅၀, — 95 Gld. .၂၈၅-၁၄၀၀-၁၁၂,

[illegible]

- [illegible]

197 Gld. 198 Gld. 199 Gld.
200 Gld.

[illegible]

:: ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ :: ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ 153 153
 ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ
 :: ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ ႁႃႈႁႃႈ

154 154
 155 155

[illegible]

201 Gld, ۲۰۱ گلد. — 202 Wd. ۲۰۲ ورد. — 203 Gld, and GAv. ۲۰۳ گلد و گلد

- 156 - 156
- ၁၆၀
- ၁၆၁
- ၁၆၂
- ၁၆၃
- ၁၆၄
- ၁၆၅
- ၁၆၆
- ၁၆၇
- ၁၆၈
- ၁၆၉
- ၁၇၀
- ၁၇၁
- ၁၇၂
- ၁၇၃
- ၁၇၄
- ၁၇၅
- ၁၇၆
- ၁၇၇
- ၁၇၈
- ၁၇၉
- ၁၈၀
- ၁၈၁
- ၁၈၂
- ၁၈၃
- ၁၈၄
- ၁၈၅
- ၁၈၆
- ၁၈၇
- ၁၈၈
- ၁၈၉
- ၁၉၀
- ၁၉၁
- ၁၉၂
- ၁၉၃
- ၁၉၄
- ၁၉၅
- ၁၉၆
- ၁၉၇
- ၁၉၈
- ၁၉၉
- ၂၀၀

() () () () ()

- [illegible]

∴ မေမေ့ရဉ်းညာသါဝဲ . သန . နှော့ဒ်ကွေး . ကုလသံဂါဟေသ . သါဉ်အိယျာဉ်
 ∴ (၁) • နီဟ်ခါ . မေ့ညာသ . ∴ မေ့ညာသ . အင်္ဂါသန

سکرتانم ۲۴ مدهو مدهو . کاهنای ۲۵ . ددند ۲۶ .
 کاهنای ۲۷ . وکاهنای ۲۸ . کاهنای ۲۹ . کاهنای ۳۰ .
 مدهو . انان . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .

32 XIII. کاهنای ۳۱ . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .

33 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .

34 XIV. کاهنای ۳۲ . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .
 مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو . مدهو .

24 Gld. and GAv. مدهو . مدهو . مدهو . — 25 Gld. مدهو . — 26 Gld. مدهو . —
 27 Gld. مدهو . — 28 Gld. مدهو and مدهو .

-ဒါမဗ . နေဉာ-သဉာဉာဉာဉာ |⁴⁰ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ-သဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ
 . နေဉာဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာ
 :: | . နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာဉာ-ဒါမဗ
 |¹⁵ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ
 :: |¹⁶ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ

13 - နေဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ 13
 " . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ |⁴¹ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ
 :: | . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ — " . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ
 |¹⁵ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ
 :: |¹⁶ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ

14 " . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ 14
 - နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ
 . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ |⁴⁷ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ
 . နေဉာဉာဉာဉာဉာ :: | . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ | . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ
 :: |¹⁶ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ

15 - နေဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာ ⁴⁵ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ 15
 :: | . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ ⁴⁶ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ
 | . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ
 16 . နေဉာဉာဉာ 16 :: |⁵⁰ . နေဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ
 | . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ . နေဉာဉာဉာဉာ

40 Wd. . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . — 41 Gld. . နေဉာဉာဉာဉာဉာဉာ . — 42 Gld. . နေဉာ
 . နေဉာဉာဉာဉာ . — 43 Thus Wd. (corrected); Gld. and GAv. . နေဉာဉာဉာဉာဉာ . — 44 Gld.
 . နေဉာဉာဉာဉာ . — 45 Wd. . နေဉာဉာဉာဉာ . — 46 Gld. . နေဉာဉာဉာဉာ . — 47 Wd.
 . နေဉာဉာဉာ . — 48 Wd. . နေဉာဉာဉာဉာ . — 49 Gld. . နေဉာဉာဉာဉာ . — 50 Thus Wd.; Gld.
 and GAv. . နေဉာဉာဉာ .

- .୧)ମନୁଜେମ .ନରାୟନମାଧବେ :: .ନରାୟନମୁକ୍ତେ .ନରାୟନମୁକ୍ତେ
 .ମୁକ୍ତମାଧବେ .ଘେନିମ .୧)ମନୁଜେମ .ନରାୟନମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 .ଘେନିମାଧବେ-ଘେନିମାଧବେ :: .ମୁକ୍ତମାଧବେ-ଘେନିମାଧବେ .ମୁକ୍ତମାଧବେ
 :: .ଘେନିମାଧବେ-ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ-ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ-ଘେନିମାଧବେ
 .ନରାୟନ .ନରାୟନ .ନରାୟନ .ନରାୟନ .ଘେନିମାଧବେ
 .୧)ମନୁଜେମ .ନରାୟନମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .୧)ମନୁଜେମ .ନରାୟନମାଧବେ
 :: .ମୁକ୍ତମାଧବେ-ଘେନିମାଧବେ .ମୁକ୍ତମାଧବେ .ମୁକ୍ତମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 5 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ନରାୟନମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ 5
 .ଘେନିମାଧବେ :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ନରାୟନମାଧବେ
 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 6 1 .ଘେନିମାଧବେ .ନରାୟନମାଧବେ 6 :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ 1 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 .ଘେନିମାଧବେ 1 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 :: 1 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 .ନରାୟନମାଧବେ :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 7 -ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ 7
 .ଘେନିମାଧବେ :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 (1୯) ୦ .ଘେନିମାଧବେ ୩୫ମ .ନରାୟନମାଧବେ :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 :: (୩) ୦ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ
 8 .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ 8
 .ନରାୟନମାଧବେ :: .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ .ଘେନିମାଧବେ

120. ૧૨૫૨૫૨૫૨ 121. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 122. ૧૧૧૧૧૧૧૧
 123. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 124. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 125. ૧૧૧૧૧૧૧૧
 126. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 127. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 128. ૧૧૧૧૧૧૧૧
 129. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 130. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 131. ૧૧૧૧૧૧૧૧
 132. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 133. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 134. ૧૧૧૧૧૧૧૧
 135. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 136. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 137. ૧૧૧૧૧૧૧૧
 138. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 139. ૧૧૧૧૧૧૧૧ 140. ૧૧૧૧૧૧૧૧

83 XIV. ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧
 84 (84) ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧
 85 (85) ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧
 86 (86) ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧
 87 ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧ ૧૧૧૧૧૧૧૧

127 Thus corrected by Wd. ; Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 128 Thus corrected by Wd. ; Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 129 Thus corrected by Wd. ; Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 130 Thus corrected by Wd. ; Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 131 Wd. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 132 Gld. and G.A.V. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 133 Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 134 Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 135 Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 136 Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 137 Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧. — 138 Thus corrected by Wd., see Yt. 5, 109 ; Gld. ૧૧૧૧૧૧૧૧.

∴ ∙ମୁନୋଽସ୍ୟାଂ ∙ନୀର୍ଜାଂ ∙ମୁନୋଽସ୍ୟାଂ ∙ନୋଽସ୍ୟାଂ ∙ମୁନୋଽସ୍ୟାଂ
∴ (୧) ∙ ∙ଜୁଷ୍ଟାଂ ∙ସେହାଂ

∙ସେହାଂ ∴ ∙ମୁନୋଽସ୍ୟାଂ ∙ନୋଽସ୍ୟାଂ ∙ମୁନୋଽସ୍ୟାଂ ∙ନୋଽସ୍ୟାଂ
∙ସେହାଂ ∙ନୋଽସ୍ୟାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∴ (୧) ∙ ∙ଜୁଷ୍ଟାଂ
∴ (୧) ∙ ∙ଜୁଷ୍ଟାଂ ∙ସେହାଂ ∴ ∙ମୁନୋଽସ୍ୟାଂ

XX. HÔM YASHT.

ଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ
∴ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∴ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ
∴ (୩) ∙ ∙ଜୁଷ୍ଟାଂ ∙ସେହାଂ ∴ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ
∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ
∴ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∴ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ 1 1

∴ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ 2 2

∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

∴ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ ∙ସେହାଂ

THE HÂDÔKHT NASK.

PARGARD I.

(WESTERGAARD'S YASHT-FRAGMENT XXI.)

- 1 1

- 2 2
- 3 3

- 4 4

- 5 5

MSS.: K₂₀, H₆, H₇, TD, P₇.

1 K₂₀ — 2 Thus corrected by Wd.; K₂₀, H₆
 Hg. (corrected); TD — 3 Thus TD, H₆; K₂₀
 4 Thus TD, H₆; K₂₀ — 5 Thus corrected by Wd.; all
; see Yt. 10, 9, 51; 13, 92; Vsp. 14, 2. — 6 Thus TD, H₆; K₂₀
 7 Thus TD; others; see Vd. 9, 42; 19, 35. — 8 Thus TD, H₆; K₂₀ omits

[illegible][illegible]

7
7
• 13. • 14. • 15.
•
•
•
•

၆၆၃-ဆ. .အမှတ် ၁၀. ပြည်သူ့အဆင့်-၇ ဗဟို-အထွေထွေ-၈ 8
 .အမှတ်အသား ၁၁. ပြည်သူ့အဆင့်-၇ ဗဟို-အထွေထွေ-၈
 ∴ .အမှတ်အသား ၁၂.

[illegible]

9 K_{20} . $\cdot\cdot\cdot$ — 10 K_{20} , P, $\cdot\cdot\cdot$ — 11 Thus TD here, but $\cdot\cdot\cdot$ in § 8, and $\cdot\cdot\cdot$ in § 12; K_{20} . $\cdot\cdot\cdot$ here, but $\cdot\cdot\cdot$ in § 8, and $\cdot\cdot\cdot$ in §§ 10, 12; H_2 . $\cdot\cdot\cdot$ — 12 H_2 . $\cdot\cdot\cdot$ here and in § 13; so also TD here and in § 15. — 13 Thus K_{20} and TD here, but all have $\cdot\cdot\cdot$ in §§ 9, 11, 13, 15; H_2 . $\cdot\cdot\cdot$ always. — 14 K_{20} omits. — 15 TD, H_2 . $\cdot\cdot\cdot$ — 16 H_2 . $\cdot\cdot\cdot$; TD. $\cdot\cdot\cdot$ — 17 H_2 . $\cdot\cdot\cdot$ — 18 TD. $\cdot\cdot\cdot$

15 15
 • .ସୂକ୍ଷ୍ମେ .ଜିହ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ପ୍ରାୟ-ନୟାୟ
 • .ସଂ¹³ .ସଂ¹² .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ନୟାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ

16 16
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ

17 17
 • .ସୂକ୍ଷ୍ମେ .ଜିହ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ପ୍ରାୟ-ନୟାୟ
 • .ସଂ²⁰ .ସଂ²⁰ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ

PARGARD II.

(WESTERGAARD'S YASHT-FRAGMENT XXII, §§1-18.)

1 1
 • .ସୂକ୍ଷ୍ମେ .ଜିହ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ପ୍ରାୟ-ନୟାୟ
 • .ସଂ² .ସଂ² .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ
 • .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ

25 TD .ସୂକ୍ଷ୍ମେ .ଜିହ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ପ୍ରାୟ-ନୟାୟ .

1 TD, H₆ abbreviate upto .ସଂ² .ସଂ² .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .ମହତ୍ୱାୟ .

5
 ၆၅-မဃ-ဗျူဟာ¹³ . နှုတ်ဗျူဟာ¹² . ဝါး . ၅-ဗျူဟာ⁹ . နှုတ်ဗျူဟာ¹⁰ . ဝါး .
 ∴ ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ .

6
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ¹⁰ . နှုတ်ဗျူဟာ¹¹ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ¹² . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ¹³ . နှုတ်ဗျူဟာ¹⁴ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ¹⁵ . ဝါး .
 ∴ ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ .

“ နှုတ်ဗျူဟာ . နှုတ်ဗျူဟာ . နှုတ်ဗျူဟာ . နှုတ်ဗျူဟာ .
 ∴ “ ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ . နှုတ်ဗျူဟာ .

၆-မဃ-ဗျူဟာ¹⁶ . နှုတ်ဗျူဟာ¹⁷ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ¹⁸ . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ¹⁹ . နှုတ်ဗျူဟာ²⁰ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ²¹ . ဝါး .
 ∴ ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ .

7
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ²² . နှုတ်ဗျူဟာ²³ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ²⁴ . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ²⁵ . နှုတ်ဗျူဟာ²⁶ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ²⁷ . ဝါး .
 ∴ ၆-မဃ-ဗျူဟာ²⁸ . နှုတ်ဗျူဟာ²⁹ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ³⁰ . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ³¹ . နှုတ်ဗျူဟာ³² . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ³³ . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ³⁴ . နှုတ်ဗျူဟာ³⁵ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ³⁶ . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ³⁷ . နှုတ်ဗျူဟာ³⁸ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ³⁹ . ဝါး .
 ∴ ၆-မဃ-ဗျူဟာ⁴⁰ . နှုတ်ဗျူဟာ⁴¹ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ⁴² . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ⁴³ . နှုတ်ဗျူဟာ⁴⁴ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ⁴⁵ . ဝါး .
 ၆-မဃ-ဗျူဟာ⁴⁶ . နှုတ်ဗျူဟာ⁴⁷ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ⁴⁸ . ဝါး .
 ∴ ၆-မဃ-ဗျူဟာ⁴⁹ . နှုတ်ဗျူဟာ⁵⁰ . ဝါး . နှုတ်ဗျူဟာ⁵¹ . ဝါး .

12 H₆, TD . ဝါး .— 13 K₂₀ omits.— 14 All . နှုတ်ဗျူဟာ ; cf. နှုတ်ဗျူဟာ . နှုတ်ဗျူဟာ . နှုတ်ဗျူဟာ in Yt. 5, 62; cf. also Vd. 19, 28.— 15 TD, H₄ . နှုတ်ဗျူဟာ .— 16 Thus corrected by Wd.; P; နှုတ်ဗျူဟာ ; K₄₀, H₆, TD . နှုတ်ဗျူဟာ .— 17 K₂₀ . ဝါး .— 18 Better add . နှုတ်ဗျူဟာ .— 19 TD, H₆ . နှုတ်ဗျူဟာ .— 20 Corrected; or better . နှုတ်ဗျူဟာ ; all . နှုတ်ဗျူဟာ ; cf. နှုတ်ဗျူဟာ Vd. 1, 1; see below § 26.

.ହୃଦୟ . ଅବହୃଦୟ ³⁷. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ପ୍ରାଣ-ନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଶିବୋ . ଶିବୋ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ³⁹. ଶିବୋ 12 : ³⁸. ନାମାସ୍ତୁ . ଶିବୋ 12
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁴⁰. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଶିବୋ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁴¹. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁴² ⁴³. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅବହୃଦୟ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ପ୍ରାଣ-ନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ଶିବୋ
⁴⁴. ନାମାସ୍ତୁ . ଶିବୋ . ହୃଦୟ 13 : ⁴⁵. ନାମାସ୍ତୁ . ଶିବୋ . ହୃଦୟ 13
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଶିବୋ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁴⁶. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଶିବୋ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁴⁷. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁴⁸. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁴⁹. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁵⁰. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁵¹. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁵². ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ ⁵³. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ

37 Thus all; cf. Yt. 24, 52. 38 K₂₀. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ; TD ନାମାସ୍ତୁ. —
 39 TD ନାମାସ୍ତୁ. — 40 Corrected by Wd.; K₂₀. ଶିବୋ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ; TD ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. —
 41 K₂₀. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. — 42 K₂₀ abbreviates the following five words by the sign ୦୧ = ୧୨.
 43 H₆ abbreviates the following three words; TD omits those three words without the sign
 of abbreviation. — 44 Thus TD, H₆; others . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. — 45 Corrected; P₇. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ;
 TD . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ; H₇. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ; H₆, K₂₀. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ, » being illegible
 in K₂₀. — 46 Thus all; cf. . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ in Yt. 24, 37, 59. — 47 K₂₀, H₇, P₇ add
 . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. — 48 TD, H₆. ଶିବୋ . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. — 49 Corrected by Wd.; K₂₀. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ;
 TD, H₆. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. — 50 Inserted by Wd.; all om. these two words. See Yt. 24, 59. —
 51 K₂₀. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. — 52 K₂₀. ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ. — 53 H₆, TD . ଅମରାଜନାମାସ୍ତୁ.

အမှောင်မှတ်သတ်-ဦးစွာ . နေ့စဉ် . ဝေါဟာ . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 ∴ အမှောင်မှတ်သတ်-နေ့စဉ်

15 . မှတ်သတ် . ဦးစွာ . မှတ်သတ် . အမှတ် . ဝေါဟာ 15
 . ဝေါဟာ ∴ မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 ∴ မှတ်သတ် 55 . မှတ်သတ်

16 . မှတ်သတ် 56 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် 16
 . မှတ်သတ် 59 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် 60 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် 61 . မှတ်သတ်
 62 . မှတ်သတ် 63 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် 64 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 65 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ်
 ∴ မှတ်သတ် 67 . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် ∴ 68 . မှတ်သတ် 69 . မှတ်သတ်

54 TD . မှတ်သတ် . — 55 All om.; cf. Yt. 24, 61.— 56 TD, H_a . မှတ်သတ် . —
 57 TD repeats — 58 TD, H_a omit the following three words.— 59 K₂ . မှတ်သတ် . —
 60 K₂ omits the following five words.— 61 Corrected; all . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် ; Cf.
 Yt. 22, 34, Yt. 24, 63, and notes.— 62 Thus corrected by Wd.; TD . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် ;
 H_a, K₂ . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် ; see also § 34.— 63 Thus corrected by Wd.; K₂ . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် ;
 TD, H_a . မှတ်သတ် ; see also § 34.— 64 TD . မှတ်သတ် . — 65 TD, H_a . မှတ်သတ် . — 66 Thus
 corrected by Wd.; K₂ . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် ; TD, H_a . မှတ်သတ် . မှတ်သတ် . — 67 Thus TD :
 K₂, H_a . မှတ်သတ် .

25
 26

[illegible]

11 K_{20} . . . ; H_0 , TD, MU_2 . . . — 12 Thus all. — 13 K_{20} omits . . . ; TD, MU_2 . . . — 14 K_{20} . . . — 15 K_{20} . . . — 16 K_{20} . . . ; TD, H_0 , MU_2 . . . — 17 See p. 27b n. 20; all . . . ; but MU_2 . . . — 18 K_{20} , H_0 , TD, MU_2 . . . — 19 MU_2 . . . — 20 All abbreviate §§ 27-33 recommencing the text from . . . in § 33; see Introduction; K_{20} , MU_2 insert . . . before . . . to show the abbreviation.

- 28 28

- 29 29

- 30 30

- 31 31

- 32 32

فرهنگ لغات اوستا

(لغاتی که در این کتاب معنی شده است) *

د = ۱

صفحه			
۲۷۹	آموزش و تعلیم	دودد	آئشَر
۲۷۹	شاگرد و آموزنده	دودد	آئشَرِیه
۲۷۹، ۸۹	هیربد، استاد، آموزگار	دوددودد	آئشَر پِئیتی
۳۲۷	کوهی است	دودد	آئزَخ
۲۰۵	یخ	دودد	آئخ
۱۵۰	یکی از رقبای کرشاسپ	دودد	آئو کفیه
۱۰۵	دیو خشم، رقیب ایزد سروش	دودد	آئشم
۵۰	اسم خاندان منوچهر	دوددودد	آئیریاو
۳۱۵، ۲۰۲	فر ایرانی	دوددودد	آئیریتُم خوارنو
	(درگاهها آئیدِیو بدودد)	دودد	آئیدِیو
۶۱	سودمند، مفید		
	کسی که برارنده است از او	دودد	آئوختونا من
۳۵۸	نام برده شود		
۱۳۶، ۱۰۳	وزیر کیکاوُس	دودد	آئوشنر
۳۲۷	تند و تیز و دلیر و پهلوان	دودد	آئوروت
۳۲۷	اروند = الوند	دودد	آئوروت
۳۲۷	اسب	دودد	آئوروت

* از برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع شود
 به صفحاتی که با اعداد معین شده است فرهنگ لغات اوستا در جلد اول یشتها
 صفحات ۶۰۳-۶۲۶ نیز ملاحظه شود

صفحه

آرشیه	د(بی)د	راست و درست و نام یکی	
		از یارسایان است	۹۰
آرشن	د(بی)د	نر (آدمی یا جانور)، اسب نر	۲۳۴، ۲۲۷
آرشن	د(بی)د	دلیر، یل، پهلوان	۱۵۶
آزات	د(بی)د	هنوز زائیده نشده	۳۳۴
آزینوت	د(بی)د	زیناوند، مسلح	۱۴۰
آزی	د(بی)د	مار	۳۵۶
آستوت ایرت	د(بی)د	سوشیات،	
		آخرین موعود مزدیسنا	۳۰۰، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۱
آستویدوتو	د(بی)د	درپازند است و هاذ،	
		است و هات، دیومرک	۱۳۷، ۱۱۶
آستی کفته	د(بی)د	یکی از رقبای کرشاسب	۱۵۰
اسموخوانوت	د(بی)د	یکی از نخستین پیروان	
		زرتشت	۸۱
آسنوت	د(بی)د	کوهی است	۲۴۱، ۲۳۹
			۳۲۸، ۲۴۲
آسمن	د(بی)د	آسمان	۳۰۳
آسته	د(بی)د	کوهی است	۳۲۷
آش	د(بی)د	راستی	۳۲۳
آش خواثر	د(بی)د	آسایش راستی بخشنده	۳۲۳، ۳۰۸
آشت آورونت	د(بی)د	پسرویسپ نثورو آشتی یکی	
		از رقبای کی گشتاسب است	۲۷۰
آشتو	د(بی)د	پسر مدیوماه	۸۰

صفحة

آش ستمین مد یح مد مد ۶۴ لید مد کوهی است
اشنوخوانوت مد یح ۱۲ مد مد مد ۳۹ یکی از نخستین پیروان زرتشت رجوع شود به
امنوخوانوت

آشور نوچه مدعی ہے کہ اس کا مدد فراموش نہ فرمائیے

یکی از پارسایان است ۸۲

اشی و نگومی مدیعی و فادد مدیعی ایزد اوت ۱۷۹

اَغْرِثْ ثَمَرًا سِدِّ مَعْدِنٍ اِسْمُ قَدِ
اغریٹ برادر افراسیاب ۲۵۷

۱۲۱، ۱۱۹ جزأت وقوت و فرشته ایست

129

آ مَوَاتٌ ۖ ﴿١١٩﴾ باجرات زورمند ۱۱۹

آمبرك سندن اوس يمرگ ۲۷۴

آفرین و نوجاوسد (سعد) (سعد) ایران، فروغ بی پایان ۷۲، ۱۷۰

آفر تمنگه بد { سع ۱۵۰ } ۶۴۵۳۵۳ نیرکی بی پایان، مقر اهریمن ۱۷۰

انگہوی مدونہ اسم مملکتی است ۹۹

انگور و هشتاد و سه دانه سن و دوازده دانه بهترین جهان، هشت ۱۷۰

آن اثیریہ سہ سہ دوسد نہ ایران، ایران، خارجه ۲۰۵

آتردنگهؤ سیرمدا؛ وسکده کوهی است ۳۲۵

آترکنگه - سیم - (۱) و دیند کوهی است ۳۲۷

انومیه {دندد چارپایان خرد ۶۲

اوز دان وُن سَكَلَاوَسَدُ دَسَدُ { اسم دریاچه ایست ۳۴۳

۲۸۰ سرور، بزرگ

آهـورَنَ مد مد اید مد کوهی است ۳۲۸

آهون و نریه مد مد مد مد (رجوع شود به پنا هو) ۳۴۷، ۲۴۸

آیسک سرد سردی بی ناخوشی ۲۷۴

صفحه	آ = ا		
۱۹۰	آورده	اس (۴۴۰)	آبرتر
۲۹۹	آب	اس	آب
۲۸۰	آذر، آتش	اس (۴۴۰)	آتر
	یکی از ناموران و ازدوستان	اس (۴۴۰)	آخرور
۲۶۵، ۱۰۴	کرشاسب از خاندان خسرو		
	یاداش اخروی و اسم فرشته	اس	آدا
	توانگری، اسم دیگری است		
۱۸۳	از برای ایزد ارت		
۳۲۶	کوهی است	اس (۴۴۰)	آدرن
	عموی زرتشت، پدر مدیوماه ۸۰	اس (۴۴۰)	آراستی
		اس (۴۴۰) = آرمیتی	آرمتی
۱۸۳، ۱۰۶	امشاسپندسپندار مذ	اس (۴۴۰)	
	آزاد و اسم یکی از یارسایان	اس (۴۴۰)	آزات
۹۰	است		
۲۰۴	آز، دیو حرص و طمع	اس	آزی
۱۹۷	زمان، مدت	اس (۴۴۰)	آیو

ا = ۴

۱۸۶	فرشته ایست	ا (۴۴۰)	اِرت
۲۲۶	آرش تیر انداز	ا (۴۴۰)	اِرخش
۱۰۸	مادر سوشیانت	ا (۴۴۰) = ۱۰۴	اِردت فذری
۳۲۵	کوهی است	ا (۴۴۰)	اِرزور
	رودی است که بدریاچه	ا (۴۴۰)	اِریزی
۳۴۵	هامون میریزد		

صفحه			
۳۲۵	کوهی است	ایریش	ایریش
۳۲۵	پرشاهین	ایریش	ایریش
۳۲۵	کوهی است	ایریش	ایریش
۲۰۱	راست	ایریش	ایریش
۲۰۱	راست	ایریش	ایریش
۲۰۱	راست	ایریش	ایریش

ای = د

۲۳۲	مردم، درگذشته	ایریش	ایریش
	ایست و استر	ایریش	ایریش
۸۳	پسر زرتشت	ایریش	ایریش
	پسر و از	ایریش	ایریش
	نخستین پیروان زرتشت	ایریش	ایریش
۳۲۶	سنگ خارا ؟	ایریش	ایریش
	نزدهندوان از پروردگاران بزرگ	ایریش	ایریش
	بشار است اما در مزدیسنا	ایریش	ایریش
	دیوی است رقیب امشاسپند	ایریش	ایریش
۱۱۵، ۳۹	اردیبهشت	ایریش	ایریش

او = د

۶۱	جانور آبی	اوپاپ	اوپاپ
۳۲۶، ۲۹۷	کوهی است	اوپاپ	اوپاپ
۱۱۹	فرشته برتری و زبردستی	اوپاپ	اوپاپ
۶۱	جانور خزنده	اوپاپ	اوپاپ
۱۳۷	در بالا کارگر	اوپاپ	اوپاپ

صفحه

اَوُخشیت اَرِت دَی یِی دد ۴۰۴ (۴۴) هوشیدر بامی, نخستین

۱۰۰ موعود مزدیسنا

اَوُخشیت نَمَه دَی یِی دد ۶۴۱ (۶۴) هوشیدر ماه, دومین موعود

۱۰۰ مزدیسنا

اَوُدَر دَو اَد سگ آن ۳۳۰

اَوُدَرِیه دَو اَد کوهی است ۳۳۰

اَوُرَوَی د اَد یک جنس سگی است ۱۳۹

اَوُرَوَذا د ا د د رودی است که بدریاچه

۳۴۵ هامون میریزد

اَوُرَوَیو وائیدیمینک د ا د د د د د د د کوهی است ۳۲۸

اَوُرَوَت تَر د ا د د د د ا د اروتدترپسروسطی زرتشت ۸۳

اَوُر وَاخشیه د ا د د د د د برادر کرشاسب, بدست

۱۵۰ هیتاسب کشته شد

اَوُر وَازیشت د ا د د د د آتشی که در چوبها

۷۸ و گیاههاست

اَوُر و ی خثوَد د ا د د د د خود سرتیز ۱۹۶

اَوُر و ی و ر تَر د ا د د د د سپر سرتیز ۱۹۶

اَوُر دَا ز د ا د د د د پشته, بلندی, تل ۲۴۱

اَوُر وَا د د د زو, زاب ۴۶, ۱۰۳

۲۶۵

اَوَسَن د د د اراده, میل, آرزو ۲۳۵

اَوَسَن د د د کاوس ۹۷

اَوَسَن د د د اوس (کاوس) پسر مزدیسنا

۶۵۱ د د د د د (مزد اوست)

یکی از یار سایان است ۹۷

صفحه			
طبقة ای از پیشوایان دیویسنا که	دییج	اَوَسِیج	
مخالف مزدیسنا بودند ۲۱۸			
کوهی است ۳۲۸	دییج سَطَه	اَوَسْتوم	
نخستین کله از	دییج سَه	اَوَسْتا	
یسنای چهل و سه ۱۶۷			
کوهی است ۳۲۸	دییج سَه (دییج سَه) سَه	اَوَسْت خوارنه	
دارنده آنچه آرزو شده بود ۳۴۴	دییج سَه (دییج سَه) سَه	اَوَسْتوم	
رودی است که بدریاچه	دییج سَه (دییج سَه) سَه	اَوَسْتوئیتی	
هامون میریزد ۳۴۴			
کوهی است ۳۲۳, ۲۹۷	دییج سَه (دییج سَه) سَه	اَوَسْتِدرِن	
کوهی است ۳۲۳, ۲۹۷	دییج سَه (دییج سَه) سَه	اَوَسْتِدم	
۳۲۴			
هوش ۳۲۳	دییج سَه	اَوَسْهی	
سپیده دم ۳۲۳	دییج سَه (دییج سَه) سَه	اَوَسْه	

ب = ل

کوهی است ۳۳۰	دییج سَه (دییج سَه) سَه	بَرَن	
کوهی است ۳۲۹	دییج سَه (دییج سَه) سَه	بَرَو سَرین	
بلند همت ۲۷۰	دییج سَه (دییج سَه) سَه	بَرزئیدی	
بست وری	دییج سَه (دییج سَه) سَه	بَسْت وری	
در شاهنامه نستور پسر زریز برادر زاده گشتاسب ۲۸۸, ۲۷۴, ۸۷			
برخ و بهره و بخش ۱۴۵	دییج سَه (دییج سَه) سَه	بَنج	
ایزد, خدا ۱۴۵	دییج سَه (دییج سَه) سَه	بَنج	
از طرف بنج مقرر شده, بخت	دییج سَه (دییج سَه) سَه	بَنج بخت	
خدا داده ۱۴۵			

صفحه

۱۴۵	بغداد, خدا داد, خدا آفریده	اسم ع	بغودات
۱۹۹	بنگک	اسم ذ	بنگه
	بوشاسب, دیو خواب سنگین	اسم ع	بوشینستا
۲۰۴	و تنبل		
۳۷	دیو بت پرستی, بت	اسم ذ	بوئیتی
۴۰	هئیت دیگری از بوئیتی	اسم ذ	بوئیدی
۴۰	مؤنث بوئیدی	اسم ذ	بوئیدیزا
۳۲۵	بوم	اسم ع	بومی
۳۲۵	کوهی است	اسم ع	بومیه
۲۲۷	دوساله, مدت طول دوسال	اسم ع	بیار دراجه
۳۲۶	کوهی است	اسم ع	بین

پ = ک

	فیض, نعمت, فراوانی و اسم	اسم ع	پارندی
۱۸۲	فرشته گنج و ثروت است		
	دیوی است که برضد آنچه	اسم ع	پشیش
۴۰	نیک است درکار است		
	پیریشناخ شودر	اسم ع	
۱۹۷	و تناسلش زایل شده باشد		
۱۹۲	پا	اسم ع	پد
۱۸۶	فراخ ویر, بسیار هوشمند	اسم ع	پرنو ویر
۲۲۰, ۲۱۹, ۴۵	پیشداد	اسم ع	پرذات
	پسر پرات	اسم ع	پرشت کئو
	نخستین پیروان زرتشت است		
۱۹۷	پر	اسم ع	پرن

برنا، کسی که بسن بلوغ	برنا، یو	۱۹۷	صفحه
رسیده باشد	یزدک، شیشه کنندم، سوس	۱۹۸	
راندن، رمانیدن	یزدیه	۱۹۸	
چارپایان اهلی	یسو	۶۲	
چرندۀ اهلی	یسوک	۶۱	
یکی از رقبای کی گشتاسب	پشن	۲۷۰	
پشون، پسری گشتاسب	پشوتنو	۲۷۴	
نخستین آموزگار کیش	پشوتیر یوتکش	۵۹	
(بنا با ملاء کانگا Kanga)	پشوروچسیتا		
کوچکترین دختر زرتشت	پشوروخوانر	۱۰۶، ۱۵۷	
بسیار سهولت بخشنده	پشوایریه اثینی	۳۰۸	
پروین	پوئر	۳۵۵	
پور، پسر	پیشتر	۶۲	
هتخش، پیشور		۳۳۱	

ت = م

یکی از رقبای کی گشتاسب	تشریاوت	۲۷۰	
تهم، دلیر، بهلوان	تخم	۱۳۹، ۲۷۴	
تهمورث	تخمو، اوروپ	۱۳۹	
اسم مملکتی است	تنیه	۹۸	
قله کوه	تتر	۳۳۰	
دیوی که آب را مسموم	تنوری		
کنند دیوتشنکی رقیب امشاسپند خرداد	توژسک	۳۹، ۳۵۱	
کوهی است		۳۲۷	

صفحه			
۹۳	تورانی	تور	تور
۲۶۱	طوس	توس	توس
۱۸۳، ۱۰۶	سفندارمذ = آرمیتی = فرشته ایست = آرمیتی	توشنامیتی	توشنامیتی
۱۰۶	زن یارنمایی است	توشنامیتی	توشنامیتی
۱۰۳، ۴۶	تهاسب	توماسپ	توماسپ
۳۵۵	شعری بهانی	تیشتریه	تیشتریه

ث = ث

	یکی از پارسایان و پدر	ثرت	ثرت
۱۰۶، ۹۳	گرشاسب در شاهنامه اثر ط	ثرتی	ثرتی
۱۰۶	دختر وسطی زرتشت		

ج = ج

	جاماسب برادر فروشتر داماد	جاماسپ	جاماسپ
۸۸	زرتشت وزیر گشتاسب		
۱۱۳	زدن	جن	جن
۱۷۳، ۱۰۸	زن بد عمل و فاحشه	جهی	جهی
۱۷۳، ۱۰۸	زن بد عمل و فاحشه	جهیکا	جهیکا
۱۹۷			

چ = چ

۲۰۷، ۲۴۷	دریاچه ارمیه	چچست	چچست
۲۹۰			
۶۱	چرنده	چنگرنگهک	چنگرنگهک
	چهر، نژاد، تخمه، نمایش	چینر	چینر
۳۱۱، ۸۳	پیدایش		

چشورسپ	چشورسپ (دشورسپ) یکی از پارسایان، بزرگ صفحه
چیت	روحانی است در کشور و رجرت (کشور شمال شرقی) ۹۷ اندیشیدن، آگاهی یافتن، ۴۴
چیستا	چیستی = چیستی دانش و معرفت و فرشته دانستن ۱۰۷
چیستیوت	چیستیوت (دشورسپ) دانشمند علوم دینی مزدیسنا ۱۹، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۵۷

خ = چ

خرفستر	خرفستر (دشورسپ) حشره ۳۵۶
خرفسترغن	خرفسترغن (دشورسپ) (خرفسترکن) (دشورسپ) (دشورسپ) ۱۱۳
خشتاوی	خشتاوی (دشورسپ) اسم یک خانواده ایرانی است ۶۸
خنشیتی	خنشیتی (دشورسپ) پری نماینده بت پرستی ۳۰۰

خ = م (پیش از واو معدوله)

خوآذات	خوآذات (دشورسپ) خود داد، خود کام، خدا و اسم یکی از پارسایان است ۹۵
خوارنکبهوت	خوارنکبهوت (دشورسپ) (دشورسپ) (دشورسپ) فرمند، خرمند، شکوهنده ۳۲۱، ۳۴۴
خوارنکبهستم	خوارنکبهستم (دشورسپ) (دشورسپ) (دشورسپ) فرمند ترین، خرمند ترین ۳۱۷
خوارنکبهیتی	خوارنکبهیتی (دشورسپ) (دشورسپ) (دشورسپ) هررود، رودی است که بدریا چاه هامون میریزد ۳۴۴
خواره	خواره (دشورسپ) (دشورسپ) خر، خره ۳۱۳، ۳۱۴
خواستر	خواستر (دشورسپ) چراگاه و اغذیه خوب بخشنده، دارنده چمن یا چراگاه خوب ۱۳۵، ۳۴۴

صفحه

خواستر	𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	خاش رود، رودی است که
خوان	𐬰𐬀𐬭𐬀	بدریاچه هامون میریزد ۳۴۴ خورشید ۳۱۴

د = و

دا	𐬢𐬀	اندیشیدن، شناختن ۱۵۸
دات	𐬢𐬀𐬵𐬀	داد، قانون ۲۱۱
دائیتیا	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	رودی است در آریا ویج ۳۸
داهی	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	اسم مملکتی است ۱۰۹,۵۷
دانو	𐬢𐬀𐬵𐬀	اسم يك قبیله تورانی است ۶۸
دانوکرش	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (بنا باملاء کانگا Kanga دانوکرش)	
	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (دانه کش)	۳۵۷
داموئیش اوین	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	فرشته ایست ۱۱۸
دینا	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	دین، وجدان ۱۵۸
دینو	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	دیو ۳۷
دئو دات	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	دیو داد، دیو آفریده ۲۰۴
داز	𐬢𐬀𐬵𐬀	انباشتن، رویهم چیدن ۲۴۱
داز	𐬢𐬀𐬵𐬀	سنگ یا کل انباشته شده
ورویهم ریخته شده، دز، دژ، دیر، قلعه، حصار ۱۴۱		
دئوی	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	دیو فریب ۴۰
دئیتیک	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	دد ۶۱
درغوگو	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (درغو)	دراز دست ۲۰۴
درغو انگشت	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (درغو)	دراز انگشت ۱۹۱
درغو بازو	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (درغو)	دراز بازو، دراز دست ۱۹۱
دوغذر	𐬢𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 (درگاهها دوغذر و دغذر)	دخت، دختر ۶۲

صفحه

دَخشَتَ	ویدم یدم	دشتان، حیض	۲۷۰
دَر شینیکَ	ویدم یدم	یکی از رقبای کی گشتاسب	۲۷۰
دَر نوشیشوتَ	ویدم یدم	کوهی است	۳۲۷
درونتَ	ویدم یدم	(درگاهها در گونت و ایدم یدم)	
درو غیرست، خبیث، ملعون			۲۷۳
درو جومنان	ویدم یدم	خان و مان دروغ	۱۷۰
دریوی	ویدم یدم	دیو دریوی و گدائی	۴۰
دُرمتَ	ویدم یدم	پندار بد	۱۷۰
دُرُوختَ	ویدم یدم	گفتار بد	۱۷۰
دُرورشتَ	ویدم یدم	کردار بد	۱۷۰
دُرْآنکه	ویدم یدم	دوزخ	۱۷۰

ر

رانا	ویدم یدم	جود، بخشش	۲۸۱
رائیتی	ویدم یدم	سخی و بخشنده	۲۸۱
رامَ	ویدم یدم = رامن	سازش و آرامش، ایزد رام	۱۳۴
رَنشترَ	ویدم یدم	ارتشتار، رزمی	۳۳۱
رَنوَدَ	ویدم یدم	بالش و نمّو	۱۳۹
رَنوَدیتَ	ویدم یدم	(رَنوایدیت ویدم یدم) کوهی	

است ۳۲۵

رَنوَتَ	ویدم یدم	رایومند، فروغنده، شکوهنده	۳۳۰، ۳۲۱
رَنوَتَ	ویدم یدم	کوه ریوند در خراسان	۳۳۰
رَنمنَ	ویدم یدم	کوهی است	۳۲۸
رَنوُ	ویدم یدم	رَد، بزرگ روحانی	۲۸۰

صفحه

۹۷	از یاوران سوشیانت خواهد بود	رَئَوَچس چشْمَنَ
۶۱	جانور اهلی	رَئَوَس چرات
۹۸	اسم مملکتی است	رَئَوَز دِه
۱۵۸	راست ترین	رَئِشَت
۱۸۶	فرشته ایست	رَئِشَتات

ز = ز

۳۳۴	زاده	زات
۱۴۰	زین، سلاح	زَن
۱۴۰	به آزیبونت)	زَنَنگهوات
۲۰۰	زوت، پیشوای دینی	زاتوتر
۸۳	زرد	زئیریت
۸۳	یکی از پارسایان	زئیریت
۲۶۰, ۲۲۸	زنکیاب، دیوی است	زئینیکو
۳۵۰		
۲۸۸, ۲۷۴	زریر پسر لهر اسب	زئیری وئیری
	دیوی که گیاه را مسموم میکند	زئیریچ
۳۵۱, ۳۹	دیو گر سنگی رقیب امشاسپند اسر داد	
۳۲۴, ۵۰	کوهی است	زرد دَر
۳۰۳	زمین	زَم
۱۷۱	بهار، فصل سبز	زَرَم
۱۷۱	بهاری	زرمیه

صفحه

۳۰۳	زمستان	𐬵𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀	زیم
۲۹۹, ۲۹۲	دریا	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀	زَریه
۳۴۵	زرمند، دارای زر	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	زِرِ نومنت
۳۴۵	دریاچه ایست	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	زِرِ نومنت
	رودی است که بدریاچه	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	زِرِ نومنتی
۳۴۵	هامون میریزد		

س = 𐬰

۲۰۹, ۸۱, ۵۶	اسم مملکتی است	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀	سائینی
۳۲۷	کوهی است	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سائیر یوت
۳۲۸	سیامک	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سیّا مک
۳۲۸	کوهی است	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سیّا مک
۲۳۴, ۲۲۷	سیاه	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سیّاو
۳۲۸			
	دارنده اسب سیاه، یکی	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سیّاو سپی
۲۳۴, ۹۴	از پارسایان است		
	پسر آهوم ستوت ۶۰۶	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سین
	یکی از پارسایان است		
۱۲۸, ۸۲	سیمرغ	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سین
۳۵۵, ۶۹	ستاره ایست	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	ستوَرِس
۶۲	سور	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	ستَنوَر
	دیو آشوب و غوغا و مستی	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	ستَنوَر
	رقیب امشاسپند شهر یور		
۱۰۸, ۵۵	مملکت سرم یا سلم	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	سپَرِم

صفحه	سخت یا بلند، کوهه از	سختی کثوف	دودوم دودوم
۳۰۸	برای شتر استعمال شده		
۱۸۸	سال	سرِدَ	دودوم (دودوم)
۲۰۲	سود رساننده جهان	سو'کنت	دودوم (دودوم) دودوم
۱۳۲	اسم مملکت یا قومی است	سیغوئیر	دودوم (دودوم)
	سفید و اسم یکی از	سیمیتی	دودوم (دودوم)
۹۶	پارسایان است		
۳۲۹	کوهی است	سیمیت ورنه	دودوم (دودوم) دودوم (دودوم)
۳۰۶	سپندار مذ	سیمنت آرمیتی	دودوم (دودوم) دودوم (دودوم)
۲۸۸, ۲۷۴, ۸۷	اسفندیار پسر کی گشتاسب	سیمتودات	دودوم (دودوم) دودوم (دودوم)
۳۲۹, ۸۷	سپند کوه	سیمتودات	دودوم (دودوم) دودوم (دودوم)
۳۵۷	شپش	سیمیش	دودوم (دودوم)
۲۷۰	یکی از رقبای گشتاسب	سیمینج اوروشک	دودوم (دودوم) دودوم (دودوم)
۴۲۷	کوهی است	سیمچی دَو	دودوم (دودوم) دودوم (دودوم)
	مادر او خشیت اوت	سرونت فذری	دودوم (دودوم) دودوم (دودوم)
	(هوشیدر بامی، نخستین		
۱۰۸	موعود مزدیسنا)		

غ = غ

غزر غ = غ = زغر فلع = ریختن و روان شدن ۳۴۱

ف = ف

فانکو ف = ف = رود سره کوه، کوه سر، قله ۳۲۷

فراپته ف = ف = رود کوهی است ۳۳۰

فرا دت گشت ف = ف = رود فزایش بخشنده کیتی' ۲۰۲

فزانیده جهان ۲۰۲

صفحه

فرّیه	𐬔𐬀𐬌𐬎	دوست	۹۱
فرّیه	𐬔𐬀𐬌𐬎	یکی از پارسایان است	۹۱
فشو	𐬔𐬀𐬌𐬎	چارپای اهلی (رجوع	
		شود به پسو)	۶۲

ک=و

کام نوئی زم	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	اسم یسنائی چهل و شش	۱۶۷
کتوف	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کوه	۳۰۸
کرشنز	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	اسم يك خانواده ایرانی است	۶۸
کرین	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	اسم طبقه ای از پیشوایان دیویسنا	۲۱۸، ۱۰۴
کر	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	ماهی عجیب الخلقه ایست	۱۷۵، ۱۲۶
کر سوزد	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کرسیوز برادر افراسیاب	۲۶۰
کسویش	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	دیو کین	۴۰
کسپ	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کشف، سنگپشت	۳۵۶
کنیا	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کنیز، کنیزك	۱۰۷
کنس اویه	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎 = 𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	درباچه هامون	۲۹۹
کدر واسپ	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کوهی است	۳۲۹
کنوا یریس	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کوهی است	۳۲۹
ککمیو	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کوهی است	۳۲۷
کوی	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کی، یکی از پارسایان است	۲۲۰، ۹۴
			۲۲۱
کوی	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کی، اسم طبقه ای از امرای دیویسنا	۲۱۸، ۱۰۴
کوی	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کی، عنوان پادشاهان سلسله کیانی	۲۱۹
کوی کوات	𐬔𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎𐬀𐬌𐬎	کیقباد	۲۸۸، ۲۲۴

صفحه

کندرو	𐬵𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	دیوی است که بدست	
کرویمان	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	کرشاسب کشته شد	۱۵۰, ۹۸
کرهم	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	کرزمان, عرش	۱۷۰
		طبقه ای از پیشوایان	
		دیویسنا و مخالف مزدیسنا	۲۱۸
گری	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 = 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	کبری	۳۰۸, ۴۴
کینه مرین	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	کیومرث	۴۱
کینه	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	جان	۴۱
گوین	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	یکی از نخستین پیروان زرتشت	۸۱

۴ = ۶

مخشی	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	مکس	۳۵۷
مر	𐬵𐬀𐬭𐬀	مردن	۴۲
مرت	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	مردنی, مردم	۴۲
مرتن	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	مردنی, درگذشتی, مردم	۴۱
مرشئون	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	دیو فراموشی و محوکننده	
		دین یکتا پرستی	۳۸
میشخ	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	کوهی است	۳۲۷
میذیه	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	میان	۲۱۷
میذیونی مانکه 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀			
		مدیوماه پسر آراستی	
		مدرعموی زرتشت	۸۰
مئوئیری	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	مور, مورچه	۳۵۷
مشیره	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀	فریفتار, نابکار, ناپاک	۳۳۳, ۲۷۳
مزیشت	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	مهرست, بزرگتر	۳۲۵

صفحه

۳۰	دیولاشه و مردار	اسدند	آسو
۱۳۱	يك قسم هیزمی است	اسداسد	غذاک
۳۲۷	کوهی است	اسداسداسداسد	نکپوشمنت

و = فا

۱۳۵, ۷۰	باد	فاسداسد	وات
۱۳۶	فرشته باد	فاسداسد	وات
۳۲۵	بادغیس	فاسداسداسداسد	وانتی گئس
۳۲۷	کوهی است	فاسداسداسد	واخذريك
۱۱۷, ۱۱۳	مرغی است	فاسداسداسد (فاسداسداسد)	وارغن
۳۳۶, ۳۱۷, ۱۲۴, ۱۱۸			
۲۷۰	به آفرید, دخترکی گشتاسب	فاسداسداسد	واریدکنا
۳۳۱	واستربوش	فاسداسداسد	واستریه
۱۰۲	يك قسم ناخوشی است	فاسداسداسد	واورشا
۳۱۴, ۲۵۶	دریاچه	فاسداسد	وئیری
	یکی از پارسایان که هنگام	فاسداسداسداسد	وئوروامه
۱۰۰	رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود		
	یکی از پارسایان که هنگام	فاسداسداسداسد	وئوروامه
۱۰۰	رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود		
۳۲۸	کوهی است	فاسداسداسد	واوروش
۱۸۸	پراانواع, بسیار اقسام	فاسداسداسداسد	واوروشد
۶۴	واج, سخن, گویش	فاسداسد	وچ
۸۱	کراز	فاسداسداسد	وراز
۲۰۲	بالنده و پروراندۀ کیفی	فاسداسداسداسد	ورپدت گئت

صفحه

وَرِنَ ۱۹۳, ۱۴۷, ۱۰۴, ۷۵ دیلم = کیلان ۱۹۳, ۱۴۷, ۱۰۴, ۷۵
وَرَسْمَوَزَنَوچه ۱۰۴, ۷۵, ۱۰۴, ۷۵ ۱۰۴, ۷۵, ۱۰۴, ۷۵ ۱۰۴, ۷۵, ۱۰۴, ۷۵

یکی از یار سایان است ۸۲

وَرَشَنی ۱۹۸ قوچ, کوسفند نر ۱۹۸
وَرِچه ۲۳۶ شرزه, توانا, زورمند ۲۳۶
وَرَنگمه ۲۳۲ ور, سوگند, محاکمه ۲۳۲
وَزَن ۱۲۱ ناخن ۱۲۱
وَزَغَ ۳۵۷ وزغ ۳۵۷
وَشَن ۳۲۷ کوهی است ۳۲۷
وَرِنَر ۱۱۳ (۱) حمله و هجوم (۲) فتح و نصرت ۱۱۳

وَرِنَرغَن ۱۱۳ وَرِنَرغَن ۱۱۳ وَرِنَرغَن ۱۱۳

ایزد بهرام, فرشته پیروزی ۱۱۲

وَفَر ۳۲۸ برف ۳۲۸
وَفَرِیا ۳۲۸ کوهی است ۳۲۸
وَندر مَنیش ۲۷۳ وَندر مَنیش ۲۷۳ وَندر مَنیش ۲۷۳
وَنگهو ۱۷۹ وه, نیک, خوب ۱۷۹
وَنگهو ۹۰ نام یکی از یار سایان است ۹۰
وَنگهو فذری ۱۰۸ مادر او خشیت نمه ۱۰۸

(هوشیدر ماه دومین موعود) ۱۰۸

وَنگمز داه ۳۴۲ بهتر دهند, نیکوتر بخشند ۳۴۲
وَنگمز داه ۳۴۲ اسم دریاچه ایست ۳۴۲

وَنگمز داه ۳۴۲ یکی از یار سایان است ۳۴۲

که در هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود ۳۱۳, ۱۰۰

صفحه

۳۱۳	ویندی خوارنه	فاد پیرود	یا بنده	فر
۹۰	ویر	فاد	مرد	
۳۲۷	ویندَوَن	فاد	کوهی است	
	ویستور و	فاد	یکی از ناموران و یار سایان	
۲۷۳			از خاندان نوذر	
	ویسپ تئور و تیری	فاد	همه شکست دهنده	
	عنوانی است که به اربَدَت	فدزی	مادر سوشیانت داده شده است	۱۰۸
۲۶۹	ویشتاسپ	فاد	گشتاسب	
۳۲۷	ویشو	فاد	کوهی است	
	وَن	فاد	چیر شدن، پیروزی یافتن	۳۵۵
	وَنَت	فاد	چیر شوند، شکست دهنده	۳۵۵
	وَنَت	فاد	ستاره ایست	۳۵۵
	ویامبور	فاد	اسم طبقه ای از دیوهاست	۱۳۰
	ویزَرش	فاد	دیوی است	۱۶۲
	ویو	فاد	اندروای فرشته هوا	۱۳۵
	وهور گوجه	فاد	پسر فراتیه	
			یکی از پارسایان است	۸۲
	وهو سَی	فاد	پسر سنویه	
			یکی از نخستین پیروان زرتشت است	۸۱

• = ۵

۳۲۴، ۲۵۷	هربرز، البرز	هر	هر
۳۲۴	هربرز، البرز	هر	هر
۳۲۴	هربرز، البرز	هر	هر
۲۵۵، ۱۲۷	نیکنام، نامور	هر	هر

صفحه

۳۴۴	دارنده اسب خوب	هوسپَ	هوسپَ
	یکی از پارسایان، بزرگ	هوسپَ	هوسپَ
۳۴۴'۹۷	روحانی است در کشور ورو برشت (کشور شمال غربی)		
	خوس پاس: رودی است که	هوسپا	هوسپا
۳۴۴	بدریاچه هامون میریزد		
۶۶	خوش دوستی	هوش' هخمن	هوش' هخمن
۱۴۸	اسم بلند ترین قله البرز	هوکثریه	هوکثریه
۲۷۰'۱۰۶	هوما یا	هوما یا	هوما یا
۲۷۴	یکی از تورانیان دیویسنا	هومیکَ	هومیکَ
	اسم (درگاهها هوکو' هومیکَ)	هوو'	هوو'
۱۰۵, ۸۸	خاندان جاماسب و فروشتر		
۱۷۷'۱۰۵	دختر فروشتر زن زرتشت	هووی	هووی

ی = ۳۹

۷۶	کوشا، تاختا	یاسکرت	یاسکرت
	نماز معروف بتا اهو (رجوع	یثا اهو	یثا اهو
۳۳۳	به آهون وئیرییه)		
۷۶	یزیدن، یشتن، ستائیدن	یز'	یز'
۷۶	ما میستائیم از فعل یز	یز' متید	یز' متید
۳۲۹	کوهی است	یهیمه جَنَر'	یهیمه جَنَر'

فهرست برخي از لغات جلد اول و دوم

(۱)

ارتشاران جلد دوم ۳۳۱

اردیبهشتگان ۹۲

اسب ۳۷۴

انگوزد، اتوزه ج ۲ ۳۲۹

آبزور رجوع شود به زور

آترنان، آتورنان ج ۲ ۳۲۱، ۱۰۵۸

آذربان ۱۰۷

آذرچشن ۹۳، ۱۳

آز ج ۲ ۲۰۴

آهو ۱۶۵

(ب)

باد ج ۲ ۱۳۵ - ۱۳۶

باک ایادیش ۴۱ - ۴۲

بیر ۲۹۸

بت ج ۲ ۳۸ - ۴۰

برجیس ۳۳

برژ ج ۲ ۳۲۴

برنا ج ۲ ۱۹۷

برسم ۴۲، ۱۶۰، ۵۵۶

ید

برنج ۳۲

بش ۲۷۵

و

بلغ ۱۲۰، ۳۲، ۳۸، ۴۱ - ۴۲، ۳۹۵

ج ۲ ۱۴۵

بنک ج ۲ ۱۹۹

بهشت ۹۱ ج ۲ ۱۷۰

بهن ۸۹ - ۹۰

بهمنجته ۸۹ - ۹۰

بیور ۲۹۱

(پ)

پتیاره ۱۴۳

پرن ج ۲ ۱۸۳

پروین ۳۴۵ ج ۲ ۳۵۵

پری ۲۹ - ۳۰

پزدك (شیشه‌کنندم) ج ۲ ۳۵۷

ینام ۲۹۳، ۵۵۹

پور (پسر) ج ۲ ۶۲

پیسی ۲۷۷، ۳۰۶

(ت)

تب ۱۴۷

تسوك - طسوج ج ۲ ۳۳۰

تم ج ۲ ۱۳۹

تیر ۳۲۵

تیرگان ۳۳۵

(ج)

جادو (یاتوک) ۲۹

جشن ۱۵

ج ۱۴۵ ج ۲ ۱۰۸

(چ)

چکش ۴۹۵

چهر ج ۲ ۲۱۱

(خ)

خانه ۲۱۱
خدای، خُتای ۴۲
خر ۱۳۱
ط
خرد ۳۲
خرفتر (حشره) ج ۲ ۳۵۶
خروس ۵۲۱ - ۵۲۰
خروش ۵۲۱
خشتَر یاون (مرزبان) ۱۸۱
خندق (ختك) ۲۱۱
خواری ج ۲ ۳۲۳
خود ۳۲۵
خور ۳۰۴
خوردادگان ۹۶

(د)

داد ج ۲ ۲۱۱
دَبران ۳۲۷ ج ۲ ۳۵۵
دخه ۵۰۹
دژ = دژ ج ۲ ۲۴۱
دُرت ۳۷۴
درون (درئون = نان) ۵۹۸، ۵۲۴، ۴۱۹
دربا ۲۰۰ ج ۲ ۲۹۲
دُشتیاد ۷۱
دشمن ۷۱
دُشنام ۷۱
دوزخ ج ۲ ۱۷۰
دی = دین (اسم روز) ۴۲
دین ج ۲ ۱۵۹
دیو ۲۸
دیوانه ۲۹
دیوین (مشرک) ۲۸

(ر)

راسی ۴۳۹
رام ج ۲ ۱۳۴ - ۱۳۵
رد ۳۳۹ ج ۲ ۲۷۹ - ۲۸۰
رستاخیز ج ۲ ۳۳۲
روسناك = رُسناق ج ۲ ۳۳۰
روی ج ۲ ۱۳۹
ریستك = ریسَه (مرده) ج ۲ ۳۳۲

(ز)

زاوش ۳۳
زیرین ۲۰۰
زی = زمین ج ۲ ۳۰۳
زوت ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۵۵، ۴۶۹ ج ۲ ۲۰۰
زوز (آبرور) ۴۲، ۵۳، ۵۹، ۱۵۹، ۴۱۸ - ۴۱۹
۴۶۹

زین ج ۲ ۱۴۰
زیناوند ج ۲ ۱۴۰

(س)

ستور ۲۹۱، ۳۷۲ ج ۲ ۶۲
سده ۱۷۸، ۱۵۴، ۵۰۴ - ۵۱۵
سرو ۲۰۱
سیرسور ۳۷۴
سیرغ ۴۰، ۵۷۵ ج ۲ ۸۷، ۳۲۷

(ش)

شاهین، عقاب ۳۹ - ۴۰ ج ۲ ۱۲۴
۳۱۸ - ۳۱۹
شبان ج ۲ ۶۲
شن ج ۲ ۳۶
شهر ۹۲

شهریورگان ۹۳

شید ۳۰۴، ۱۸۰

شیدا ج ۲ ۲۸

(ص)

صد ۲۹۱

(ف)

فرارون ج ۲ ۱۷۹

فرشته ۵۸۷

قففور ج ۲ ۱۴۵

(ك)

كارد ۱۴۳، ۱۵۰

كبست ۲۶۹

كركم = زهران ج ۲ ۳۰۷

كشتي (كُشتی) ۳۴۷

كشف = سنگبشت ج ۲ ۳۵۶

كندن ۲۱۱

كنيز ج ۲ ۱۰۷

(ك)

گاو ج ۲ ۶۱

گر = كوه ج ۲ ۳۰۸

گرزمان ۱۷۰، ۱۴۱، ۱۵۱۲، ج ۲ ۱۷۰

گوسلند ۳۷۲، ۷۰

گوش ۳۷۲

كيس = كبو ۱۹۹ ج ۲ ۳۲۶

(ق)

مار ج ۲ ۳۵۶

ماركن (حشره كش) ۳۲، ج ۲ ۳۵۷

ماه ۳۱۶

مرگ ج ۲ ۲۰۶

مزدبينا ۲۸

مزدگيران = مردگيران ۹۴

مكس ج ۲ ۳۵۷

منش ۸۸

منگ ج ۲ ۱۹۹

مورد ۱۶۲، ۱۶۰، ۴۵

مورچه ج ۲ ۳۵۷

مهرگان ۳۹۵، ۲۴۳ ج ۲ ۴۴

مهمان ۳۹۳

مبين ۳۹۳، ۳۳۹

ميش ۳۷۲، ۲۹۱

ميزد ۳۳۹

(ن)

ناف، نانه، نوه، نييره ج ۲ ۵۹

نبرد، نبرده ۴۱۱

نر ۲۱۱

نسا، نسا سالار ۱۵۳

نسك ۱۹ - ۲۰، ۲۰۴

(و)

واستريوشان ج ۲ ۳۳۱

ورشان ۲۰۳

وزغ ۲۷۵

(و)

هاون ۴۶۹

هتخشان ج ۲ ۳۳۱

هزار ۲۹۱

هفتورنگك ۶۰۱، ۳۲۸ ج ۲ ۳۵۵

همايون ۳۹۱، ۲۸۹

هميان ۳۴۷

هور ۳۰۴، ۱۸۰ ج ۲ ۳۱۴

موم ۴۷۳ - ۴۷۱، ۴۱۸، ۳۲

هیربد ج ۲ ۲۷۹ - ۲۸۰

(ی)

ياسا، يب

نخ ج ۲ ۲۰۵

فهرست اسامي قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد جلد اول و دوم*

(۱)

اردشیر دوم ساسانی ۳۹۴ء ۴۰۸	ابالش زندیق ط
اردشیر خرّه ج ۲ ۳۱۱ء ۳۱۴	ابرامیم ط
اران ج ۲ ۲۴۶	ابر شهر ۱۷۲ء ۳۳۰ ج ۲
اربل ۴۰۱ء ۵۰۸	ابرقوه ۲۱۶ ج ۲ ۲۳۲
اردیل ج ۲ ۲۳۸ء ۲۴۱ء ۲۴۷ء ۲۵۱	ابن الفقیه همدانی ج ۲ ۲۴۲
۳۰۸ - ۳۰۹	ابن خرداد به ۳۰۸ ج ۲ ۲۵۱ء ۲۴۲
اردای ویراف ۳۱۸ء ۴۰۶ء ۵۲۳ء ۵۶۳	ابوریحان بیرونی ط ۸۹ - ۹۰ء ۹۲ء ۹۴ء
۵۹۸ ج ۲ ۱۱۶ء ۱۶۳	۲۰۷ء ۳۱۷ء ۳۳۵ء ۳۹۷ء ۳۹۹ء ۵۱۴ء
اردوان اول (اشک سوم) ۱۷۰	۵۲۲ء ۵۹۷ ج ۲ ۲۱ - ۲۲ء ۵۳
اردوان چهارم (اشک سی و یکم) ج ۲ ۳۱۴	ابن خلدون ج ۲ ۲۰
ارتبانوس ۸۰	اپولون Appolon ۷۴
ارجاسب ۳۷ء ۲۳۱ء ۲۸۵ء ۲۸۹ء ۳۸۹	اترط (اترت) ۱۹۷ - ۱۹۹ ج ۲ ۵۹
۳۹۱ء ج ۲ ۲۳ء ۴۰ء ۵۴ء ۸۵ء ۸۶ -	اخشورش رجوع شود به خشیارشا
۸۷ء ۲۷۰ - ۲۷۱ء ۲۷۳ء ۲۷۴	اراراط ج ۲ ۳۲۵
ارس ۵۹ء ۲۸۳	اردشیر پسر کی گشتاسب ج ۲ ۸۵
ارسطو ۸۰	اردشیر بهمن کیانی ج ۲ ۲۸۴ - ۲۸۵
اریز Broz ۱۷۵	اردشیر اول (دراز دست) ۸۰ء ۱۶۸ء
ارشادا ج ۲ ۲۲۶	۳۹۶ء ج ۲ ۱۹۱ء ۲۸۵
ارشاک ج ۲ ۳۱	اردشیر دوم ۱۶۴ء ۱۶۸ء ۱۶۹ء ۳۹۵
ارشاک ج ۲ ۲۱۹ء ۲۲۶	ج ۲ ۲۶۳
ارغنداب ج ۲ ۲۹۸ء ۳۴۵	اردشیر سوم ۳۹۶
ارمیه ۱۶۱ء ۲۱۰ء ۵۱۳ ج ۲ ۲۴۲	اردشیر پایکان ۴۱ء ۱۷۲ء ۳۹۷ء ۵۰۸
۲۴۷ء ۲۵۰ء ۲۵۶ء ۲۵۷ء ۲۸۹ - ۲۹۰	ج ۲ ۸۷ء ۲۴۸ء ۲۶۴ء ۲۸۰ء ۲۸۴ء
۳۲۸	۳۱۴ء ۳۱۱
ارمنستان ۱۶۱ء ۱۷۴ - ۱۷۵ء ۱۷۶ء ۳۹۷	
۴۰۹ - ۴۱۰ ج ۲ ۱۱۴ء ۱۵	

⊗ در این فهرست برخی از اسماء خاصی که در مراجعه بآنها فائده تصور شده ذکر گردیده نه کلیه اسماء خاص هر دو جلد که مجموع آنها این فهرست را بسیار مطبوع میساخت و از جز ارتفاع دور مینمود

- ارمیا ج ۲ ۲۰۷
ارنگ ۲۲۲ - ۲۲۶
ارنواز ۱۹۳ ج ۲ ۱۵۰
آرک Araka ج ۲ ۳۱۲
اروندنر ۱۸۴، ۲۲۱ ج ۲ ۸۳
اروند ۲۲۳ - ۲۲۵
اروند = الوند ج ۲ ۳۲۷
اروند زیک یسر خسرو پرویز ۲۲۵
ارونداسپ ۱۸۸
آزدهاک رجوع شود بضحاک
اژنیوس Eugenius ۴۱۴
اسپازیا ۱۶۹
اسپروز ۱۹۰
استیاج ۱۷۰، ۴۰۱ ج ۲ ۲۱۴ - ۲۶۲ - ۲۶۳
استر ۲۱، ۷۶
استراباد ۱۶۰
استرابون Strabon ۸۳، ۸۴، ۱۶۰، ۱۷۴ -
۱۷۵، ۴۰۱، ۵۵۹
استخر (اصطخر) ۱۷۲ ج ۲ ۲۲۲، ۲۴۵
۲۶۵
اسحق آوند ۵۰۷
اسدی طوسی ۷۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸
اسفار ۴
اسفندیار ۲۲۸، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۹۱
۵۷۵ ج ۲ ۸۶ - ۸۷، ۲۶۸، ۲۷۲
۲۷۴ - ۲۷۵
اسکلیپیوس Asklepios ۱۹۹
اسکندر، یب، ۳، ۳۸، ۸۲، ۴۰۰ - ۴۰۱
۴۰۷، ۴۱۳، ۵۰۷، ۵۰۸ ج ۲ ۲۳، ۵۷
۲۰۸، ۲۱۵ - ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۸۴ - ۲۸۶
اسکندره ۴۱۳
اسکیت Skyth ۱۷۴ ج ۲ ۵۷، ۲۹۱
اسریدیس ۷۶، ۳۰۸
اسوربانیال Assurbanipal ۷۹
اسوکا Asoka ج ۲ ۲۹ - ۳۰
اشعاه نبی ۷۲
- اشکلان ۲۰۸، ۴۰۸ ج ۲ ۲۱۹
اشک ج ۲ ۲۱۹، ۲۲۶
اشک بانزدهم (فرهاد چهارم) ۱۷۱
اشیلس Aeschylos ج ۲ ۳۱۰
اصفهان ج ۲ ۳۴۵
اصحی ج ۲ ۲۴۳
اغریث ۲۰۹ - ۲۱۱ ج ۲ ۱۰۳، ۲۵۷ -
۲۶۰، ۳۴۹
افراسیاب ۲۰۷ - ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۳۱
۲۵۳، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۳۴ - ۳۴۱، ۳۴۵
۳۷۵، ۳۸۳، ۴۷۱ ج ۲ ۴۷، ۴۸، ۵۴ -
۵۵، ۱۰۳، ۱۹۸، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۴۰
۲۵۲ - ۲۵۳، ۲۵۶ - ۲۶۳، ۲۷۳
افریقا ۱۹۷، ۴۱۰
افغانستان ۴۷۱ ج ۲ ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵
۳۴۴
افلاطون ۳۸، ۵۹۱
اکاد ۳۳، ۷۹، ۲۲۶ ج ۲ ۱۵۹
اکوس Ecosse ۴۱۰
اکلیزن Akilisen ۱۷۴
اگاتانگلوس Agathangelus ۱۷۵ - ۱۷۶
اگاسیاس Agathias ۴۰، ۱۶۰
اگنی Agni ۴۰، ۶۰۶
البرز ۱۳۱، ۲۲۲ - ۲۲۳، ۳۲۹، ۵۱۹
۵۷۵ ج ۲ ۵۰، ۱۴۲ - ۱۴۳، ۱۴۸
۲۳۰، ۲۳۸، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۵۶
الپ Alpes ۴۱۴
الحاسن والاضداد رجوع شود به جاحظ
الامین ج ۲ ۲۴۳
الکساندریولی هیستور Alexander Polyhistor
ج ۲ ۳۰، ۳۷
الیشه Elische ۴۰۶
امازیس Amasis یب، ۵۱۰
امستریس Amestris ج ۲ ۱۶
امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus
۳۸۹

- امیر عبدالله بن طاهر ج ۲ ۲۲ - ۲۳
 انابازیس Anabasis رجوع شود به کزنفون
 د
 انجیل ۴، ۳۲، ۲۱۶، ۵۹۱ ج ۲ ۲۱۲، ۳۱۹
 اندرا Indra ۳۴، ۴۰ ج ۲ ۳۹، ۱۱۴ - ۱۱۵، ۱۳۵
 اندریمان (اندرین) ۲۸۹ ج ۲ ۲۷۳، ۲۷۸
 انطوان Antonius ۱۷۱
 ان شی کائو An Shi-Kao ج ۲ ۳۱ - ۳۲
 ان فاهین An Fa-hien ج ۲ ۳۱ - ۳۲
 ان هوان An Huan ج ۲ ۳۱ - ۳۲
 انکتیل دوپرون Anquetil-Duperron ۴، ۲۲۴، ۳۴۵ ج ۲ ۱۴، ۵۶
 انوشیروان ۱۹، ۵۹۶ ج ۲ ۲۲، ۳۵، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۶۴
 اوخیارتس = اوخسارس = خشترا (شهریور) ۸۱
 اوزیوس Eusebius ۳۹
 اوستی Osaethi ۷۰، ۹۰
 اولنپ Olympe ۴۰۹
 یا
 ایران ۳۲، ۱۵۵، ۱۶۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴ - ۳۳۵، ۴۰۷، ۴۲۵، ۵۰۵، ۶۰۱
 ج ۲ ۲۰، ۳۰، ۳۵، ۴۲، ۴۷، ۵۲ - ۵۳، ۱۳۸، ۲۱۸، ۳۰۴، ۱۵۹
 ایرج ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۴ ج ۲ ۴۷، ۵۰ - ۵۲، ۲۱۲، ۲۶۵
 ایسداستر ج ۲ ۸۳
 ایزید روس خراکس Isidorus von Charax ۱۷۰
 ایلیاق ج ۲ ۳۴۴
 (آ)
 آب ایستاده ۲۲۰
 آب زره رجوع شود به هامون
- آبتین ۴۷۳ ج ۲ ۵۹
 آتربیات ۵۰۷ ج ۲ ۲۵۰
 آتربت پسر هومت، «ط»
 آترفرن بن پسر فرخزات، ط، ج ۲ ۴۷، ۳۱۲
 آتن ۵۰۵
 آتارالباقه رجوع شود به ابوریحان بیرونی
 آدم ۵۱۴ ج ۲ ۴۲، ۴۵
 آذر افروز ج ۲ ۸۷
 آذر بایجان ۵۰۷ ج ۲ ۵۳، ۲۴۰ - ۲۴۱، ۲۴۵ - ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۹، ۳۲۸
 آذر بد مهراسیند ۵۷۱ ج ۲ ۲۴۸
 آذر برزین مهر ۴۳، ۵۱۳ ج ۲ ۲۴۰
 ۲۴۲، ۳۳۰ - ۳۳۱
 آذر فروبا = آذر فرن بن ۵۱۳ ج ۲ ۲۴۰، ۳۳۱
 آذرکشب ۲۱۰، ۲۵۳ - ۲۵۴، ۳۱۸
 ۵۱۳ ج ۲ ۲۳۹ - ۲۴۰، ۳۲۸، ۳۳۰ - ۳۳۱
 آذر میدخت ج ۲ ۳۱۰ - ۳۱۱
 آذر نوش ج ۲ ۳۳
 آزال ج ۲ ۵۳
 آرش ۲۱۳، ۳۳۴ - ۳۳۵، ۳۴۱ ج ۲ ۲۲۶
 آریامنش پسر داریوش ۷۱
 آریاوچ ۵۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۸۳، ۳۱۹، ۳۸۵ ج ۲ ۳۲۹
 آرین Arrien ج ۲ ۵۷
 آسدرین کاکا دهنیال محمد مر ج ۲ ۳۰۹
 آسیای صغیر ۹۵، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳ - ۱۷۴، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰
 ۴۱۱ ج ۲ ۵۵، ۵۶
 آشور ۳۳، ۴۱، ۸۱، ۸۲، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۲۶، ۳۲۶، ۴۰۱ ج ۲ ۲۱۸
 آفرین یغیبر زرتشت ۲۷
 آقا محمد خان قاجار ۴۳۵

بلخ 'ح' ۱۷۲، ۲۲۵، ج ۲، ۳۰، ۵۴
 ۵۶ - ۵۷، ۱۴۳، ۲۲۷، ۲۶۵، ۲۷۲
 ۲۷۶ - ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۵
 بلعی 'ز'
 بلوچستان ۲۰۰، ۴۷۱، ج ۲، ۲۹۹
 بندوی ۵۵۹ - ۵۶۰
 بنی اسرائیل 'ح' ۲۴، ۷۹، ج ۲، ۲۰۷
 ۲۱۲، ۲۲۳

بودا 'بیج' ۲۴۳، ج ۲، ۲۸ - ۴۰، ۱۳۸
 بوداسف ج ۲، ۱۳۸
 بوسفور ج ۲، ۱۹۱
 بوم شاه رجوع شود به هوشنگ
 بهرام بن بهرام ۳۱۸
 بهرام گور (بهرام پنجم) ۷۸، ۲۹۱
 ج ۲، ۱۱۷، ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۸۴
 بهرام چوبین ۳۳۴، ج ۲، ۲۴۴
 بهروز (بهروج) ج ۲، ۱۰۱، ۳۰۱
 بهشت گنک ۲۲۰، ج ۲، ۲۵۳
 بهمن ۸۰، ج ۲، ۸۷، ۲۰۹
 به آفرید ۳۹۱، ج ۲، ۲۷۲، ۲۷۸
 بیت المقدس ۴۱۳، ج ۲، ۲۰۸
 بید بای (کلیله و دمنه) ج ۲، ۳۵
 بیدرفش ۲۸۷، ج ۲، ۲۷۴
 بیزانس ج ۲، ۱۵
 بیژن ج ۲، ۲۵۴ - ۲۵۵

یستون (بهستان) ۳۲، ۴۱، ۱۸۰، ۵۰۷
 ۵۸۴، ج ۲، ۳۵، ۱۳۹، ۲۱۲، ۲۲۶
 ۲۹۱، ۳۱۲

یوراسب رجوع شود به ضحاک

(پ)

پارت ۴۰۸، ج ۲، ۲۱۳
 پامیر (پندمر) ۴۱۲
 پاتلی پوترا Pattliputtra (پاتنه) ج ۲، ۳۵
 پتشیوارگر ۵۷، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۴
 ج ۲، ۲۵۸

آمل 'ز' ح' ۲۱۶، ج ۲، ۲۲۹
 آمودریا رجوع شود به جیحون
 آنطیوخس (آتیوخس) ۱۶۹ - ۱۷۰
 ۴۰۸، ج ۲، ۵۷
 آنطیوخس دوم ج ۲، ۳۰
 آنطیوخس ایفانوس Epiphanus ۱۷۰

(ب)

بابل ۳۳، ۴۴، ۷۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹
 ۱۸۹ - ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۹۸، ۳۲۶
 ۴۰۷، ج ۲، ۱۴۳، ۳۱۲
 باخت ۴۰۸
 بادفیس ج ۲، ۳۲۵ - ۳۲۶
 بارتولومه Bartholomae ۶ - ۸، ج ۲، ۲۶
 باز (دهی در طوس) ۴۳۵
 باکو ج ۲، ۲۵۳
 بامیان ج ۲، ۳۲۶
 بخت النصر ج ۲، ۲۰۸، ۳۱۲
 برات روگرش ج ۲، ۲۷۹
 بربر ج ۲، ۲۲۸ - ۲۲۹
 بردع' برده ۲۱۰، ج ۲، ۲۵۳
 بردیا ج ۲، ۳۱۳
 برزجهر ج ۲، ۲۶۴
 برمایون برادر فریدون ۱۹۴
 برمک ج ۲، ۳۲ - ۳۴
 بروسوس Beronos ۱۶۴، ۱۶۸، ج ۲، ۵۷
 بسطام ج ۲، ۲۸۲
 بصره ج ۲، ۲۴۳
 بطلبوس ج ۲، ۳۴۴
 خداداد 'ط' ۴۱، ۴۳، ج ۲، ۴۹، ۲۴۳
 ۳۰۲

بستان رجوع شود به یستون

بک داتی ۴۱

بلاذری ج ۲، ۲۴۷

بلاش اول ۱۶۱، ۴۰۹، ج ۲، ۲۴۸

بلاش سوم ج ۲، ۲۴۸

تخت سلیمان ج ۲ '۲۳۹' ۲۴۹ - ۲۵۰
۲۵۱

تخم سیاد یکی از سرداران داریوش ج ۲ '۱۳۹
تذکرة الشعراء رجوع شود به دولتشاه سمرقندی

ترازان Trajan ۴۱۰

ترسوس ۴۰۹

ترك ۲۰۸ - ۲۰۹ ج ۲ ۵۲

ترکسان ۲۲۹ ج ۲ '۴۹' '۵۴' '۵۷'

۲۲۲ '۲۲۸' ۲۵۸

ترك عثمانی ۳۱۸ ج ۲ ۵۴

ترز مکان Turner Macan ۱۹۷

تروشکا Turuška ۴۰۸

تنسج ۲ '۲۴۹' ۲۸۰

تورات' يد' '۲۱' '۲۴' '۷۲' '۷۹' '۲۱۶'

'۳۹۲' '۵۰۶' '۵۹۴' ج ۲ '۱۳۸' '۲۱۲'

۲۲۳

تور ۱۹۴ - ۲۰۷ - ۲۰۸ '۲۱۴' ج ۲

'۴۷' '۵۱' - ۵۳

توران ۱۹۷ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۶ - ۳۳۵ - ۳۳۴

ج ۲ '۴۷' '۵۲' - ۵۵ '۲۳۱' '۲۴۷'

توکی دیدس Thukydidēs ۷۱

تهتن ج ۲ ۱۳۹

تیبروس Tiberius ۴۰۹

تیپیتاکا Tipitaka ۴

تیخه Tyche ج ۲ ۳۱۴

تیردات پادشاه ارمنستان ۱۷۶

تیردات دومین پادشاه اشکانی ج ۲ ۵۷

تیمور' يب' ج ۲ '۲۹۲' ۲۹۵

(ج)

جاحظ ۷۷' ۵۹۷

جاماسب ۲۲۷ - ۲۳۰ '۲۷۹' ۳۷۴

ج ۲ '۲۵' '۸۱' '۸۶' '۸۷' - ۸۸ '۱۰۶'

'۱۵۷' '۱۶۳' '۲۱۴' '۲۷۵' ۳۱۴

جاماسب نامک ۲۲۹

زفریوس Porphirius '۳۳' '۳۸' ۱۱۷

پروکوپیوس Procopius ۱۷۴

یشت ویشناسیان ج ۲ ۳۳۰

یشنگ ۲۰۷ ج ۲ ۱۰۳

یشوتن ۲۲۰ - ۲۲۱ '۲۶۹' ج ۲ '۱۰۱'

'۲۶۱' '۲۷۴' ۳۴۹

یشین رجوع شود به کی یشین

یغمان ج ۲ ۲۹۷

پلاس Pallas ۴۱۱

پلوتارکوس Plutarkhos '۳۹' '۷۱' ۸۲

پلینوس Plinius ۱۷۱ ج ۲ '۱۲۳' ۳۴۴

پنجاب ۳۵

پنج بوخت ۷۷

پورو شسب ۳۷۴' ۴۷۳

پوزانیاس Pausanias ۵۸۴

پولیویوس Polybius ۱۶۹ - ۱۷۰

پومپه Pompée ۴۰۹

پونتوس Pontus '۳۹۳' ۴۰۹

پیران و سه ج ۲ ۲۳۲ - ۲۳۴ '۲۳۷'

'۲۵۲' ۲۶۳

یشاورج ۲ '۳۴' ۳۵

یشداد ۱۷۹

یلسم ج ۲ ۲۳۷

(ت)

تاریخ قم ج ۲ ۲۴۲ - ۲۴۳

تاریخ معجم' ح'

ت ان وتی Tan-wu-ti ج ۲ ۳۱ - ۳۲

تیوپومپوس Theopompos '۳۹' ۸۲ - ۸۳

۴۰۱

تئودزیوس Theodosius ۴۱۴

تئوفانس Theophanes ج ۲ ۲۴۴

تبت ۴۷۱

تبریز ج ۲ '۲۵۰' ۳۲۸

ز

تخت جشید ۳۲ '۳۳۴' ۳۹۶ ج ۲ '۲۴۹'

۲۹۱

خرده اوسنا ۱۴
 خزر ۵۷، ۱۹۲ ج ۲، ۵۲، ۵۶ - ۵۷
 'خره یسر خسرو پرویز ج ۲، ۳۱۱
 'خره شاپور ج ۲، ۳۱۱
 خسرو رجوع شود به کیخسرو
 خسرو پرویز ۳۳۴، ۵۵۹ - ۵۶۰
 ج ۲، ۲۴۳ - ۲۴۴، ۲۴۹، ۳۱۱
 خسرو آسیابان کشته یزدگرد سوم ۵۶۰
 خشیارشا، یب، ۲۱، ۳۵، ۷۶، ۸۰
 ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۸، ۵۰۰ ج ۲، ۱۶
 ۲۱۴، ۲۹۶، ۳۱۰
 خوارزم، ط، ۵۹، ۱۷۲، ۴۳۱، ۵۹۷
 ج ۲، ۲۱-۲۲، ۵۳، ۱۸۲، ۲۳۲، ۳۲۹
 خورشید چهر ۲۲۱ ج ۲، ۸۳
 خوزستان ۴۱ ج ۲، ۲۲۶
 خوس یاس ج ۲، ۳۴۴

(د)

داردانی ۱۶۱، ۳۰۸
 و ز ی
 داریوش اول ۲۱، ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۸
 ۴۲، ۴۳، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۱۶۸، ۳۰۸
 ۳۳۴، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۳۱، ۵۸۴ ج ۲
 ۱۳۹، ۲۱۳ - ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۶۸
 ۲۹۲، ۳۱۳
 داریوش دوم ۱۶۸ ج ۲، ۲۸۵
 داریوش سوم (دارا) ۴۰۰ ج ۲، ۵۷
 ۲۰۸ - ۲۰۹، ۲۸۵
 داریوش ولیمهد اردشیر دوم ۱۶۹
 دافستان ۳۸۹
 دامغان ج ۲، ۲۸۲
 داود ۳۹۵ ج ۲، ۲۶۱
 داهه Dahae ج ۲، ۵۷
 دجله ۴۱، ۲۲۲ - ۲۲۳، ۲۲۵ - ۲۲۶
 ج ۲، ۴۹
 دژ بهمن ج ۲، ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۰۸

ج

جاین Jain ۳۲
 جبرائیل ۸۰
 جرج Georgios ۴۱۳
 جرجان (کرگان) ۱۷۲، ۲۲۵ ج ۲، ۲۳۰
 جریره ج ۲، ۲۳۲
 جزق ج ۲، ۲۴۱ رجوع شود به جنزه
 جسنفاه ج ۲، ۲۴۹
 جلال الدین اکبر شاه هندی ۳۵۱
 جلال آباد ج ۲، ۳۴
 جلیل ۴۱۳
 جنزه ج ۲، ۲۴۲
 جمن ج ۲، ۲۵۳
 جیعوف ۳۳۵ - ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۳۱
 ج ۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۲۲۲ - ۲۲۳

(ج)

چنگیز، یب، ج ۲، ۳۴۴
 چهر آزاد رجوع شود به همای چهر آزاد
 چین ۲۲۹ ج ۲، ۳۱، ۳۵، ۵۲ - ۵۳، ۲۳۷

(ح)

حبت ۳۹۵
 حجاز ج ۲، ۵۳
 حنظله بادغیسی ج ۲، ۳۲۶

(خ)

خلش رود ج ۲، ۳۴۴
 خاقان ج ۲، ۲۴۵ - ۲۴۶
 خاقانی ۲
 خدای نامه ۲۰۸
 خراسان ۳۰۴، ۳۵۹، ۵۱۳ ج ۲، ۲۲ -
 ۲۳، ۵۳، ۲۱۷، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۳۰

دساتیر، یب'	رُم ۸۲، ۱۶۱، ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱
دستور برزو ۲۳۰	۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۷۳، ۵۰۶، ۵۹۶
دسیوس Decius ۴۱۱	ج ۲، ۱۱۶، ۵۶، ۱۵
دقیقی ۲۸۷ ج ۲، ۳۲ - ۳۳، ۲۶۸	رمایل ۵۱۴
دکان داود ۵۰۷	روایات داراب هرمز دیار ۱۵۹
دماوند ۱۳۱، ۱۸۸، ۱۹۰، ۳۳۵	رودابه ۵۷۵
ج ۲، ۱۰۱	روشیه ج ۲، ۵۴ - ۵۵
دمشق ۱۶۴	روضه الصفاء، ح، ۱۸۷، ۱۹۷، ۳۳۵
دوریس Duris ۳۹۷	ج ۲، ۴۱، ۱۴۳
دولت شاه سمرقندی ج ۲، ۲۲ - ۲۳	روم رجوع شود به یونان
دهنان ج ۲، ۵۷	ریوند ۴۳، ۵۱۳ ج ۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۳۳۰
دیاکو ۵۸۴ ج ۲، ۲۱۴	رویان ۲۳۵، ۳۴۱، ۳۵۹ ج ۲، ۳۲۵
دیلیم (کیلان) ۲۸، ۵۷، ۱۷۸، ۱۹۲	ری ۲۲۵، ۴۸۷
ج ۲، ۲۹۸، ۷۵	روئین دژ ج ۲، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۰۹
دینکرد، ط، ۱۹، ۹۹، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۶۳	(ز)
ج ۲، ۳۸، ۴۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۴۸	زابلستان ۱۹۶، ۲۰۳ ج ۲، ۱۰۱، ۲۴۶
دینون Dinon ۵۰۸	۲۷۷، ۲۵۴
دینور ج ۲، ۲۵۰	زادان خره ج ۲، ۳۱۱
دیودور Diodor ۸۱	زاد سپرم ۲۵۳
دیوژنس لرتیو Diogenes Laertius ۱۶۲	زاد شم ۲۰۷
۵۸۳، ۵۰۸	زال ۵۷۵ ج ۲، ۲۲۲، ۲۵۵-۲۵۴
دیو کاسوس Dio Cassus ۴۰۹	زراسب ۲۶۵ ج ۲، ۱۹۸
دیوکلسیان Diocletian ۴۱۲	زر افشان ۲۲۲، ۲۲۷، ۳۳۱
(ر)	د
رام اردشیر ۴۱	زرتشت ۴، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۸۹، ۹۶
رامز ۴۱	۱۳۹، ۱۵۵، ۱۸۴، ۲۲۷، ۲۴۱-۲۴۳
رامین ۵۷۳	۲۶۹، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۹، ۳۷۵، ۳۹۴
رخش رستم ج ۲، ۱۷۶	۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۶۹، ۴۷۳
رستم (رستم) ۱۸۷، ۱۹۷ ج ۲، ۱۳۹	۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۷۵، ۵۸۹، ۵۹۱
۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۵۴-۲۵۵	۵۹۹، ۶۰۱ ج ۲، ۲۶، ۳۶، ۳۷-۳۸
۲۸۳-۲۸۲	۵۵، ۵۹، ۸۱، ۸۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۸۴
رستم فرخزاد ج ۲، ۳۱۰	۲۰۷، ۲۶۵، ۲۶۸-۲۶۹، ۳۰۸
رضاقلی خان هدایت رجوع شود بفرهنگ	۳۲۰-۳۲۱، ۳۵۶
انجمن آرای ناصری	زرنج ج ۲، ۲۹۲-۲۹۳

- زیر ۲۲۸، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۹۱ ج ۲، ۸۷،
 ۲۶۵، ۲۷۳ - ۲۷۴
 زلا Ze'a ۱۷۵
 زمین داور ج ۲، ۲۹۸
 زنجان ج ۲، ۲۵۰
 زند بهمن یشت ۱۸ - ۱۹، ۲۶، ۸۷، ۲۲۱،
 ۲۲۳، ۲۶۹، ۵۲۳ ج ۲، ۲۰۳، ۲۸۴
 زند خورتک اوینتاک ۲۶
 زند رود (زاینده رود) ج ۲، ۳۴۵
 زنوب Zenobe ۴۱۲
 زو (زاب) پسر طهماسب ۱۹۶ ج ۲،
 ۴۶ - ۴۹، ۲۲۲ - ۲۲۳، ۲۷۲
 زوس Zeus ۲۹
 (ز)
 ژاپون ج ۲، ۳۱
 ژرمن ۴۱۰
 ژوستین Justin ۵۹۶
 ژولیانیوس Julianus ۴۱۲ - ۴۱۳، ۴۱۴
 (س)
 سارد Sardes ۱۷۴، ۵۰۵ ج ۲، ۱۸۹، ۳۱۰
 ساسان ج ۲، ۲۱۹، ۲۶۴
 سارگون Sargon ۴۱
 ساری ۱۹۲، ۳۳۴
 سام نریمان رجوع شود به کرشاسب
 سبلان (سولان) ج ۲، ۲۵۱، ۳۰۸ - ۳۰۹
 سبتیمیوس سِوروس Septimius Severus
 ۴۱۰
 سیند (کوه) ۷۰ ج ۲، ۸۷، ۳۲۹
 سیفور ۱۸۷ ج ۲، ۳۲۰
 سرخه ج ۲، ۲۳۷
 سمرت Sarmat ج ۲، ۵۵
 سعد بن ابی وقاص ج ۲، ۲۰ - ۲۱
 سعدی، ی - یا
 سفد ۲۲۲ - ۲۲۳، ۲۲۵، ۴۳۱ ج ۲، ۵۴
 سفید کوه ج ۲، ۳۲۸
 سکیا Sakya ج ۲، ۳۰
 سلامیس Salamis ج ۲، ۳۱۰
 سلم ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۴ ج ۲، ۴۷، ۵۱ - ۵۲
 سلمان فارسی ۳۹۸
 سلوکید ج ۲، ۳۰
 سلیمان ۳۹۵ ج ۲، ۲۶۱
 سمرقند ج ۲، ۵۶
 سمنان ج ۲، ۲۸۲
 سمن ناز ۱۹۶
 سنجایی ۲۶۳
 سنجان ۵۸۴
 سنجر (سلطان) ۱۴۰
 سند ۴۰۷ ج ۲، ۳۵
 سور ج ۲، ۳۲۹
 سودابه ('سعدی') ۵۷۳ ج ۲،
 ۲۲۷ - ۲۳۴
 سودهدان Suddhodana ج ۲، ۲۹
 سور Sèver ۴۱۱
 سوراخ خانه ج ۲، ۲۵۰
 سوریه ۳۹۵ ج ۲، ۱۵
 ط
 شوشیان = شوشانیس ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۲۲۳،
 ۲۶۳، ۵۳۵، ۵۹۰، ۶۰۰ ج ۲، ۲۶،
 ۳۶، ۴۲، ۷۲، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۴، ۲۴۰،
 ۲۶۱، ۳۳۲، ۳۴۹
 سولیم Solym ج ۲، ۵۵
 سومر Sumer ۳۳، ۷۴، ۱۶۳، ۲۲۶،
 ۳۲۶، ۵۲۱
 سهند ج ۲، ۲۴۲
 سیامک ۵۲۲ ج ۲، ۴۴ - ۴۵، ۲۱۲، ۳۲۸
 سیاوش = سیاوخش ۲۴، ۲۰۹، ۲۱۴،
 ۲۲۰ - ۲۲۱، ۲۵۳، ۵۷۱ - ۵۷۳ ج ۲،
 ۴۷، ۲۲۴، ۲۲۸ - ۲۳۴، ۲۵۸ - ۲۶۰،
 ۲۶۵
 سیاه کوه ج ۲، ۳۲۴، ۳۲۸

(ص)

صائین ج ۲ ۱۳۸
صحرا ۴۱۰
صحرای لوط ج ۲ ۲۹۹

(ض)

ضجاک = ازدهاک = یوراسب ۱۸۷
۱۸۸ - ۱۹۱ '۱۹۶' ۲۰۳ - ۲۰۴
۲۰۷ - ۲۰۸ '۲۳۱' ۳۹۸ - ۳۹۹ '۵۱۰
۵۱۴ ج ۲ ۴۶ - ۴۷ '۱۰۱' ۲۲۰
۳۱۵-۳۱۶

(ع)

عبداله بن طاهر ج ۲ ۵۷
عجم ۵۲۲ ج ۲ ۴۹
عرب 'بیج' ۳ '۲۰' ۲۲۹ '۳۹۹' ۴۰۱
ج ۲ ۳۰ '۳۶' ۲۰۷
عراق ۲۲۳ '۲۲۶' ۳۹۵ '۴۱۰' ۴۱۱
۵۲۱ ج ۲ ۴۹ '۵۳' ۱۳۸ '۱۵۹'
۲۲۷
عزرا ۲۱ '۳۹۲'
عزیز 'ح' ج ۲ ۲۰۷
عضدالدوله ج ۲ ۳۱۱
عمر بن الازرق الکرمانی ج ۲ ۳۳
عمر بن الخطاب ج ۲ ۲۰ - ۲۱

د

عیسی 'بیج' ۴ '۳۲' ۱۷۶ '۴۰۰' ۴۱۱
۴۱۲ '۴۱۳' ۴۱۴ '۴۱۵' ۴۱۸ '۴۱۹'
۴۲۰ '۴۷۳' ج ۲ ۲۹ '۳۴' ۳۱۹

(ط)

طاق بستان ۳۹۰ '۴۰۸'
طبری 'ز

میخون (سیر دریا) ۲۲۲ '۲۲۴' ۲۲۶
ج ۲ ۵۷ '۵۴'

سید هنا Siddhattha ج ۲ ۲۹
سیراف ۲۱۶ ج ۲ ۲۳۰
سیستان = سگستان ۳۷ '۷۰' ۱۷۲ '۲۲۵'
۲۲۷ '۲۸۵' ج ۲ ۲۲۱ '۲۲۸' ۳۲۴
۳۲۶ '۳۴۵'

سیلان ج ۲ ۳۵
سیلیسی Cilicie (ترسوس) ۴۰۹
سیاه کوه ج ۲ ۳۲۴ '۳۲۸'
سینا (کوه) ج ۲ ۳۰۹
سیندخت ۵۷۵
سه بوخت ۷۷
سیه چشم کشنده فرخزاد ج ۲ ۳۱۱

(ش)

شاپور اول ۴۱ '۴۲۰' ج ۲ ۳۶ '۲۴۸'
شاپور دوم ۳۸۹ '۵۷۱' ج ۲ ۲۴۸ '۳۱۱'
شبدیز اسب خسرو پرویز ج ۲ ۱۷۶
شناد ۱۸۷
شم ۱۹۷
شمر بن یزید ج ۲ ۲۲۷
شوشتر (شوش) ۷۶ '۱۶۴' ۱۷۰ - ۱۷۱
۳۹۵ '۵۰۵'
شهرناز ۱۹۳ ج ۲ ۱۵۰
شهرزور ج ۲ ۲۵۰
شیداسب ج ۲ ۸۵
شیداسب ۱۹۶
شیده ج ۲ ۲۵۲
شیراز ج ۲ ۳۱۱
شبرو ج ۲ ۸۵
شیرویه ۲۲۵
شیرویه یسر خسرو پرویز ج ۲ ۳۱۱
شیز ۳۱۸ '۵۱۳' ج ۲ ۲۳۹ - ۲۵۲ '۳۰۸'
شبرین ۱۷۲

- طبرستان ۱۹۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۳۴ - ۳۳۵
 ۳۴۱، ۳۵۹ ج ۲، ۲۴۹
 طوس (نامور) ۲۱۶ - ۲۲۱ ج ۲، ۴۸
 ۱۰۱، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۵۵
 ۲۶۱، ۲۷۴، ۳۴۹
 طوس (مملکت) ۲۱۷، ۴۳۵ ج ۲، ۳۲۹
 طورک ۱۹۶ - ۱۹۷
 طونه ۴۱۰
 طهمورث (تهمورث) ۲۳۱ ج ۲، ۱۳۸ - ۱۴۴
 ۲۱۲، ۲۳۵، ۳۱۶
 طیسفون ۴۱۳
- (غ)
- غاز شاپور ۴۵
 غزنه = غزنین، ۲۰۳، ۲۸۵ ج ۲، ۲۴۶
 غیاث الدین محمد سلجوقی ج ۲، ۲۸۷
- (ف)
- فارس (پارس) ۷۷، ۱۶۴، ۲۲۳، ۳۳۴
 ۴۰۱، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۹۷ ج ۲، ۵۳
 ۲۴۹، ۲۶۲
 فاهین Fa hian ج ۲، ۳۵
 فخر الدین کرگانی رجوع شود به ویس ورامین
 فرات ۲۲۳
 فراخکرت ۱۳۳ - ۱۳۵، ۱۶۷، ۲۱۲
 ۲۲۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۵۵، ۴۳۳، ۵۷۵
 ۵۷۷، ۶۰۱ ج ۲، ۱۴۸، ۲۳۱، ۲۷۳
 فراذه اسپ ج ۲، ۲۵۰
 فراسرز ج ۲، ۲۳۷
 فراه رود ج ۲، ۳۴۴
 فرخزاد ج ۲، ۳۱۱
 فرخ هرمز ج ۲، ۳۱۰
 فرخی ج ۲، ۲۹۱
 فردجان ج ۲، ۲۴۲
 فرشیدورد ج ۲، ۸۵ - ۸۶، ۲۷۴
 ۲۸۷-۲۷۷
- فرشوشتر ۲۲۷، ۲۸۹ ج ۲، ۸۱ - ۸۷ - ۸۸
 ۱۶۲، ۲۱۴، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۶
 فرشوکر ج ۲، ۸۵ - ۸۶، ۲۷۴
 فرعون ج ۲، ۲۲۳
 فرغانه ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۹
 فرن یغ = قروبا رجوع شود به کاربان
 فرن یخس Pharnèches ج ۲، ۳۱۰
 فرنو یخس Pharnuchos ج ۲، ۳۱۰
 فرنکیس ۲۵۳ ج ۲، ۲۳۲ - ۲۳۳، ۲۳۷
 فرود ج ۲، ۲۳۲، ۲۵۲
 فرورقی ۵۸۴، ۵۸۶ ج ۲، ۲۱۴ - ۲۱۵
 فرهنگ انجمن آرای تاصری، یب، ۳۳۴
 ج ۲، ۱۹۷، ۳۲۲
 فریرز ج ۲، ۲۳۷ - ۲۳۸، ۲۵۵
 فریدون (آفریدون) ۱۸۸، ۱۹۱ - ۱۹۵،
 ۲۰۷، ۳۷۵، ۳۹۸، ۳۹۹ - ۴۷۳
 ۵۱۴، ۶۰۰ ج ۲، ۴۷، ۵۲ - ۵۹،
 ۱۱۹، ۱۸۴، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۱
 ۲۳۵، ۲۶۸، ۳۱۶ - ۳۱۷
 فورثونا Fortuna ج ۲، ۳۱۴
 فیثا غورس ۳۹
 فیروز آباد (گور = جور) ۱۷۲، ۵۰۸
 ج ۲، ۳۱۱
 فیلارکوس Phylarkhos ۸۱
 فیلیوس Philos Byblius ۳۹
 فیلقوس (فلیپ) ۸۲، ۴۰۱ ج ۲، ۲۰۸
 فیلیپینا Philippina ۸۲ - ۸۳، ۴۰۱
 فیلون Philon ۸۴
 فینیقه ۳۳
- (ق)
- قابوس بن وشمگیر زیاری ج ۲، ۲۳۲
 قادسیه ج ۲، ۳۱۰
 قبادیسر فیروز (ساسانی) ۴۱ ج ۲، ۵۷
 ۲۴۲، ۲۸۴، ۳۱۲

- قبر مادر سلیمان ۴۴
'فتیه بن مسلم الباهلی ج ۲۱ ۲ - ۲۲
قرآن ۲۴، ۵۰۶ ج ۲ ۲۱۲
فرمسن رجوع شود به کرمانشاه
قرنین ج ۲ ۳۰۲
قسططنبته ۴۱۳
قفقاز ۵۷، ۷۰، ۱۹۲ ج ۲ ۵۴
قندهار ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۲۵ ج ۲ ۳۰
۳۵، ۲۲۶، ۲۹۴، ۲۹۸
قونیه Phrygie ۴۱۶
- (ك)
- کابل ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۵۷۵ ج ۲
۳۰، ۵۶، ۲۹۷
کابل دره ج ۲ ۳۵
کاپیلاواستو Kapilavastu ج ۲ ۲۹
کاپاتوکا (کاپادک) ۸۳، ۸۴، ۱۷۴
۳۹۵، ۴۰۹، ۵۵۹
کارزین ج ۲ ۳۱۱
کارلا Karla ج ۲ ۳۲
کارنامک اردشیر پایکان ج ۲ ۳۱۴
کارنونتوم Carnuntum (در قدیم شهری بوده
در کنار رود طونه در طرف شرقی
وبته حالیه) ۴۱۰
کاردیان ۵۱۳ ج ۲ ۲۴۰، ۳۱۲
کالیستنس Kallisthenes ج ۲ ۲۸۶
کانیشکا Kaniska ۴۰۸
کتاب التفهیم رجوع شود به ابوریحان بیرونی
کتابیون بقول بندهش برادر فریدون ۱۹۴
کتابیون بقول شاهنامه زن کی گشتاشب ۳۸۷
ج ۲ ۲۶۷-۲۶۸
کتزیاس Ktesias ۸۰، ۸۱، ۳۰۹، ۳۹۷
ج ۲ ۲۶۳
کرتیوس Curtius ۳۰۸، ۴۰۰، ۵۰۸
کرد ج ۲ ۲۱۶
- کرزس Krösos ج ۲ ۱۸۹، ۲۴۴، ۳۱۰
کرزم (کرزم) ۸۷ ج ۲ ۲۲۴، ۲۷۵
کرسوز ۲۰۹-۲۱۱، ۲۵۳ ج ۲ ۱۰۳
۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۳
کرکویه ج ۲ ۲۹۳
کرمان ۵۱۴ ج ۲ ۲۹۹
کرمانشاه ۱۷۲، ۳۹۴، ۴۰۸
کرنه ۱۹۰
کریز سموس Chrysosmus ۴۰
کریم خان زند ۴۳۵
کرتفون Xenophon ۸۱، ۳۰۸، ۴۰۰
۵۰۸ ج ۲ ۱۶، ۳۱۰
کشمیر ۴۷۱ ج ۲ ۳۰
کلده ۱۶۴، ۱۶۸ ج ۲ ۲۰۸
کلمنس الکساندرینوس Klemens Alexand-
rinus ۱۶۴، ۱۷۳
کلهر ۲۶۳
کبوجیا، یب ۳۰۸، ۵۱۰ ج ۲ ۲۱۴
۲۶۲، ۳۱۳
کنگاور، کنکور، قصر اللصوص ۱۷۱-۱۷۲
کواذ خره = قباد خره ج ۲ ۳۱۱
کورش ۲۱، ۴۴-۴۵، ۷۶، ۸۱، ۸۲
۳۹۲، ۴۰۱، ۵۲۱ ج ۲ ۵۷، ۱۸۹
۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹
کورش صغیر ۱۶۹ ج ۲ ۱۶
کوماگن Kommagene ۴۰۸، ۴۱۰
کومودوس Commodus ۴۱۰
کومش = قومس ج ۲ ۲۸۲
کوناك ۱۶۹
کونستانتین Constantin ۴۱۲ ج ۲ ۲۹
کوه بابا ج ۲ ۲۹۷، ۳۲۴، ۳۲۶
کوه خواجه ج ۲ ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۲۴
کوه سیاه رجوع شود به سیاه کوه
کوه کرکس ج ۲ ۳۲۷
کهرزم ج ۲ ۸۵، ۲۷۵، ۲۷۸

- کیومرث ۲۲۹، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۹۷، ۵۱۴
 ۵۲۲، ۶۰۰ ج ۲، ۴۱ - ۴۵، ۲۰۹
 ۲۱۲
 کعباد ۲۳۱ ج ۲، ۴۷، ۹۷، ۲۲۲ - ۲۲۷
 کی ایوه ج ۲، ۲۲۴ - ۲۲۵
 کی ویاresh ج ۲، ۲۲۴ - ۲۲۵
 کی پشین ج ۲، ۲۲۴ - ۲۲۶، ۲۶۴
 کی آرش ج ۲، ۲۲۴ - ۲۲۵
 کیکاوس ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۴ - ۲۱۶
 ۲۵۳، ۵۷۳ ج ۲، ۴۷، ۹۷، ۲۲۷ -
 ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۹۳، ۳۱۵
 کی سیاوش رجوع شود به سیاوش
 کیخسرو ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۵۳، ۳۷۵، ۳۸۳
 ۴۷۱ ج ۲، ۱۴۷، ۱۰۱، ۱۸۴
 ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۷ - ۲۳۹
 ۲۵۲ - ۲۶۴، ۲۷۳، ۳۰۸، ۳۱۵
 کیلهراسب رجوع شود به لهراسب
 کی گشتاسب رجوع شود به گشتاسب
 کی ارمین ج ۲، ۲۲۵
 (گ)
 گالریوس Galerius ۴۱۲
 گرامی کرت ج ۲، ۸۷
 گرجستان ۲۸۳ ج ۲، ۱۱۲
 گرشاسب (سام نریمان) ۳۰، ۱۶۷، ۱۸۸
 ۱۹۵ - ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۶۳، ۳۷۴
 ۴۷۳، ۶۰۰ - ۶۰۱ ج ۲، ۴۷ - ۴۸
 ۵۹، ۱۰۱، ۱۱۹، ۲۲۲، ۲۷۴
 ۳۱۹، ۳۴۹
 گرشاسب نامه ۷۰، ۱۹۷ - ۱۹۸
 گرکمار ج ۲، ۲۷۸
 گرگوری ایلومیناتور Gregory Illuminator
 ۱۷۶
 کرکین ۲۸۹
 کرومباتس Grumbates ۳۸۹
- کروی زره ج ۲، ۳۵۲
 گسشم ۲۶۵ ج ۲، ۴۸، ۱۳۹، ۲۲۲، ۲۵۴
 گشتاسب، ح، ۸۰، ۸۷، ۲۲۱، ۲۲۷ -
 ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۵
 ۲۸۹، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۷، ۳۸۹
 ۳۹۱، ۴۱۲ ج ۲، ۲۳، ۴۷، ۵۵، ۸۱
 ۸۵ - ۸۷، ۱۰۶، ۱۵۷، ۱۸۴، ۲۰۷
 ۲۰۹، ۲۱۴ - ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۹
 ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۳۰
 گگانی مغ ۴۲، ۷۶، ۳۰۸، گوماتا ج ۲، ۳۱۳
 گناباد ج ۲، ۳۳۰
 گنبدان در ج ۲، ۲۷۶ - ۲۷۸، ۲۸۲
 گنج آباد ج ۲، ۲۴۹
 گنجک ج ۲، ۲۳۹ - ۲۵۲
 گنجه ج ۲، ۲۴۶
 گنگ ۲۰۹، ۲۱۶ - ۲۲۱ ج ۲، ۳۵
 ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۹۲، ۳۲۷
 کویت شاه ۲۰۹، ۲۶۹ ج ۲، ۲۵۸
 کودرز ج ۲، ۱۰۱، ۲۳۱، ۲۳۷ - ۲۳۸
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۳۴۹
 کودی زره ج ۲، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۹
 کور = جور رجوع شود به فیروز آباد و
 به اردشیر خره
 کوراب ۳۳۴
 کورنگ ۱۹۶
 کلان ۲۸، ۷۷، ۹۶، ۱۹۲
 کیو ج ۲، ۱۰۱، ۲۳۱، ۲۳۷ - ۲۳۸
 ۲۵۲، ۲۵۴ - ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۷۴
 کیومرد = گلشاه = گرشاه رجوع شود
 به کیومرث
 گوتام Gaotama ج ۲، ۲۸ - ۴۰
 گوتام Gotama ج ۲، ۲۸
 (ل)
 لایو ج ۲، ۲۲۳
 لورا ۲۰۰

- لوئیسوس رُوس Lucius verus ۴۱۰
لوینگ Io yang ج ۲ ۳۱ - ۳۲
لیدی Lydie ۵۰۰ ج ۲ ۱۸۹
لیسی Licie ج ۲ ۵۵
لیسیلیوس Licilius ۴۱۲
لهراسب ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۳۷۴، ۳۸۷
ج ۲ ۳۳، ۴۷، ۵۰، ۸۷، ۲۲۸، ۲۵۴
۲۶۴ - ۲۶۷، ۲۷۴
لئونیداس Leonidas ج ۲ ۱۶
(۴)
ماتیگان گجستک ابالش ط
ماتیگان یوشت فریان ۲۶۹
ماچین ج ۲ ۵۲
ماد (مد) ۴۰۱، ۵۸۴ ج ۲ ۲۱۴ - ۲۱۵
۲۱۶ - ۲۱۷، ۲۶۲
مار دوینا ۵۰۵
مارکوارت Marquart ج ۲ ۲۵۰
مازندران ۲۸، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۲۹، ۵۱۹
ج ۲ ۴۷، ۵۷، ۷۵، ۹۶، ۲۲۷
ماکسیموس تیروس Maximus Tyrus ۵۰۸
مامر Mamert ۴۱۲
مأمون ط
مانوش ج ۲ ۵۰
مانوشان ج ۲ ۵۰
مانی ۴۲۰ ج ۲ ۱۶۵
ماه ج ۲ ۲۱۷
ماه آفرید ج ۲ ۵۱
ماهات ج ۲ ۲۱۷
ماه البصره ج ۲ ۲۱۷
ماه الکوفه ج ۲ ۲۱۷
ماه دینار ج ۲ ۲۱۷
ماه شهریاران ج ۲ ۲۱۷
ماه نهاوند ج ۲ ۲۱۷
ماهوی سوری ۵۶۰
میشر دات ۳۹۲
بجل التوارخ ج ۲ ۱۴۰
محمد خان ابن عبد الوهاب قزوینی ۲۳۰ ج ۲
۲۲ - ۲۳
محمود غزنوی ۴۱۳
مداین ج ۲ ۱۴۳، ۲۴۲، ۲۵۱
مد و فرباد (کوه) ج ۲ ۲۸۲
مراغه ج ۲ ۲۴۱، ۲۵۰ - ۲۵۲
مرتان فرخ پسر اهرمزدات ج ۲ ۱۶۴
مرداس ۱۸۸
مرد خره ج ۲ ۳۱۱
مرغاب ۴۴، ۷۶، ۴۳۱
مرو ۱۷۲، ۲۲۵، ۳۳۴، ۴۳۱، ۵۶۰
مزدک پسر بامدات ۱۸، ۴۱ ج ۲ ۲۴۲
مسعر بن المهلل ۳۱۸، ج ۲ ۲۴۱
۲۵۰ - ۲۵۱
مسعود غزنوی ۳۹۹
مسمودی ج ۲ ۲۱۰ - ۲۱۱
مشیا و مشیانه ۶۹ - ۷۰، ۳۹۶ - ۳۹۷
ج ۲ ۴۲ - ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۲۱۲
مشیانه (مسیح) ۵۹۰
مصر ۳۳، ۴۴ ج ۲ ۲۲۳، ۲۲۸
معتد (خلیفه) ج ۲ ۳۰۲
منقول ۳، ۲۰، ۳۹۹، ۵۰۷ ج ۲ ۵۴
مند ج ۲ ۲۶۲
منوچهر ۲۰۹، ۲۱۳ - ۲۱۴، ۲۶۵
۳۳۴ - ۳۳۵، ۳۴۱ ج ۲ ۴۷ - ۴۹
۵۰ - ۵۲
موبد شاه ۵۷۳
موسی ۴، ۳۴، ۲۴۳ ج ۲ ۲۲۳، ۳۰۹
ی
موری کیوس Maurikios ۳۲
مهابارتا ۲۵ ج ۲ ۲۹، ۲۱۲
مهراب ۵۷۵
مهر بند کشای ۳۹۲

- مهرداد ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۸ ج ۲ ۲۶۲
 مهر نرسی ۲۹۱
 مهر نوش ج ۲ ۲۸۲، ۸۷
 مینانی Mitani ۳۹۵
 میرخواند رجوع شود به روضه الصفاء
 میکائیل ۳۲۵
- نیربوسنگ (دستور یارسی) ۵۸۴، ۵۹۵
 ج ۲ ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۳
 نیشابور ۴۳ ج ۲ ۲۴۲، ۳۳۰
 نینوا ۸۱
 نیوزار ج ۲ ۸۵
 نینوس Ninos ۸۱

(و)

- وارونا Varuna ۳۴، ۳۵، ۸۵
 وامق و عذرا ۳۳۴ ج ۲ ۲۲
 ورك ۱۹۲
 وِسیازیان Vespasian ۴۰۹، ۴۱۰
 وِستا Vesta ۵۰۶، ۵۰۸
 وِسز Voges ۴۱۴
 وِلخش رجوع شود به بلاش
 وُلگا Volga ۲۲۲ ج ۲ ۵۵
 وِندَ فرنا ج ۲ ۳۱۲ - ۳۱۳
 وِسه ۲۱۶ - ۲۲۱ ج ۲ ۲۶۱
 وِیس ورامین ۳۰۵، ۳۲۴، ۵۷۳ ج ۲ ۲۱۷
 ج
 وِشناو vaishnao ۳۲
 وِیوانا ۱۸۱
 وِیونگهان یدر جمشید رجوع شود به جمشید

(ه)

- هاماوران، هاموران ج ۲ ۲۲۷ - ۲۲۸
 هارپگوس Harpagos ج ۲ ۲۶۲ - ۲۶۳
 هامون ج ۲ ۱۰۱، ۲۲۱، ۳۴۴ - ۳۴۵
 هجستب ۳۷۴
 هرا رجوع شود به البرز
 هرات ۲۲۵، ۴۳۱ ج ۲ ۲۹۲، ۲۹۳
 ۲۹۴، ۳۲۸
 هرتل Hertel ج ۲ ۲۱۳ - ۲۱۵
 هر رود (هاروت) ج ۲ ۳۴۴

(ن)

- نادر شاه افشار ۴۳۵
 ناسخ التواریخ، یب
 نار درخش ج ۲ ۲۵۱
 ناخواست ج ۲ ۸۵، ۲۷۵
 نبونائید Nabunaid ج ۲ ۳۱۲
 نیال ج ۲ ۲۹
 نرسی ۱۵۸، ۵۲۳ ج ۲ ۳۴۹
 نِرو Nero ۱۶۱، ۴۰۹
 نزّهتہ القلوب ج ۲ ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۲۷، ۳۴۵
 نستور ۲۸۷ ج ۲ ۸۷، ۲۷۴، ۳۷۷
 نطنز ج ۲ ۳۲۷
 نظامی گنجه (شاعر) ۷۸، ۳۳۴ ج ۲ ۲۴۶
 نقش رجب ۴۵
 نقش رستم ۴۳، ۱۵۸
 نمرود داغ ۴۰۸
 نوبهار ج ۲ ۳۲ - ۳۴، ۲۶۶
 نوح ج ۲ ۱۳۸
 نوذر ۲۰۹، ۲۶۵ - ۲۶۷، ۲۷۹ ج ۲
 ۴۸، ۸۱، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۶۱
 ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳
 نوش آذر ج ۲ ۸۷، ۲۸۲
 نولدکه Nöldeke ج ۲ ۱۶ - ۱۷
 نهبدان ج ۲ ۳۲۴
 نیاطوس ۵۵۹ - ۵۶۰

هوشنگ (۱۷۸ - ۱۷۹، ۳۷۵، ۵۱۵،
۵۵۷ ج ۲، ۴۵، ۴۶، ۱۴۱، ۱۸۴،
۳۱۶

هوشیدر (هشیدر = اوشیدر = هوشیدر
بای) ۱۸۵، ۲۸۵ ج ۲، ۱۰۱-۱۰۰،
۳۰۱ - ۳۰۰

هوشیدر ماه (هشیدر ماه = اوشیدر ماه)
ج ۲، ۱۰۰ - ۱۰۱، ۲۶۱، ۳۰۰ - ۳۰۱
هوگو یدر جاماسب و فروشتر رجوع شود
بآنان

هوم (بارسا) ۲۱۰ - ۲۱۲، ۳۸۳، ۴۷۱
ج ۲، ۱۸۴، ۲۵۳، ۲۵۷
هووخشتر ۱۷۰ ج ۲، ۲۱۴، ۳۱۹
هویشکا Huviška ۴۰۸

هیتال ج ۲، ۵۴

(ی)

یاقوت ۴۱، ۱۷۲، ۲۱۵، ۳۱۸ ج ۲، ۳۳
۲۵۱ - ۲۵۰

یادگار زیران ۲۲۸، ۲۸۷، ۳۸۷، ۳۹۱
۵۰۰ ج ۲، ۸۵ - ۸۶، ۲۷۴ - ۲۷۵
یزدگرد اول ۲۹۱

یزدگرد سوم ۵۶۰ ج ۲، ۳۱۰
یعقوب ۵۱۳

یعقوب پسر لیث صفاری ج ۲، ۳۰۲
یعن ج ۲، ۲۲۷ - ۲۲۹

یونان ۳۳، ۸۲، ۴۰۷، ۴۰۹، ۵۰۰، ۵۲۱
ج ۲، ۱۸، ۵۵، ۵۶، ۲۶۷

هرقل (هراکلیوس Heraklius) ۱۹۵ ج ۲
۲۴۴

هرمزد (ساسانی) ۴۱

هرودت، یب، ۱۶۱ - ۲۶۲ ج ۲، ۱۵ -
۱۶، ۲۶۲ - ۲۶۳، ۳۱۳

هرون الرشید ج ۲، ۲۴۳

هري رود ۴۳۱ ج ۲، ۳۲۸

هزار سردار تورانی یدر نامخواست ج ۲
۲۷۵، ۸۵

هزار بنده رجوع شود به مهر نرسی

هزاره ج ۲، ۳۴۴

هستیا Hestia ۵۰۸

هفتان بوخت ۷۷

هفتواد ۷۷

هلمند ۲۲۵ ج ۲، ۲۲۱، ۲۹۸، ۳۲۱

هما دختر کی گشتاسب ۲۸۹، ۳۹۱ ج ۲
۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸

همای چهر آزاد دختر بهمن ج ۲، ۲۰۹
۲۸۴ - ۲۸۵

همدان ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۳۹۶، ۵۰۵
ج ۲، ۲۱۸، ۳۴۵

هند، هندوستان ۱۳۵، ۱۹۷، ۲۲۵، ۳۳۳،
۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۷۱، ۵۰۰ ج ۲
۱۲، ۳۰، ۳۶، ۵۳

هند و کش ج ۲، ۲۹۷، ۳۲۶

هنگ افراسیات ۲۱۱ - ۲۱۲ ج ۲، ۲۶۰

هوان تسنگ Huan Tsang ج ۲، ۳۴ - ۳۵
۳۷

هوتس زن گشتاسب ۳۸۷ ج ۲، ۸۶ -
۸۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳

10

11

1177 - 1178
1179 - 1180

1181 - 1182
1183 - 1184

INTRODUCTION

TO THE

YASHTS

BY

POURE DAVOUD

Translated by

D. J. IRANI.

1928



آرشیو ملی و کتابخانه ملی
1999